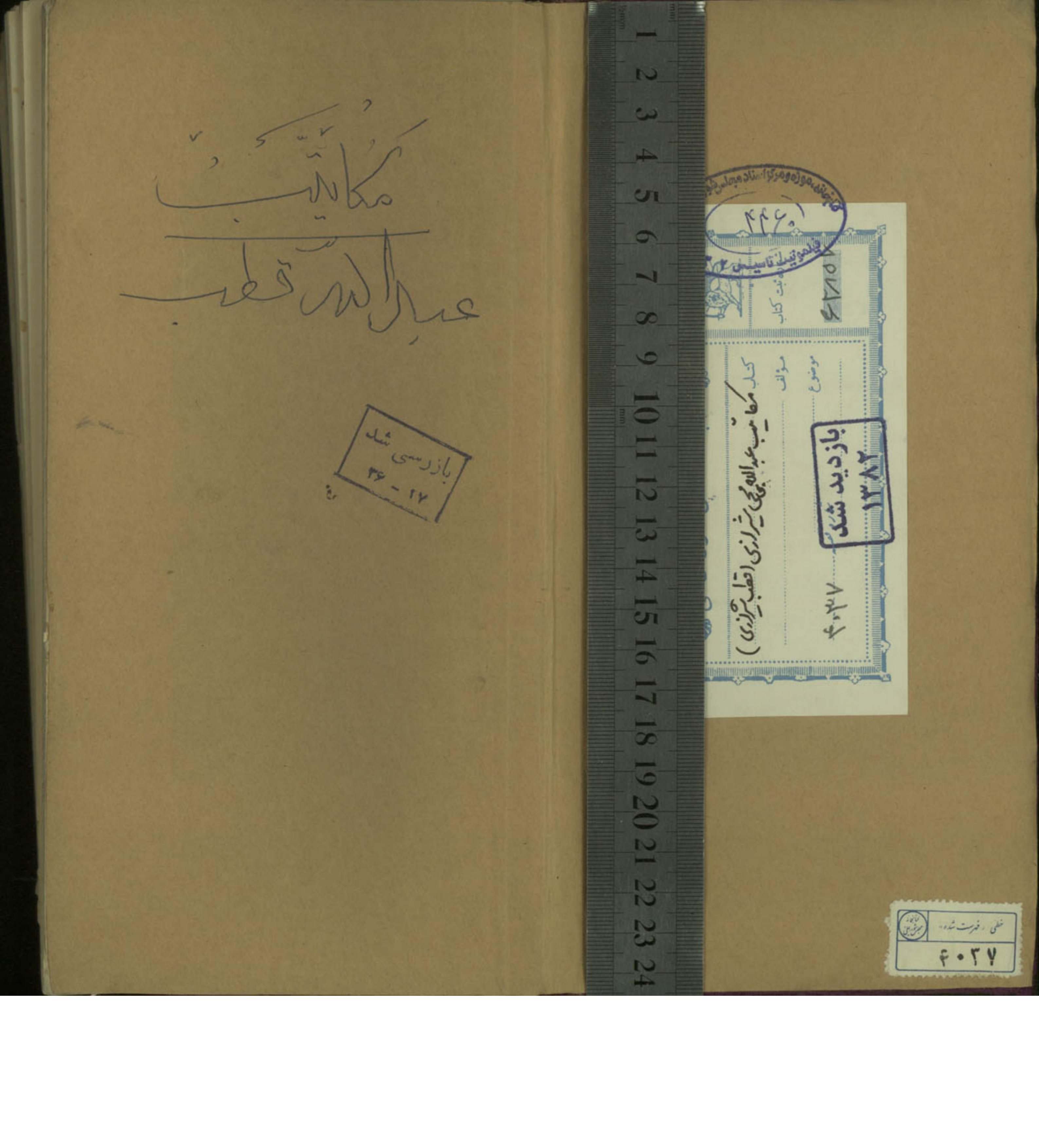
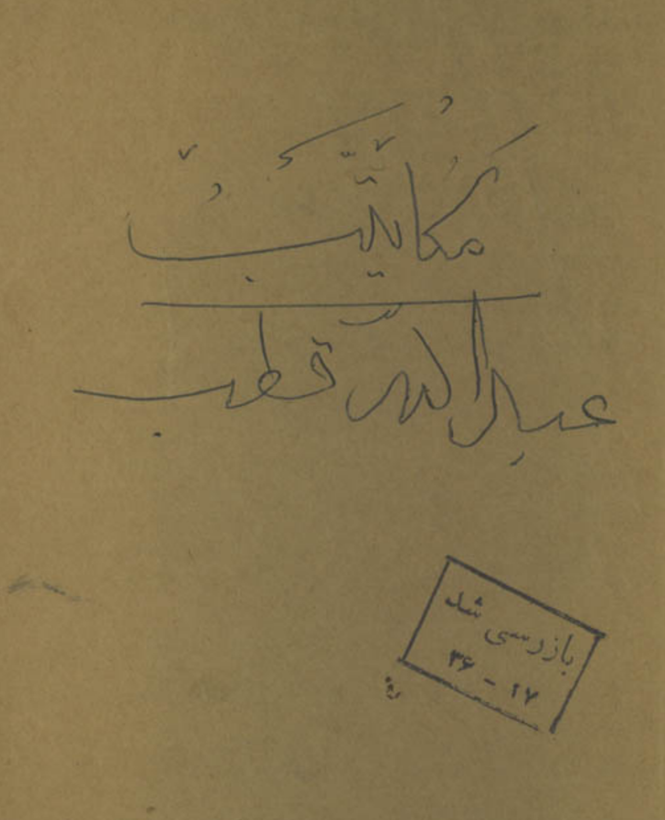




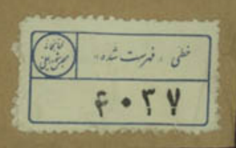
مکاتیب
عبدالله قطب



مکاتیب
عبدالله قطب
بازرسی شد
۱۲ - ۳۶



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مکاتیب عبدالله محیی شیرازی (قطب شیرازی)
مؤلف
موضوع
۴۰۳۷
بازدید شد
۱۳۸۲



خطی - فهرست شده
۴۰۳۷



لا شريك له وان محمداً عبده ورسوله شهادة مخلص اواب منيب تواب
تاب الى الله واناب وعلم انه اليه الاياب فتزود خير الزاد ليوم الحساب
وصلى الله على نبيه محمد المبعوث باقوم الدلالة المنقذ من ورطات الضلالة
القالع لقواعد اهل الجهالة بعث حين اعلام الباطل منصوبة فجعلها منكوسة
وحين كان طرق الحق مدروسة فجعلها مانوسة صلى الله وسلم عليه كلما
ذكره الذاكرون وكلما سهى عن ذكره الغافلون وعلى آله واصحابه الذين بذلوا
في دين الله المهج حتى اقاموا على اقوم منهج وعلى التابعين لهم باحسان وعلى كل
من اقتفى آثارهم واحيى سنتهم من اهل الايمان في كل زمان ايها الاخوان
اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون وليأتكم منيتكم وانتم لربكم وللموتكم
مستعدون ولا يفجأكم الموت فجاءة امر منكر في الاذهان غير مقرر يبغتكم جواب
منكر ونكير ويشتغل عليكم القبر بالسعير اذا ضاقت عليكم المنازل او اوحشتكم
بعد القبايل فاذكروا ضيق القبور يتسع عليكم الدور واذكروا الديغ العقارب
يلهكم عن ذكر الاقارب لقد كان لكم اسوة حسنة فيمن مضى قبلكم من الابرار
قد كان سلمان الفارسي يأوي الى ظلال الجدران والاشجار فلما بنى له بيت
في طول قامته وكان اذا قام كاد يمس السقف بالهامة ما لكم وللدنيا هل انتم
فيها الا كراكب اظل تحت شجرة حتى اذا مال النهار تركها وسار هونوا
على انفسكم مصايب هذه الدار فانما الدار امامكم واضربوا في تعمير داركم

الباقية امامكم رحم الله امرأ اخذ من اليوم للغد وترک حظ ايام عديدة ليوم
الابدان انفع الموعظة وابلغ التذكرة كلام رب العزة علت كلمته قال الله تعالى
واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون الحمد لله
حق حمده والصلوة والسلم على نبيه محمد وعبده وعلى آله وصحبه من بعده ايها
الاخوان اتقوا الله واطيعوه وما وصيكم به ربكم فهوه اعرفوا الحق وتمسكوا به
واعرفوا الباطل واجتنبوا عنه سلك الله بكم سبيل الصالحين ووقاكم كيد
الشياطين انه هو السميع العليم اقول قولي هذا واستغفر الله بسم الله الرحمن الرحيم
لي ولكم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت
الوهاب والافضال من عبد الله قطب بن محيى الى الاخوان الالهيين التابعين
بهداهم الله سبيل السالكين اما بعد شکر و سپاس بیقیاس خدای را عز وجل
که جماعت اخوان را در ارض طیبه اخوان آباد جای داد و باجتماع وانفرادی که
شرط تربیه سلوک است بر ایشان منت نهاد اکنون وقت است که کمر عبادت
در میان بندند و بآداب سلوک ایستادگی نمایند و روز بروز در طور خویش
مترقی باشند الی ان یبلغوا مبلغ الکمال باذن الله المتعال شیخ اخوان را
ایده الله واعان را وقت کار رسیده چه مراقبه جماعت و هر وقت احوال
ایشان بودن و تنبیه هر کسی را که غفلت روی نماید کردن و مواخذه
هر کس را که تقصیری کند نمودن وظیفه ایشان است و چون جماعت غلبه

شده اند

۲ اعانت کند از ورق
ع

شده اند ایشان را مجد میباید شدن که پیش از پیش مراقب احوال ایشان
باشند تا از هیچ طرف قصوری روی ننماید چندی از آداب ضروریه
درین نامه شرح میدهد اخوان نیکو اصغا فرمایند و بقوت و جدی مردانه
بعمل آن مشغول شوند و بر شیخ الاخوانست که نیک متوجه احوال جماعت
باشد تا اگر در آدابی که مذکور خواهد شد تقصیری کنند و سهوی ایشان را
دست دهد باز وقت اندازند و باز راه آورند اول آنکه ابواب مزاح و مطایبه
و ظرافت مطلقا مسدود دارند که اینها فرع بسط است و سالک را در
بدایت طریق قبض سلوک می باید داشت جد محض کردند و هزل یکباره
بگذارند و اگر طایفی از شیطان مس کند و بطریق غفلت و استمرار عادت
چیزی دست دهد فی الحال باستغفار مشغول شوند و از آن انابت کنند
ثانی آنکه چون اخوان در مجلس مجتمع شوند چون از وظیفه آنوقت فارغ شوند
ننشینند که سخنان شتی گویند و شرم دارند بیوت عبادت که آنرا مشغول
بچنان اعمال که در بیوت عادت میکردند دارند فی الحال که وظیفه وقت بجا
آوردند متفرق شوند در حوایج خویش و اگر امری ضروری معیشی باشد بآن
مشغول شوند و الا بخلوت روند و بمطالعه و کتابت و حال خود مشغول شوند
و چون فریضه عشا گزارند فی الحال بخانها خود روند و بسامره اصلا مشغول
نشوند و در خانها نیز تا توانند سخن دنیا نگویند که بعد از نماز خفتن سخن

دنیا مکروهست و ناپسندیده **ثالث** زبان از غیبت دربندند رحم الله
امرأ شغله عیوب نفسه عن عیوب الناس و بدانید که غیبت فاکههٔ اهل
نارست اگر روات که سالکان تفکه بفاکههٔ جهنمیان کنند روا است که
اخوان غیبت مردمان کنند **رابع** بعضی از آیندگان باز نمودند که در
حین اشتغال بتلاوت قرآن و تلاوت تفسیر و حدیث و غیر آن از مسلوات
اخوان سخن میگویند و در استماع تقصیر میکنند این طریقه بغایت زشتست
باید که در چنان حین بنوعی متوجه باشند که کانما علی رؤسهم الطیر والبته
سخن نگویند و اگر کسی را ضرورت باشد که تاخیر پذیر نباشد از مجلس
برخیزد و باک ندارد و برود و باز آید و اگر نتوان والبته در مجلس باید گفت
بمشورت گوید چنانچه مشوش هیچکس نباشد و مخل بحرمت قرآءت نباشد
و اگر نوعی سخن باشد که باین طور گزارش نپذیرد و تاخیر نیز نتوان کرد تا
مجلس آخر بشود و بر نتوان خاست که بیرون روند التماس کنند از شیخ تا که
قاری را فرماید تا ساعتی ساکت شود و بآن مشغول کردند و باز چون فارغ
شوند قرائت از سر گیرند و این قسم بیضرورتی عظیم ارتکاب نباید کرد و مجلس
علم را خفیف نکنند که حرمت علم حرمت رسول الله است صلعم و هرچه
ازین نوع معامله کرده اند آنرا بانابت و استغفار استدراک کنند و الله
هو الغفور الرحیم از ابو الوفاء هروی رحمه الله منقولست که گفت من در مجلس

پادشاه

پادشاه قرآن میخواندم و ایشان بهم استماع نمینمودند و سخن میگفتند پیغمبر را صلی الله
علیه و آله و سلم بخواب دیدم که رنگ مبارکش متغیر بود فرمود اتقرا القرآن
بین یدی قوم وهم یتحدثون ولا یستمعون وانک لاتقرا بعد هذا الا ماشاء الله
بعد از آن بیدار شدم و گنگ شده بودم اما چون فرموده بود الا ماشاء الله
اهل حدیث مرا دل باز دادند که آخر خواهد گشود تا مدت چهار ماه در همان محل که
آن خواب دیده بودم خواب میکردم باز رسول الله را صلعم بخواب دیدم فرمود
قد تبت گفتم نعم یا رسول الله فرمود من تاب تاب الله علیه بعد از آن فرمود
زبان بیرون آور و بانگشت مسبحه زبان مسح فرمود و فرمود اذا کنت بین
یدی قوم وتقرا کلام الله فاقطع قرائتک حتی یستمعوا کلام رب العزة بعد از آن
بیدار شدم و زبانم گشوده بود **خامس** از احوال صغار واقف باشند و ایشان
را بطبع خود باز نگذارند که حالشان تباه گردد و ایشانرا از صحبت یکدیگر منع
کنند که مفاسد ازین پیدا میشود که ایشان که بهم می نشینند بازار لهو از
آنجا گرم میشود برای هر یک وظیفهٔ عملی تعیین کنند و توزیع وقتی بنویسند که
از آن نهج بیرون نروند و هر کس را آنکس که اخص است باو از پدری یا عمی یا غیر
متوجه حال باشند بخصوصه و در عهده وکیل الاخوانست که متوجه ضبط
حال همه باشد عموما و بموعظهٔ حسنه اولا و زجر و تعنیف ثانیا حال ایشانرا
باصلاح آورد و اولیای ایشان همه وکیل الاخوانرا اذن بدهند در آنکه

تادیب لایق که صلاح داند ایشانرا بکند سادس آنکه هرگاه که از بعضی اخوان
نسبت با بعضی تقصیری دست دهد آنکس که تقصیر درباره او رفته اولا در نفس
خود مقصر را عفو کند و محل چنین آنرا اندیشه اگر سینه اش بهمین پاک
شد و هیچ کدورت نماند بهمین قناعت کند و اگر نه تا سه نوبت بسوی نفس
خویش شفاعت کند که از جرم این برادر درگذرد اگر نفس قبول نکند
بعد از آن اظهار کند با او که از تو چنین تقصیری درباره من صادر شده
تا او اگر عذری داشته باشد باز نماید و الا معترف شود بتقصیر و انابت
کند و درین باب باید که سخن دراز نکشد و بحث بمیان نیاید که باز کدورتی
مجدد از آن بحث روی نماید و اگر عذری گوید و کلمه ادا کند اگر او قبول نمود
خوب والا معترف شود و عزم جزم کند که من بعد حسب المقدور در تحصیل
رضای او کوشد که طریق اخوت انصاف دادن است و انصاف
نطلبیدن چون خواندن نامه بانجا رسید تتمه نامه نخوانند تا هر کس را که از
یکدیگر کدورتی باشد بصفا بدل کند بعد از آن تتمه نامه بخوانند والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم تتمه نامه سابع باید که در بنا مسجد جد تمام
فرماید و همه اخوان همت بر آن گمارند که درین تابستان این کار انشاءالله
بحول الله و قوته از پیش بردارند و آنچه قدر ضروریست البته اتمام یابد
و بالله التوفیق ثامن خدای عزوجل در صفت اولیای خود فرموده و

امرهم

امرهم شوری بینهم باید که اخوان کارها بمشورت کنند و از صلاح دید جماعت
بیرون نروند و ترک رای خود اولی دانند از خلاف جماعت کردن که
خطا در جماعت گاه هست که بهتر است از صواب در انفراد تاسع
در بنای خانها تقصیر نفرمایند و کسالت و تعلل بخود راه ندهند
عاشر اعتماد در همه باب برحمت و نصرت خدای عزوجل کنند نه بر حول
وقوت خود و لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و هو حسبنا و نعم الوکیل
بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده که در مجلس گذشت از قول اهل
علم که روز قیامت اول روزیست که در آن دیده خدای عزوجل را می بیند
آیا منافی این نیست که اکثر اهل علم بر آن رفته اند که پیغمبر صلعم در شب
معراج خدایرا عزوجل دید جواب بدانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
در شب معراج خدایرا دیده اما بصفتی دیده که او را تاب و قوت دیدن
خدای عزوجل در آن صفت بوده اگر خدای عزوجل بصفت خاص خود
بنماید امکان دیدن او نباشد مگر در آخرت و دنو و تدلی که در قرآن
مجید مذکور است آنجا که گفته ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او
ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی اشاره باین نزولست که الوهیت از صفت
خاص خود بصفتی که قوت حضرت رسالت در دنیا تاب دریافت آن
داشته فرموده که اگر این نزول واقع نشدی البته رؤیت میسر نبودی

ولهذا عکرمه چون با عبد الله عباس گفت که چگونه میگوئی که محمد صلی الله
علیه وآله وسلم خدا را دید با آنکه خدای عز وجل میفرماید که لا تدرکه الابصار
جواب فرمود که ویحک ذاک اذا تجلی الله بنوره الذی هو نوره دیگر پرسید
که میگویند که رضا بقضا واجب است چون خدای تعالی بر کسی قضای کفر
فرماید رضا بدان چگونه توان داد جواب آنکه رضا بقضا کردن خدای
عز وجل بر آنکس بانچه خواهد باید داد اما چون ازین غافل باشند که آن قضاء
خدایست و بخشش آنچه فعل این کس است ببینند از رضا نباید داد والله
اعلم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیّی فی الله حقا
الامیر نظام الملة والدین محمد ایده الله وسدده اما بعد نامه شریف رسید
وبسلامت حال ومودت بال که از آن مستفاد بود آسایش بدل رسانیدند
الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات وتنزل البرکات نگرانی خاطر که برای
حوادث اظهار فرموده بودند همه را واقع است اما آدمی آنروز که او را بنده
خواندند این نحو ونهاد چه بندگی اسمی است شامل همه ناکامیها ومحنتها
بنده ناکام است اما اگر صاحب نفس مطمئنه است در آن ناکامی بی آرام
ومضطرب است شادی و آزادی با بندگان کاری ندارد وغایت حال
بنده آرامیدگی در رضا وصبر است ازین مواهب ولیّم را نصیب موفر باد
ودر عافیت ممکّن این نشانه انه علی کل شیء قدیر والسلم علی ولیّی ورحمة الله

وبرکاته

وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم یکتب للطالب السائل اراه الله باقرب
الوسایل اما بعد از کریمه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا
الآیه پرسیده و نکته ابتدا بذکر ظالم لنفسه واز حدیث ان الله خلق الملائکه
ورکب فیهم العقل وخلق البهایم ورکب فیه الشهوة وخلق الانسان ورکب
فیهم العقل والشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو اعلی من الملائکه ومن غلب شهوته
عقله فهو ادنی من البهایم پرسیده و نکته تقدیم ذکر بهایم بر انسان واز حدیث
ان الله خلق خلقه فی ظلمة فالقی علیهم من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی
ومن اخطأ ضل پرسیده جواب مقصود از آیه کریمه اینست که جماعتی
که خدای عز وجل ایشانرا باین نعمت برگزیده که کتاب بایشان داده متفاوتند
بعضی از کتاب نصیب اندک برمیدارند وبعضی میانه وبعضی بسیار طایفه
اول را ظالم لنفسه خواند و دویم را مقتصد و سیوم را سابق بالخیرات و چون
ابتداء حال آدمی اینست که از کتاب هیچ نصیب ندارد واقرب باین مقام
مقام آنکس است که نصیب او از کتاب اندک باشد وباز آنکس که نصیب
او افزون باشد بترتیب آن مقام که ابتداء حال آدمی است مذکور شد
والله اعلم ونکته ذکر تقدیم بهایم بر انسان در حدیث اینست که چون ملائکه
عقل بی شهوت دارند وبهایم شهوت بی عقل مقام ملائکه ومقام بهایم
مفرد است وچون آدمی عقل وشهوت هر دو دارد مقام او مقام مرکبات

آ
فراوان

واول مفرد ذکر باید کرد وبعد از آن مرکب ونیز در اسبوع آفرینش بهایم پیش
از انسان مخلوق شده چنانچه در حدیث آمده که خلق الله التربة یوم السبت
وخلق فیها الجبال یوم الاحد وخلق النجوم یوم الاثنین وخلق المکروه یوم
الثلث وخلق النور یوم الاربعا وبث فیها الدواب یوم الخمیس وخلق آدم
بعد العصر من یوم الجمعه فی آخر الخلق فی آخر ساعة من النهار فیما بین العصر
من اللیل پس ترتیب آفرینش مذکور شد والله اعلم وبیان ظلمت خلق
در ظلمت طبع آفریده میشود بعد از آن عقل بر بعضی از انسان فایض میشود و
بعضی همچنان طبع وهوی بر ایشان غالبست تا آخر عمر وچون عالم وچنین
خلقت مشاهده میکنیم معلوم میشود که در عالم فطرت نیز بر همین منوال بوده
والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی
الی ولیی فی الله الفقیه عماد الملة والدین عبد العزیز اعزه الله بعزه وینصر بنصره
وهو القوی العزیز اما بعد نامه ولیم بسیار اندک میرسید چنانچه نامه از اینجانب
نیز اندک ارسال میشود اما سبب قلت نامه اینجانب کثرت توزع است امید که
سبب قلت نامه از آنجانب کثرت تمتع باشد قلت نامه اینجانب موقع تهمت
فراموشی نیست برای آنکه قوم را ایدر افراموش نکنند اما را اید افتد که قوم را
فراموش کنند بنابر آنکه بمنزلی سهل رسد واز کوفت منازل خشونت مانده
باشد که آنجا فراموش کند اما شعر ان الکرام اذا ما سهلوا ذکروا من کان

یالفهم

یالفهم فی المنزل الخشن لا والله قوم را از لطف قیوم قایدی هست
که هر جا که فرود آیند اگر چه تیه بی آب وگیاه باشد غمام انعام بر ایشان
گسترانند ومن منت وسلوای سلوت ایشان را روزی کنند ان ربی
لطیف لما یشاء انه هو الولی الحکیم ای ولیم بیت عالم صورت شود
فانی بدان عالم معنی بماند جاودان چون بلا از بلای نافع است اگر تن
در بلا دهند از بلائی باز افتد ازین جهت سالک تن در بلا دهد وکوشد
که آنرا از خود باز دارد اگر باز داشته شد کوشش بمقتضی خود رسید واگر
نشد او با آنچه ثمره بلاست از خیر رسید هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین
این باشد باری با برادران در اینجانب مشاهده شد اید مشغولیم وهمچون
دو صف که برابر هم ایستاده باشند وبکارزار مشغول ویک جانب را ابدی
منتظر باشد که بدل انتظار او کشند اما بعمل کسی را از پی او نتوانند فرستاد
برای عدم تفرغ مران انتظار خبری خیر از جانب ولیم میکشیم در ارسال چنان
خبر اهمال جایز ندارند وغایب اینجا را حاضر خود رسانند وتقضای ع
از دل برود هر آنچه از دیده برفت معمول ندارند وقلت کتابت اینجانب
موجب تقلیل کتابت خود ندانند بل موجب تکثیر دانند چه انشاء الله قلت
فراغ وکثرت اسباب توزع است در این جانب وبالله المستعان وعلیه
التکلان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم والسلم علی ولیی فی الله و

بجاباده

علی من معه من الاخوان هنالک و علی من توالیهم من اهل الشرق سلام علیکم و
رحمة الله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الی المکتوب الیه
کتبه الله فی القانتین اما بعد نوشته بود که آرزوی وی در جهان همین است
که شناخت خداوند جهان حاصل کند تا رضا، او تواند جست چه تا کسی را
نشناسد پسند و خوی وی نداند چه داند که چه چیز موافق اوست و چه چیز موافق
او نیست و اقتضای او چیست و خدای را بآن معنی گواه آورده بود اکنون چون
او را رغبت درین شناخت تمام است و آرزوی خود را منحصر در آن ساخته
طریق حصول آن شناخت او را در آموزیم چنانچه از پیغمبران علم آن بما رسیده
امید که خدای عز و جل او را یاری دهد بر سلوک آن طریق بدانکه در حدیث
ثابت شده که خدای عز و جل هیچ چیز را نیافریده که بوی شبیه تر باشد از آدم
تعالی الله عن التشبیه والتمثیل لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر پس نفس تو دلیل
تو است بر شناختن خدای عز و جل در نفس خود نگاه کن که چه اقتضا میکند
و فی انفسکم افلا تبصرون و از آن بازشناس که رب را چه اقتضا تواند بود
که من عرف نفسه فقد عرف ربه و گویند که خدای عز و جل هیچ کتاب از آسمان
نفرستاد الا که در آن این معنی بود که یا انسان اعرف نفسک تعرف ربک
و تو از خود دانی و هر کس از خود داند که نفس آدمی اقتضای تفرد و نفی شریک
میکند و خواهد که هر چه جزو اوست در آن مستهلک باشد و کل امر راجع باو

باشد

باشد پس ازین بازشناس که صفت خدای عز و جل چنین باشد و اقتضا
آنجا چنین باشد که هر چه جز اوست مستهلک باشد نزد وجه او و او منفرد
باشد بامر و اگر چه وجود همیشه چنین است دوست دارد که شعور آن نیز چنین
باشد یعنی تو از آنجا که شعور و درک تست چنین باشی پیش پس چون جستن
رضای او خواهی زود درین نا چیزی و استهلاک گریز این در مقام اجمال
و در مقام تفصیل نیز هر اقتضا که نفس تو کند واحدا بعد واحد چنان دان
که نظیر آن آنجا ثابت خواهد بود و حب انفراد باو آنجا موجود پس زود بنفی
آن اقتضا از خود مشغول شو و ترک عمل بمقتضای آن و این است آن
قانون که مشایخ طریقت مقرر فرموده اند برای سالکین که هر چه سالک را
پیش آید بر نفس عرض باید کرد هر چه اقتضای او در آن باب آن باشد عکس آن
عمل کند و سر این بر قانون حقیقت بر تو معلوم کردم چه آدمی برای آنچه
مخلوقست بر صورت رحمن تعالی الله عن التشبیه بالحدثان در هر قضیه اقتضای
میکند شبیه اقتضاء آنکس که بر صورت اوست و چون حب تفرد آنجا ثابت
است خشنودی او بآن حاصل میشود که او آن اقتضا را در خود تمکین نکند و
رب را عز و جل در آن بر خود ایثار کند و ازین جهت محارم شبهه برحمی گشته
که محل استیثار ملک است علی ما ثبت فی الخبر و اینجا مظنه چند سوال
است که سایل کند یکی آنکه خطر داین حکم در همه اقتضایات میسر نیست مثلا

روشن آ

آدمی را اقتضای چیزی خوردن باشد چگونه توان گفت که نظیر آن آنجا ثابت است
قل هو الله احد الله الصمد **دویم** آنکه چون بر انسان لازم است که اقتضایات
که او را مقتضی خلق او علی الصورة دست میدهد از خود صرف کند برای تحقیق
تفرد خلق او بر صورت برای چه واقع شد و مبدا آن اقتضایات که ثبوت
شباهت مذکوره فی الحدیث تعالی الله عن التشبیه برای چه موضوع گشت
چون مقتضی آن البته باید که معمول به نشود و در حکمت وجود چیزی که اثر او
بر او مترتب نباشد روا نیست **سیوم** چگونه آدمی مکلف باشد بدفع بسیاری
اقتضایات نفس حال آنکه اکل و شرب و قیام بسیاری مصالح جسد از جمله مقتضیات
نفس است و عمل بمقتضای آن واجب شرعا **جواب** از سؤال اول آنست
که اقتضای چیزی خوردن در نفس نه از آن جهت که اقتضای چیزی خوردنست
واقع است برای آنکه کامرانی و حظی که او راست در آن واقعست پس لباب
آن اقتضای توسع و بلوغ مراد است و این معنی اینجا ثابتست ان الله
بالغ امره **و جواب** از سؤال دوم آنست که تحقیق اقتضایات مذکوره
مادام که بر وجهی باشد که منافی تفرید باشد منهی است و این در نشاه
دنیویه است که برای حجاب جهل مخلوق علی الصورة است با آنکه مخلوق
علی الصورة دیده میشود بلکه با آنکه هو دیده میشود کما قال بعضهم **شعر** ظننت
ظنونا بانک انت ◦ و لا ان تکون و لا قط کنت ◦ فان انت انت فانک رب

وثانیاً شنین

وثانیاً شنین ودع ما ظننت ◦ اما در نشاه اخرویه که غطا منکشف شود
که فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید و امر کما هو علیه دیده شود و ظل شیر
با اصل باشد نه مشیر با خود که **بیت** ما چو حرفیم معینی در عیز ◦ کر اشارت بخود
کنیم خطاست ◦ آنچه با ذات خود بود ناظر ◦ ای برادر همین وجود خداست ◦
عمل بآن مقتضیات منهی عنه نیست و موجب ناخشنودی خدای عز و جل نه چه
منافی تفرید نیست و لهذا مومنان در جنت موسع باشند در شهوات
که و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین پس آثار آن مبدأ موضوع آن روز
ظاهر گردد و اشارت باین سر است آنچه از بعضی سلف رحمه الله منقولست
که با یکی از صحابه خود گفت که تو مشتاق بحور میباشی او از آنجا که خامی مبتدی
است گفت نه چه می پنداشت که حور از قبیل حسنات این جهانست که اشتیاق
بآن مثبت شرکست در محبت فرمود چنین مکن مشتاق می باش بحور که نور
روی حور از نور روی خدایست او چون این سخن بشنود و از این سر بوی برد
فی الحال بیفتاد و بیهوش شد و این اشارتست بآنکه نشاه آخرت نشاه
حقست که دال است بمبدع خود و مبین اوست نه حجاب است و داعی
بسوی خود همچون دنیای ملعونه **جواب** از سؤال سیوم آنست که اکل و
شرب و امثال آن من حیث انها مقتضیات النفس ارتکاب نباید کرد
از آن روی با رخصت او و این بر نوعی مثبت شرک نیست چه این بر نوعیه
شرکت

مقتضی نفس است خلاف مقتضای نفست چنانچه سهل بن عبد الله فرمود
که هر عمل که بمتابعت کند بلاست بر نفس و هر عمل که بی متابعت کند موجب بعدست
از خدای عز و جل و اگر چه نماز و روزه باشد و اگر کسی سوال کند که ما بسیار
اکل و شرب کنیم بی آنکه بر ما حاضر باشد نیت متابعت عزیمت خدای
عز و جل یا رخصت او گوییم لاجرم بسیار چیزها هم که عزیمت و رخصت خدای
عز و جل انجا نباشد کنی و نام خود بدان در جریدهٔ عاصیان و بدان ثبت
کنی و اگر چه این نام درین حالت ترا ثابت شود اما پیش بینان در همان دم
که تو اکل و شرب بی حضور نیت میکردی این نام بر تو میدیدند چه عاقل
در خشت خام بیند آنچه جاهل در آینه بیند و صدیقان که اهل عصمت و
طهارتند هرگز باین غفلت مبتلا نشوند که کاری بی حضور نیت کنند آری
بیت بی تماشای صفتهای خدا ، گر خورم نان در گلو گیرد مرا ، با آنکه
نیت متابعت رخصت اگر بهیچ وجه حاضر نباشد نه بر سبیل استصحاب
نه آنکه جاهل باشد باباحت و مع ذلک ارتکاب کند مبادرت و جرات و
بی مبالاتی اثم و گناه کار است فصل دیگر التماس کرده که نامه که در آن
شرح عیون جنت کرده ایم و باز نموده که کافور و زنجبیل و سلسبیل و تسنیم
هر یک تعلق بکدام طایفه دارد برای وی بفرستیم تا نسخه کنیم و بان انتفاع
چنین نامه یادم نیست که کی نوشته ام و بکه نوشته ام اما چون ترا عطش

آن هست

آن هست برای تو شرحی از آن نامه درین بنویسیم باذن الله تعالی بدانکه
مومنان دو گروهند محققان و اصل که اهل قلب اند و سالکان صادق که
اهل سمعند قوله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو
شهید و طایفه اول را سه لقبست سابقان و عباد الله و مقربین
و اگر چه این القاب سه گانه بر یک ذات وارد است اما هر لقبی باعتبار
صفتیست جداگانه تسمیه ایشان بسابقان از روی اتصاف ایشان است
برای آنکه محبت گرم است و گرمی مقتضی غلیان است و حرکت و مبادرت
و چشمه که خدای عز و جل برای ایشان بپاداش این صفت آماده فرموده
زنجبیل نام دارد برای آنکه زنجبیل بطبع گرم است پس مشاکل حال و ملایم مذاق
ایشان است و سلسبیل نیز گویند برای سلاست و سرعت انحدار آن
چنانچه زنجبیل اشارت بمبدا باشد که حرارتست و سلسبیل که بغایت
حرکت و سلاست است و تسمیه ایشان بعباد الله از روی اتصاف ایشان
است برضا برای آنکه رضا و ترک فضولی وظیفه بندگی و افتادگی است
و لا سیما آنجا که ایشان را بعباد خصوصا که مضافست برحمن ملقب کرد و
وصف ایشان باوصاف که مبنی است بر لین و سکون فرمود قوله تعالی
و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاما و چشمه که برای ایشان بپاداش این صفت آماده شده کافور

نام برای آنکه رضا باردست و مقتضی سکون و طمانینت بر عکس محبت چه

محبت اراده است و اراده متوجه تحصیل مفقود است پس حارست و

متحرک و رضا قناعت است و قناعت اکتفا است بموجود پس بارد است

و ساکن محبت روی به پیش دارد جهت ازدیاد و لهذا گفته اند محبت

همیشه متعلق بمعدوم است و اگر متعلق او بموجود باشد باز تعلق او

بدوام آنست که معدوم است و رضا روی باخود دارد جهت اعتداد پس متعلق

او موجود حاصل است و چون اهل رضا بارد و ساکنند ملایم مذاق ایشان

کافور است که در غایت برودتست و کسی سؤال نکند که عادت اینست

که محرور را چیزهای بارد دهند و مبرود چیزهای حار برای آنکه این در حرارت

و برودت غیر غریزی است که بضد خواهند که با حد غریزت آید اما حرارت

و برودت غریزی را امداد بمثل باید کرد و لهذا اهل کرمسیر را خرما گوارا آید

و چیزهای شور و حرارت اهل محبت و برودت اهل رضا دو کیفیت غریزی

صحیح است که هرچند افزاید اتقان بنیه و قوت حیات بهتر بار آورد

چنانچه آب هرچند سردتر باشد در حفظ صورت مائی و آتش هرچند گرمتر

باشد ادخل باشد در حفظ صورت ناری بل چنانچه اولیای خدا را

حرارت محبت و برودت رضا و تسلیم باشد اعدای خدا را حرارت

شهوت و برودت کسالت و جمود و فترت باشد و این حرارت و برودت

نه غریزه

۱۰

نه غریزه صالحه است روح را بلکه الخرافی فاپدست لیکن حکم عدل

جواد برای توفیه مقتضیات همه چیز بمقتضی نُوَلِّه ما تَوَلَّی برای امداد آن حمیم

و غساق آماده کرده بجای زنجبیل و کافور که قل من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن

مدا و چون حرارت حمیم منضم شود بحرارت شهوت او را افزونی بخشد

افزونیی که پیوسته در حود افزاید و مرضش ترقی کند الی ابد الآباد و همچنین

برودت غساق با برودت کسالت و جمود فلن نزیدکم الا عذابا و چون

آن حرارت و برودت نه غریزهٔ صالحه است هرچند اشتداد یابد در بنیه

افزاید و ضعف در حیات که یاتیه الموت من کل مکان رجعنا الی تمام الکلام

و تسمیه ایشان بمقربین نظر به نصیبی است که ایشان راست از قرب با پستوا

ذات بیرون از تلوین صفات و التفات بجهات و تقید به سکون و حرکات

و این اشرف القاب ایشانست و چشمه که بپاداش اینمعنی جهت ایشان

معد شده تسنیم نام دارد که مشتق است از سنام که نام ذروه کوه و

کوهان شتر است و آن چشمه ایست که اعلی از مقامی میزاید انجا که ملتقی اطراف

و پستوی اعرافست از کیفیات متضاده بیرون نه بطبع گرم است تا

زنجبیل باشد و نه سرد است تا کافور باشد و شریفتر از آن چشمه در بهشت

نیست و از زیر عرش زاید و از هوا بتقامات اهل بهشت آید و چون ظرف

هر کس پر شد باز ایستد و این عیون مذکوره همه جهت خواص باشد که

ظ
وهم

اهل قلب واصحاب یقین اند ایشان آنرا صرف آشامند اما عامهٔ مؤمنان
که اهل سمع اند استطاعت آن نداشته باشند که آنرا صرف صرف
کنند اما بحسب علاقه القاء سمع وتلقی خطاب که ایشانرا با اهل دل ثابت است
چیزی ازآن باشراب ایشان می آمیزند چنانچه در قرآن مجید فرموده که
ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها
عباد الله وفرموده ویسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا
فیها تسمی سلسبیلا وفرموده ان الابرار لفی نعیم تا آنجا که مزاجه من تسنیم
عینا یشرب بها المقربون ودرین مقامات اهل سمع را که عامهٔ مخلصانند
تسمیه ابرار فرموده اگرچه در مقام تطبیق ابرار به از عباد الله واقعست واصحاب
میمنه به از سابقین واصحاب یمین به از مقربین وههنا اسرار یعرفها اولوا
الابصار والسلم علیکم ورحمة الله وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن یحیی یکتب الله لوتی فی السالکین الامیر مرشد الدین عبد السلم
اما بعد نوشته بود که نمیدانیم که لایعنی چیست چه خورده ام وچه خورده
واز فلان محل می آیم واز کجا می آیی وامثال ذلک که در گفتن ونا گفتن آن
هیچ نفعی نیست وهیچ ضرری عاید نگردد لایعنی امثال اینست یا چیزی
دیگر است واگر اینهاست چون اینها احوال مباح است چه حرج در آنست
جواب لایعنی امثال اینهاست واگرچه اینها فی انفسها مباحست اما

اشتغال

اشتغال بآن ثمرهٔ غفلت قلب است در اعراض او از نباء عظیم که بوی
آورده اند چه کسی را که مثل بهشت ودوزخی در راه باشد مادام که
ازآن معنی غافل وذاهل نباشد ممکن نباشد ازوی اشتغال جز باسباب
ترقی بهشت وتوقی از دوزخ پس مشغول شدن بچیزی که در آن باب نفعی ندارد
الا ثمرهٔ غفلت ازآن ودر علم اخلاق مقرر شده که هر خلق که مثمر معین است
مواظبت بر آن معنی مثمر آن خلق وموکد آنست پس اشتغال بما لایعنی مؤکد
غفلت دلست از نباء عظیم وچون این غفلت قوت ورسوخ یافت و
معلوم است که انتهاء آدمی از معاصی برای خوف آخرت واجلال خدایست
عزوجل لاجرم چون ازآن غافل باشد اقدام بر معاصی که مقتضیات طبیعت
دست دهد پس اشتغال بما لایعنی اگر بالذات آثم نباشد منجر شود بآثم
ولیم بداند که اگرچه محرمات امور معدوده است اما تا دست از بسیاری
مباحات باز ندارند ملکهٔ عصمت که حاجز است میان آنکس ومحرمات
مکتسب نگردد وچون ملکهٔ عصمت حاصل نباشد البته در معاصی افتد
بلی بعد ازآن که ملکهٔ عصمت مکتسب شود وراسخ گردد واز تزلزل آمن
شود اگر شخص توسع کند در رخص شاید واین که فلان مباحست و
فلان محظور نسبت با او باشد اما نسبت با مبتدی خام که ملکات
فاضله ویرا مکتسب نگشته همه اینها محظورست بعضی بالذات وبعضی

بالعرض ومثل این مثل طعام است که انقسام او بماکول و غیرماکول نسبت
با اصحات اما نسبت با مرضی همه غیرماکولست الا اطعمه معینه که طبیب فرماید و
کمان نبرد که معصیت منحصر در شرب خمر و سرق و قتل نفس و کذا و کذاست
و اورا ملکه ازین حاصلست برای آنکه معاصی قلب ازاینها بیرون است و
غیر صدیقان را ملکه انتهائیه حاصل است و مبتدی از خود هم چگونه ایمن
تواند بود که ملکه انتها، او از معاصی ظاهره چنان راسخ است که اگر موجبات
آن متراکم شود و عهد بر او متطاول شود در آن نه افتد و خود را انگاه تواند
داشت فی فی غرور شیطان درنخورد و بتزکیه نفس بقانون طریقت
مشغول شود و بداند که بلوغ بذروه عصمت و تقوی مطلبی است عزیز صعب
المنال بعید المرتجی و ادنی صناعتی از صناعات تا شخص تمام خود را بان
ندهد و روز و شب در کسب آن نکوشد ویرا مهارت در آن میسر نشود
چگونه طمع کرده که صناعت تقوی که اشرف صناعات و اعز ملکات است
چه ثمره او اعظم ثمرات است و شرف صناعت بشرف ثمره اوست چنین
آسان دست دهد وظیفه سالک آنست که التزام صمت کند علی الاطلاق
و سخن ناگفتن اصل طریقه او باشد اگر موجبی دینی دست دهد سخن گفتن را
سخن گوید و الا خاموش باشد بر اصل نه آنکه اصل طور او سخن گفتن باشد.
اما اگر از سخنی مانعی باشد نگوید که هر سالک که طریق خود را برین بنا نهد

ازآن هم

ازبالکین

از مالکین باشد و صمت یکیست از ارکان اربعه که بنای سلوک بر آنست
اخلال بآن کجا سالک را روا است اگر فرضا او گنگ شود چه خواهد کرد
همان انگارد که چنان شد و یکباره خاموش شود و درست شده که بعضی از
اصحاب سنگ در دهان نهاده بودندی تا بدان از سخن گفتن باز ایستادندی
و درست شده که کسی در روز احد شهید شد و سنگ بر شکمش یافتند که بسته بود
از جوع مادرش خاک از روی او پاک میکرد و میگفت هنیئا لک الجنة
رسول الله صلعم فرمود چه میدانی شاید که او سخن میگفت در آنچه او را بکار
نمی آید و منع میکرد از چیزی که او را در آن زیانی نبود از وصیتهای لقمانست
پسر را که یا بنی کن اخرس عاقلا و لا تکن نطوقا جاهلا و لان یسیل لعابک
علی صدرک و انت کاف اللسان عما لا یعنیک اجمل بک احسن من ان
تجلس الی قوم فتنطق بما لا یعنیک و لکل عمل دلیل و دلیل العقل التفکر
الصمت و از وصیتهای اوست که یا بنی اختر المجالس علی عینیک فاذا
رایت المجالس یذکر فیها الله فاجلس معهم فانک ان تک عالما ینفعک
علمک و ان تک علما یعلموک و ان یطلع الله علیهم برحمة تصبک معهم
و لا تغبطن امرأ رحب الذراعین یسفک دماء المسلمین فان له عند الله
قاتلا لا یموت و الحق اگر کسی خواهد که بوصیت اول او عمل کند و یرا میسر
نشود تا آنزمان که بوصیت دوم عمل کند و لهذا در ارکان اربعه صمت

قرین عزلت آمده سالک باید که بمجلسی که در آنجا لغو و لایعنی گذرد حاضر نشود و
تنهائی بر آن ایثار کند و اگر از تنهائی بتنگ آید مطالعه کتب تذکره کند و
مجالست با سلف و خیار عباد الله اختیار کند که ایشان از اموات بهم نشینی
اولی اند و اگر از زندگان کسی باید که در ذکر و مذاکرهٔ خیر شرکت کند صحبت او بر
خلوت اختیار کند زانکه **بیت** خلوت از اغیار باید نی زیار • پوستین
بهر دی آمد نی بهار • و اگر چنین کس نیابد تنهائی گزیند و اگر در میان جمع
باشد بدل بر کنار باشد و در لغو و تخلیط ایشان با ایشان شرکت بجوید
و چون صمت و عزلت او را میسر شد و بیداری شب و صیام ایام با آن
انضمام یافت ارکان اربعه سلوک او را تمام شد سالک را همت بر تشیید
این ارکان می باید گماشت و دیگر کارها را گذاشت **بیت** مار اخواهی
جمله حدیث ها کن • خو وا کمن زدیگران خو وا کن • ای دوست مهربان فرزند
و پیوند و دوست و آشنا و این و آن هر کس که تو می بینی چون کار افتد
همه بخود در مانده اند و با خود همراه اند **بیت** تا بدانی که وقت پیچاپیچ
هیچکس مر ترا نباشد هیچ • و چگونه چنین نباشد و همه فقیر و عاجز اند و
در مانده و ناقص اند شخص که در خود فقیر و ناقص باشد او را تکمیل خود
مشغول باید شد و ازاله فقر و نقص از خود نمود بعد از آن که در خود تمام
شود و از خودش چیزی زیاده باشد بدیگران برسد و دانی که تام و فوق

التمام

التمام خداست مهر از این و آن بگسل و انس با باب و مام بهل روی بخدا آر
و انس با ذکر او گیر **بیت** آخر از جمله بخواهی ماندن • بی گرا خواهی در آن دم خواندن
در حدیث قدسی درست شده است که انا بدک اللازم فالزم بدک انسها طبعی
طبیعی فراموش کن و دوستان طبیعی را فرو گذار دوست الهی بدست آر
که پیمای او خدا را با یاد تو دهد و گفتار او ترا در کار آخرت قوت بخشد
و چون او بخدا باشد بخدا اغنی باشد و وفا که شمه کرام است تواند نگاه داشت
و در مواطن دنیویه و اخرویه مدد و معونت او از تو گسیله و خامه خلت او بتعرض
اعراض پاره نشود که آن روز که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
و بدان که و فا صفت ابناء آخرت است و دو باد که ابناء دنیا را وفا باشد که
آنکه دنیا بیوفا و ناپایدار است لاجرم ابناء او نیز چنین باشد که ابناء
طبع آبا باشند و آخرت جاوید و پاینده باشد لاجرم ابناء او از
تلون بی ثباتی و ناپایداری و بیوفائی محمی باشند **ع** شنشنة اعرفها
من اخزم • ای دوست مهربان اما چنان دوست کم دست دهد رسول خدا را
مثل ناس مثل جمل نهاد که از صد شتر یکی راحله نباشد که سواری را شاید
باقیان برای حمل اند اما چه حمل حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد ای دوست سر
در گریبان فکرت فرو برد و دیده اعتبار برگشای تا به بینی که چیست و برای چیست
اگر بیاض نامه با آخر رسیدی برای تو شرح کردمی که بر چیست و برای چیست

آ
حله

اما این شرح در بیاض نامه توان کرد که بآخر رسید والسلم **سؤال** و پرسیده
بود که ترک مکروه لله تعالی مثاب علیه است یا مطلقا و اگر اول باشد فرق
میان مکروه و مباح چه باشد چون ترک مباح نیز اگر لله باشد سبب ثواب است
جواب آنکه ترک مباح لله متصور نیست مگر آنکه فعل آن مباح متضمن مکروهی
یا حرامی باشد و ح فقد عاد الثواب الی ترک الحرام والمکروه حاصل مکروه
ترک او من حیث هو برای خدا متصورست و مباح ترک او من حیث هو برای
خدا متصور نیست چه خدا ارضا در ترک او من حیث هو نیست و همچنین در فعل او
مثلا کسی دست تنها به پس پشت گیرد و گوید برای خدای چنین میکنم این
چیزیست غیر معقول المعنی برای آنکه نزد خدا دست فرو گذاشتن و با پس
پشت گرفتن یکسانست و احد هما از آن دیگر نیست و کذا فی جانب الترک
والله اعلم واحکم **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی** صورت
دو خواب که بقلم که بار در آورده اند اما خواب اول آن شخص که بر درگاه حضرت
رسالت صلعم نشسته بود و شبه شش دست داشته غوث الهی است
که سابع سبعه ایست که عالم بایشان قایم است و شش بصورت شش تن نبینند
که در دست اوست او دو وزیر و فرمان بر اویند و آلت وحدت اویند در
نفاذ اقضیه و نقض و ابرام امور و غوث الهی و حاجب حضرت الهی و متعین است
که بوسیله او بآنحضرت توان رسید و اگر او راه ندهد نتوان رسید و او

اعظم

اعظم اولیاست و هیچکس از اولیا از دایره او بیرون نیست الا قلیلی
و او آیه فضل و رحمت است که حق تعالی در شان او فرموده است و لولا فضل الله
علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان و بازگشتن اولیا باو همه نه از راه صورتست
از راه معنیست با خبر و بی خبر و خدای عز و جل آفریده هست که او را روح
اعظم خوانند همیشه نزد خدای عز و جل ایستاده باشد چنانچه حاجب که
نزد ملک ایستد و همه آفرینش از دست چپ او باشد و خدای عز و جل در قرآن
مجید آن آفریده بزرگوار را یاد کرده آنجا که فرموده یوم یقوم الروح والملائکة
صفا غوث اعظم درین جهان بمنزله روح اعظم است در جهان اعلی و بر قلب و
قدم اوست و روح اعظم بر غوث اعظم افاضه باشد در هر سالی باری و
در هر هفته باری و در هر ساعتی باری و شب قدر از افاضه مستوی وی پیدا
شود چنانچه فرموده تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر
ساعت جمعه که محل افاضه دعاتست از فیض اسبوعی او پیدا شود و
سایر برکات عالم از افاضات ساعات او پیدا شود و سلام علی ذکره
فی الآخرین **اما تعبیر خواب دوم** در ذکر آن تاملی هست از برای آنکه خواب
امانتست و تعبیر آن جز بر وجه خود خیانت اگر بیننده خواب جعله الله
من اولی الالباب عازم و ملتزم آن تواند شد که بآنچه مقتضی تعبیر باشد
عمل نماید و اگر چه اصعب و اشق چیزی باشد مثل ترک اهل و ولد و قوم و

آ
بود

قبیل ضرب المثل با آنچه از آن در عالم چیزی باشد واشق نباشد تعبیر آن
کردن صلاحست واگرچه مقتضی تعبیر آن باشد عمل نتوانند فرمود و قوت
آن در خود نیابند حالیا تعبیر آن با قوف داشتن اولی مینماید و بهمت
تمسک نسبت امیر المومنین نمودن لایق از آنحضرت منقولست که در دعا فرموده
که بارخدایا اگر مرا شقی نوشته محو فرما و مرا سعید نویس که تو فرموده یمحوا الله
ما یشآء ویثبت عنده ام الکتاب و چون خدای تعالی فاعل مختارست و
از ازل تا ابد در اختیار بر یک قرار است و همچنانچه پیش از تقدیر مقادیر و رسم
کتب بر همه چیزی قادر بود که هر چیز را چنانچه خواهد مقرر فرماید بعد از تقدیر
مقادیر و تدوین دواوین نیز همچنان قادر است و هیچ از قدرت او کم نشده
و هرچه خواهد از قرار خود تواند گردانید پس بهیچ حال از آن نا امید
نتوان بود و در مقام تضرع و خواهش سپر نباید انداخت و دست از دعا
نباید داشت مگر در چیزی که خدای عزوجل منع فرموده باشد از دعا بر آن
مثل استغفار از برای جماعتی که بر اشراک از جهان رفته اند که آنجا دعا نباید
کرد برای طاعت امر نه برای آنکه قدرت را قاصر دانند از اجابت ولهذا اصحاب
استغفار برای آبا و اقارب گذشته خود میکرده اند تا آنزمان که نهی
صریح نازل شده که ماکان للنبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو
کانوا اولی القربی الآیات و چگونه قدرت ازین قاصر باشد و در سخن بعضی
الآیه

عارفان

عارفان هست که خدای عزوجل را بنده می باشد که بر او چنان عزیز است
که اگر فی المثل دعا کند که حق تعالی بهشت و دوزخ را از اصل از راه بردارد
تا نه دوزخ باشد و نه بهشت اجابت فرماید اما چنین دعا نکند چون میداند
که خدای عزوجل نه چنان دوست میدارد و دوستان خدای عزوجل آن
دوست دارند که او دوست دارد ایمان بقدر آورد از راه علم و اتباع امر و
نهی باید کرد از راه عمل که روز قیامت دوزخ با مومن گوید جز یا مومن فان
نورک اطفا لهبی باشد که مومن بخیری از تو بگذرد والا دمار از تو بر آرد چنانچه
تو دمار از کفار بر می آری هان چه آمنی که بحکم جنسیت بشریت مومن قصاص
کافران از تو بخواهد و چنانچه تو ایشان را خوار کرده او ترا خوار کند با ادب و
حرمت در کنار راه میرود و خود را از دیده مومن نگاه دارد چندانکه مومن
ازین مرحله بگذرد آنگاه که کافران تنها بمانند در ایشان تازد و ایشان را
فرو میگیرد و میسوزد و میسکد ازد که وماکان الله ان یعذبهم وانت فیهم
ای بیحاصلان ای جاهلان ای ناشکران وجود بنده مومن غنیمت شمرید و
دست در دامن او زنید تا چون ازین دار الغرور در گذرد شما را با خود ببرد
که عذاب از بالای سر منتظر ایستاده که چون بنده مومن در گذرد در
شما گیرد و عذاب گرسنه شماست اگر گوئید ما همه مومنیم کدام بنده
مومن است که دست در دامن او میباید زد گوئیم آن بنده که در شهد الله

انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم جز گواهی او قرین گواهی خدا و فرشتگان
خدای نه افتاده عامه را روی با اولوا العلم باید کرد که جوهر ایشان تابش ملکی
یافته و ایمان در ایشان همچون نور است در آفتاب و ستاره و ایمان در
دیگران همچون آفتاب و ستاره است بر زمین که اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والحمد لله
رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ومن معه من الاخوان
فی شیراز یسر الله لهم ما تعسر وکفاهم من اراد بهم شرا من شر آمین اما بعد
چون برگ از درخت بی امر خدای تعالی نه افتد و هیچ ذره بی اذن او از
جای نجنبد اندیشها بعلم او در دل آید و اجساد بفرمان او در جنبش آید پس نزد
که آدمی هرچه را در جهان رود مذعن و مستسلم باشد که بار خدای نه آن
بزرگوار جلیل است که کسی را با وی روی مضایقه و مکابره تواند بود و چون
جلیل عزیز در ملک خود تصرفی کند کرا فضولی رسد که دست پیش آرد یا با وی
چون و چرا گوید ع هی کرا باشد مجال این کرا، آدمی مگر فراموش کرده که در بیغوله
عدم ناچیز و نسی افتاده بود نه در کاری و نه با وی کاری و نه کس را از وی خبری
و نه از وی در جهان اثری بلی هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا
مذکورا آدمی مگر فراموش کرده که قطره آب بود و بیرانه دستی و نه پایی و نه عقلی

ونه رائ

و نه رائی انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا
آدمی مگر فراموش کرده که از مادر زاد وی را نه ملکی و نه مالی و نه بهائی و نه جمالی و
زود همچنان باز خواهد گشت که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم
ما خولناکم وراء ظهورکم اولش چنان و آخرش چنین و درین میانه دو روزی
که دست وی برگشوده اند و ویرا نامزد تصرفی کرده نه چندان نیز بحجب ظاهر و بحجب باطن
امر همچنان در آن دست که دست او نبود که آن دست در کار بود سزد که درین
دو روز که روز خود یافته خود را فراموش نکند و تدبیر حادث خود را بر تقدیر
قدیم ترجیح ننهد و نفس گستاخ شکسته شاخ لسان طعن و انکار بر تدبیر جبار
نگشاید نه بلسان قال که گفتار است و نه بلسان حال که سخط و استنکار است
خود را اسیر دست تقدیر سازد تا هرچه خواهد با وی کند و جز اذعان و استسلام
طریقی نسپرد و گوید بیت سر ارادت ما و آستان حضرت دوست • که
هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست • و نه پندارد که اگر او چنین افتاده و مسکین
روی بر زمین نهاده جز طریق ملاطفت با وی ملاحظه خواهد رفت و از آنچه
او آنرا مستسلم شد هیچ با وی خواهند کرد نه بیت تیغ بهر اوست گورا
گردنیست • سایه کافکنده است او را تیغ نیست • الله سبحانه ولیم و سایر
اخوان ما را بحلیه اذعان و استسلام آراسته گرداناد و شر بدخواهان و
بدگویان از ایشان گسسته داراد و دل ایشان را بسکینه قوت دهاد و تن ایشان را

ازقوت خود مدد و پشتیبان داناد انه ولی ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل بسم الله
الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد و من معه من الاخوان فی شیراز حماهم الله عن الاعواز و تلقاهم
بالکرامة والاعزاز آمین اما بعد دنیا سر آمد و خلایق حشر شدند و هرکس را
جزای کردار خویش پیش آمد چه زیان نیکوکاران را که بنعیم مقیم رسیدند و بجوار
ملک سلام پیوستند و آنجا خوش نشستند از آن طعن و انکار که اهل اغترار
بر کردار ایشان میکردند و چون برای تمسک برسوم مرسلین رسوم ابنای دنیا فرو
گذاشت میکردند و آنرا مایه استهزا و استخفاف میساختند و بعیب و نقیصه باز
میگفتند لا والله هیچ زیان ایشان را از آن نیست که نه بیهوده گویان ماندند و نه
آن بیهوده ایشان و ام کردار ما بر ایشان نازل شده و مار از ایشان بر آورد
سپاس و ستایش خداوند سلام را که بر ما منت نهاد و راه مرسلین بما اموخت
و دیده ما از استحسان سیرت ابنای دنیا بر دوخت تا آنچه ایشان آنرا عظیم
میدانند ما آنرا خوار میدانیم و آن چیز که ایشان آنرا خوار میدارند ما عزیز
و بزرگوار میداریم ایمان بخدا آوردیم و بمحمد صلی الله علیه و آله و اگرچه این
گفتاریست عام که همه زبانی بآن جاریست اما مدعا بدو گواه ثابت شود
یکی گفتار و دوم کردار چون هر دو شاهد آیند کار تمام شود که یصعد الکلم
الطیب والعمل الصالح یرفعه ابنای دنیا را گواه گفتار باشد اما چون از کردار

ایشان

ایشان گواهی طلبیم گواهی نه بد چه رسمی از رسوم جباران نتوانند که فرو گذاشت
کنند و صد رسم از رسوم مرسلین اگر فرو گذاشت باید کرد بر ایشان گران
نیاید ترسم که نزد قاضی محشر تمسک ایشان بسجل نرسد و مدعای ایشان ثبوت
نپیوندد و چه چاره سازیم چون خدای عز و جل ثعبان قهر را قوت از مغز ایشان
مقرر کرده باشد آیه فلا تذهب نفسک علیهم حسرات فرو خوانم و گفت با
ایشان فرو پیچم که هر کس که اهل هدایت است بینه علم و حکمت با او رسید و قلیل
ما هم جعلک الله حبیبی و من معک من الاخوان فی اولئک القلیلین و لعمری انهم
القلیلون الکثیرون بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی
الی الاخوان الالهیین و شیخهم و امیرهم سلام علیکم و رحمة الله و برکاته
انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اسئله ان یجمع شملکم و یوفق الله
بینکم اما بعد دنیا چنگال و دندان بر آدمی تیز کرده و امروز یا فردا او را خواهد
درید و طعمه موران و ماران خواهد ساخت مع ذلک آدمی در روی دنیا خندد
و او را دوست دارد و انس از و یابد عجب ساده که آدمی است بخدای که دنیا
در کار آدمی و سادگی او حیرانست که این همه را از و میکشد و در خاک و خون
میکشد و ایشان از پی او باز نمیشوند و مهر از و نمیگسلند ای آدمی دنیا
بیگانه را بگذار و بطلب آشنا خود مشغول شو که بخدای که ترا آشناییست
که چون او را بیابی و در کنف آوردی از دنیا بی نیاز شدی بلکه دنیا بتو نیازمند

کرد و عجوزه ملعونه بدر سرای تو آید و در کوبد و بعجز کوید و تو بوی التفات تمامی
قال العارف بیت اگر سلطان ما را بنده باشی همه کریند و تو در خنده
دگر پر غم شود اطراف عالم تو شاد و خرم و فرخنده باشی اگر چرخ و زمین
از هم بدرد ورای هر دو جای زنخ باشی بهفتم چرخ نوبت پنج داری
چو خیمه شش جهت برکنده باشی همه مشتاق دیدار تو باشند تو صد پرده
فرو افکنده باشی ای آدمی این و آن نه آشنای تو اند برای آنکه هر یک
بر هستی خود می تنند آشنای تو آنکس است که هستی تو بر تو تند باز او نگر
ارجعوا ورآءکم فالتمسوا نورا یا از کسی که باز او نگریسته باشد که اللهم انی
اسئلک حبک وحب من یحبک ای آدمی با وحشت چه ساخته بوی آشنایی
از دریچه اهل دل میوزد ع ازدم ویس قرن بوی خدا می آید خود را
بفضای ایشان رسان و شامه صدق پیش دار و استنشاق آن ارواح
کن تا قوت روح یابی ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و اگر گویی
چه دانم که اهل دل در ارض هستند یا نه و اگر هستند ایشان را چگونه توانم شناخت
گوییم بدان که اهل دل در ارض هستند تا روز قیامت که لا یزال طایفه من
امتی ظاهرین علی الحق قال البخاری وهم اهل العلم تا حجت خدای بر اهل ارض
درست باشد و اگر ایشان را نتوان شناخت همچنان حجت قایم نباشد
هر کس که از غرض پاک شود و در طلب صادق ایشان را تواند شناخت چه ایشان

نورند

نورند و نور را اخفائی نیست مانع ادراک نور غیر کوری دیده نیست و کوری آن
دیده که بآن اهل دل تواند دید از غرض و حسد متولد شود بیت نظر پاک تواند
رخ جانان دیدن که در آیینه نظر جز بصفا نتوان کرد هر کس که از غرض و هوا
و عجب و ریا و حب علو و کبریا پاک شود و در طلب اهل دل کمر بندد و با خلاص
قدم درین جست و جوی نهد البته بیابد بیت سایه حق بر سر بنده بود
عاقبت جوینده یابنده بود والله ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی یبلغ الی الولیین فی الله الامیر الشیخ نور الملة
والدین محمد والامیر رکن الدین حسن کان الله لهما اما بعد بازوق احوال
خانه بر وجهی که در حضور سفارشش رفته افتند و بدانند که بمقتضی انما الاعمال
بالنیات چنان اعمال اگرچه ظاهرا از عاو است باطنا از عباد الست و خدای
خشنود باد از کسی که بنده را فارغ سازد تا بذکر و تذکره و فکر و تبصره اشتغال
نماید چنانچه مراد اوست داد او تواند داد و باید که چون شروع درین اعمال
به نیت صالحه کردند محافظت آن نیات در دوام اعمال کنند و نگذارند که در
حین اشتغال بجزویات آن نیات کلیه اصلیه منسی شود فالله خیر حافظا وهو
ارحم الراحمین والسلم علی الولیین فی الله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد والی الاخوان
الالهیین اجمعین لاسیما المقدم والشیخ شفاه الله وقواه بمنه وجوده

اما بعد سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو واسئله
ان یجعلکم للمتقین اماما ویسلک بکم سبیل السلف الصالحین چون از فحاوی
کتابات چنین مستفاد شد که در آن جانب بقدر خستگی هست خاطر
متعلق شد باید که اعقاب تلاوت را جهت دعاء شفا مرضی عموما وخصوصا مقرر
دارند که بمقتضی وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنین شفای صوری و
معنوی از قرآن مرجوّ است ومداوات بصدقات کنند مفارقت از اخوان
واخوان آباد واز عماد الاخوان که مجدد داده است برخاطر صعب افتاده
اسباب مواصلت انتظام باید اخوان باید که در اقامت جمعه وجماعات
واجتماع بر ذکر وتلاوت کسالت ننمایند خدای خشنود باد از بنده که کار خود
راست کردن زاد معاد سازد وبعد آنچه خدای تعالی در کتاب ذکر فرموده
از جنات که نزد خویش آماده داشته جهت آنکس که میخواهد قرار از دل
وآرام از تن وصبر از جان برده وبیم است که از شوق آن طایر روح قفص تن
برخود شکند اما چه حاصل که نتوان دانست که اگر او این قفص را برخود شکند
آن جناح که پرواز بآن بستان پر انوار توان کرد او را بسته باشد یا و العیاذ
بالله در چنگال گرگان که نیش ودندان بر او تیز کرده اند افتد از آسیب گرگان
مذکور وزخم چنگال درنده ایشان بنوعی طایر روح در اعماق بدن میگریزد که بیم است
که نقطه مرکز را بر شکافد ودر آن خیزد دریغا ندانم که درین انبساط وانقباض

بان صو

چکونه

چکونه بسر برم که بسط وقبض مفرط هر دو غالب است بر طاقت آدمی وآدمی را
عاجز وناتوان میسازد باری این عجز وناتوانی درین ساعت این بار آورده
که مرا امید نیست که بدلخواه کتابات مفرده بهر یک از اخوان نویسم عجزی وضعفی
از ناحیهٔ بدن ومزاج نیست اما از ناحیهٔ دل که در غرقاب انقباض وانبساط
مذکورین واقعست والله المستعان والسلام علی الاخوان اجمعین
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی اخی الاعز
الامیر غیاث الدین محمد جعله الله من المومنین الذین هم فی صلوتهم خاشعون
والذین هم عن اللغو معرضون اما بعد فالی متی هذا التمادی فی الغفلة
عن الله والموت قد شد رحله لا یستدرک امرؤ امره قبل ان یبلغ قعره
فان الانسان کادح الی ربه کدحا فملاقیه الاقام لیله ساجدا متواضعا الا
تملق عبد لربه خاضعا الا تقلب امرؤ فی فراشه فرقا لیوم یکون کالفراش
المبثوث الا کادت مفاصله ان تنخلع خشیة لیوم یکون الجبال کالعهن المنفوش
کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون اف لهذه السخیفة والاراء الضعیفة فاذا
لم تجدوا سبیلا الی التحقق بها فهلا یتکلفوها فان المتباکی احد الباکین
والمتواجد احد الواجدین وکاد ان یکون المکلف کلفا اما سمع الله تعالی
یقول انفروا خفافا وثقالا فان لم تستطع ان تنفر نشیطا مسرورا فلا تنفر
مکرها مجبورا بیت لنگ ولوک وخفته شکل وبی ادب سوی او میخیز و

او را مطلب گرگان و گرشتابنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

ای برادر هنوز وقت نیامده که دیده اعتبار برگشائی و در امر کردار استبصار

پیدا کنی تامل کن در آفتاب که در حالی واحد سه حرکت میکند یکی در طول و از آن

شب و روز باز دید می آید که اگر آن حرکت نکردی دایم روز بودی و مردمان

وقت آسایش و خواب نیافتندی چه خواب در ظلمت توان کرد که در ظلمت

دست بر امتعه این کس نیابند چنانچه فرمود وجعلنا اللیل لباسا و نیز از دوام

حرارت جهان یا دایم شب بودی و مردمان وقت اکتساب و تردد دنیا

که وجعلنا النهار معاشا و الی ذلک الاشارة بقوله قل ارایتم ان جعل الله

علیکم اللیل سرمدا الآیات و دوم حرکت در عرض که لا اقسم برب المشارق

والمغارب اشاره بدانست و از آن فصول اربعه باز دید شود و اختلاف

لیل و نهار بحسب طول و قصر در آفاق تابد و در ربع شمالی نهار اقصر باشد

و روز کوتاه باشد و شب دراز و بسبب قلت مکث آفتاب در فوق ارض

برد بر هوا مستولی شود و در ایام بودن آفتاب در شمال که ایام تابستان

و بهارست قوس نهار اطول باشد و بسبب کثرت مکث او در وجه ارض

هوا میل بگرمی کند و بسبب این اختلاف فصول و تفاوت حر و برد ثمرات

نضج یابد و الی هذا الاختلاف الاشارة بقوله تعالی یولج اللیل فی النهار

یعنی فی الربیع والصیف و یولج النهار فی اللیل یعنی فی الخریف والشتاء و با این

حرکت

اختلاف

اختلاف شجره حیه را از نواه میته بیرون آورد و نواه میته را از شجره حیه

چنانچه نخل از دانه و دانه از نخل که یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی

سیوم حرکت در عمق که در ایام بودن در جنوب در حضیض باشد و بزمین نزدیک

و در ایام بودن در شمال در اوج باشد و از زمین دور و باین قلت مکث او فوق

الارض در ایام جنوبی و کثرت مکث او در ایام شمالی تدارک شود تا افراط در برد و

حرکت خارج الطاقه مواد باشد دست ندهد ای برادر اگر فهم این معانی که

گفتم ترا میسر شود بدانی که زمین و آسمان بمنزله یکچیز است دست بهم داده و کل

جهان یکچیز است مشتبک بیکدیگر و همه بهم متعلق همچون آدمی واحد که بعضی

از او سر است و بعضی تن و راه از سر بتن و مدد از سر و تن و اصل کما قال الله سبحانه

یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها ای برادر وای شناخت

ترا و هر کس را که این شناخت بباید مضطر سازد باقرار صانع حکیم که این کثرت

را نظام واحد بخشیده و هر چیز را بجای خود بداشته مگر آنکس را که مزاج فطرت

او بگشته باشد و دنگ شده کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران

ای برادر آن تفکر که یکساعت او بهتر است از عبادت شصت سال چنین

تفکر است نه تفکر در ذات خداوند و نه تفکر در عالم من حیث هو هو لا من حیث

انه آیة و چنانچه تفکر در آیات بهتر از عبادت شصت سالست تفکر در ذات

بدتر از معصیت شصت سالست و تفکر فلاسفه در عالم نه از آن روی است که

آیت خدایست بلکه بروجهی است که صارفست از خدای برای آنکه تفکر ایشان
جهت استخراج اسباب علل است تا آن مقدار استشعار اجمالی که عوام
را هست از جهت آنکه عزوجل ایشانرا نیز نماند چنانچه از زلازل و رعد و برق عامه را
استشعار عظمتی و تنبیهی و خشیتی لاحق شود که فلاسفه که تامل در علمی که نزد ایشان
مسمی است بعلم آثار علویه کرده اند آن از خود نیابند و حرفت فلاسفه این دو
تفکرست مذموم پس بدترین خلایق ایشانند و اتباع ضال ایشان والله العاصم
والسلم علیک و رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی الاخ الاعز الامین غیاث الدین محمد وفقه الله لسلامة الدین و عافیة
الدنیا و استقامة الامر اما بعد دلم بگوشه میکشد که از غوغای جهان آسوده
باشد و از هرچه مانع است از ذکر خدای عزوجل و تاویل در حکمت او حالی و دیگر
یارانی که هرچند از خدای گویی دلشان نگیرد ندانم این معنی کی صورت خواهد بست
و موانع این چگونه مرتفع خواهد شد ع سوخت دلم در غمت دست من سوخته گیر
ای برادر چگویم که شوق صفای عالم ارواح دلم چه افگار میدارد و بیم آنست
که از بی صبری جامه تن چاک کنم و خوف انقطاع چگویم که مرا چگونه میکدازد
آن فسحت و انوار بنظر در می آید خواهم که در ساعت بمیرم تا آنرا در بر گیرم باز این
اندیشه می آید که چه دانی که بآن برسی ازین اندیشه آتشی و دودی بر میخیزد که تمام
بخواهد سوخت در میان این انقباض و انبساط متقلبم و همدردی نه که باوی بث

این شکوی کنم انما اشکوا بثی و حزنی الی الله والسلم علیک و علی الاخوان اجمعین
و رحمة الله و برکاته احوال اخوان ظاهرا و باطنا در صحبت شیخ محمود بتفصیل
اعلام کند و او را زود روانه سازد والسلم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر سمی جعفر
الطیار فالواجب علیه ان یکون سیره طیرانا اما بعد رسول الله صلعم فرموده
من ساوی یوماه فهو مغبون راه میباید رفت که سایه از ایشان باز ماند یا رو
از پوست هستی بیرون می باید جست ای ولی من اگر بدانی که سایران الی الله را چه نزل
آماده کرده اند آب و نان جهان ترا نه گوارد و خواب در دیده نیاید و قریب و
بعید ترا فراموش شوند الارفقا، سلوک این راه ای ولی من با شبهات باید کرد که
ان حلاق کرد با آن مرد که نزد وی رفت که موی سفید از لحیه او جدا کند تمام
لحیه او را بر بدو پیش او نهاد گفت تو از هم جدا کن که مرا کارات تبریج درخت
اندیشه می باید زد که او را عن اصله قطع کند چه پروای تمیز صحیح و سقیم اوست
اما عقل تا مست نشد چون و چرا از دست نشد و اگر او مست شد از چون و چرا رست
کجاست ای ولی من تشبه باهل بیت رسول الله صلعم می باید کرد حب المقدور
تا چنان طور که ایشانرا بوده پیش نباید تشبه بایشان میسر نگردد این طور
که حالی پیش آمده اگر بماند و به همین نهج که روی نموده پیش رود در ضمن آن
باب تشبه که بایشان توان کرد اما اگر کسی تنها برود و در مغاره بنشیند

کمال تشبه بایشان نتوان کرد برای آنکه آن احوالی که مظنه چنان افعالست که
صحابه میکردند اورا پیش نمی آید غرض که این جمعیت واین نهج رحمتی است از خدای
عزوجل که روی نموده جماعتی از سالکان را که چنین طور پیش نیاید مضطر بوده اند
با آنکه بحال خود باشد که آنان را که این رحمت پیش آمده آن ابر خود ضایع نکنند
و وساوس شیاطین بیرون واندرون ایشان است نسازد و پژمرده نکردانند
که اگر نوبت باختند باختند ای ولی من بسیار چیز دیده اند شنیده اند واکنون میبینند
و بسیار دیگر هست که این زمان ندیده اند و بعد ازین بدانید پس صبر کنید و
لنگر خود نگاه دارید تا عواصف شبهات شما را از جای بر نکند که حقیقت
هر چیز بوقت خود معلوم شود صبر کنید که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما
صبروا وکانوا بایاتنا یوقنون ای ولی من خواهم که نامه که نویسی بخون جگر
نویسی و بوی جگر کباب از آن کتاب شنوم ای ولی من خواهم که قطعه آتش
افروخته باشی که هر که با تو نشیند گرم شود **بیت** نار خندان باغ را خندان
کند صحبت مردانت از مردان کند ای ولی من خلیفه را مرض گل خوردن بود
و هر نوع علاج که میکردند مفید نبود روزی از کسی علاج آن پرسید گفت این
عزمة من عزمات الرجال گفت راست گفتی که دیگر گل نخورم و نخورد مرض هر
کس گل خوردن است که میل است بخلاف فطرت و علاجش عزمی است مردانه
و قصه کوتاه ای ولی من باید که صلابت تو در عزم و کار خود چنان باشد که

شیطان را

شیطان را از سره القای شبهات نباشد و از تو چنان گریزد که سایه از
مردان میگریزد ای ولی من سالک که در کار خود متمکن شد هرگاه شیطان
بوی نزدیک می شود مصروع میگردد شیاطین بروی جمع میشوند و میپرسند
که او را چه افتاده میگویند آدمیش گرفته چنانچه مصروع انس را گویند جنش
گرفته جعلک الله ولیی من اولیائک واعطاک ما اعطی اولیاءه والصدیقین
من عباده و آخر الوصیة ان لا ترکن الی الذین ظلموا فتمسک النار و لا تجالس
الغافلین المعرضین و لا یستمع الی اشارات الحدیث والسلم **بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی** الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر عماد الملة
والدین جعفر **اما بعد** اتباع هوا دیگر است و مغلوب هوا بودن دیگر اتباع هوا
آنست که بمقتضی آن عمل کند طایعا مستسلما راضیا منشرحا و مومن ازین معنی
محمی است که این صفت کفار است که رضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها
وصف الحال ایشانست واخلد الی الارض واتبع هواه بیان سوء فعال ایشان
و مغلوب هوا بودن آنست که راضی و منشرح نباشد بمقتضی آن لیکن از مغالبت
آن عاجز آید تا مجبور شود بسوی او با هزار ملامت و سرکوب که از خود یابد و این
بر نهج در ضعفای مومنان ممکن است که یافت شود و اصحاب نفس لوامه
که اگر از کرامت مطلقا خالی بودی مقسم علیه نگشتی ایشانند و ظالم لنفسه که
از فرق ثلث مصطفین است ایشان باشند و اگر چه این بر نهج منافی

بالحیوة
بالحیوة

اصل امانت امّا از شرک خفی است که منافی کمال ایمان است و فی الحقیقه که غایت
عظیم بر مومن که مغلوب و ماسور شهوات باشد و نه انداخته او را باین اسفل
الادمان تامل در جزویات و اعراض از تامل در کلیات برای آنکه چون دل از کلیات
فارغ شد بجزئیات مشغول میشود و اندیشهای کلی مبادی قطع شهوات است
و مقوی جانب ملکیت و آنچه در قرآن مجید امر شد بتامل در آیات کما فی قوله تعالی
انّ فی خلق السموات والارض الآیه و فی غیره من الآیات برای همین است تا شخص کلی
الوجود شود و بعالم اعلی ارتقا کند مثلا تامل کند در کار آسمان و زمین که چنین جرمی
عظیم محیط که جلیات کار جهان بیک کوکب از کواکب او انتظام می یابد و هو الشمس
و اعراض از خفیات پیوسته در روش است بقصور و فتور این روش و گردش
هر آینه عارتی باشد آیا آن غایت که در گردش آسمانست اعز و اشرف خواهد بود
تا آن غایت که در حرکات دواب ارض است در پی گیاه و علف عجب که عاقل این
حرکات جزئیه مضطربه را اعز و اشرف داند از آن حرکات کلیه منتظمه تا این
را با این خساست متوجه غایتی داند و آنرا با آن نفاست عبث و باطل سبحانک
ما خلقت هذا باطلا قال الله تعالی و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما لاعبین
ما خلقناهما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون و چون تامل در کار آسمان کرد
از همین تامل باز وقت افتد که ذات آدمی سماویست نه ارضی و کلیست نه جزوی
که اگر از گوهر ارض بودی و حضیض جزئیت را از آسمان در نیافتی همچون دیگر

حیوانات

حیوانات که صامت اند و حیران و چون بهمت با آسمان رفت دانیم که گوهرش
از کان آسمانست اگر بگوشه آنچه حالی بهمت میرود آن زمان بقدم برود چنانچه
ادریس و عیسی رفتند و در عالم کلیه قرین اشخاص کلیه گردد که یوسف علیه السلم اثنا
صالحین گفت که توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین و پیغمبر ما صلعم رفیق اعلی فرموده و ای
دریغ که کسی تواند که همنشین رفیق اعلی گردد و همنشینی حیوانات عجم گزیند قطرات
که از کاس کلیات اشخاص بحکم و للارض من کاس الکرام نصیب بر زمین چکد
انجا بهار شود و الوان فواکه که از درختان روید و همچنین سایر حسنات این
جهان از خرده ریزه خوان ایشان باشد آن قطره که در خربزه است که حلاوت
او از آنست و آن دانه که در انار است که طعم و منفعت او در آنست همه خرده ریزه
آن خوانست رسول الله صلعم در آن خوان طعام خوردی آنجا که گفت ابیت عند
ربّی یطعمنی و یسقینی کسی را که بچنان خوان امکان رسیدن باشد باین فضلات
نرسد زهی ظلم که بر خود کرده باشد که فمنهم ظالم لنفسه بیت دلا یکدم رها کن آب و
گل را صلای عشق در ده جان و دل را چند بر زمین چسبیدن پر و بال میباید
گشود که راه آسمان پیش گیرند امیر المومنین علی علیه السلم فرمود انا بطرق السماء
اعرف من طرق الارض اگر زمین جائی است دیدیم و اگر خواب کاریست کردیم
اکنون نوبت کار دیگر است سبحان الله از مکرر آدمی را دل نمیگیرد سی سال
جهان بسر برد و مزه جهان چشید اگر سیصد سال بسر میبرد همین است و

همین است وهمین بیت اگر صد سال در شکی کنی دوغ • همان دوغست
همان دوغست همان دوغ • عارفان طوری جز این طور میدهند آخر لکل
جدید لذة مدتی هم دست بآن کیریم لا سیما که میکویند در آن طور تکرار نیست
وپیوسته جدید بر سر جدید است بیت تو همان نو صورتی و نوجمال • تازه نو
دیدن فرو میر دملال • ومهنا م البیاض ولم یتم المقال والسلم والاکرام
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان
الالهیین التایبین اما بعد آدمی باید که چندان ذکر خدای عزوجل وعالم
اعلی کوید که مستهتر کردد در آن ذکر چنانچه آن ذکر حاجبی شود میان او وحوادث
این جهان وجُنه میان او وسهام انقلابات دنیا ومصایب آن چنانچه اثر
آنها باو نرسد واحساس آنها نکند از فرط اشتهار واستغراق در ذکر
وقد ورد فی الخبر اذکروا الله حتی یقال انه مجنون ای اخوان بازکشت آدمی بعالم
اعلی است باید که جنسیت ومناسبت با آن پیدا کند تا چون بانجا رود مستوحش
نباشد بیت پاره پاره خوی کن با نور روز • ورنه خفاشی بمانی بیفروز • ومناسبت
با آن بدوام ذکر آن حاصل کردد از ذکر خدا وعالم اعلی میاسایید چنانچه
مردمان دیوانهٔ دنیا اند شما دیوانه خدای باشید پیغمبر در شان امیر المومنین
علی علیه السلم فرمود که ممسوس فی ذات الله بیت آزمودم عقل دور اندیش را •
بعد ازین دیوانه سازم خویش را • پروانه وار خود را بی فکر بر این آتش میباید

زد

زد تا هستی ایشان در مستی ذکر سوخته شود تا ذکر متصرف ایشان باشد
نه ایشان متصرف ذکر ای اخوان چون شما میدانید که این دنیا با شما نمیماند
وزود پشت بر شما خواهد کرد چه در وفای او عمر بسر میبرید با بیوفایان وفا
کردن بر خود ستم کردنست دل از و خالی کنید واز و مهر بکسلید زود است
که داخل فراموشان خواهید شد که کس از شما نام نبرد ونشان ندهد کو این
دو روز بیشتر نباشد چه غم ازین دارید که غنی کردید و در پیغولهٔ افتید که کس از
شما یاد نیاورد کیرید که این روز رسیدن اجلست ودیوار خوان آباد دیوار
برزخست چون در پس دیوار برزخ افتید که پیش شما می آید وخبر که شما میرسد
ای اخوان در کوشه بنشینید وبعبادت خدای مشغول شوید اگر روزی دو کرده
نان بیابید که بخورید وآبی سرد برروی آن چنان دانید که دنیا بحذافیر آن شما را
داده اند ای اخوان از تنعمات که اهل دنیا میکنند همه خون وریم وبالایش
جحیم است که میخورند اگر از کنه آن مینی میکیریم چه رشک کلاب اند که بر جیفه مستجیله
کرد شده اند ای اخوان اگر حلاوت طاعت وذکر بچشید آنگاه بدانید که حلاوت
چیست وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون والسلم علی الاخوان ورحمة الله
وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی سلام الله
ورحمته علی امیر الاخوان الالهیین اما بعد دنیا را آزموده ایم یاری را
نمی شاید برای آنکه بس غدار وبیوفاست هر آینه بی یاری دیکر میباید کرفت

برای آنکه دل بی یار بسر نتوانند برد چه آفرینش او از جوهر محبت است و چون
تامل میکنیم محتاج یاری را نشاید برای او با حاجت خویش همراه است نه با یار
پس متیقن شد که بی نیاز را یاری کریم و بی نیاز جز خدای عز و جل نیست پس
دل از مهر غیر او پرداختیم بمحبت او و محبت او پرداخته باشد و هر آینه در مقام
تخلق باخلاق الله پرتوی از غنا و بی نیازی و بعضی بر او افتاده والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر
محب الدین الشیخ محمد و من معه فی شیراز من الاخوان الالهیین سلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته اما بعد چون آدمی بخواب میرود و میمیرد و از خود غافل
می شود سخت محتاجست به بیداری که بخواب نرود و زنده که نمیرد و خبیری که
بیخبر نشود و قوی که فترت باو راه نیابد تا چون آدمی بخواب رود آن بیدار حارس
او باشد و چون بمیرد آن زنده وارث او و ضابط معانی او و حافظ بازماندگان
او باشد و چون از خود غافل و غایب شود آن خبیر حاضر و ناظر او باشد و چون
در خود آن قوی جابر حال او باشد و بامر او باز رسد نور پروردکار بر ما محیط است
و در حجر لطف خود ما را تربیت میفرماید چیزها را وحشتی روی مینماید و نوید لطف
او ما را انس می بخشد چون نفس ما بر ما طغیان میکند نهیب قهر او را گوشمال
میدهد تا با جای خود می نشیند پیوسته بخاطرهای گوناگون ما را آزمایش کند و
آنچه در قوت ماست بلطایف حکمت بفعل آرد صرصری از دبور غیب میوزد و

آدمی را در

آدمی را در پیغولها و خارستانهای عجیب می افکند و اشکال جبروت او را
مینماید و درهای غریب باو میگشاید و اینصورت همه کس را واقع باشد
اما عارفان دانند که چیست که بر ایشان جاری میشود و صاحب دیده و باز
دیده باشند و طفلان یعنی سایر بشر ندانند که چیست و کیست و کجاست
و چراست و چراست خطی قلیل ایشان را باشد القصه ولیم و سایر اخوان و
سالکان ارض بدانند که چون آدمی را در تنگنای شداید نهند و گوشش
گوشمال مکاره و پریشانیها بر او وارد گردد آنها اشکال جبروتست
اگر پشت ندهد و پای دارد بخط خویش از آن برسد و با جبروتیان از آن
آشنا گردد و او را در کنف خود بدارند و آب حیات از ظلمات ایشان
او را در چنگ افتد و در خلوت خاص که هیچکس راه بدانجا نبرد ندیم مقیم گردد
و اگر پشت دهد بعادت قلیل خط و چون آدمی را در گشاد در غایب نهند و اشخاص
لطایف و الطاف او را پذیره آیند باید که چنانچه در صورت اول از آن
گفتیم نگریزد و خود را نگاه دارد و خیره چنین کند آن اشخاص عالم جمال با
وی انس گیرند و نقاب از رخسار برگشایند و وی را بلقای خود ممتع دارند
و اگر در ایشان گریزد خود را از وی پوشیده دارند و بخط قلیل باز گردد
حاصل نهاد اشکال جبروت مقتضی رسیدنست از کسی که از ایشان
رمد و انس گرفتن با کسی که از ایشان انس گیرد و نهاد اشکال جمال انس

گرفتن است باکسی که از ایشان رمد و رمیدن از کسی که با ایشان انس گیرد و حاصل
الکلام آنکه چون بلائی روی نماید از آن نباید گریخت و چون خوشی روی نماید در آن
نباید آویخت که چون بلا از آن نگریزند با خوشی شود و خوشی چون در آن در آویزند
با بلا گردد والسلم علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد و امیر الاخوان
والی ولیی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد اما بعد خدای عز و جل بعد از
پنج قسم مؤکد میفرماید ان عذاب ربک لواقع ماله من دافع و از آن هیبتی و رعبی
عجب بر من می نشیند و یقین میدانم که این عذابیست بر اصل که از جائی درست
برمیخیزد که آن را هیچ صارف و مانع نیست اکنون آدمی ضعیف چه چاره سازد
و چه تدبیر کند روی بکوه نهد از پیش گریزد بکجا گریزد چون خدای در مرصاد است
دام خدای در همه سو محیط است آهنگ نفس کافر میباید کرد که او را مسلمان
سازند تا خلاص یابند که هیچ تدبیر دیگر نیست طریق مسکنت و استسلام
میباید سپرد زانکه بیت تیغ قهر اوست کو را کرد نیست ٭ سایه کافکنده است
او را تیغ نیست ٭ نفس که خودی از سر نهاد و نامراد شد امر خدای را خاضع
می شود و هرچون که خدای میگوید چنان میکند چه او این هنگام دنگ
دلالت حول و قوتی در خود نمییابد که رجوع با آن کند چندان فزع بوی
کار کرده که یکباره ساقط و متلاشی شد هرچند کش میرانند میرود اما نفس که

بخویش

بخویش ناظر است و برای خود معجب و خود را جائی میداند و ولی امری میشناسد
برای خود تدبیری میکند و پیش و پس کار خود می اندیشد زمانی فکر فرزند میکند
زمانی اندیشه پیوند زمانی این زمانی آن امر خدای که بوی رسید بعرض نفس
میرساند تا اگر نفس امضا فرماید بجای آورد والا امر را چون خود باز گرداند
او را او را این میرسد که امر خدای موقوف دارد در خلف باب و استیذان
از نفس کند تا اگر اذن دهد او را بار دهد والا باز فرستد چون خود نفس را
بر رب ایثار کند باش تا روز نفس بگذرد و روز رب در رسد و مالک
یوم الدین حکم خویش براند فالیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء یومنا هذا نفس را
خوار و ذلیل جائی باز باید گذاشت که امتثال امر رب را کمر بندند و اهل و
نفس و عرض و تن و جان و اول و آخر فدای امر رب و در کار رب کنند و
امروز که روز ایشان است اظهار امر رب نکنند و هیچ خود را از رب باز
نگیرد و بالکلیه خود را مستهلک و فانی در امر رب سازد تا چون روز
رب برسد والیوم کله لله رب الطاف خویش از ایشان دریغ ندارد
که من کان لله کان الله له هان و هان جماعت اخوان کمر در این کار استوار
بر بندید و مردانه درآیید تا باوج سعادت برآیید والله المسئول
لاعانتکم والسلم علیکم

الی ولی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمود ولی فی الله الامیر افضل
الدین محمد کان الله فی الدارین لهما **امابعد** بشارت باد بنده مومن را که
خدای عزوجل او را در جهان نه از آن سرگردان که او را از خود رانده و نه
از آنکه کار جهان ایشان سامان کرده بخود خوانده مومن را از آن پنهان
کرده تا دل بهیچ ننهد و وی را در ارض مستقری نباشد چه دانسته که
عذاب او بر ارض نازلست و اگر مومن را در ارض مستقر می باشد عذاب
راه بوی بردی و او را فرو گیرد اما چون او را در ارض مستقری نیست عذاب
در جستجوی او سرگردان باشد نداند که وی را از کجا باز جوید ای عذاب رنجه
مشو از تکاپوی باز ایست که مومن را درین جهان نیابی اگر تمام زمین بغربال
به بیزی همت دل مومنان در لامکان است فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر اگر جای لامکان دانی و شناسی که بجهت در کدام جهت خود را
مومن توانی رسانید و هیهات لامکان در کدام مکان توان یافت و
بی جهت در کدام جهت توان رسید روی با بنای دنیا نه که فرزند با مادر با
هر یکی از ایشان در گوشه معین از ارض یا بی اخلاد بسوی او کرده و هوای
خاص او را فرو گرفته از اول عمر تا آخر عمر در همان و با همان بسر میبرد از
هر کس که نشان پرسی راست ترا بسراو برد و بسوی او تازد و او را فرو گیرد
سرادق خویش با و محیط سازد اما زنهار که گرد مومن مگرد که نور بصیرت

او نامتناهی

او نامتناهی باشد و شعاع بر حواشی ابد اندازد و چگونه گرد نامتناهی توانی آمد
هر چند در تنگ ایستی چون در نگری در بدایتی از بدایات همت او نرسیده باشی
زنهار که پیرامون بی نهایتی همت مومن مگرد که تناهی تو در لاتناهی او گم شدن
قطره در دریا آنگاه روی خود باز نه بینی **بیت** چو قطره بر ژرف دریا برسی
بدیوانگی ماند این داوری ▪ جان مومن بمثابه القا نطفه است در رحم نطفه
چون از شخص جدا شد و در مقر خود قرار گرفت علم آدمی از آن منقطع شد اما
مراقبه عاملان الهی و عمل ابدی ربانی از آن منقطع نیست ایشان از آبان سرکارست
و در آن دستکاری تا از آن زمان که صورت آدمی از آن و جان در او دمند و شود
آنچه شود حال عمل بعینه همچنین است ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و فی
الخبر من تصدق بعدل تمرة من کسب طیبة ولا یقبل الله الا الطیب فان الله
یتقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه حتی یکون مثل الجبل قوله
عدل تمرة ای ما یوازی تمرة والفلو ولد الفرس و مراد بنفخ روح اعطاء قوت
متمم است که مبدا التخلق حقیقی است که ماده مستعد آن باشد نه آنکه مستمع
گمان برد که از اعمال همه احیا مکون شود اشیا نیز مکون شود چنانچه
در خبر آمده که لقیت ابرهیم لیلة اسری بی فقال یا محمد اقرا امتک منی السلم
و اخبرهم ان الجنة طیبة التربة عذبة الماء وانها قیعان وان غراسها سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر اما احیا و اشیائی که از عملی که تعلق

آ
نطفه

بدل دارد مکنون شود با حیا و آشیائی که از امشاج که تعلق بگل دارد مکنون
شود نماند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون اگرچه این
رونق و طراوت و حسن منظر و لطافت پیکر که ساختها از گل دارند هم از پرتو
که از آن ساختهای دل رایشان افتاده **بیت** باغها و سبزها اندر گلست
عکس لطف او برین آب و گلست و برای جزئی از آن تربت طیبه و ماء غدقه
است که با آب و گل جهان آمیخته و گردی که از آن خاک مشکبوی بر این
بساتین و ریاحین بیخته ولیم ایده الله چون اینمعنی معلوم کرد و باور داشت
باید که اقدام در اقدام بر طاعات استوار دارد و سر طاعت که پوشیده تر
باشد از دیدها و مردمان دیده او بآن روشنتر و دل او بآن امیدوارتر برای
چون آنچه از طاعت بازدید می شود چیزیست پوشیده از ضمایر عمل پوشیده
بمناسبت پوشیدگی اوفق است مر آن چنانچه حسن بصری گفت در
تفسیر کریمه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین اخفی قوم عملا ما لم تر عین
ولم یخطر علی قلب بشر پس اول چیزی که وصیت ولیم بدان میشود از طاعات
دو طاعتست که کریمه مذکوره در شان او نازل شده یکی برخاستن شب

طاعت پوشیده است

برای نماز و دعا که تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا دوم
صدقه پوشیده که و مما رزقناهم ینفقون و اگرچه بصریح در اینجا تقیید اتفاق
باخفا نکرده اما از تعقیب آن بفلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین بانکه علیحده

معلوم است

معلوم است که و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم اضمار این فهم میشود
و اینجا دو باب مینویسیم برای ولیم **باب اول** در ترغیب در برخاستن
شب برای نماز و دعا ولیم ایده الله باید که التزام برخاستن شب کند التزامی
چنان که بغیر از آنکه عذری او را از آن باز دارد دست از آن ندارد و عن
النبی صلی الله علیه و آله عجب ربنا من رجلین رجل ثار عن وطائه و لحافه من بین
حبه و اهله الی صلوته رغبة فیما عندی و شفقا مما عندی و رجل غزا فی سبیل الله
فانهزموا فعلم ما علیه فی الفرار و ما له فی الرجوع فرجع حتی اهریق دمه رغبة فیما عندی
و اوقات بیداری شب هر چند مغی قسمت کند بتقسیم نماز کند بخشوع و خضوع
و جمع قلب که ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا آن مقدار که
میسر شود که فاقرؤا ما تیسر منه و اکمل آن دوازده رکعتست دوی اول سبک
گزارد و دوی دوم بغایت دراز و بعد از آن بتدریج کوتاه کند چه از فعل رسول
الله صلعم چنین ثابت شده عن زید بن خالد الجهنی انه قال لارمقن صلوة
رسول الله صلعم اللیلة فصلی رکعتین خفیفتین ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین
طویلتین ثم صلی رکعتین و هما دون اللیلتین قبلهما ثم صلی رکعتین و هما دون اللیلتین
قبلهما ثم صلی رکعتین و هما دون اللیلتین قبلهما ثم صلی رکعتین و هما دون اللیلتین
قبلهما ثم اوتر فذلک ثلث عشر رکعة رواه مسلم و یکقسم استغفار کند برای
مطلق ذنوب و برای ذنوب مخصوصه که از خود شناسد که سحر را با استغفار

خصوصیتی هست لقوله تعالی و بالاسحار هم یستغفرون و یکقسم دعا کند برای
حاجات خود و برادران و دوستان خود عموما و خصوصا و لا نیسا ناهنا لک
و دیگر استغفار و دعا بطریق مناجات کند همچون کسی که با همنشین سخن
گوید که انا جلیس من ذکرنی نه انکه بر سبیل تلاوت بر زبان راند و اگر دلش
برای مناجات حاضر نشود دست از تلاوت آن باز ندارد که آن نیز از
فضیلت و فایده خالی نیست و یک قسم دیگر تلاوت کلام الله کند تا تدبر و
تعظیم و استغفار و دعا اگر مفردا کند شاید و اگر در خلال تهجد کند در اعقاب
تسلیمات شاید و اگر در بعضی رکعات که در عقب آن استغفار خواهد کرد
آیتی که توطیه استغفار باشد خواند پسندیده است و اولی بدان دو
رکعت خفیفه اولی است و آیات مناسب استغفار یکی این است ولو
انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الی تواباً رحیما و دویم و من یعمل سوء الی غفورا
رحیما سیوم والذین اذا فعلوا فاحشة الی وهم یعلمون و اگر آن دو
در رکعتی خواند و این یک در رکعتی شاید و چون برای تهجد برخیزد خواتیم
سوره آل عمران برخواند که در احادیث رسول الله صلعم مع اهله ساعة ثم رقد
کلما کان ثلث اللیل الآخر او بعضه قعد ینظر الی السماء فقرأ ان فی خلق السموات
والارض و اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة ثم
قام الی القربة الحدیث و چنین داند که آدمی گناه کار است و تدارک کار او

چنین ثابت شده عن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونة لیلة والنبی صم عندنا فتحدث صح

باستغفار

باستغفار و استغفار است و ساعت لایق آن آخر شب است
که سحر نام دارد برای آنکه روز بکار دنیا مشغول است و شب بخواب و آن نیز از
تتمه کار دنیاست برای آنکه کوفت کار است که خواب می آورد و بخواب تدارک
می شود سحر از کار دنیا و آنچه برای کار دنیاست که خواب است فارغ شده کان
که کار دنیا تمام گزارده و آن ساعتی است خالی کان که نه از دنیاست آن
ساعتیست اخروی الهی در آن با خدای عز و جل مشغول باید شد و نزول خدای
عز و جل بدنیا در آن ساعت افتد قال رسول الله صم ینزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلة
الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الآخر یقول من یدعونی فاستجیب له من
یسالنی فاعطیه من یستغفرنی فاغفر له ثم یبسط یدیه یقول من یقرض غیر ظلوم
حتی ینفجر الفجر رواه مسلم چنانچه در هر اناری دانه الهی باشد و در هر خربزه قطره
الهی باشد و در هر شبانروزی ساعتی الهی باشد آنرا از سحر باید جست و
ساعت اجابت دعا آن باشد عن جابر قال سمعت النبی صم یقول ان فی
اللیل الساعة لا یوافقها رجل مسلم یسال الله خیرا من امر الدنیا والآخرة
الا اعطاه و ذلک کل لیلة رواه مسلم هر کس در حیات دنیا آن ساعت از وی
فوت شود در روز قیامت او را بر فوت آن تاسفی باشد که بفوت هیچ چیز
چنان متاسف نشود و آدمی هر تخلیط که در وی کرده باشد چون سحر برخیزد
و عذر خواهی و استغفار نماید راه خود پاک کرده باشد و ابتدا احساب

و الآخره

از روزی دیگر باشد اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات
یذهبن السیات ذلک ذکری للذاکرین و این سخن نه برای کیست که باعتماد این
روز خود را از گناه پاک ندارد چنین کس باین فایده نرسد برای کیست که
بناوانی بگناه مبتلا شود و خایف و نادم باشد چنان کس چون این عذر
خواهی و اظهار بندگی و شرمندگی تقدیم کند پذیرفته افتد بفضل الله تعالی

باب دویم در ترغیب بصدقه لاسیما صدقه خفیه قال الله تعالی

ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ولیتم
ایده الله تصدق را بصدق نیت مدام مستعمل دارد و هر روز دانسته
صدقه دهد مما قل منه او کثر و صدقه ناگزیر آدمیت برای آنکه مدام آدمی در معرض
اخطار و آفات و اصابت سهام قضاست و او مدخل قضا منید اند
که از کجاست تا آز ابراو بگیرد و صدقه را بدایتی ذاتی بسوی مدخل القضا
باشد مانند بدایت خاک بمرکز و آتش بمحیط صدقه چون از دست متصدق
افتاده راست رود تا آنجا که مدخل سوء القضاست و در آن رخنه نشیند
پس تدبیر دفع سوء القضا صدقه است و دعا نیز در این باب نفع بین دارد
قال رسول الله صلعم ان الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل فعلیکم عباد الله بالدعا
هرگاه که استشعار آدمی مخافتی کند توسل بصدقه و دعا جوید که خدای
وقایه فرماید بفضل خود و ثالث این دو باب آن لایق می افتد که رسول الله

ضم ثالث

ضم ثالث آن ساخته در حدیث وصیت معاذ قال صلعم الا ادلک علی ابواب
الخیر الصوم جنة و الصدقه یطفی الخطیئة کما یطفی الماء النار و صلوة الرجل
فی جوف اللیل ثم تلا تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا حتی
بلغ یعملون پس این دو باب را مثلث سازیم در ترغیب صوم و مکمل الارکان
در منشور طاعات باذن الله تعالی

باب سیوم در ترغیب در

صوم ولیتم ایده الله باید که از روزه مسنونه خود را خالی نگذارد اگر چه در هفته
یکروز باشد یا در ماهی یکروز که روزه آیه صمدیه است و فی الحدیث القدسی
الصوم لی و انا اجزی به چون آدمی بنده خدای عز و جل است نشاید که
از آیه صمدیت چیزی با وی نباشد و او را از حیوان باز نتوان شناخت

بیت مرا گوید اگر گشته خدای • چه داری از خدائی من چه دانم • و کسی نگوید که

چون صوم آیت صمدیت است آدمی در بهشت که دار الله است و او در آن
جار الله باید که طعام نخورد برای آنکه طعام بهشت از برای نفوس مومنان است
که و فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین حقیقت ایشان از بهشت و
تناول طعام بهشت بیرون باشد آن خود ایشان را باشد در حق نفوس
خود چنانچه از حیز و هو یطعم و لا یطعم باشد چون نیک بنگری آنچه حظ
حقیقت ایشان باشد لقای رب ایشانست لاغیر و اشارت بذکر
حظین است آنچه در حدیث آمده للصایم فرحتان فرحة عند لقاء ربه و فرحة عند

افطاره فرحه فطر حظ نفس باشد و فرحه لقا حظ حقیقت والله اعلم بالصواب

باب چهارم در منشور طاعات ولیم ایده الله اوراد در نماز خمس بر وجهی
که در احادیث ثابت شد و در جزوی مفرد برای اخوان مجموع گشته است بی‌عذری
متروک ندارد و جهد کند که بتلاوت آن قناعت نکند بلکه دل حاضر دارد و
بر سبیل ذکر و مناجات تا زا ابا دارساند و اگر دل حاضر نشود ترک تلاوت
نکند کما سبق فی مناجات اللیل و بازوقت ادعیه نبویه باشد که کنوز
معارف در آن مکنوز است و هرجا که جای بر او قرار گیرد ضبط ما بین الاشراقین
و ما بین العشایین از دست نگذارد اگر مشارک یابد بتلاوت وصل کند و الا
آنچه ایسر باشد بر او از تلاوت و ذکر و مراقبه یا صلوة بین العشایین که آن را
صلوة اوابین گویند و آن دوازده رکعت است تا در بیست رکعت و درس
قرآن بهیچ حال فراموش نکند صیانة للحفظ و ابتغاء للاجر و قیاما بالذکر و استفتاحا
لابواب الفکر و نماز اشراق و چاشت و اوابین بلا عذری متروک ندارد و در
روایت موکده و خبر موکده بی عذری بپا باید تمامید و لو فی السفر و ساعی باشد
در اداء فرایض در اوایل وقت و بجماعت و در مسجد و تحری طریقه مسنونه در
سور مقروه در صلوة از طوال و اوساط و قصار مفصل و نماز وتر را معتنی
به داند و دارد و بهیچ حال مسابله در آن نکند که آن صلوة الهی مستقل است
و تر لیل است بجای مغرب که وتر نهار است اگر وثوق بانتباه داشته باشد

باسحر

باسحر اندازد تا ختم نماز بآن واقع شود و الا سر شب آن را بگزارد و استعانت
جوید بر قیام لیل بتقلیل طعام شب و اگر تواند وضو را تازه کند و قصد
خوابگاه کند که نور و حضور آن مستحب میشود بتمام اوقات و در صحت رؤیا
و صفای دل مدخلی تمام دارد و چون اقامت قواعد طاعت کرد برای تحری
رضوان خدای عز و جل و تاسیس لباس تقوی کند برای تحرز از سخط خدای
عز و جل کما افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان و بداند که چنانچه
اعمال صالحه در میقات روح در او بایاری میشود عمل سیئی نزد نفخ روح در او
بایاری می‌شود در حکایت هست که کسی از روح الله تعلیم آن اسم کرد که چون
بر مرده خوانند زنده شود و آن را بر استخوانی چند خواند و زنده شد شیری
سیاه بود در حال زنده کننده خود را هلاک کرد مثل اعمال سیئه مثل همان
استخوانست احتراز باید کرد از عملی که چون زنده شود دشمنی باشد خونخوار
در حدیث آمده که من آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته مثل له ماله یوم القیمة شجاعا
اقرع له زبیبتان یطوقه یوم القیمة یاخذ بلهزمیته یعنی شدقیه ثم یقول انا
مالک انا کنزک ثم تلا و لا یحسبن الذین یبخلون الایه پس ذکر ابواب طاعت را
مثنی سازیم بذکر ابواب تقوی و قایه نفس است از محارم و محارم حمی خدایست
عز و جل کما ورد فی الخبر الا و ان لکل ملک حمی الا و ان حمی الله محارمه و محل
استیثار ربت عز و جل و مبادا که رب عز و جل عبد را بیند که مشارکت

نفخ فیه

با او بجوید در محل استیثار او پس از غیرت الهی بر سر او ان آید که حلم خدای عز و جل
صارف و مانع آن نباشد قال المامون الحکم یحسن بالملوک الا فی ثلثه قادح فی
ملک و متعرض لحرمته و مذیع لسر و فی الحدیث اتعجبون من غیره سعد و الله لانا اغیر
منه و الله اغیر منی و من اجل غیرة الله حرم الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لیعلم ایده الله
بداند که خدای را عز و جل انوار کونا کون است و هر نوری را حکمی است جداگانه بعضی
انوار ظاهر است و بعضی انوار پستوره چنانکه در آدمی چیزی باشد که از مردمان
آنرا پوشیده ندارد مثل وجه و کف و قدم و چیزی باشد که پوشیده دارد
امانه باین مبالغه مانند ماسوی مذکور است و این خاصه اجزای داخله نیست در
متعلقات خارجه نیز مثل این تقسیم باشد مثلا عبد خود را مستور ندارد و
زوجه خود را البته مستور دارد و امه خود را مستور دارد اما نه بآن مبالغت
همچنین عمل آدمی در حق انوار و معانی و امور الهیت مختلف باشد و آدمی را خدای
عز و جل از برای خود آفریده که خلقت الاکوان لاجل الانسان لاجل و او را بنده
خود خوانده و عبودیت او را مقابل ربوبیت خود ساخته و او را بجهان برای
تعلم آداب عبودیت و معاملات با حضرت فرستاده همچون طفل که بمکتب
فرستند و عالم را سراسر مملو از انوار خود آفریده و او را سر با عالم و امور عالم
داده و روی با آن کرده تا که معامله با آن معامله با حق و امور حق بیاموزد و
عالم در حق او همچون رایض باشد که مرکب برای ملک رهوار سازد چون در

انوار

انوار الهیه بعضی هست که نزد رجوع عبد برب و انخراط در زمره مقربین
و عند بین او را روا نیست نظر در آن کردن و در وصف حمله عرش آمده
که و لکل واحد منهم اربعة اجنحة اما جناحان فعلی وجهه مخافة ان ینظر الی العرش
فیصعق و اما جناحان فیهفف بهما الهفیف سرعة السیر و بعضی هست که
حال آن بر خلاف اینست خدای عز و جل در حیات دنیا محرم و غیر محرم آفریده
آنچه ام و بنت و عمه و خاله نام دارد از انوار مرئیه آفریده و آیات انوار مرئیه
اند و ماسوی او از اصناف نسا از انوار غیر مرئیه آفریده و آلات آن انوار اند ان
فی ذلک لایات لقوم یعقلون آنچه اینجاست از محرم و غیر محرم آن خود بالذات
بعید النسبه است از رب عز و جل ما للتراب و رب الارباب و شیئی از آن
اهلیت این ندارد که محل استیثار رب باشد عز و جل اما ارباب الهیه
آن ارباب رب اند عز و جل و رشک الهی بر ایشانست و چون اینها بنام
آنها ساخته شده اند تا آیات آنها باشد حکم غیرت نیز بر اینها منسحب شود
چه غیور نپسندد که دیده اغیار بر سایه حرمات او افتد و فقها نظر از این
چون دنیا دار اکتسابست و در آخرت تشخص ندارد از ملکات الا آنچه در
دنیا اکتساب نموده از نظر در اشخاص که آیات انوار محجوبه الهیه اند در
آخرت سر کار با آله و الهیات افتاده و پیوسته امور الهیه پیش می آید و
دوچار انوار الهیه میخورد در آمد شد و حط و ترحال و هر حال بهمان عادت

مکتبیه ازآن انوار دیده فرو نمیگیرد و چون امر قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم
بمحل امتثال نرسانیده و بلکه این صبر و صرف کسب نکرده و آنجا از بلا بر
سر او آن باید که هیچکس پیش او نمیتواند گرفت و هیچ جز صارف و مانع آن
نمیتواند شد برای آنکه انوار محجوبه چاوشان غیرتند که بداشته سلطان
عزت با خود قرین دارند که هر دیده که با ایشان نگرد از سر برکنند یکاد سنا
برقه یذهب بالابصار مثل آدمی درین مثل ناکسی است که چشم از نبات
کسان فرو نگیرد و چون این عادت در وی پیستم و مستقر باشد گاه این از و
نسبت بابنت ملک دست دهد و بر سر او آن آید که بر سر بسیار الکواعب
آمد و ذلک انه کان عبد اتعرض لابنة سیده فقال یا بسیار اشرب من هذا
السماء واقعد فی ظل الاشجار و ایاک و نبات الاحرار فلم ینزجر فدعته یوما
الی نفسها فلما کشفت عمدت الی ذکره فجزته فصار مثلا السماء واللبن الرفیق
و خدای عز و جل تقدیم این انذار کرده از رافتی که با عباد دارد و یحذرکم الله
نفسه والله رؤف بالعباد در خبر آمده است که ایاکم الی المردفان لهم لونا کلون
الله چون حسن امرد آیت نوریست از انوار قاهره که آدمی را اذن ادراک
آن نیست در آخرت اگر در دنیا دیده از آن فرو نگیرد در آخرت چون آن
نور تابد بهمان عادت ثابته مکتبه دیده بر آن کارد و آن نوری باشد
از انوار عزت که هزار سرهنگ پیش پیش او روند که هر دیده بسوی او نگرد

چون دیده

چون دیده نرگس از دیده دان بر بابید و حصار گل خار شده تا دست هر
بی ادب که بسوی آن دراز شود بر خشم خار پاره پاره کنند و این آیه هم
در دنیا قایم است برای مستبصر خبیر و هوشمند بصیر بیت خط مشکین
بگرد عارض او خار چینی است گرد خرمن گل • بصیر از آن حال آل برخواند که
شاه پیرم از دو برگی پیداست امروز در ام دنگاه توان و هیچ بلا بر سر
ناظر نیاید اما از آن روز باید ترسید که جلال و مهابت الهیت بخود مقتضی
این قصه باشد و سر کار با او افتد خدای تعالی آدمی را از خود و از آن روز
میترساند یحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد سزاوار است که آدمی از
غیرت عزت بترسد و بر خود رحم کند امروز که میتواند که از وزر امکان اکتساب
نیست مثلا اگر کسی در جهان خمر خورده باشد خمر من حیث هو حرام در جهان
آیت نوریست از انوار قاهره ذوقیه که بشر مطبق اصابت آن نیست و جز
قوت الهی حامل بر آن نمیتواند بود اما بودن خمر نمودار چنان نور مانع نیست
از امکان تناول در دنیا برای آنکه نمودار شئی نه از جوهر اوست که مطلقا
حکم و خاصیت او داشته باشد چنانچه صورت اسپ تند اگر از چوب
راست کنند کودک بر آن سوار تواند شد و گزندی از آن نیاید چنانچه کس در
آخرت چون دو چار آن نور که خمر آیه اوست خورد و ملکه مکتبه و عادت
ثابته آهنگ تناول آن کند آنجا اعبار او برا و نشیند و از صورت آن

برسر او آید آنچه آید و حمیم حمیم که جامی غرت آن نوراست او را کاسه کیرد که از ان
باز کویند همچون طفل که بر صورت اسپ تند کستاخ شده باشد بهمان عادت
چون اسپ تند بر آن سواری جوید اسپ در ساعت اندازد و لکد کوب سازد
آدمی در دنیا مثل طفلیست که مادر نمودار اشیا به او نماید و او را بعضی بترساند
و بر بعضی دلیر سازد تا چون در خارج دوچار آن اشیا خورد بحکم عادت احجام
و اقدام واجب بجای آورد و محمی ماند از شرور و فایز کردد بخیرات مثلا صورت
مار راست کند و با او کوید که این کزنده و کشنده است کرد آن مکرد و صورت
انار راست کند و کوید که این لذت و قوت بخشد تناول کن در نفس این ماده
هیچ ازین دو اثر نباشد اما بثبوت ملکه احجام و اقدام مذکورین در او فایده مند
افتد نسبت با او در ثانی الحال چه کاهی که آنچه فی الواقع مار است بیند از ان
احتراز کند بحکم ملکه مکتسبه و عادت ثابته و از ضرر مصون ماند و آنچه فی
الواقع انار است بیند تناول کند و از آن لذت و قوت یابد موشی در دوشاب
افتاد با صاحب دوشاب کفتند مخور که پلیدست کفت حاشا من چشیدم
شیرین بود آن پلید نداند که پاک و پلید این جهان از حساب پاک و پلید
نیست آنرا پاک برای نمودار کویند پلید حقیقی غساقست که در خبر آمده که
و لوان دلوا من غساق یهراق فی الدنیا لانتن اهل الدنیا اما هر کس که در دنیا
از آن دوشاب که موش مرده در آن افتاده باشد دوری بجوید در آخرت

او را هم

ازغساق

ازغساق دوری بجوید و غساق با او کوید که شیرین و خوشبوی است یا نه
سراسر امور این جهان اشباه و اشباح امور آن جهانست قال ابن
عباس لیس فی الدنیا الا الاسماء اینجا کار آموزند و آنجا بکار برند در خرمهره
دنیا در دست چپ کشند برای سفت آخرت در سر خط دنیا خط آموزند
و در صحیفه آخرت نویسند لاجرم چون ازین مشق فارغ شوند سر خط دنیا را
خط بر سر کشند و ورق منشور و رق اسمار او در پیچیده بکوشه افکنند یوم نطوی
السماء کطی السجل للکتب آنگاه سر کار با حقایق افتد و نموده سر نمودار بدیدار
آید هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله آن زیرک که دوشش دنیا در پاک
و پلید دوشاب می پیچد و از حقیقت حال غافل بود امروز آخرت داند که
شارع چه میکفت یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق و
تقوی مقسوم است بر اعضا برای آنکه تقوی وقایه نفس است از محرمات
و آلت ارتکاب محرمات اعضاست و اداخل اعضا درین باب سه عضو است
که در حدیث اشارت بآن شده که من وقی شر لقلقه و قبقبه و ذبذبه فقد
وقی پس سه باب در تقوی بنویسیم بعدد اعضاء ثلاثه مذکوره و آن باب
پنجم و ششم و هفتم باشد و آنرا مکمل الارکان سازیم به بابی در منشور تقوی
و آن باب ثامن باشد ان شاء الله باذن الله

آورند

باب پنجم در وقایه لسان و لیتم ایده الله

زبان از سه چیز نگاه دارد یکی از غیبت و غیبت آنست که کسی بقصد نقص

چیزی از حال کسی باز گوید که چون او بشنود آزرده شود باید که چنین عیب را
در خود یابد فرض کند که دیگری با او چنان کند ببیند که حال خود را با آن
چگونه می باید حال کسی که حالی غیبت او میکند مثل آنست پس پسندد باو
آنچه بخود نمی پسندد که هرکس را در خدای عز و جل وکیلی و کفیلی است **بیت**
خواهی که پسندد همه کس کردی و نیکو ٭ بر کس مپسند آنچه بخود می نپسندی ٭
دوم از هزل اجتناب کند که هزل متانت از وجود ببرد و دلها را دشمن سازد
و سخط خدای عز و جل بار آورد و در حدیث وارد است که ان العبد لیقول
الکلمة ما یقول لها الا لیضحک الناس یهوی بها ابعد من الثریا وانه لیزل
عن لسانه اشد مما یزل عن قدمه **سیوم** ما لایعنی ترک کند یعنی چون سخنی که
سودمند باید در کار دین یا دنیا گوید و الا صمت اختیار کند که صمت ملقن
حکمت است و فی الخبر رحم الله من قال خیرا فغنم او سکت فسلم وقیل من عد کلامه
من عمله قل کلامه فیما لایعنیه عن عقبه ابن عامر قال لقیت رسول الله صلعم
فقلت ما النجاة فقال علیک لسانک ولیسعک بیتک وابک علی خطیئتک
رواه الترمذی و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله ص من یضمن لی ما بین
رجلیه اضمن له الجنة رواه البخاری **باب ششم** در وقایه بطن و شکم
را از سه چیز نگاه دارد یکی از تناول طعام حرام و طعام که بشرم روی بکرون
کسی افکنند که حاضر کنند از ذواه ضیافت ازین باب باشد و اعتماد بر خشنودی

صاحب

صاحب نکند که بی اذن او طعام خورد که در حکایت بعضی سلف هست که
کسی دست برد و چند عدد مویز از پیش او برداشت که تناول کند سر دستش
را گرفت و گفت چرا مویز من میخوری گفت اعتماد بر دل تو داشتم گفت
ای احمق این اعتماد بر دلی میکنی که بدست من نیست و فقها از فرط احتیاط
درین باب گفته اند مهمان لقمه بخادم و غیر خادم ندهد و نان برای گربه نفکند
برای آنکه او را آن روی که مهمانست ماذون نیست در غیر آنچه خود خورد
دویم احتراز کند از افراط در طعام و فقها گفته اند شبع مکروه است
و فوق شبع حرام است اقتصار درین باب نگاه داشتن پسندیده است
در طعام شب که شبع از آن مانع قیام لیلست **سیوم** احتراز کند از طعام
بغفلت خوردن باید که در حین چیزی خوردن دل حاضر دارد که ماده وجود
آدمی غذاست غذائی که بغفلت و شره طبیعت خورد اجزاء بدنی که از آن
متکون شود سرشته غفلت و قساوت باشد تناول طعام را مقرون
بذکر و شکر و اعتبار و استبصار باید ساخت **بیت** بی تماشای
صفتهای خدا ٭ گر خورم نان در گلو گیرد مرا **باب هفتم** در وقایه
فرج اعظم فتنه آدمی اینست سئل رسول الله صلعم عن اکثر ما یدخل الناس
النار فقال الاجوفان الفم و الفرج قال العارف **بیت** فرج و گلو و
کلو کردم ادنک و دلو ٭ هر که ازین هر دو برست اوست اخی اوست اخو ٭

ورايد آن نظر وقايد اين فتنه است وقال آخر شعر ويستفتح باب البلاء
بنظرة تزرد منها شغلها آخر الدهر عيني ع از اينجا كفت لايزني فرجك ما عففت
طرفك در شرح تقوى كلامي مبسوط در باب نظر كذشت التجا بخداى عز وجل مى بايد
برد كه آدمي را درين باب نكاه داشتي كند قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق
ومن شر غاسق اذا وقب فسر بعضهم الغاسق اذا وقب اى الذكر اذا قام
ولم يبعد لان معناه الليل اذا دخل وذلك مطيه ومثل هذه الكنايات عن
بلاغة القرآن غير بعيدة كما كنى عما كنى بقوله كانا ياكلان الطعام فوليي ايده الله
موصى وساير السالكين بحفظ النظر وغض البصر والتوقى عما يتبع ذلك من
الخطر ويلزمه من التضرر قال الله تعم قل للمومنين يغضوا من ابصارهم ويحفظوا
فروجهم ذلك ازكى لهم والله خبير بما يصنعون باب هشتم در
منشورات تقوى درين باب بعضى از مذمومات اخلاق كه مومن موصى است
باجتناب از آن برشماريم كه اكرچه اخلاق بد واخلاق نيك معلوم ومستفيض است
پيش مومنان كه كدامست اما تذكر بهمه حال مفيد است وتذكره خود غير اين
نباشد كه معلوم را ياد كسى دهند قال الله تعالى وذكر فان الذكرى تنفع المومنين
آنچه حالى از آن حاضر ميشود چيست خلق است غضب عجب تكبر فخر مجادله
لجاج بطر بطالت تاسف حسد طمع حقد كذب صلف نفاق بخل منت
استهزا غدر ظلم حرص وليتم ايده الله موصى است بهجرة ازين اخلاق

وآنچه

وآنچه مبنى است بر آن از اعمال والله الموفق والمعين وچون سالك در
خود متمسك بطاعت وتقوى شد بتقضى لا شئ الا تثلث حق سيوم
متوجه او ميشود وتحقيق وترتب آن شفع را كه ان الله وتر يحب الوتر وآن
باز وقت غير خود افتادن بنصيحت وارشاد وتذكره كه والعصر ان الانسان
لفى خسر الا الذين امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر
يكى از براى خيرخواهى ابنا جنس از انس براى صله ارحام عام كريمه يا ايها الناس
اتقوا ربكم الذى خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما رجالا
كثيرا ونساء واتقوا الله الذى تساءلون به والارحام ملوح بآن نسبت ويكى از
براى اعلاء كلمة الله وكلمة كون الذى كلمة الله تا ذكر خداى عز وجل در ارض
مرفوع بود واساس طاعت او موضوع بود واوامر ونواهى رسول صلعم
معمول ومسموع باشد براى قيام بوظيفه عبوديت وشناخت حق ربوبيت
پس اينجا بابى بنويسيم در بيان طريقه دعوت الهيه باذن الله تعم وآن باب
نهم باشد باب نهم در بيان طريقه دعوت الهيه وخواندن بخداى
عز وجل ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا وقال اننى من المسلمين
خواندن بخداى عز وجل بر سه كونه باشد يا بايراد سخنها محكم براى تشخص بقايا
يا بايراد سخنهاى مقبول براى تلبيس قلوب يا بايراد سخنها لازم براى كسر سورت
نفوس پس قال الله تعالى ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و

خامض

جاولهم بالتی هی احسن چون بحکمت خواندن از سخنها، غوامض که افهام
مستمعان تاب آن نیارد و بتکذیب مبتلا شوند یا از آن معنی ناصواب
در دل ایشان افتد و در زیغ افتند احتراز کنند که آمده که ان النبی صلعم
نهی عن الاغلوطات و عبد الله مسعود گفته اند زنکم صعاب المنطق و هم او
گفته حدثوا بما یعرفون ودعوا ما ینکرون اتحبون ان تکذب الله و رسوله و
یکی از اجله اصحاب گفت حفظت من رسول الله وعائین من العلم فاما احدهما
فبثثته فیکم واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم یعنی مجری الطعام و
چون بموعظه خواند ترغیب بترهیب آمیزد که طالب بجناح خوف و رجا طیران
بسوی سپایه جناح کند اگر ابتدا این سخن بر وعد نهد ختم آن بوعید کند کما
قال الله تعالی نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم وان عذابی هو العذاب
الالیم و اگر ابتدا به تشدید کند ختم به تلیین نماید کما قال الله تعالی شدید العقاب
ذو الطول مگر آنکه از حال مستمع معلوم باشد که در آن وقت معین ترجیه
فقط در بایست حالست یا تخویف فقط ناصح طبیب دلست او را علاج
بحسب مرض باید که در ایجاز مخل و اطناب ممل احتراز لازم داند و پشت
و روی سخن نگاه دارد نکند که چون روی سخن با چیزی شود چندان توغل
در آن کند که از دیگر جانب سخن غافل شود هرچه نصب العین بیان دارد
مقابل آن را بگوشه چشم اشارت ملحوظ دارد تا اعتدال اداکه جمال او کمال

کلام

کلام در آنست محفوظ ماند و سخن که گوید باید که ظاهری مستبا در داشته
باشد و چون باز کاوند حقیقتی درست از آن بیرون آید نباید که ظاهری
آراسته داشته باشد اما چون باز کاوند مفلسی شود یا حقیقتی درست
داشته باشد اما ظاهر از حلیه سپید او عاری باشد و سخنی که گوید باید که در
نفس خود سخنی صحیح باشد و فایده در استماع آن بمستمع عاید شود از تغییر
خلقی و تعبیر عملی یا انشراح صدری یا رقت قلبی مجرد این که آن سخن راست است
کافی ندانند در گفتن آن چنانچه عادت مترسمان بعلمست که در چیزهای لاطایل
که در آن نفعی نیست نه مستمع را و نه مر قایل را اطاله کلام کنند و شیخ ما
رحمه الله گفتی ببین که چه میگویی و کلام کامل آنست که اصل او معدق باشد
و فرع او مثمر چنانکه در صفت کلام رسول الله صلعم گفته اند اعداق اصل
آنست که آب از جائی خورد و مرجع او با صل الهی کل باشد نه سخنی باشد
از جزئیه ظاهر کون خواسته و اندیشه بنا پستی چند آن را آراسته و اثمار
فرع اینست که روی او با نظام اصل الهی باشد و متمم دایره هستی و فی
الخبر بعثت لاتمم مکارم الاخلاق کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السما
مثل چنین کلامست و آنچه از همین ظاهر کون برخاسته و کارگری در اعلا
امر و نظام و هر ندارد کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من
قرار است و بعضی از آداب مذکوره که اگرچه خاصه طریقه موعظه نیست اما

العذق النخلة بحمله

چون بسط بساط کلام در موعظه و خطابت زیاده است که در طریقه برهان
در آن بقلم آید و یرجع کل شی الی مرجعه و از جمله آداب مقیم تذکره برفق صوت
است و تحسین سمت و تنظیف ثوب و تطیب قلب چه معانی که بر نغمه ادا
میرسد از ذی سمتی صالح بقبول قلوب اقربست و گویند مالک بن انس
بنقل احادیث مشغول نشدی بی تقدیم تسویه عمامه و تسریح لحیه و اتخاذ طیب
و لبس ثوب تکریما للحدیث و از آداب او احتراز است از اطالت مجلس
که از سلف ثابت شده که اذا اطال المجلس کان للشیطان فیه نصیب و از اداء
او تحولیت بموعظه عن شقیق قال کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس
کل خمیس قال له رجل یا ابا عبد الرحمن لوددنا انک ذکرتنا فی کل یوم قال
اما انه یمنعنی من ذلک انی اکره ان املکم و انی اتحولکم بالموعظه کما کان رسول
الله صلی الله علیه و آله یتحولنا بها مخافة السامة التحول التعهد و عن عکرمة
عن ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة فان ابیت فمرتین فان
کثرت فثلاث مرات و لا تمل الناس هذا القرآن و لا الفینک تاتی
الیوم و هم فی حدیث من حدیثهم فتقص علیهم و لکن انصت فاذا امروک
فحدثهم و هم یشتهونه و انظر السجع من الدعا فاجتنبه فانی عهدت رسول الله
صلی الله علیه و آله و اصحابه لا یفعلون ذلک و ازین سخن ابن عباس
فهم میشود که بنا وعظ بر آیه قرآن و ختم آن بدعا کردن که عادت اهل وعظست

درین عهد

درین عهد اصلی در سلف داشته چه گفته و لا تمل الناس هذا القرآن
و انظر السجع من الدعا فاجتنبه و در نامه تعلیم صید آلهی درین باب سخن
گفته شده و بآن نیز استعانت جوید و چون بجدال اقامت دعوت آلهیه
کند از طریقه احسن دست ندارد و از الجاش و انحاش مجتنب باشد و
اگر خصم در سخن تعدی کند او نکند و بر جفای کلام او صبر کند و هر چند او
بخارج کشد او از مقصود سخن راند و سخنان خارج البحث نگوید که هر کس
که صبر و حلم او زیاده است در بحث او غالب است و البته او غالب
می شود و داعی آلهی باشد که او را مرجعی در آن دعوت باشد که حجت حال
او باشد تا مردم را عذری نباشد در ترک اصغا باو و اجابت دعاء او
پس اینجا حاجت به بابی دیگرست از سخن در بیان مرجع دعوت آلهیت
و آن باب دهم باشد تلک عشرة کاملة و الحمد لله رب العالمین باب
دهم در بیان مرجع دعوت آلهیت و آن یکی از دو چیز است یا تنصیص
داعی که سابق باشد بر او بر استحقاق آن و تمکین ایشان او را از قیام باین
معنی و اقدام بر آن و اینست که مسمی است در طریق تعلیم باجازه و اسناد
و اسناد و در طریقت ارشاد مدخول در سلسله و وجود شیخ یا جمع مؤمنان
بر قبول آن و اخذ از آن و اشتهار او باین معنی در محل خود با انتفاء دلیلی
که دلالت بر خلاف آن کند چنانچه از حضرت شیخ مرشد در عقاید مذکورست

آ
باید

که آنرا در بیان مذاهب سلف نوشته ونری تعلم العلم وطلبه من مظانه والاخذ
ممن عرف بانقانه ومأخذ این دو طریق بأخذ طریقین امامت است چنانچه
امامت مرة به تنصیص امام سابق باشد مانند خلافت ومرة به بیعت
حاضران از آنان که امام امام بر ایشانست وطرقیان صوفیه مرجع و مآل
ایشان با اذواق امامیه باشد وشک نیست که اگر این هر دو جهت جمع
شود اولی باشد در اولویت سخن نیست سخن در وجوبیت ومطابق
این سخن بنده را رویائی دست داد شبی رسول الله را بخواب دیدم که در
مقام ارتضا واستحسان حال بنده بود وبا بنده گفت که اگر فقر فقرا میخواهی
وطریقه موسی میخواهی در سلسله در آئی وچنین اظهار میفرمود که طریقه
واقعه شدید ولیندیده است اما آن علاوه خیر است ومزید چین
همین معنی بعینه که مذکور شد وبعد از اتفاق این رؤیا عزیمت امتثال آن
امر که مقرر خاطر بود نمود وعرض جواب که مظان اینمعنی تواند بود بر خود
میکرد وبرای اختیار یکجانب ودر آن باب متردد بود که اتفاقا سفر حجاز
پیش آمد ودر آن سفر نیز تفحص حسب الامکان شد وکسی که شایسته آن
باشد نیافت در زمان معاودت چون ببلدهٔ حمص نزول کرد صوتی
غریب درین باب روی نمود در منزلی که نشسته بود شخصی در آمد وساعتی
درنگ کرد وبعضی اصحاب حاضر بودند وبعضی بمهمات متفرق شده

بودند

وجوبت

بودند بعد از آن گفت که من خلیفه امام زین العابدین وشیخ عبد القادر جیلی ام
بیا وبا من بیعت کن شکوهی ازین سخن بر من نشست وحیرتی مبادرت
کردم ودست در دست وی نهادم وبا وی بیعت کردم وترا اجازه بیعت
واجلاس بر سجاده واجراء مقراض دادم بعد از آن برخاست وروان
شد این بنده دیگر او را باز ندیدم وتعجبی وتحیری مرا درین واقعه بود تا دانستم
آنرا جز اعانتی الهی بر امتثال آن امر منوی والحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله وانی قد اجزت للمکتوب له
هذه الرسالة المدعوة بابواب الخیر ولیی فی الله الفقیه عماد الملة والدین
عبد العزیز ابن الفقیه جمال الملة والدین محمد ابن الفقیه شمس الملة
والدین محمد الافری تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین
ورحم ابویه الصالحین ان یروی عنی جمیع ما یجوز لی روایته بالاسانید
التی عرفتها لی ولمشایخی ووجدها مبینة فی اجازاتهم لی وابسطها فی
ذلک اجازة المولی شهاب الدین الکرمانی اجزت له ایده الله ان
یروی عنی جمیع ذلک لا سیما ما کان من ذلک من کتب الفقه والتفسیر
والحدیث لا سیما ما احتواه الصحیحان وجامع الاصول والمشکوة وان
یبث للطالبین ما اخذ منی من العلم علی شریطة بذل المجهود فی الصیانة
والتوقی واختیار حسن التلقی وان یشهد لمن اراد ان یجد دالی الله

التوبة ویخلص له الدین والطاعة لیودیها عند الله وعند عباده المومنین
لقول رسول الله صلی الله علیه وآله انتم شهداء الله فی الارض فالمومنون
شهداء بعضهم لبعض وانی اوصیه بعد الوصیة المبسوطة المعمولة
بهذه الرسالة وصیة خاصة ان لاید نس ذیله بما یرد الشهادة فی دین
الله ما دام حیا بتوفیق الله تعالی وحسن عصمته وحفظه واعیذه بالله
الحی القیوم الذی لا تاخذه سنة ولا نوم من ان یسقط من مکان اقامة
فیه وقام بالشهادة له عنده والیک اللهم ابرا من حالی وقوتی ومن ان
اسمع الا بک وابطش الا بک وها انا خایف من بطشتک عاجز فی
قبضتک ناظر الی رحمتک اکلانی کلاة الولید ولا تخل عنی وتولنی بما
یتولی به عبادک الصالحین والحمد لله رب العالمین وصلوته علی محمد و
سایر النبیین وآلهم وآله اجمعین الطیبین الطاهرین وهذا خط
عبد الله المفتقر الی عفوه قطب ابن محیی بن محمود الانصاری الخزرجی
السعدی تاب الله علیه وغفر له ولوالدیه وقع تحریره فی یوم الاثنین
غره رجب لسنه تسع وتسعین وثمان مائه مکتوب معالم المسالک

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولیی فی الله الخلیل الجلیل الصدیق
الصدیق الشمسی المحمدی لا زال له من الله یدی وموید اما بعد صورتی
چند که نگاشته کلک گوهر سلک استفسار داشته بودند بعد از

اطلاع

اطلاع بر آن او لا وظایف شکر بتقدیم رسانید که خدای را عز وجل
در ارض بقیتی هست از بندگان که در چنین معانی سخن رانند
وحب اطلاع بر معالم مسالک الله مرمای همت ایشان باشد نه همه
یکروی روی در علوم فلاسفه دارند وجز آن را خرافات پیشمارند که قال
قایلهم شعر حیوة ثم موت ثم حشر، حدیث خرافه یا ام عمرو، ولا عزو
فان الله تعالی یقول وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وقال
رسول الله صلی الله علیه وآله لا یزال طایفة من امتی قایمة بامر الله
لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک، فلله
تعالی الحمد علی انتهاج مناهج السالکین والتشبه بهدی الصالحین
واحیاء سنن السالفین واقامة شعایر الدین بارک الله علی ولینا
وعلی اخواننا اجمعین وثانیا مرا پیش تضرع وابتهال بجای آورد واز
خدای عز وجل الهام جواب بر وجه صواب درخواست تا در آنچه
گوید مترجم باشد نه متحکم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب
نخست استفسار فرموده بودند که سبب تلون آدمی چیست و
علاج آن چگونه است و ازاله آن بالکلیه ممکن است یا نه جواب
سبب تلون آدمی آنست که آدمی را محتوی بر جمیع قوای عالم آفریده اند
واز همه چیز سر رشته در نهاد او نهاده اند تا از آن راه به اشیا

درآید و بخلافت بر تمام ایشان که برای او مخلوق گشته ایستاد کی تواند
نمود و چون آن قوی ازین عالمند و حقیقت آدمی درین جهان غریب
آمده و الغریب کالاعمی ایشان مهتدی ترند بطریق این جهان و در
ابتدا حال غلبه و استیلا ایشان راست و روح قدسی که مستخدم
و مستاثر ایشان میبایدش بود خادم و اسیر ایشان است و زبون
آن قوی مختلفه و آن قوی را مددها است از خارج هر قوت که مدد خارجی
او بیشتر و بیشتر میرسد غالب می آید و بحکم من غلب سلب روح را در کار
خویش استعمال میکند و مثل روح این هنگام مثل رجلا فیه متشاکسون
است ساعتی اسیر پلنگ غضب است لحظه در کار خوک شهوت است
زمانی زیردست سگ حرص است و هکذا و چون روح مدتی درین جهان
بود و کم کم اینجائی شد و وحشت غربت از وی زایل گشت خاصیت
ذات او جنبش میکند و عهود اولیت خود بیادش می آید و داعیهٔ
تملک قوی جسمانیه در وی باز دید میگردد و پادشاهی خویش را باز
میجوید و لمعان این نور در وی مسمی است بعقل و مردمان درین بر تفاوت
باشند بحسب رقت و کثافت حجاب و کثرت و قلت مدد و چون
باین مقام رسند بر وفق الحرب سجال گاه غلبه او راست و این هنگام
قیام بهیاتی که ملایم جهان اعلی و رسم و آیین مملکت خودش است

مینماید

مینماید و وی المسماة خیرات و گاه غلبه قوی جسمانیه راست و این هنگام
مستعملست در هیاتی که ملایم جهان ادنی است و رسم و آیین شهر تن است
و وی المسماة شرورات و آنچه روح را معین است بر ظهور دولت او و بروز
خاصیات او کثرت ذکر عالم اعلی است و تامل در هیات قدسیه و تشویق
نفس بسوی تحلی بآن و ایثار صحبت آنان از بنی نوع که هیات قدسیه دارند
و اجتناب از صحبت بازماندگان که اسیر قوی جسمانیه اند و تقید نفس بتشبه
و تاسی و چنانچه قوی جسمانیه را مددها است از خارج قوت روحانیه را
مددها است از عالم اعلی چون عنان عنایت الهی معطوف گردد بصورت تخلیص
کسی بالکلیه از عالم رجس و تطهیر او از ادناس جسم ترادف امداد چنان شود
که روح او بتمام خاصیت خویش ظهور کند و قوی جسمانیه را بالتمام در تحت
سلطان خویش بکار خود باز دارد چنانچه هیچ یک از مقام خویش یک سر موی تجاوز
نتوان کرد و نکند و چون تحقق باین مقام حاصل کرد خلافت روح در عالم
صغیر بر وی مقرر شود و مقام کمال شخص را مقرر گردد و اگر خلافت در عالم
کبیر از وی مقصود باشد اسباب تکمیل وی را دهند و بمقام هدایت باز
دارند و یکون ما یکون **دیگر** پرسیده بودند که سبب حب مال و اولاد و
ازواج و میل نفس بغایات چیست و طریق دفع آن چگونه است **جواب**
اصل میل بانها منشا شوقیست که بمقتضی حکمت الهی در نهاد ایشان

شده وحفظ بنیه نوعا وشخصا بدان منوط گشته مادام که سلطان روح
عاجز است شان هر وقت آنست که رو به استیفا تمام مقتضی خود
آورد وسایر قوی را از اعمال خاصه خود معزول داشته بر سبیل استبداع
مشغول تقتضی خود سازد هر آینه افراط درین امور لازم می آید واز حد
اعتدال تجاوز دست میدهد پس وجه خلاصی ازین تقویت سلطان
روح باشد واستیسار وتسخیر قوی جسمانیه وطریق این در جواب
سوال او مذکور شد **دیگر** پرسیده بودند از سبب غفلت آدمی
ازکار حق با ظهور امر او سبحانه وتهاون او در امور شرع با وجود ایمان
بحشر وحساب وطریق ازاله این غفلت **جواب** مادام که قوی جسمانیه
مطیع سلطان روح اند وهریک در جای خویش قرار گرفته وبکار خویش
مشغول گشته مملکت بدن آرمیده است ومطمئن هر نور که از غیب
لامع میشود وهر ندا که از ورای حجب میرسد مرئی ومسموع میگردد اما
گاهی که قوی جسمانیه از تحت حکم سلطان روح بیرون آیند شهرستان
بدن پرآشوب وغوغاست واز حرکات خارجه از اعتدال ایشان تمام
مملکت دود وغبار گرفته صفت ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج
یده لم یکد یریها روی مینماید تا دیدهای بینا وگوشهای شنوا از فرط
دهشت وبهت وتصادم اصوات وتقارع حرکات نمیشنود لهم

قلوب

قلوب لا یعقلون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون
بها پس طریق ازاله این غفلت تسکین قوی جسمانیه است ومنع ایشان
از حرکات مضطربه ورد هریک با مقام خویش باظهار سلطان روح
بهمان طریق که سابقا مذکور شد وتهاون بطاعت واقتراف معصیت
درچنین حال دست میدهد که ظلمت وغبار از حرکات خارجه قوی
جسمانیه متولد میشود ونور ایمان که اثر تابش جوهر روحست در تحت
اغطیه آن مستتر ومتواری میگردد کما ورد فی الخبر لا یزنی الزانی حین
یزنی وهو مومن ای طاهر الایمان هرکس که سلطان روح او دایم قایم باشد
وقوی جسمانیه او همیشه در مقام خویش واقف وبکار خود مشغول قطعا
از وی معصیت صادر نگردد واز ذکر خدای عز وجل فهرست او را از وی نتماید
وصفت یسبحون اللیل والنهار لا یفترون داشته **دیگر** پرسیده
بودند از طریق تحصیل معرفت ومحبت ونمای آن **جواب** فکر لطیف
معد حصول معرفتست وفکر لطیف عبارتست از ترصد واردات وانتظار
الهام در مظان آن بی زیادتی اتعاب قریحه وتعوید نفس بخلوت و
تنهائی مثمر انس است با عالم غیب وچون با این دو جوع وصمت منضم
گردد تمام مراد بحصول موصول گردد ان شاء الله تعالی **دیگر** پرسیده
بودند که امری جامع هست که آدمی دست بآن گیرد واز تشعب طرق

حضر پستغنی شود **جواب** بذل وجود جامع همه طاعاتست و مثل این شغل محبی است
که ذخایر و اموال خویش هر لحظه تحفه شریف و هدیه ظریف پیش محبوب کشد
و قصه را کوتاه کند چه بعد از آن که او ملک محبوب شد هرچه او دارد ملک
او گشت بی آنکه مفصلا از آن متوجه شود و اکنون او پیشکشی است محتوی
بر همه پیشکشها همچنین مرید سالک هر چند بذل قوی و معانی خویش در راه خدای
عز و جل میکند چون نگاه میکند آنچه مانده است بیش از آنست که انفاق
کرده غیرت این دل او را از سلوک این راه دور و دراز و از پیمودن این تیه
که هر چند میرود چون قوم موسی ع همچنان بر جاییست سر و میپا زد و
تبر بر بیخ زده هستی خود را پیش میکشد و خلاص میشود و نشانه بذل وجود
آنست که بهستی خدای قناعت کند از هستی خویش گوید چون خدای هست
تو خواهی باش و خواهی مباش و بمراد خدای قناعت کند از مراد خویش
گوید آنچه مراد خدایست حاصلست آنچه مراد تواست خواهی حاصل باش
و خواهی مباش و بعزت خدای قناعت کند از عزت خویش گوید چون
خدای عزیز است تو خواهی عزیز باش و خواهی ذلیل و بقدرت خدای
قناعت کند از قدرت خویش گوید چون خدای قادر است تو خواهی قادر
باش و خواهی عاجز و چون بنده بذل وجود باین مرتبه بکند خدای
عز و جل این اخلاص در محبت از وی بپسندد او را هستی عطایی بخشد که

زبان

زبان آن هستی تسبیح خدای باشد و ارکانش طاعت خدای آنگاه
همگی او طاعت گردد و بعبادات حقیقیه و معاملات قدسیه که پاک
از اعراض و رعونات و تکلفات باشد ایستادگی نماید و خدای را
بخدایی بشناسد و خدای را بخدایی پرستش کند طاعت پاکیزه و عمل پذیرفته
آن باشد **دیگر** پرسیده بودند که مبتدی عاجز در سلوک چه اولی
است که او را از عمی و تقلید ببصیرت و تحقیق رساند **جواب**
اولی چیزی مبتدی طالب آنست که خود را تسلیم منتهی واصل گرداند
و تدبیر و تصرف خود را اصلا دخل ندهد و نسبت با او کالمیت بین یدی
الغسال باشد و اگر منتهی چنین منتهی نشود در عالم گردد و چنین کس
جوید تا آن زمان که بیاید برای آنکه طریق وصول منحصر است در تربیت
مرشد و جذبه الهیه و طریق جذبه از اکتساب بشر خارج است و دخل
با اینکس ندارد و آنچه اختیار عبد در آن دخل دارد طریق استرشاد
است و جستن مرشد و تسلیم او شدن چون یابد **دیگر** پرسیده
بودند که اگر دشمن او خود است سبب دشمنی او با خود چیست و اگر
نفس و شیطان و اعوانهما اند ایشان را از بدبختی او چه مقصود است
و طریقه زیست با این دشمنان چیست **جواب** دشمن اینکس
نفست و شیطان و نفس عبارتست از مبدا قوتهای جسمانیه که چون

برحقیقت شخص که روح قدسیت مستولی شده چنانچه بجای او شده
و او مسمی شده بنفس که مترجمت بجود و سبب عداوت او با روح قدسی
آنست که در ظهور روح قدسی بطلان سلطان او و انتفاء آن مقتضیات
اوست وظیفه سالک در زیست با او در بدایت حال کفت اوست
از مقتضیات او و کسر او جهت اظهار سلطان روح ابلغ الکف و الکسر
در نهایت که بمقام کمال رسد و سلطان روح قایم بداشتن او در حد
اعتدال بمیزان خرد امانه هرکس باین نهایت رسد ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء و سبب عداوت ابلیس آنست که آدمی برای خلافت
مخلوق گشته و مقتضی خلافت استیلا و تحکم بر تمام اجزاء عالم که ابلیس
یکی از آنست و او چون مخلوق از نار است بر زیردستی صبر نمیتواند کرد
و زبردستی میجوید سر آینه او را با کسی که بر او زبردستی جوید نزاع باشد وظیفه
سالک آنست که بمقاومت او کمر بسته مقارع ذکر بر زند بنیه خود که
مستودع نور الهیست زند تا آن نور ظهور کند و نار ابلیس را منطفی
سازد و قال بعض العارفین اذا امکن الذکر من القلب فان دنا منه الشیطان
صرع کما یصرع الانس اذا دنا منه الشیطان فیجتمع علیه الشیاطین فیقولون
ما لهذا فیقال قد مسه الانس رزقک الله و ولی بهذا المقام و بلغک غایة
المرام ان ربی لطیف لما یشاء

مکتوب **الآداب**

بسم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله
تعالی الخلیل الجلیل الصدیق الشمسی المحمدی ابده الله تعالی و ایده
اما بعد نامه نامی که مشتمل بود بر بشارات طیبه و مبشرات مبارکه رسید
و خدای را عز و جل که آنچه از مضمون آن مستفاد شد شکر گزارد و بمقتضی
لان شکرتم لازیدنکم رجاء ازدیاد نعمت و نزول فواضل رحمت دارد
و ما ذلک علی الله بعزیز داعیه حفظ کلام الله که در خاطر سر بر زده بسیار
مستحسن و محبوب بود اگر عود بآن فرمایند خوب باشد و ورد نوافل
و آیات که در آن تلاوت میفرموده اند نگذاشتن که از دست برود
پسندیده مینماید و راه بازیافتن دل هم از آنجا مفتوح میگردد انشاء الله
تعالی صورتی که در باب استجاب دعا عقیب تلاوت نگاشته بودید
شکی نیست که اعقاب تلاوت از مواقع اجابت دعا عد کرده اند
اما از مجرد این لازم نمی آید که مردمان مامور باشند بدعا عقیب تلاوت
امر استحبابی چنانچه حین سجود از مواقع اجابت دعاست مع ذلک
نه آنست که مستحب و مسنون است مردمان را که هر بار که سجده کنند
دعا کنند چنانچه مستحب و مسنونست ایشان را که سبحان ربی الاعلی
بگویند و نزد صیاح دیک دعا مستحب و مسنون است هر کس را که صیاح
دیک بشنود که البته دعائی بکند بلکه این امریست موکول برغبت

شخص وعدم مواقع اجابت دعا اخبار است بآنکه کجا و در چه وقت و
در چه حال غالبا مستجاب میگردد نه ترغیب است و تحریص در اتیان
بدعا در آن موقع چنانچه طبیب گوید تفاح مقوی قلب است این
اخبار است بآنکه تفاح قوت دل می بخشد تا اگر کسی را تقویت قلب
مقصود باشد طریق آن داند نه ترغیب است در اکل تفاح بلی در عقب
ختم خاصه استحباب دعا از سخن امام نواوی معلوم میشود قال فی
التبیان المسئلة الرابعة یستحب الدعاء عقیب الختم استحبابا موکدا
پس در عقب ختم دعا باید کرد و در سایر اعقاب تلاوت خیار باجاری
باشد مگر آنکه تصریح باستحباب دعا در عقب تلاوت مطلقا یافت شود
در سخن فقها و این کمینه تا غایت باین تصریح نرسیده ام والله اعلم
اما آنچه در باب اسرار و عدم اسرار دعا قلمی فرموده اند قولی که باین ضعیف
رسیده مقتضی اسرار نموده منها ما قال فی الروضة ویسن الدعاء بعد
السلام سرا الا ان یکون اماما یرید تعلیم الحاضرین فیجهر وقال فی التبیان
واعلم ان الاسرار فی القراءة والتکبیرات وغیرهما من الاذکار هو ان
یقول بحیث یسمع نفسه اذا کان صحیح السمع لا عارض له وقال صاحب
المهمات تقییده الدعا بالسر دون الذکر یقتضی ان تجهر به اعنی الذکر کما
هو المعتاد ولیس کذلک وقد نص الاصحاب علی ان حکم الذکر فی ذلک

حکم

متاکدا

حکم الدعا وقد نبه علیه فی شرح المهذب انتهی ومنها ما نقل عن ابن عباس
فی تفسیر قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من
القول بالغدو والآصال قال رضی الله عنه هو ان تسمع نفسک دون
غیرک ومنها ما روی عن الحسن فی قوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیه
انه لا یحب المعتدین قال بین دعوة السر ودعوة العلانیه سبعون
ضعفا ولقد کان المسلمون یجتهدون فی الدعا فلم یسمع لهم صوت
ان کان الا همسا بینهم وبین ربهم وذلک ان الله تعالی یقول ادعوا
ربکم تضرعا وخفیه وان الله تعالی ذکر عبدا صالحا ورضی فعله فقال
اذ نادی ربه نداء خفیا انتهی رواه محیی السنة فی المعالم والمراد بالمخافتة
المنهیة فی قوله تعالی ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها شاید والله اعلم
مخافتة بلیغة باشد که بحدی که بیم آن باشد که گوینده خود نشنود
مخافته خفیه خود اینست که مجلس نشنود نه او و نه غیر او و شکی نیست
که این مرتبه از مخافته ممنوعست قال فی الاذکار اعلم ان الاذکار المشروعة
فی الصلوة وغیرها واجبة کانت او مستحبة لا یحسب شیء منها ولا یعتد
به حتی یتلفظ به بحیث یسمع نفسه اذا کان صحیح السمع لا عارض له
وچون مخافته منهیه فی الآیة الکریمه برین مرتبه منزل گردد مخافته
مذکوره فی قول الامام الغزالی رحمة الله علیه الرابع حفظ الصوت بین

المخافتة والجهر که مرآینه مقتبس از آیه کریمه است بر همان مرتبه ترتیل
باید کرد فیتفق کلامه مع ماسبق من المنقول هذا ما بلغ علمنا فی هذه
المسئلة والله اعلم **فصل** در مکتوب سابق التماس ذکری فرموده
بودند که مواظبت بر آن موجب تنویر قلب و رفع وسوسه و اعراض
از فانیات باشد و از کیفیت زیستن بوظایف قلبی و بدنی و ادب
باخدای عز وجل و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلف ماضین و
سایر عباد الله الصالحین استکشاف نموده مواظبت بر ذکر لا اله
الا الله بشرط ملاحظه معنی آن و نفی ما عدای آن از خاطر ذکری متواتر
متوالی است زیادتی رفع صوت بآن بسیار سودمند است و
مواظبت بر این دعای نبوی که مذکور خواهد شد مظنه آثار مذکوره است
و هو هذا اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی وارحمنی ان
اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم
بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام
اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک و نور وجهک ان تلزم قلبی حفظ
کتابک کما علمتنی وارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیک عنی
اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة التی
لا ترام یا الله یا رحمن بجلالک و نور وجهک ان تنور بکتابک بصری

برآن

وان تطلق

وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان تشرح به صدری
وان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی عن الحق غیرک ولا یوتیه الا انت ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از حفظ قرآن که در دعا مذکور است قصد
مجرد حفظ ظاهری نکند بلکه اخذ به آن و عمل بآن چنانچه در ضد این معانی
فرموده فرموده کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها فکذلک الیوم تنسی اما
استکشافات باقیه پوشیده نیست که شرح و تفصیل آن مجالی
سخت واسع میخواهد و مطاوی طوامیر آنرا نمی گنجاید بلکه در مجلدات
استیفاء آن توان کرد اما بمقتضی ما لا یدرک کله لا یترک کله اشارتی
اجمالی بجمله کافیه از آن درین مجال میشود باذن الله تعالی اما ادب
باخدای عز وجل آنرا در سه چیز باز باید جست در اعتقاد و در حال و در عمل
ادب اعتقاد آنست که آنچه اخبار نبویه و شواهد عقلیه دلالت بر آن
کرده از صفات الهیه اجمام نمایند از آن تعطیلا و تجریدا و اقدام
نمایند بر آن تشبیها و تحدیدا الا ماطة والاحاطة بل تصدیق فی تعظیم
لیس کمثله شئ و هو السمیع البصیر و دل را نگاه دارند از اندیشه در
ذات و صفات خدای عز وجل و طلب تحصیل و تکشیف آن بلکه صرف
اندیشه در استخراج دقایق حکمت که در متقنات صنع مرعی گشته
و دلایل قدرت که در نواصی و اقاصی مبدعات مودع شده نمایند و ادب در حال

آنست که آنچه رود از حلو و مر قضا راضی باشد و در عظمت و کبریا
که از ازار و ردای قد پسند اصلاح نکند و بدرویشی و مسکنت بسپارند
هستی را با خدای عز و جل گذارند و ملازم جادهٔ نیستی باشند و همیشه
خاشع و متضرع باشند از خشیت خدای عز و جل مانند کسی که در اعظم
ملکی حاضر باشد و اشد شکوه و هیبتی بروی نشسته چه ملک الموت همیشه
حاضر و ناظر است کما قال رسول الله صلعم ان الذین تدعون بینکم و بین
اعناق رکائبکم و قال الله تعالی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الآیة
و ادب در عمل آنست که بپرهیزند از آنکه خدای عز و جل ایشانرا در جایی
که از آن منع کرده ببیند یا در جایی که بآن امر کرده نه بیند و مکروه شمارند
که با وجود جدائی از حضرتش و ابتلا بهجران از قربتش در لذات و مرادات
نمایند بلکه عمدا روزها دهان از خورش در بندند و شامه از استشمام
روایح طیبه باز دارند و از مقارنت ازواج دوری جویند و بگرسنگی
و تشنگی روز با شب کنند شوقا الی نعیم الله تعالی و حنینا الی کریم
جواره و نعنی بذلک الصیام و پیوسته ذل انکسار و عجز و افتقار خویش
در حضرت عرضه دارند و رکوع با خشوع و سجود با بذل وجود بتقدیم
رسانند و نعنی به الصلوة و بر بندگان خدای عز و جل مهربان باشند
تشنهٔ ایشانرا سیراب کنند و گرسنهٔ ایشانرا طعام دهند و جاهل ایشانرا

تعلیم کنند

الحنین آرزومند گشتن ه

تعلیم کنند و من ههنا انتقل بنا الکلام الی وظیفة الادب مع الانبیا
صلوات الله و سلامه علیهم و السلف الماضین و سایر عباد الله المؤمنین
فنقول ادب با پیغمبران خدای صلوات الله و سلامه علیهم آنست که
بایشان ایمان آورند عقدا و تسلیم ایشان شوند حالا و متابعت ایشان
کنند عملا و ایشان را مباین سایر بشر دانند در مرتبه کما قال الله
تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و
قال رسول الله صلعم انی لست کاحدکم الحدیث و محبت ایشانرا مقدم
دارند بر محبت مال و نفس که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و هرگاه
که نام ایشان برند یا شنوند درود و سلام فرستند و ادب با سلف
ماضین و ائمهٔ متقین رضوان الله علیهم اجمعین آنست که با ایشان
سرکشی نکنند و بمقتضی خیر القرون بعدی فضیلت ایشانرا مسلم
دارند و ایشانرا برای قرب عهد به نبوت و طراوت فیض در آن
ایام اعرف شناسند بخدای عز و جل و اعلم باحکام دین و در اصول
و فروع متابعت ایشان کنند تا در بیراهی بدعت نه افتند که هر کس
که از پیغمبران خدای تعالی صلعم سر کشید در گمراهی کفر افتاد و هر کس که از
خلفاء ایشان و ائمهٔ متقین که وارثان علوم و احوال ایشانند سر
کشید در بیراهی بدعت افتاد و باید که چون نام ایشان برند رضوان

برایشان دهند و ترحم فرستند و ادب با سایر اولیاء الله آنست
که محبت و ارادت با ایشان استوار دارند و ایشان را بمیزان خود
نسنجند و بدانند که ایشان دو گروهند طایفه اهل صحواند و آنچه گویند
بلسان علم گویند و آنچه کنند بر قانون تمکین کنند با چنین کسان ارادت
و اقتدا هر دو مبذول خواهد داشت و طایفه اهل غلبات اند و بعضی
اقوال و اعمال ایشان را تاویلات باشد که جز راسخان در علم ندانند
بر ظواهر عبارات ایشان تعریج نباید کرد و اعتقاد بر آن نباید داشت
و اقتدا با ایشان نباید کرد و ادب با سایر مومنان آنست که محسن
ایشانرا دوست دارند و برای مسیء ایشان استغفار کنند و بر غنی
ایشان حسد نبرند و در فقیر ایشان بحقارت و خواری ننگرند و جاهل
ایشانرا تعلیم کنند و عالم ایشان را تعظیم نمایند کما مر فی حقوق الله و
عاد الامر الی اصله و الیه یرجع الامر کله مکتوب المکر العظیم
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله
الامیر افضل الدین محمد اما بعد شما را از مکر عظیم آگاه گردانم و بر سری
چند از اسرار هستی تنبیه نمایم دل را جمع کنید و خاطر فراهم آورید
قال الله تعالی فلله المکر جمیعا مکر عظیم نزدیک نمودن اشیاست با آدمی
تا او را گمان افتد که مکر انها او راست و در قبضه اوست و حال آنکه

هر چیز

هر چیز بر مرکز خود گردانست و در دایره سر بسته که هیچ مدخل و مخرج ندارد
از خود بسوی هیچ بیرون نیرود و هیچ را بسوی خود راه نمیدهد بآفتاب
ماند که در آیینه نماید طفل را گمان افتد که مگر آفتاب در کنار اوست هیهات
آفتاب در آسمان مشغول سیر خود است باش تا آفتاب در گرد آنگاه
معلوم تو گردد که آفتاب در کنار تو بوده است یا نه اسپ شخص را دشمن
شخص میگیرد و با او بر آن حرب میکند کو آن فرو گذاشت که خود را
زیر فرمان او در آورد بود مال شخص را غاصب میستاند و خرج میکند کجا
آن روی طاعت و مداهنت که دست ترا بر خود مطلق داشته بود اکنون
بکار سازی دیگران مشغولست و دست تو از وی یکباره کوتاه این اقبالت
که هر روز از روزنه کسی در آید و تلک الایام نداولها بین الناس پس روی
لطف و نزدیکی که اشیا مینمایند که تو از آن ایشان شوی از آن خود را
صید تو میکنند تا ترا صید خود کنند که دل تو قوت ایشانست چون
دل با ایشان دادی آنگاه قصه معکوس شد تو مملوک شدی و ایشان مالک دل
ترا پاره پاره میکنند و بآتش غصه کباب میسازند و میخورند حال مرغ
را در چنگال صیاد و زیر دندان او ببین و حال دل خود را در دست
اشیا یاد آر سیخ و کباب همه نه آنست که بدیده حس نمایند سیخهاء
کبابها هست که دیده عقل آنرا در یابد بیت چه صورتها است مر تصویر تا نرا

توصورتهای ایشان راچه دانی پاره کوشت راکه کباب میکنند ضایع نیست
ازبرای خورش کسیست چکونه آدمی راکه کباب کنند ضایع باشد این همه
دلهای آدمیان راکه کباب میکنند آیا برای خون کیست دیدهٔ معنی برکشایید
تا کبابیان غیبی رابپنید که آتش غم در کانون سینه چکونه می افروزند
ومیخ تعلقات راچکونه در کوشت دل آدمی فرومیبرند و آنرا کباب میسازند
برای خورش تکه الیف آ، العجوزة الشوها سخنی میکویم نه شعرست نه تخیل
حق صدق ویقین مبین است بشنوید و باور دارید دنیا غول مردم خواره است
قوت او دل بنی آدم است وقوت و انتعاشش باو می باید خوانهای کوناکون
که بر عرصه هامون پهن کرده است دانه ایست که جهت صید قلوب بنی آدم
ریخته اند شباک تعلقات کسترده در خلف دام آرام کرفته چون مرغ دل
میل دانه لذات کرد شباک در دست وکردنش افتاد صیاد بر سرش
تاختن آورد و بکارد ناکامی کامش ببرد و بچنکال مصایب بال و پرش برکند
و بآتش غم کبابش کند واینک در زیر دندان اوست واو را میخواید نه
هرکس خود را دلشکسته و در فشار و تنکی می یابد اثر بی موثر نمی باشد این
فشار در کام آدمی باید واین سکست در زیر دندان او اکر کام و دندان
او نمی بینید از اثر او بر او استدلال کنید مصراع دست ناپیدا
کریبان میکشد اکر کوشت را ادراک بودی در زیر دندان ما زیاده ازین

درونی

درونمی یافت که دل ها درین فشار در می باید پس چرا باور نداریم که در زیر دندانی
کرفتاریم هر شکست و تنکی و فشار که آدمی در خود می یابد بداند که از آنست
که در چنکال و دندان اوست و مادام که او را فرو نبرده ممکن است که او را از
چنکال او بیرون آورند و کسرها که یافته جبر کنند و به اصلاح آورند و این
در مدت حیوتست که هنوز در ظاهر هستی است اما چون ام عفریت او را
فرو برد و بهاویه بطن او که باطن هستی است پیوست آنکاه امید یکباره
از و منقطع شد و مراقبت تقلبات او در درکات آن هاویه و استحالات
که او را آنجا روی نماید جز خدای عز وجل نمیداند بعالم فراموشان می افتد
وکس دیکر روی او نه بیند نسوا الله فنسیهم والعیاذ بالله العظیم من مقامات
الفاسقین فی اطوار الجحیم حین یرکبون طبقا عن طبق هرغمی و بلائی و محنتی که
در جهان میرسد اندکی بیش از آن آتش است که در هاویه آماده دنیا و دوزخ
دوزخست چکونه حرارت دهن و قوت نضج و استحاله که در اوست
جهت پیوندیست که بمعده دارد و حرارت کبری که مبدا استحاله و
انکسار کلیست در معده است همچنین تعب و مشقتی که در دنیاست اثریست
از تعب و مشقت دوزخ و شکستکی که در دنیا روی مینماید والعیاذ بالله
تعالی قال الله تعالی ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر
لعلهم یرجعون درحینی که شما کرسنه اید چکونه مایل آید بمضغ و جذب طعام

دنیا دوزخ همچنین بایست به مضغ وجذب آدمی قوله تعالی تدعوا من ادبر
وتولی جوشش وخروش معده وثوران بخارات در حین جوع تامل کنید و
حال دوزخ بایاد آورید که تفور تکاد تمیز من الغیظ امور این جهان نمودار
آن جهان آفریده شده ما مستبصران راه ازین به آن یابند ولی من
فریب جهان مخور بلکه جهان را فریب ده چنانچه از بعضی عارفان منقولست
که از وی پرسیدند که در چه کاری گفت با این جهان افسوس میکنم گفت
چگونه با این جهان افسوس میکنی گفت نان این جهان میخورم وکار آن
جهان میکنم ای ولی من کار آدمی آنست که بعد ازین پیش خواهد آمد در آخرت
چنان کاری عظیم که سموات وجبال وارض از پیش آن گریختند این کار و بار
که امروز در دست دارد بکار و باری نمیتوان شمرد نباید که آدمی بهمگی همت
هم توجه آن باشد سعادت آنست که در آخرت خواهد بود وشقاوت آن
که آنجا روی خواهد نمود سعادت وشقاوت دنیا را بسعادت وشقاوت
نتوان شمرد ای ولی من اذن خدای نیست برفع حجاب واگرنه مردمان
بدیدندی که در پس دیوار برزخ در چه کارند قال رسول الله تعالی لو تعلمون
ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا اعاذک الله وجنبنی من عذاب النار
وفتنة المحیا والممات والسلم علیکم ورحمة الله وبرکاته والسلم علی حبیب
قلبی الامیر عماد الملة والدین محمد زاده الله شوقا الی استماع الحکمة وقبوله

الآثار

الآثار الموعظة وتولاه بلطفه واذاقه حلاوة بره والسلم علی ولیی وحبیبی الامیر
رکن الدین حسن شرح الله صدره واکمل بدره ولیعض علی سلوکه نتواجده لیلقی رسول
الله صلی الله علیه وآله علی الحوض فهناک یستبان السابق من المتخلف والمتکلف
وموعدنا معاشر الاخوان حوض رسول الله صلعم فان بین ایدینا عقبات
کؤودة صعاب المسالک کثیرة المهالک الناجی منها قلیل وحسبنا الله ونعم الوکیل

مکتوب مثل الحکماء بسم الله الرحمن الرحیم

خدایی

سلام الله عز وجل بر مستمعان موعظه باد اما بعد آدمی را غیر این جهان
جهانیست که بازگشت او به آنجاست وراه آدمی بآن جهان مرگست چون
مرد بآنجا میرود اسباب زیست آن جهان درین جهان حاصل توان
کرد وآن کردارهای شایسته است بلکه آدمی را باین جهان فرستاده اند
برای آنکه اسباب زیست آن جهان فراهم آورد واو غلط کرده وپنداشته
که مگر برای آن باین جهان آمده که خوشی این جهان بچشد لاجرم بجمیع اسباب
زیست در آن جهان نداشته باشد جاوید در بدبختی وبدحالی باشد
سبحان الله مردمان در تابستان اسباب زمستان فراهم می آورند
چون جزم میدانند که آخرتی خواهد بود حکما مثلی زده اند حال دنیا وآخرت
را گفته اند مملکتی بود که چون سر سال شدی پادشاه کهنه را بکشتی نشاندندی
وبساحلی بی آب وگیاه بردندی ودر آنجا سر دادندی وخود بازگشتندی

وصباح دیگر بر در دروازه شهر منتظر نشستندی اول کسی از غریبان که
آمدی او را بر خود پادشاه کردندی و او عادت ایشان ندانستی باز چون
سر سال شدی با او همان کردندی که با پادشاه اول همیشه عادت ایشان
این بودی یکنوبت مردی غریب صباح سر سال اتفاقا بآن شهر رسید جماعتی
را دید که منتظر نشسته اند چون او را دیدند باستقبال آمدند و باعزاز و
اکرام تمام او را باندرون شهر بردند و بر تخت نشاندند و کلید خزاین پیش
او آوردند و او را بر خود پادشاه ساختند او مردی زیرک بود باخود اندیشید
که من مردی غریبم و عادت و طریقه این جماعت نمیدانم که حقیقت حال ایشان
چیست و در چه کارند علی العمیا در این امر خوض کردن معنی ندارد وظیفه
آنست که یکی را از ایشان بکثرت انعام و احسان باخود دوست کردانم
تا سر کار ایشان بر من منکشف کرداند آنگاه ببینم که مصلحت چیست چنین
کرد با یکی از ایشان دوستی آغاز کرد تا باخلاص و اتحاد رسید بعد از آن
حقیقت حال از و پرسید او چنانچه بود باز نمود او خفته بود بیدار شد
غافل بود آگاه گشت روی بتدبیر کار خویش آورد و پنهان از اهل مملکت
بنایان را طلب کرد و بآن ساحل فرستاد تا آنجا ملکتی بنا کردند و
مقنیان را فرستاد تا قنوات استخراج کردند مزارعان و فلاحان را فرمود
تا مزارع و بساتین بیرون آوردند پیوسته غلامان و کنیزان خریدی از

ترک و

ترک و هندی و غیرهما و بآنجا فرستادی تا بتدریج در عرض یکسال
آنجا مملکتی معمور پیدا شد و پادشاه هر چه یافتی از مال و اسباب و فرش
و ثیاب و امتعه و دواب همه آنجا فرستادی و خود بقوت لایموت و
سختی و تنگی بسر بردی و هیچ عیش نکردی چون سر سال شد روزی امرا
و ندیمان و اعیان آمدند و گفتند که پادشاهان قدیم الایام را این عادت
بود که درین روز بکشتی نشستندی و بعزم تفرج و شکار بجزو اشتیاق
بیرون رفتندی اگر پادشاه رغبت فرماید دور نباشد پادشاه دانست
که ایشان در چه کارند اما چون کار خویش از پیش ساخته بود اندیشه نداشت
اجابت کرد و با جماعت بکشتی نشست چون بساحل آنطرف رسیدند
او را برهنه کردند و بساحل سر دادند او راست راه مملکت او را از دور
بدیدند با جامهای زربفت و مرکبهای گرانمایه پیش دویدند و او را بآن
تجمل تمام بمملکت خود در بردند و بر تخت نشاندند آنجا بحضور بر تخت
نشست و بدل امن بپادشاهی و کامرانی مشغول شد اکنون آن مملکت
که اولا مذکور شد مثل این جهانست و ساحل بی آب و گیاه مثل آن جهان
و مؤمن که پیوسته عمل صالح میکند **بیت** برگ عیشی بگور خویش
فرست • کس نیارد ز پس تو پیش فرست • و در جهان بهزار مشقت و
سختی بسر میبرد و هر چه بر آن دست یافت ذخیره آخرت خویش میسازد و

و در راه خدای عزوجل صرف میکند آن پادشاه زیرکست چون اورا
با ساحل آن جهان اندازند حوران و غلمان که بپاداش کردار او آفریده
کشته اند می آیند و اورا بقصرها و سرابستانها که باعمال خویش بنا کرده
چنانچه در حدیث آمده که ان الجنة قیعان وان غراسها سبحان الله
الحدیث میبرند و بر ارائک و پادشاهی جاوید می نشانند که اهل الجنة
ملوک و در حدیث آمده که ان الجنة قیعان وان غراسها سبحان الله
الحدیث میبرند و بر ارائک بپادشاهی جاوید می نشانند که اهل الجنة
ملوک و در حدیث آمده که رسول الله صلعم روی با اصحاب گفت که
مردی بود در بنی اسرائیل که خیر بسیار کردی تا بحدی که در شمار محشور خواهد
شد پرسیدند که چه میکرد فرمود که از پدر خود مال بسیار بمیراث یافت
بستانی خرید و وقف کرد بر مساکین و گفت این بستان من است نزد
خدای تعم و دیناری چند شمرده بخش کرد بر ضعفا و گفت باین کنیزکی
چند میخرم از خدای تعالی و بنده چند آزاد کرده گفت اینها خادمان
منند نزد خدای تعم روزی کوری را دید که در راه رفتن گاه می افتاد
و گاه می خاست مرکبی جهت او خرید که بر آن سوار شود و گفت این مرکب
منست نزد خدای تعالی که بآن سوار شوم بعد از آن رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود که بآن خدای که نفس من در قبضه قدرت اوست که

گویا نگاه

گویا نگاه میکنم بآن مرکب و اورا آورده اند بسوی او زین کرده و
لجام بر نهاده و بر آن سوار میشود و میرود و بمحشر و نادانان که بعیش و خوشی
این جهان مشغول اند و اندیشه آخرت خویش نمیکنند تا آن ساعت
که ایشان را برهنه در گور نهند که ساحل با آب و گیاه است و خود باز
گردند مثال آن پادشاهان جاهل اند که حقیقت حال نمیدانستند تا
آن زمان که اورا برهنه در ساحل رسیدند و عریان و گریان در بیابان
سرگردان میگشتند اما جاهل که بر ساحل آن جهان افتاد هرگز نمیرد
لایموت فیها ولا یحیی ولا یاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت و آن
دوست مهربان که پادشاه رستگار را راهنمونی کرد و از حقیقت حال آگاه
گردانید مرشد است که آدمی را از ناپایداری این جهان و ظلمت و
وحشت آن جهان که بازگشت او بآنجاست آگاه میگرداند تا از پیش
کارسازی کند و مرگ را آماده شود و زندگانی دو روزه دنیا فریفته
نشود و در جهان بقوت للموت بسر برد و هرچه باید در راه خدای عزوجل
صرف کند باقی میشود چنانچه در تنزیل مجید آمده ما عندکم ینفد وما عند الله
باق و بکثرت ذکر و تسبیح و رفیقان آن جهان درختها برای خود بنشاند
و بستانها سازد و بکثرت استغفار ظلمت آن جهان را فرو نشاند
و وحشت آنرا بانس مبدل گرداند و افضل ذکر لا اله الا الله است و

گزیده ترین تسبیح سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده وسید
استغفار اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا
علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک
بنعمتک علی وابوء لک بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و
ذکر لا اله الا الله بپیوسته مداومت باید کرد وتسبیح که مذکور شد میان
سنت وفریضه صبح صد بار باید گفت واستغفار که مذکور شد مکررا
در شب وروز باید خواند ومعانی آنها را تمام ملاحظه باید کرد ومعنی اول
اینست که نیست سزاوار پرستش مگر خدای عزوجل ومعنی دویم اینست
که پاکی خدایراست وبستایش او مفتقرم یعنی ایستادگی مینمایم بذکر پاکی
خدای وبستایش خدای ومعنی سید الاستغفار که سیوم است
اینست که خدایا تو خداوند منی نیست سزاوار پرستش مگر تو آفریده مرا
ومن بنده توام ومن بر همان پیمان تو ووعده توام یعنی از پیمانی که با تو
بسته ام ووعده که با تو کرده ام که بندگی تو کنم برنگشته ام آنقدر
که توانم پناه می آورم بتو از بدی آنچه کرده ام اقرار میکنم برای تو بگناه کاری
من پس بیامرز مرا پس بدرستی که نمی آمرزد گناهان را مگر تو والسلم

مکتوب زینة الارض بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی الاخوان اما بعد بخدای شما سوگند که در راه خدا بناکامی ونامرادی

وبی کسی

وبی کسی وتنهائی وسختی بسر بردن بهتر است که در راه طمع بهمه مرادی رسیدن
وبهمه کامی ظفر یافتن پای دارید تا زینت دنیا شما را نفریبد که بخدای
سوگند که این زینتها ظاهر نشده جز برای امتحان تا خدای عزوجل ببیند
که عهدی که در موطن الست با او بسته اید بر آن قایم وثابتید ووفا
بآن میکنید وآن زینت وآرایش شما را از خدای مشغول نمیسازد
واهل بیوفا ببینند که چون از خدای عزوجل دور افتادند وحجب درمیان
آمد ودیگر چیزها ایشانرا پیش آمد وزینت خلقت در روی ایشان
خندید انس با آن گرفتند وخدای خود را فراموش کردند وباین
جهان ولذات این جهان یگانه شدند ودست در گردن آوردند کان
که ایشان از آن این جهان شدند واین جهان از آن ایشان وهرگز ایشانرا
خداوندی نبوده که از وی جدا افتاده قال الله تعالی انا جعلنا ما علی
الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا بخدای شما سوگند که زود باشد
که این زینت که بیوفایان مفتون آن شده اند ودل در آن بسته اند
وخدای خود را پس پشت افکنده برچینید وزمین را پشته سازید بی آب
وگیاه وحسنات که بر آن پاشیده اید بمعدن حسن خوانند
پیکر این جهان موحش وبی آرایش ومظلم وتیره بمانند که انا لجاعلون
ما علیها صعیدا جرزا آنگاه مفتونان آنرا گویند اینک آن محبوب شما

که برای آن عهد خدای شکستید و در آن آویختید در بر گیرید این غول
مردم خواره را که بر شما پرچهره نموده بود قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب
الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا الی آخر القصه چه اگر جوانمردی چند
عهد خدا را یاد آورند و از این زینت فریبنده روی بگردانند و از خلق
کناره گیرند و روی با خدای خویش آورند قوله تعالی واصبر نفسک مع الذین
یدعون ربهم ای رسول ما صبر کن و با چنین کسان که زینت دنیا ایشانرا
نفریفت و بامداد و شبانگاه بخواندن خدای مشغول شد و چشم از ایشان
مگردان بسوی آنجماعت که فریفته آن شده اند برای رغبت آن زینت
واضرب لهم مثلا رجلین و مثل زن حال معرضان از زینت دنیا و حال
مقبلان بر آن حال آن دو برادر که ایشانرا از پدر و مادر اموال فراوان
رسید یکی آن اموال را صرف تحصیل زینت جهان کرد و بعضی از آنرا
داد و بستانی خرید از زر محفوف بنخل و میان ایشان کشت و زراعت
و بعضی دیگر خرج کرد و در آن کوشک و بنا ساخت و بعضی دیگر داد
اسپان و دواب خرید و در آن سر داد و بعضی دیگر داد غلامان و کنیزان
خرید و آن برادر دیگر هر چیز که داشت در راه خدای نفقه کرد تا فقیر و
بی چیز ماند روزی از درماندگی در سر راه برادر ایستاد و ازو خواستی
کرد برادر او را در رکاب خویش با آن سر ابستان برد تا مار شد خویش

ولی رشدی

کلام

ولی رشدی و هی بوی باز نماید و میان ایشان آن مفاوضه رفت که
بتفصیل در قرآن مجید مذکور است از قرآن بخوانید تا بدانید و اضرب
لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء الخ یعنی آنچه بر سر ابستان آن
نادان آمد نشانه بود تا مردمان باز وقت افتند و عبرت گیرند و الایمه زینت
جهان با آن مشابهت است آن چنان که بر بستان او فرود آمد بر همه بستانی
فرود می آید چون ناوک مرگ بر تن آدمی فرود آمد همه بستان او ویرانست
از آنجا که بستان اوست ای برادران آلهی از مواعظ قرآن پند گیرید ای
برادران آلهی عهد خدای فراموش نکنید خاصه که آن عهد را یکبار
دیگر در این جهان تازه کردید ای برادران آلهی سخن اهل طبع مشنوید
ای برادران آلهی از بطش جبار بترسید ای برادران آلهی خدای شما غیور است
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مکتوب البصیرة والعمایة

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر
افضل الملة والدین محمد شان اهل بصیرت جز شان اهل عمایت است
اهل بصیرت در نفس الامر نگاه کنند و بقوت تمیز که حق تعالی ایشانرا
داده حق از باطل جدا سازند و بآنچه حقست تمسک جویند و آنچه باطلست
طرح کنند غایت آنست که از اهل بصیرت آن که اهل علمند صاحب
حجت و بینات باشند و شناخته خود را دانند و دانسته خود را

گویند و ایشان متخصص باشند بدو مزیت که در غیر ایشان یافت نشود

یکی ثبات عقیده که بشبهات مبتدعه و اهل زیغ تزلزل در اعتقاد ایشان

پیدا نشود و دویم قوت تفهیم و ارشاد که توانند که غیر خود را در راه خود در

آورند و حق بوی نمایند و از اهل بصیرت آنان که نه اهل علمند علی اجمالی

داشته باشند امر کاموفی نفسه و صاحب نور و انشراح باشند اما اگر

بزبان آوری از اهل زیغ دوچار ایشان خورد و شبهات خویش آراسته

برایشان القا کند بیم آن هست که در اعتقاد خویش سست شوند برای

آنکه دریافت ایشان بغایت نازک و مجملست بهر قدر غم شبهه نور

ادراک ایشان متواری شود و چراغ بصیرت ایشان از آنکه به عواصف

عوارض منطفی شود این نیست شان اهل بصیرت بقسمیهم اما اهل حمایت

شان ایشان آنست که تابع استفاضات باشند در آرا و اعمال

خویش و هر چه مردمان از ایشان یابند بر آن شوند و اگر استفاضه معارض

استفاضه شود از مقتضی استفاضه اول رجوع کنند و بمقتضی استفاضه

دوم بگروند چنانچه در میان هر یک از اهل مذاهب که باشند بهمان

طریق عمل نمایند مگر آنکه ارباب حب و بغض با جلاف در ایشان معین

باشد همچون شیعیان که از کودکی بعض اهل سنت بر آیند که آن هنگام

تحول از مذهب اول بمذهب آخر ایشان را دست ندهد نه از جهت ثبات

عواصف بادهای سخت

رای

رای بل از جهت رسوخ بغض که حب بغض از صفات راسخات خصوصا

در اجلاف و مردمان کثیف که شان ایشان اصرار است بر چیزها دیده از بن سر

کرده آنان که اهل علم و بصیرت اند ناجیند بلا شک و آنان که اهل

بصیرت‌اند اما اهل علم نیستند چون اتفاق نیفتد ایشان را ابتلا به صحبت

کسی از اهل زیغ و بر فطرت پاک خویش بمانند و از بصیرت خویش نگردند

هم ناجیند کما قال الله تعالی یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا

العلم درجات و آنان که اهل حمایت اند و تقلید اگر از روی اتفاق بر آن

عقیده که مطابق حقست واقع شوند و معارضی روی ننماید و عمر بر آن بسر برد

آیا از ارباب نجاتند یا نه اینست محل آن خلاف که میان علما شده

که ایمان مقلد صحیح است یا نه با اتفاق بآنکه قناعت باین درجه فسق است

و تحصیل بصیرت فریضه است و این طایفه که اهل حمایت و تقلیدند

ایشان را بحث کار است و نه با شبهه ایشان تابع شهرتند و عقاید

ایشان متلقی از اسواق و افواه باشد چون مردمان معتقد کسی باشند

ایشان معتقد باشند و چون منکر باشند ایشان منکر باشند اگر

عارفی محقق مستبصر پیش ایشان آید و سخنان چون آب حیات که

دلهای اهل بصیرت بآن زنده شود و جانهای ایشان بآن تازه گردد

بگوید بهیچ نخرند و در آستانه یکی از مشهوران اگر چه هیچ حال او بتحقیق

علی

بینیده اند و هیچ سخن او نشنیده اند آلاف بند زصرف کنند و ایشان

اهل عمایت و تقلیدند و ایشان را همتی در تحصیل بصیرت نیست و

همت ایشان در استیفاء شهوات است و تمتع بلذات آمن نیستند

که غیرت الهی در مقام ابتلا و امتحان برای تمیز ذو همت بصیر از مقلد

مستهان خوار استفاضه مقابل آن استفاضه حق که ایشان از

روی اتفاق بر آنند ایشان را پیش آرد و اگر همه از قبایل جن و ابالسه باشد

که در حین نزع پیرامون ایشان بر آیند بشکل اقارب و گذشتگان ایشان

و گویند ما پیش از شما بآن جهان رفته ایم و حال آنجا نیکو دانسته

دین حق دین ترسایی است تا هنوز رمقی از حیات باقیست بآن دین

گروید تا نجات یابید آه که مقلد مستهان را درین وادی امتحان تا چه

پیش آید ندانم که چگونه ایمان از عقبه خواهد گذرانید و از غارت

شیطان امان چگونه یافت الامان الامان من زوال الایمان و

شر الشیطان فی فی صاحب تقلید را اگر بهتر ازین بکار خویش

می باید کرد و کار با آن روز نباید گذاشت که حال آن روز معلوم نیست

که چگونه بگذرد و اگر بر خلافت خویش اعتماد میکند اعتماد نکند که امر

آنجا از آن اشد است که بقوت خلافت مقاومت با آن توان کرد

چون ابلیس تمام کید خود اظهار کند جز بقوت حق بر او غالب نتوان شد

خلافت قوتیست نفسانی بقوت نفسانی بر قوت شیطانی گاهی که

از مقام قوت خود ظاهر شود غالب نتوان شد و بصیرت و تقلید

دو مشربست هر کس را که مشرب از بصیرتست در همه باب موید است

باصابت فهم و صواب رای هم در کلیات دین و شناخت در

باب آن که انبیا اند و اصحاب ایشان و هم در تفاصیل دین

و شناخت در باب آن که ورثه انبیا اند از اهل علم و بینش و در

هیچ یک از آن دو تزلزل و ارتیاب و شک و اضطراب روی ننماید

و آن را که مشرب از شور اوست به تقلید است اگر از روی اتفاق بر آنچه حقیقت

واقع باشد از ثبات رای و استقامت احوال محروم ماند و دوا

امتحان که بر انگیخته سلطان غیرتست از هر سو در کمین که چگونه صورتی

سازد که آن رسم اعتقاد ایشان را از بیخ بر اندازد و خرمنهای اعتقاد

بی بنیاد ایشان را بباد بی نیازی بر دهد **بیت** زانکه تقلید آفت

هر نکوئیست ٭ که بود تقلید اگر کوه قویست ٭ الله تعالی اخوان ما را

از شر تقلید و از شر هر مقلد بلید محمی دارد و لسان اخوان را باقامت

حجت و برهان جهت کید اهل بغی و بهتان ناطق دارد انه ولی ذلک

مکتوب تعجیل الخیر بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی ولیی فی الله الامیر مرشد الدین عبد السلام **اما بعد** ولیتم

نموده بود که با تمام بیت عبادت موفق گشته و نقل بآنجا را موقوف
اتمام جزوی از جدار محوطه داشته سزد که نقل را موقوف اتمام آن
جزوی اگر تا غایت اتمام سابقه ندارد و اول نقل کند بعد از آن
با تمام آن جزوی اشتغال نماید برای آنکه مومن اگرچه به نیت ماجور است
اما اجر عمل جز اجر نیت است و اجر عمل با ابتدا عمل ابتدا می شود پس
هرچه زودتر شروع میشود مدت اجر بیشتر است هر آینه اجر بیشتر باشد
با آنکه ضامن نمیتوان شد و چه ایمن توان بود که اگر درین فرصت
نقل نماید و نام خود در جریده سایرین الی الله ثبت نکند دیگر باره این
فرصت نیابد حکایت اعشی شاعر شنیده که بقصد اسلام متوجه
خدمت رسول الله صلعم شد بادی گفتند محمد خمر و زنا حرام کرده
گفت چون چنین است امسال باز گردم و هوسی که از خمر مانده بتمامی
از سر بیرون کنم و سال آینده بروم و مسلمان شوم و هم در آن سال
وفات یافت ای کاش بیامدی و مسلمان شدی و تعوید نفس
بترک خمر در اسلام بکردی که فاسق بودن بهتر از کافر بودن آنچه
وی را پیش آمده عبرتست هر خردمند را که چون رغبت در خیری
کنند بهیچ سبب تاخیر در آن نکنند که فی التاخیر آفات و عارف
از آنجا گفته بیت لنگ و لوک خفته شکل و بی ادب ۰ سوی او میخیز و

اور امطلب

او را مطلب که میتند باید از این وسادس بسیار پیش می آید
که اول اسباب سلوک آماده کنیم آنگاه مشغول سلوک شویم تا سلوک
بوجه و شرطه بکردن آید بخاطری مجموع و در افارغ و این وحی ابلیس است
که اعشی را بآن از راه برد و هر کس که بمثل این شبهه تقاعد در راه
سلوک کند تا روز قیامت امامش در این شان اعشی است سالک
صادق جز در راه برسد و بی درد افسرده عمر در خبر رسیدن با خبر
رسانند کارسازی بگذار بکار پرداز این راه به عشق توان رفت
نه بعقل و شان عشق جز شان عقلست عشق تیشه بر بیخ زند و عقل
ایستاده و پس سر میخارد بیت عشق از بیخ کند تیشه چو در رسد
از عقل ۰ که بکنده اری و معاری منزل بکند ۰ و بعد چنین معلوم شده
که والد ماجد ولیم را اول رزم شد و بر خصت نقل نزد این استفسار
با یادم آمد که ولیم در بعضی مکاتیب کرده بود جواب آن استفسار
بنویسیم تا بر حقیقت مسئله مطلع شود انیست که چون پسر بسن بلوغ
رسید مکلف نیست بر افقت والدین و او را میرسد که منزل
از ایشان جدا کند اما اولی آنست که از ایشان مفارقت نکند و
بخدمت ایشان اشتغال نماید قال فی الروضة و متی بلغ الغلام
رشید اولی امر نفسه و لا یجبر علی کونه عند الابوین او احدهما و لکن

الاولی ان لایفارقهما لیخدمهما ویصلهما بره واین اولویت کاسی است
که بسبب موافقت وخدمت ایشان از فریضه با فضیلتی که ثواب ش
زیادت از خدمت والدین باشد باز ماید و از جمله امثله فوات
فریضه آنکه تحصیل بصیرت و معرفت ازاله اخلاق ذمیمه که سرد و فرض
عین است او را میسر نشود جز بمفارقت ایشان واین حکم معامله
است با والدین اما اقارب در مجاورت ایشان استحبابی نیست
من حیث انهم اقارب برای آنکه امیر المومنین بابی موسی اشعری نوشت
که مر ذوی القربا ان یتزاور وا ولا یتجاور وا و همانا باین آن معنی خواسته
که در امثال عرب گویند ان ذوی القرابة اذا تراحت دیارهم کان
ادنی ان یتحابوا واذا تدانوا تحاسدوا وتباغضوا انذ اما حضرنی فی
الجواب والسلم علی ولیی وسایر الاحباب ورحمة الله وبرکاته

مکتوب الخطاب والکتاب بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخ الاخوان شمس الملة والدین محمد
ابی سعید اما بعد دریغ که صحبت با کتبت شد وخطاب با کتاب
گشت کجا شد آنکه دیدار اخوان دیدیمی و از شجره گفتار ثمره کردار
چیدیمی اما خاموش که اگر صحبت انس آمیز است کتبت شور انگیز
واگر خطاب بسکر وحشت با مخاطب درآید کتاب گران بارست تا

مخاطب

مخاطب برآید خطاب تصرف انگیزد و از کتاب ترقی خیزد پس حکمت
حکمت آلهی در تربیت سالک اقتضاء آن کند که وی را گاه دور افکند تا
کتاب مباشر تربیت او شود و گاه نزدیک سازد تا خطاب مخالط احوال
او گردد که از این دو تمامی کار سالک صورت بندد و کل شی عنده بمقدار
عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال واینجا شما را از دقیقه آگاه کنیم
در تفاوت خطاب و کتاب بدانید که اگر متکلم اعلی است از مخاطب
کتاب او موثرتر است از خطاب او برای آنکه در حین مخاطبه مخاطب در
برابر است و دل متکلم بمثابه آینه هر آینه عکس کثافت و برودت
او بر دل متکلم افتد و سودت لطافت و حرارت سخنان از آنجا بر
می آید میشکند اما در حین مکاتبه هیچ حاضر نیست متکلم خود بر خود القا
میکند پس سخنان که بر می آید بصرافت خود است و از حرارت و لطافت
آن هیچ با کم نشده و از شوائب انعکاس پس مذکور حدیثی است که ابن کثیر
مفسر روایت کرده مضمونش آنکه رسول الله صلعم روزی در نماز
بامداد سوره روم خواند و او را در آن ابهامی افتاد چون باز گشت
گفت قرآن بر ما ملتبس گردانیدند بدرستی که جماعتی از شما نماز با ما
میگزارند که وضو نیکو نمی سازند باید که هر کس که با ما بنماز حاضر بشود
وضو نیکو سازد انتهی ابن کثیر گفته که درین سری عجیبست که پیغمبر صلعم

متاثر شد بنقصان وضوی ماموبان و او را در قرآن لبس افتاد والله اعلم
و اگر متکلم ادنی است از مخاطب خطاب او اعلی است از کتاب او برای
آنکه در حین مخاطب عکس حرارت و لطافت مخاطب بر دل او می افتد
و سخنان را که از آنجا بر می آید زیب و زینت و عذوبت و حلاوت و
علو مرتبه می بخشد گوئی که آن سخنان مخاطب میگوید نه او **بیت** هر نکته
که بلبل بشجر میگوید ٭ گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی ٭ اما در حین مکاتبه
سخن از وبر او القا می یابد هر آینه به قدر اوست و لایق رتبت او که الاناء
یترشح بما فیه و از قبیل اول است آنکه کاتب وحی را در سورة المومنون
فتبارک الله احسن الخالقین بخاطر افتاد پیش از آنکه رسول الله
بفرماید و بسیار افتد که مرید چون در مجلس شیخ حاضر شود هر سخن
که شیخ گوید وی را چنان نماید که او خود میداند و این از قیام معنی
شیخ باشد باو و ظهور سلطان نور او بر او که اگر از خود بودی پیشتر
و بیشتر دانستی و گاه باشد که باین سبب وقار شیخ نزد وی کم شود
و اعراض و استبداد پیش گیرد چنانکه آن کاتب وحی را روی نمود
ومن یرد الله سبحانه ما را و اخوان ما را محفوظ دارد از فتن ما ظهر
منها و ما بطن و بالله نستعین و علیه نتوکل و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم هو حسبنا و نعم الوکیل سبحان ربک رب العزة عما

یصفون

یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و سلامنا

مکتوب مخافة علی اخواننا الغایبین **الآقه بسم الله**
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی ولیی فی الله الامیر الاخوان الالهیین محب الملة والدین
الشیخ محمد ایده الله بنصره **اما بعد** آدمی در دنیا یا در آفتی واقعست
یا در مخافت آفتی امن در این جهان آفریده نشده و چون امن نیست
میتوان گفت که هیچ چیز نیست اکنون وظیفه ما فرزندان آدم چیست
باین محنت و عذاب و غصه و اضطراب بسازیم و امنی بجوییم نی نی
صاحب همت این بخود نپسندد و بکوشد تا امنی برای خود بجوید و
چون این جهان بتحقیق دانسته که امنی نیست البته در جهانی
دیگر خواهد بود چه ما یقین میدانیم که بنای کار نشاید که بر محنت و اضطراب
باشد چه محنت مقصود بالذات نمی باشد یقین که اگر محنتی باشد
آن مقدمه منحتی خواهد بود و اگر اضطرابی باشد آن برای آرامشی
تواند بود اما تا آن اضطراب که کند و این آرامش که باید ما چستی
کنیم باشد که آن آرام نصیب ما گردد **ع** این کار دولت است
کنون تا کرا رسد ٭ ای علی وای حبیب من این دولت ترا پیش آمده
از خود باز مگردان بدست و دندان آنرا محکم گیر و من یعتصم بالله فقد

ظ محنتی

هدی الی صراط مستقیم تا وصول بشیر از دست داده مجددا این معنی
معلوم شده که اهل اخوان ابادر احق عز و جل بر گزیده بنعمتی که بدیگران
نداده و سلوک سبیل خویش بر ایشان سخت آسان کرده اگر قدر
این نعمت ندانند و دل بر آنجا ننهند و در اتمام امر آن نکوشند
و نظام آن قایم ندارند ظلمی بر خود کرده باشند و چه ظلمی و چه ستمی
و چه ستمی ای ولی من وعده بدأ الاسلام غریبا و سیعود غریبا کما
بدأ پرتوی افکنده لاجرم اهل حق که بحقیقت آن متحقق باشند
همراهان و موافقان کم داشته باشند ازین تنهائی بسیار متوحش
مشو و این روش که آغاز کرده از دست بگذار و دامن حق از دست
مده که عاقبت متقیان سرافراز باشند و فاجران در سوز و گداز
و اگر دو روزی فجار را اعلام منصوب باشد و اتقیا را رایات مکبوب
باک نباید داشت و نظر در عاقبت کار باید گماشت ای ولی من و ای
حبیب من غافلان چنین سخنان را افسانه دانند و بآن افسوس آرند
اما در پندار غلطند حق جز این سخنان نیست و آن سخنان که ایشان
گویند افسانه است برای آنکه این سخنان باقیه است که جاوید بخواهد
ماند و سخنان ایشان و آنچه ایشان از آن سخن میرانند تابع شهوات
فانیه است که بازوال آن شهوات زایل شود و بر صاحب خویش ظلمت

وعذاب

وعذاب گردد اما گمراه کرده خدا را بره نتوان آورد و در خود صبر باید
کرد که خدای حکیم است و حکمت خدا را خدا میداند والله یهدی
من یشاء الی صراط المستقیم والسلام علی ولیی و سایر الاخوان اجمعین

**مکتوب الطوایف الثلث بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی** الی امیر الاخوان الالهیین لازال منظورا للطف الله
و لاولیائه **اما بعد** اهل جهان سه گروهند گروهی آنانند که نظر
ایشان از آفریده نگذشته جز خود را و جهان را نشناخته اند ایشان
جز این نیست که جهان را در تصرف خود در آورند و بجنات ارض
تمتع جویند و تملک رقاب اهل آن کنند و بی ادب و بی باک دست
بسوی آن دراز کنند و بهر وجه که میسر شود آنرا در قبضه خود در آورند
و گروهی آنانند که از آفریده گذشته اند و بآفرینش رسیده اند
بدانسته اند که جهان را باین نظام و ترکیب و منهاج و ترتیب ناچار
خداوندیست که آنرا آفریده و سراسر آنچه بنظر می آید صنع اوست
و دست درازی بسوی او نکرده اند و انتظار کشیده تا از جانب
خداوند جهان آینده بیاید و نصیب ایشان از جهان تعیین کند و بخش
هر یک مقرر کند و چون آینده علی ذکره الصلوة والسلام آمده و نصیب
هر کس تعیین کرده و حدود و حلال و حرام باذن خداوند جهان عز اسمه

نهاده باادب ووقار وسکینه وقرار دست بسوی نصیب خود برده اند
وآنرا بحضور دل وجمعیت خاطر تمام کرده تناول کرده اند واحسان
خداوند سبحانه بر خود اولا در آفرینش آن ثانیا در اذن دادن که
آنرا تصرف کنند بدانسته وبشناخته وشکر منعم بجای آورده و
بتعظیم وتبجیل وخدمت وعبادت او فراخور طاقت خود ولایق حال
خویش ایستادگی نموده وگروهی آنانند که از آفریده وآفرینش در
گذشته اند وبآفریدگار رسیده واز دقت افتاده اند که آنکس که صنع
او چنین لطیف وحکیم است وآفرینش او چنین با نظام ومتین
او در ذات خویش چگونه باشد وجمال وجلال او در چه مرتبه وتنزه وتنبیه
مر این معنی از مهب ریاح اصطفا بادی وزیده وگوشه حجاب بر
داشته اگرچه فی الحال باز فرو گذاشته ونزد آن خطه لطیفه بارقه
از بوارق جلال وشارقه از شوارق جمال الهی جهیدن ونمودن گرفته
ودل ایشان زار بوده ودر دریای محبت ایشان را غوطه داده واز لوث
اکوان پاک کرده اینها عالی همتان اند واهل محبت اند ومقربان اند و
عباد الله اند واهل درجات اند وطایفه که پیشتر گفتیم عباد الله اند و
ابرار اند واصحاب یمین اند وطایفه اول فجار اند واصحاب شمال و
بی ادبان ودست درازان وستمکاران وبی باکان وناپاکان خدای

عزوجل

عزوجل ولیم را وسایر اخوان تا یمین را از آن نگاه دارد وبالله
المستعان وعلیه التکلان وحسبنا الله ونعم الوکیل
مکتوب بفقیر الکوثر بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین ایده الله تعالی اما بعد
اگر اخوان همه یکبار غافل شوند سلسله ذکر منقطع شود برای آنکه
غفلت مذکر ذکر نخواهد بود وباین تقدیر جز غفلت موجود نیست پس
باید که البته بعضی از جماعت غفلت بخود راه ندهند تا اگر کسی غافل
شود تیقظ او نمایند وغفلت از آنکس زدایند ومثل این مثل چند
چراغست که در خانه باشد که اگر همه یکبار منقطع شود امکان چراغ
روشن کردن نماند وظلمت مطبق شود اما اگر بعضی چراغها منطفی
شود وبعضی باقی باشد واگرچه یکی باشد توان که همه را از آن یک
چراغ باز روشن کنند رحمت خدای بر آنکس باد از اخوان که حفظ
خود کند از آنکه ریاح شهوات مختلفه واهویه هواهای گوناگون
چراغ ذکر در دل او بکشد رحمت خدای بر چنین کس باد ورضوان
وبرکات او فصل بذکر ولیم عماد الدین جعفر سیلامی علیه تا مهمی که
در عهده او شده جد کند وزود بقرار خود رساند تا ابتدا اجر
شود که مرکز ذکر وزات ودر تجارت آخرت صرفه از دست

نتوان دادن **فصل** خیراً لنا و شراً لاعدائنا دوش در خواب میدیدم
که تفسیر سورة الکوثر میکفتم و چنین میکویم که در قرآن هیچ سوره
نیست که مشتمل باشد بر ذکر نعم خدای عز و جل مثل اشتمال این
سوره برای آنکه کوثر خیر کثیر است و این مشتملست بر همه خیرات
دینیه و دنیویه و در آیه دویم و سیوم تفصیل آن مذکورست
آیه دویم مشیر است بنعم دینیه برای آنکه آن مادی است و راس
عبادات بدنیه صلوة است یا مالی است و راس عبادات مالیه
قربانست و آیه سیوم مشیر است بنعم دنیویه برای آنکه آن نارسیدن
این کسست بتمام مرادات و نارسیدن دشمن بآن واز ان
شانئک هو الابتر این هر دو فهم میشود یکی بصریح و یکی از مفهوم حصر
اینست که تمام تفسیر که در خواب کذشت بعد از ان هم در خواب
چنین مینماید که کویا با کسی میکویم که سورة الکوثر بمن دادند و تعبیر الرویا
چنین بخاطر می آید که تمام خیرات بمن خواهند داد و هنهاتم
والحمد لله والسلم علی الاخ الاعز و رحمة الله و رضوانه و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
مکتوب الکلام المتفق الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر محب الدین الشیخ محمد
والی الاخوان الالهیین اجمعین سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

انی احمد

انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اصلی علی نبیه محمد و آله
و اسئاله ان یثبت اقدامکم علی الصراط المستقیم الی یوم تلقونه
یوم نحشر المتقون الی الرحمن وفدا و نساق المجرمون الی جهنم
وردا و یرید الله الشیخ الاخوان و حبیبهم و انیسهم قوة و شفاء
اما بعد سخنی متفق کوییم که قریب و بعید را جز قبول نمودن آن
روئی نباشد اکر بمقام انصاف در آیند کوئیم امر از آن اجلست
که شخص بخود داند که طریقی که او را سلوک میباید داشت چیست و
چه نهجست که اکر او دست بآن کیرد حسن عاقبت را متضمن باشد
و امن از خسارت و از شقاوت را مثمر و اعدل طریقی که اوفق سبیلی
نسبت با سعادت و صلاح انسان آن باشد چه قطع نظر از ثبات
بدائی و عودی و ثوابی و عقابی معلوم است که حالتی است انسان را
که آن سعادت او و احسن احوال ممکنه اوست او را و این که آدمی بخود
مستقل نیست و از معرفت آن عاجز است امریست ظاهر که از
مراجعت با خود معلوم می شود چه هر چند شخص با خود اندیشه میکند
سبیلی بشناخت آن ندارد و چه شناخت آن موقوفست بر معرفت
کل امر و کنه امر و اطلاع بر مورد و مصدر هستی و آنکه بداند که بنای آسمان
بر چه شده و برای چه شده و بازکشت هستی بجیست و با چیست و دوام

همه همین است یا ورای این زمان زمانیست و ورای این بازار بازاریست
و ورای این کار و بار کار و باریست و آنکه تفصیل این کار و بار چیست
و چگونه است و معلوم است که آدمی عاجز است از معرفت این و هر چند
شبانروز میکند در این اندیشه راه بر وی بسته باشد و بیرون شد
آن نتواند کرد و چه جای این که کمتر ازین نتواند دانست و این جزویست
از جزویات امر چون در آن عاجز است چگونه ادعا، احاطه بر کل تواند
کرد و بلوغ بکنه آن میسر است ولا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء، پس
معلوم شد که آدمی خود از آن عاجز است و کسی در ارض نیست که
این پوست بخود نهد که من طریق نجات میدانم و بغور کار رسیده ام
الا پیغمبران خدای باقی سرگردان و حیرانند و کسی که خود در خود سر
گردان و حیران باشد چگونه دستگیری دیگری کند و کسی غیر انبیا ان
اگر این دعوی میکند ظاهر است که متکلفیست متصلف از قبیل مسیلمه
لعنه الله که چون طور پیغمبران دید او را خوش آمد که آن نوع سخنان
گوید و بجای جبرئیل عزرائیل برای خود اثبات کند و دیگر ملاحده اند و
مرجع سخن ایشان نه اثباتی است و علی مرجع کلام ایشان با تجرد
تمرد است از انبیا و عدم اذعان بسخنان ایشان و منشا این
بیدردیست و قصور همت و غلبه شهوت که ایشان را غیر استیفا

شهوات

شهوات باقرب طرق که متوهم شود و جهه نیست اگر عاقل و صاحب
همت بودندی و باز وقت این افتادندی که اندیشه کلی بکار خود میباید
کرد و مبدا حرکات و افاعیل ایشان عقل کلی بودی نه توهمات جزئیه و
انبعاثات طبیعیه مضطر میبودند بمتابعت انبیا بر آنکه نگاه میکردند و از خود
چنان اندیشه عاجز بودند و دیگری در ارض نمییافتند که متصدی این
راهنمایی باشد و معلوم است که روز میگذرد پس چاره غیر این
نمیدانستند که دست بدامن انبیا زنند همچون کسی که در بیابان راه گم
کرده باشد و البته راه نتواند یافت چون ببینند که کسی روی بطرفی
معین کرده و میرود و مجد است که من دانسته ام و راه اینست و هیچ دغدغه
و وسوسه با و راه نمی یابد و بغایت بدل امن میرود و آثار اطمینان بر حال
او ظاهر است چه فرحان و خندان است و در غایت سکینه و آرام میرود
بحضور تمام و فراغت خاطر و معلوم است از حال او و طور او که این معنی نه بجود
باز بسته و بضربی از تکلف میکند یا تقلیدی و خیالی او را پیش آمده یا فضولی
مشهور است پیدا است که درست کرداری درست گفتاری است ازین بدلیل
پاک ناچار آنکس تابع چنین کس میشود و با او براه می افتد و در بیابان درنگ
نمیکند برای آنکه اگر درنگ بامید خود میکند که مگر راه بداند از حال خود میداند
که مبدا این شناخت در او نیست و مقدمات تحصیل آن معرفت نزد او

حاصل نیست و اگر انتظار دیگری میکشد دیگری که پیدا شود اقصی حال
اوانیست که بر مثل حال این شخص باشد که به پیش افتاده و راه میرود و مجدّت
که راه را دانسته ام چرا پس متابعت این که واقع است نکند و با نتظار آن
شخص موهوم نشیند که مثل اوست و هر کس که بدینٔ انصاف نگرد و چشم
بصیرت باز کند داند که در وجه ارض هیچکس نیست که مقصدی راهنمای شده
شده باشد نه بتکلف بل از سر یقین وجد الا پیغمبران خدای با قیان ها.
حیرانی چند ند که بنوعی از تخمین حکایتی میگویند همچون فلاسفه که رئیس
ایشان ارسطاطالیس تصریح کرده که در الٓهیات پس سبیل یقین نیست
و غایت او اخذ بالیق و احری است پس باقرار خودش معلوم شده که او
و اخوان او صاحب تخمین اند و هر کس که مراجعت باحوال و اقوال ایشان
کند بعین الیقین مشاهده کند که ایشانرا دست بر هیچ نیست الا تخمین و
ایشانرا بر سر این تخمین نیز نداشته الا سخنان انبیا چه چون ایشان اعنی
الانبیاء در ابواب الٓهیات و حقایق کلیات سخن گفته اند فلاسفه
باسر کاری افتاده اند که این نیز بابیست از سخن چرا ما نیز مثل این نگوییم
و چون مایه آن سخن گفتن با ایشان نبوده ضربی از تخمین پیش گرفته اند و
بتکلف سخنی چند میگویند و آنچه پیغمبر صلعم از خود نفی فرموده که و ما انا من
المتکلفین آن صفت ایشان است که از خود نفی فرموده و مثل ایشان

مثل کپی است

مثل کپی است که هر چه آدمی کند او مثل آن کند جعل منهم القردة و الخنازیر
و عبد الطاغوت و اگر نیک تامل رود اکثر سخنان ایشان سخنان انبیاست
که گیرند و در آن تصرفی کنند و بنوعی دیگر گردانند تا سخن ایشان باشد
فبئس مثوی المتکبرین این منهاج فلاسفه است و دیگر منهاج متنبیان مثل
مسیلمه و مزدک لعنهما الله و آن نیز تکلفیست بارد مثل تکلفات فلاسفه
نفس خود را بازی دهند و در خود با خود چنین اندیشند که مگر ایشان واین
طایفه این تسویل هم با نفس خود نکنند بلکه تسویل ایشان با مجرد دیگران
باشد غرض که غیر پیغمبران خدا آثار تکلف و فضولی و تعسف و تصلف
بر حال ایشان ظاهر است و بر نفس خویش آثار عجز و ضعف ظاهر پس متعین
شد که سبیل خیر متابعت انبیاست و ذلک ما اردناه و الحمد لله الذی
هدانا لهذا و السلم مکتوب وصف العبد من عبد الله قطب بن محیی
مومن کل امر خود با خدای انداز د برای آنکه دانسته که هیچکس مهربان تر
از خدای او نیست و الحق هیچکس به بنده اولی از خدای او نیست و از
خداوند خود زخم و سیلی خوردن بهتر و گواراتر است که از دست دیگری
حلوا مومن روی دل با خداوند خود کرده و ذکر او را در درون دل خود
جای داده آنرا مونس خود گردانیده چون حاجتی داشته باشد دعا کند
چون او را دردی رسد شفا ازو طلبد و اگر از کسی جفائی بیند گله بسوی

اصل [illegible]

ساخته

او کند و اگر کسی عطائی یابد مکافات آن ازو طلبد که بنده را هیچ نباشد
و دست بر هیچ نباشد مال و منال او پیدا و است اعتماد او بر آن باشد
که در خزانه پیدا است خوش حال بنده خدای که هیچ ندارد و همه چیزی
از آن او است از آنجا که همه چیز از آن پیدا و است شب هنگام که همه
کس بخواب روند بنده خدای دو دیده بیدار بر کشاید و در عجایب ملکوت
آسمانها و ستارگان تفکر کند و در یاد خداوند خود آب از دیدگان بخشاید

بیت بنیم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالهای
درد آلود ، بنده خدای در روز که عالم بجنبش در آید و این و آن از هر
سوی در آیند اگر چه با این و آن گفت و شنید کند اما دلش جز بیاد خدا
در خود مشغول نباشد و آن حکایات بر زبان او جاری شود بحکمت خداوند
او در دل او در ملکوت اعلی سر او جای در افق مبین گیرد از آنکه فضای این
جهان آید از و بنده خدای خرسند باشد بآنچه خدای عز و جل کند و بر او
در هیچ کار اعتراض نداشته باشد بنده خدای پیوسته دلش در گداز
باشد و هر ساعت چون آب شود باز خداوند او را از سر هستی بخشد
خدا را با بنده خود کارها باشد گاه او را اذن دهد تا به اقدام فکرت
در سموات پوید و گاه وقت را بر او از حلقه منکسر گرداند قلب المومن بین
الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشا دانی که کسی چیز را

دوست

دوست دارد پیوسته آن را کرداند تا همه او را بنگرند خدای عز و جل دل
مومن را دوست دارد که موضع نظر خدای از جهان غیر دل صدیقان
نیست هر آینه دل ایشان از حال بحال گرداند تا در حال آن را بینند که
چگونه است و مومن در همه حال نیکو و زیبا باشد در بسط شاکر باشد و در
قبض صابر و بهیچ حال بگردد دل او بصورتی زشت نگردد همچنانکه پیکر دل بیگانگان
مرگز بصورتی خوب نباشد در بسط طغیان و بطر پیدا کند و در قبض ناسپاسی
و سخط خدای عز و جل به پیغمبر خود صلعم وحی کرد اگر خواهی سنگ ریزه رود خانه برای
باز زر کنم فرمود لا یا رب خواهم که یکروز طعام یابم و خورم و ترا شکر کنم و یکروز روزه
دارم و برای تو صبر کنم اینکان ای مومنان ماه روزه رسید ماه صبر آمد
دهان از طعام به بندید و زبان از غیبت و لایعنی نگاه دارید چنانچه بدن در
بوته جوع میگذرانید دل در محبت خدای تعالی نیز بگذارید تا نجات ابد یابید والسلم

مکتوب خوف القطیعه از بنده که صعوبت مفارقت احباب او را صعوبت
مفارقت کبری و العیاذ بالله منها یاد داده و استیلای آن مخافت او را
پروای استیفای نامه باز نگذاشته است اعنی قطب بن محیی بن محمود عجل الله
الوقت بسوی اخوان الهی و اصدقا ربانی جمع الله شملهم و بذیل اللطف لا سیما
بسوی شیخ الاخوان الالهیین اکمل الله قوته و رزق صحبته اما بعد آدمی
چه ایمن است که روزی از روزها گناهی کرده باشد که بآن سبب از نظر خدای

عزوجل افتاده باشد وهرکس که از نظر خدای عزوجل افتاد ومقت خدای
اورا دریافت رشد خویش را گم کرد وسررشته کار از دستش رفت
چنانچه هرگز بازنخواهد یافت وپس از آن متقلب در اودیه ضلالت
وهرچه میکند همه پیسته است برای آنکه کسی که در غشاوه قهر او تنیده
کارش همه مغشوش است وعمل خالص از وی من بعد ممتنع الوجود برای
آنکه اخلاص سریست از سر خدای که در دل آنکس که خواهد نهد ونخواهد
آنرا جز بآنکس که اورا دوست دارد وبنظر لطف باو ناظر باشد چون
کسی را دشمن گرفته باشد ومقت خود براو حلال کرده کجا اخلاص در دل
وی نهد وکجا اورا اهل حقیقت اخلاص که سر اکبر خداست ممکن باشد اعمال
او آنچه از جنس سیاتست خود سیاتست وآنچه از جنس حسناتست
خود مدخول ومعلول باشد ومحیط ومردود والعیاذ بالله ای اخوان آکهین
آدمی بکسی ماند که کار مرگ خود ساخته واز جانب آن باز پرداخته و
پروانه امان از آن حاصل کرده اکنون مشغول دیگر کارها ورات داشت
دیگر مهماتست ناگاه مهمان مرگ فرود آید بی خبر آنکس هیچ کارسازی
آن نکرده ونزول ومنزل او آماده نساخته چه دست پاچه که او باشد
ای عزیز بدانسته که مرگ ومهمان را چاره نیست خاصه که مرگ مهمان
باشد چاره او را از پیش نساختی تا چنین بیچاره نمانی من پنداشتم

ازیکس

که مرگ

که مرگ حالی حالی نخواهد آمد عزیزا بچه دلیل این کار از پیش خود متصور و
مقرر ساخته بودی لاحول ولاقوة الا بالله من تمادی الغفلة وشدة
القسوة وسوء الخاتمة ودرک الشقاوة وبالله المستعان وعلیه التکلان
مکتوب معامله وهو حسبی ونعم الوکیل **الانسان من عبده**
قطب بن یحیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر عماد الملة والدین محمد
عفاه الله تعالی **اما بعد** آدمی را یک نوع معامله واقع است با آدمیان
واین معامله را بدانسته وبشناخته ویک نوع دیگر معامله هست که میان
خدای عزوجل وآدمی این معامله پنهان از آدمی با آدمی میرود تا روزی که دیده
آدمی با آن معامله برگشایند ووعده فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم
حدید بظهور رسید واین معامله را پیغمبران بنی آدم ظاهر کرده اند وچنانچه
دل از آدمی محل دانش است وباقی جوارح به سبب دانشی که در دلست بکار
می آید همچنین انبیا از آدمیان محل این دانش ساخته اند وباقی آدمیان
آنان که مطاوع انبیا اند بدانش ایشان بکار در می آیند وایشان بشابه
جوارح مطیعه صالحه اند وباقی که بمقتضی دانش انبیا در کار در نمی آیند
بشابه اعضای مؤفه فاسده اند همچون دست اشل که بفرمان دل نجنبد واثر
دل بوی نرسد وآن صفت صالحه که در فریق اولست که باو متابعت اوامر
انبیا کنند مسمی است باخلاص وعبارتست از احسان ومفسر آن تعبد الله

باقیان

کانک تراه فان لم یکن تراه فانه براک و آن بمثابت حیوة است چنانچه هر عضو
عضو که زنده است اثر دل بوی میرسد و بفرمان دل میجنبد همچنین که آدمی اخلاص
دارد متابعت اوامر انبیاء الله که بمثابه دل اند در عالم انسانی میکند و
هر کس که از اخلاص محرومست ساکن و فاترست اخلاص روحیت الهی که دمیده
میشود از محل مشاهده در آنکس که بر میگزیند خدای او را که و کذلک اوحینا
الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه
نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و باین ضعیف چنین روشن شده که هیچ
عمل در عالم اصعب از اخلاص نیست اگرچه بر آنکس که خدای عز و جل آسان
میکند بغایت آسانست اما بر دیگران چنان صعب و ثقیل است که اگر ایشانرا
تکلیف کنند بحمل جبال و صعود بر سما مگر چنان صعب باشد و قد ورد فی صفتهم
و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء و اگرچه
اخلاص سریست از اسرار خدای تعالی و محل آن از آدمی جز خدای عز و جل
نداند اما آنرا از دل متواضعان و منصفان و اسخیا و اهل حیا باید جست
که غالبا مقارن چنین صفات می باشد والله یهدی من یشاء

مکتوب سعة الحوصله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الی الاخ الاکرم الشیخ کریم الدین بلغه الله تعالی مقامات المقربین
اما بعد کاری که آدمی را در پیش است با کاری که حالیا پیش گرفته

بهم باز

بهم باز نمیخواند آدمی برای آن آفریده شد که خدای بذات خویش بر او
تجلی کند و او تاب و طاقت آن آورد و متلاشی نشود و ذوق آن تجلی را
بطاقت و متلاشی میشود و از دست میرود چگونه تاب تجلی ذات خدای
عز و جل خواهد آورد که در آن مشهد عظیم از جای نرود و متلاشی نشود و آنچه
گویند بشنود و آنچه نمایند ببیند و آنچه پرسند بگوید **بیت** کجا تو راز بنی
عجبتر راز یابی ۝ که یکشبنم ز دریا باز یابی ۝ امری که سموات و جبال و ارض
از تحمل آن عاجز آمدند نامزد آدمی شده **بیت** آسمان بار امانت نتوانست
کشید ۝ قرعه کار بنام من دیوانه زدند ۝ آدمی باید که اندیشه بهتر ازین کار
خود کند کم کم حوصله خود را فراخ سازد و همت خود را عالی کند همچون کسی که ورا
در دریا شنا باید کرد که نخست در حوضی شنا کند بعد از آن در برکه بزرگ
بعد از آن در دریاچه تا آخر نوبت دریا رسید و اگر تقدیم این مقدمات
نکرده باشد و بغتةً در چار دریا خورد حالش خراب است لبث آدمی در
دنیا برای همین است تا بتدریج آشنای این شنا گردد وای بر کسی که شناور
ناشده این واقعه بر او فرود آید چاره او هیچ نیست جز آنکه خود را در
آتش جهنم افکند تا بالم سوزش آن مشغول شود از ادراک آن واقعه
همچون عاشق که اندام خود را داغ کند تا بشورش داغ مشغول شود از
سوزش عشق که اشدست از سوزش داغ و بد احال کسی که آتش پناه او

در بعد او کار او فی امری از امور جهان دو داقوی از دو ادوات عالم را تاب نمی آورد و نورد آن هم

بلجا او باشد ماویکم النار هی ماویکم وبئس المصیر در تذکره شبلی رحمه الله
مذکور است که او را دیدند که منقاشی داشت و مژه خویش بر می کند با او گفتند
چرا چنین میکنی گفت حقیقت باز رست و مرا طاقت آن نیست از دخال
الم بر خود میکنم تا بان ذاهل شوم از ادراک حقیقت از فضیل عیاض قدس سره
منقولست که گفت غبطه بر هیچکس نبرم حتی ملایکه و انبیا غبطه بر آنان میبرم
که مخلوق نگشته اند آخر نه ملایکه و انبیا مشاهده احوال و اهوال محشر میکنند
چون مقربان درگاه برای ادنی بقیه که از حکم این نشانه با ایشان مانده
آن میرسد که میرسد تا زمانی که گرد این نشانه تمام از ایشان فرو شوید
چه گوئی در حال بیگانگان که تار و پود وجود ایشان از هستی این نشانه بافته
شده حال ایشان چه باشد تا ابد الآباد در چه اضطراب و عذاب باشند
ایشانرا فریادرسی نباشد مگر آتش **مصراع** وای بر حال کسی کش غم گند
غمخوار کی • چه گوئی در حال خفاش روزی که همه کوه و دیوار از پای در افکنند
و زمین را هامون پا زنند و نور خورشید بر همه جا بتابد یقول الانسان
یومئذ این المفر در جواب شنود که کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر
گوید من از اینجا میگریزم **رباعی** ای نوش لبان تو زهر نابی بر من •
وی راحت دیگران عذابی بر من • دیستم نکری و دوست یابی بر من •
خورشید جهانا و نتابی بر من • ای دوست خوشی تا به اندازه است خوشست

چون از

چون از اندازه گذشت با ناخوشی میشود خویش را فراخ می باید ساخت
و حوصله خود را گشوده تا هر چه فرو ریزند بگنجاند و هر چه بنمایند به بیند
و هر چه بگویند بشنود و هر چه پرسند بگوید و هر چه بخواهند بدهد و هر چه
بدهند بستاند و تو خود دانی که کار نه باندازه بشر است که بخود چنین
شود اما اگر بخدا گوئی شاید **بیت** مکن بر نعمت حق ناسپاسی •
که تو حق را بنور خود شناسی • والسلم علی اخی و رحمة الله و برکاته **مکتوب**
حیات القلب بسم الله الرحمن الرحیم **من عبد الله قطب بن**
محیی نبهه الله و لی عن نومة الغافلین **اما بعد** صحت ان الله یضحک فی
وجوه المصلین فی اللیل بحسب حدیث معلوم ندارم اما این حدیثی
صحیح است و ولیم ایده الله بداند که چنانچه زندگی تن بحرارت غریزی است
زندگی دل بحرارت عشق است و هر کس که افسرده و بیکار روز با شب
میکند و شب با روز پژمرده و بد حالست و از صفت لایموت فیها
ولایحیی بهره مند و بداند که تن از خاکست و خاک سکون و آسایش
اقتضا کند و دل از افلاکست و آسمان جنبش و حرکت اقتضا کند حیات
دل در حرکتست و ممات او در سکون و حال تن بر خلاف این است
نگذارد که دل عاجز تن شود و تن بر وی مستولی گردد و آنچه مقتضی اوست
راند و دل در تحت اثقال تن عاجز و ذلیل بماند چون اصحاب الحقاف

که خدای تعالی بادی فرستاد و ریمال آن بیابان که ایشان در آن ساکن
بودند که اگر کسی گوش بر آن خاک نهادی شنودی تا آن زمان که بدرد و غصه
جان بدادند همچنین آنان که خاک تن بر دل ایشان مستولی شده و زیر
این انبوه کثیف باز شده اند ناله دل زار ایشان بگوش مستبصر رسید
اکنون بدان ای ولی رشید که مثل دل اهل تعطیل و بیکاران و افسردگان
که از بیکاری دست بکارهای متفرق بی سر و بن که لایعنی نام دارد زنند
مثل اصحاب احقاف و نجود مپسند که مثل تو مثل ایشان باشد و در آن
کوشش که از مثل اعلی بهره مند گردی دانی که خدای عز و جل صفتش اینست
که لا تأخذه سنة و لا نوم پس بقدر مقدور تخلق بخلق خدای کن مومن دعوی
کند که محب خدای است آیا سزد که محبوب بیدار باشد و بجمال محب
ناظر و محب بخواب باشد و از ذکر او غافل عکس این بجمال محب و
محبوب او قریب است شعر عجبا للمحب کیف ینام • کل نوم علی المحب حرام
ای ولی رشید آیین محبت ساز کن و بازار محبت گرم ساز و بر قدم ادای
و در عهد شباب خدمتی چند بکن خداوند را که چون ضعف پیری رسد
عاجز باشی و خدمت نتوانی کرد و یکسان نیست بنده که حقوق خدمت
او در حضرت خداوند ثابت است با بنده که چنین نیست خداوند تو
شکور است و ما کان ربک نسیا و حاجتمند باشی بمکافات آن با تو

احسان کند

احسان کند یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه ای
ولی رشید رشید آنکس است که کار خود کند و بمصلحت خود باز رسید
و چون من در نگرستم مصالح آدمی بسیار دیدم و مرا به یک یک آن
باز رسیدن دشوار بود چنینم نمود که یک کار بگزینم که متضمن همه کارها
باشد اگر چنین کار باشد چون در نگرستم چنین کار بود و آن
تقرب و تودد با خلاق مقتدر است که بالغ امره است دست بآن
یک کار گرفتم و آن یک کار جد میکنم و چون آن کار بتقدیم رسانیدم
فارغ البال و مطمئن خاطرم و هیچ غم و اندوه کاری دیگر ندارم چه میدانم
که خلاق مقتدر بهمه کار من باز میرسد اکنون خواب امن میکنم اما چنین
خواب بی بیداری میسر نباشد برای آنکه خلاق مقتدر آنگاه بکل کار من
رسد که کل من در کار او باشد در روز و شب خود همه در کار او کنم و هیچ
نزد مقتدر رد و بستر از ذکر او نیافتم چه او را حاجتی ثابت نیست که
بگزاردن آن تقرب با و جویم اما بدوستی خود ذکر خود را دوست دارد
لاجرم فرمود اقم الصلوة لذکری و شب هنگام که ملوک از تدبیر
مملکت و کار پادشاهی باز پردازند با خود پردازند و احباب خود
ملک الموت تعالی و تقدس احد و صمد است و او را کفو و همتا نیست
محبوب او جز ذکر او نیست و چون شب در آید فصلی از ذکر بر آریم پس

زیباو ثنای ترتیب دهم فراخور در حضرت کبریا عرضه دارم و دانم که خداوند
من شکور است امروز که بحکمت روز من ساخت چون چنین خدمت
شایسته بتقدیم رسانم آنروز که بقدرت روز او باشد والایام کلها لله
تا چه جزای شایسته مرا دهد من امروز او را یاد نمودم او نیز آنروز مرا
بمن بنماید و چون دیگران را بجرم نسوا الله فانسیهم انفسهم بر نهد
مرا بطاعت ذکروا الله خلعت فذکرهم انفسهم کرامت کند و چون من
وجه خود بینم بتمام سعادت خود رسیده باشم اکنون میکوشم برای
آنروز و هر کس که درین روش با من شراکت میکند او را مژده میدهم
بمثل آنکه خود را بآن مژده دهم والسلم علی من اتبع الهدی . استعلام
یتضمن تذکرة بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
در مشاهده ملوک و احوال ایشان تذکر عالم الهی و شهود جهان امر هست
و مستبصر را در آن بصیرتی و ذوقی حاصل میشود و سر او را هیجانی
عارض میگردد چنانچه شیخ علاء الدوله سمنانی از حال خود حکایت
کرده و تجلی که در معرکه او را دست داده آیا آنحضرت اعنی الحضرة الحبیبة
المحمدیه را در آنجا که هستند ازین حال بهره هست تا آنکه پستی معانی
جسمانی از رغبت جذب نفع و دفع ضر و مکایده حساد و مدافعه اضداد
و ما یشاکل ذلک پیش گرفته و مجال این برق ربانی نمیدهد و آفتاب

این مشاهده

این مشاهده بسحاب حجاب بشری متواری است یا آنکه دوام مشاهده
و مخالطه و استمرار این احوال عطائی رسم کرده بر دیده اهل بصیرت
که از آن متأثر نمیشود چنانچه دوام مشاهده سموات و ارض بدیدهٔ
شهود ناظرین رسید و زینت فایضه بر جهان برای ناظرین بمقتضی قول
خدای عز و جل ولقد جعلنا فی السماء بروجا وزیناها للناظرین از ایشان
متواری مانده تنبیه از پس لکان هر کس که نه پادشاه باشد و نه
مصاحب پادشاه ماده ردیه در نهاد او باقیست که اضمحلال آن ماده جز
بآنکه پادشاه باشند یا مصاحب پادشاه میسر نیست ازین جهت فرموده
که من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیه و چنانچه ایمان
برسول خدای ضروریست در تمامی کار آدمی اذعان بامام زمان لازم است
اگر در زمانه امامی اعنی سلطانی که حلال باشد مصاحب او نباشد آن
جزئیست از تمامی خیر که از عالم رفع شده و رحمتی که آن مر ایشان را بمنزل
نشده چنانچه در آخر الزمان قرآن رفع شود لهذا چنانچه رفع قرآن از
اشراط الساعه است تضییع امانت که مفسر است بتوسید الامر بغیر اهل
آن از اشراط الساعه است و هر سالک که عهد چنین امام دریافته باشد
مفضلست بر سالکانی که چنین عهد در نیافته اند همچون تفضیل که اهل
آن قرن را که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن بود ثابتست و ذلک

فضل الله یؤتیه من یشاء، و مقصود نه بیان تسویه در تفضیلست بلکه
مقصود تشبیه است بامری متفق یعنی این ثابتست که قرنی بهتر از قرنها
میباشد پس تعجب نباید کرد که قرنی که در آن امام عادل باشد لازم است
که بخدمت او روند و بروی سلام کنند و ویرا ببینند و با وی صحبت دارند
تا ماده ردیه که گفتیم در ایشان منحل شود و بتمام طهارت خود برسند و
آنکس که چنین قرن در نیابد فوتی اضطراری او را واقع باشد همچون فرزندی
که بزاید و او را یک انگشت نباشد که این عیبی و غبنی ضروری غیر اختیاری
است که او را واقعست و چارهٔ او نمیتواند کرد و اگر پادشاه روزگار
ما توبه فرماید و خود را بحالتی بسازد که در مصاحبت او حرجی نباشد سالکان را
بر سالکان اقطار لازم باشد که خود را باو رسانند و بروی سلام کنند
و با وی صحبت دارند چندانکه ماده ردیه ایشان تحلیل یابد و بصحت خویش
رسند و ذات پادشاه ما از آن زمان راه نمائی بخدای باشد و وسیلهٔ
نجات سالکان بنجاتی که راه آن از غیر او مفتوح نمیشود و اگر او این بکند
جواب این پرستش چگونه تواند داد که بابی که غیر او مفتوح نمیتوانست
کردن از ابواب الله چرا فتح ننمود الله تعالی همه ابواب را فتح کناد بمنه
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی سلام خدای
عزوجل و سلام بندهٔ خدای قطب بن محیی بر بنده شایسته باد اما بعد

آن هنگام

خواست که

خواست که در معنی این بیتها چیزی نوشته شود **بیت** کان سر معانی
دو عالم • در قبضه ما درست بی بی • مائیم نشیب هر دو عالم • مائیم فراز
هر دو عالم • ما سر دو عالمیم برحق • ما روح دو ما دمیم مطلق • معنی بیت اول
هر چه در جهانست چیزی با او همراه است که جنبش او و کار کرد او از آن
میخیزد مثلا سنگ که از دست رها کنند آهنگ آمدن کند بسوی زمین
ناچار میل و خواهشی در و باشد که او را بسوی زمین کشد اما سنگ دیگر را
از آن میل و خواهش خود خبری نباشد و دستی بر آن نداشته باشد و
در قبضهٔ او نباشد چنان چیز آدمی را نیز باشد و او از آن باخبر باشد
و آنرا از خود داند و دریابد و دست بر آن دارد و آنرا می بیند و میداند
و از روی بروی میگرداند پس نهان جهان پیدا، آدمی است عشق بهم چیز
که پیوسته چنان پیوسته که ایشان ندانسته اند با ایشان بوده بی ایشان
او با ایشان و ایشان بی او لب دریا تشنه لب مانده و در چشمه وصل
بعرق تابش جدائی سوخته و اگرچه آدمی چون در بر سنگ و کلوخ و درخت
و جانور هستند حال او این باشد اما این معنی بتمامی آشنایان خدای را
باشد که بر خواهش خود زورمندند و آنرا بهر روی که میتوانند گردانند
و از صفت والله غالب علی امره یعنی خدای چیره است بر کار خود بهره
یافته اند جماعتی که هوای ایشان بر ایشان زورمند است و سالها

کرفتار یک سوا اند و آنرا از خود باز نمیتوانند کردانید چنان آدمیان را
با پسنک شماره باید کرد و در همان آتش که سنک سوزد سوخته باید شناخت
چنانچه در قرآن بزرکوار کفت واتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة
اعدت للکافرین یعنی بپرهیزید از آن آتش که افروزینه آن آدمیانست و
پسنکها آماده داشته اند آنرا از برای آدمیان ناکرویده وای کاش
که حال آدمیان و حال آن پسنک درین غصه و قصه یکسان بودی یکسان
نیست برای آنکه پسنک بهمین دردی باد ننموده پس درد او در دیست
یکرنک یکسان که به پیدر دی ماند اما آدمیان ناکرویده عشق ردی با ایشان
نموده است و تمام چهره نکشوده و کاری که بنیاد نشد ازین جهت در قرآن
بزرکوار بعد از آن که پسنک و کافر را انباز کرد در آتش باز آتش را
خاصه کافران ساخت اعدت للکافرین آماده کرده اند آنرا برای آدمیان
ناکروندکان و کافران ازینجهت آرزوی حال پسنک و خاک کنند چنانچه
در قرآن بزرکوار کفته ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا یعنی کویند نا
کرویده ای کاش من خاک بودمی و اکرچه سخن در معنی این بیت بسیار است
اما درین نامه بهمین قدر قناعت رفت چه اندک نمونه بسیار و دانه
نشانه خروار یست والله سمیع علیم معنی بیت دوم آدمی را جانی است
و تنی جان آدمی اول آفریدهای خدای عز و جل است چنانچه رسول الله صلعم

کفت اول ما خلق الله نوری یعنی اول چیزی که خدای عز و جل آفرید نور من بود
تن آدمی آخر آفریدهای خدای است چنانچه در حدیث آمده که خدای عز و جل دنیا را
بشش روز آفرید ابتدا آن از شنبه کرد و آدم را در آخر روز هفتم
آفرید و حکمت این آنست که چون آدم خلیفه خداست و خدای عز و جل اول است
و آخر و ظاهر است و باطن خواست که خلیفه خود را ازین دو صفت نصیب دهد
پس جان او را اول آفریدها ساخت تا از آخریت بهره یابد فتبارک الله
احسن الخالقین اکنون اکر نکاه بجانب تن او کنند نشیب هر دو عالم باشد
و اکر نکاه بجانب جان او کنند فراز هر دو عالم باشد در حدیث آمده که نحن
الآخرون السابقون یعنی ما از پس ماندکان از پیش بودکانیم صفت آدمی
درین همچنانست معنی بیت سیوم و چهارم آنچه کفته که ما سر دو عالمیم بر حق
معنی آن همانست که در بیت اول کذشت و آنچه کفته که ما روح دمادمیم مطلق
معنی بس بزرکوار است و سخن از باز نمودن آن عاجز است بیاری خدای
عز و جل آنچه توان کفت بکوییم باید دانست که آدمی را جانیست که دمبدم
و تازه بتازه از خدای عز و جل بر او فرود می آید ازین جهت جان او را روان
کویند اما دیکر چیزها ایشان را جانیست که یکبار از خدای عز و جل فرود آمده
بصفتی معین و با ایشان باز مانده او را آمد شد بسوی خدای عز و جل نیست
نه بینی که آدمی هر دم او را اندیشه باشد غیر اندیشه زمان پیشتر برای آنست

صورت تـ

که جان او دمبدم و ساعت بساعت بسوی خدای عز و جل رود و باز گردد
چون تا بنجا رود آنجا را بهر صفت که باید آن صفت در اندیشه فراخور آن
بر و پدید آید آنگاه باز گردد هر آینه جان او جان دمادم باشد و جان مطلق
باشد که مقید هیچ رنگ و هیچ صفت معین نیست اما ارواح دیگر چیزها را این
آمد شد نباشد از اول تا آخر بر یک صفتی معین باشد که در زمان آمدن داشته
آتش غیر رفتن ببالا نداند و نخواهد و آب غیر رفتن بنشیب نداند و نخواهد
و درخت انگور خرما ندهد و درخت خرما انگور ندهد جانوران هر یک فراخور
حال خود یک روش و یکطریقه معلوم داشته باشد این آدمیست که مردمی است
هر دمی بصفتی و حالی و اندیشه باشد غیر صفت و حال و اندیشه دم پیش
آدمی به پیش که دماند کاری معین در عهده او نیست هر کار که خداوند او را روی
نماید او را بآن فرماید پس او باز بسته گفتار خداوندست و جان و جنبش
او در فرمان اوست قل الروح من امر ربی اینست معنی که بگوی ای محمد که جان
از فرمان خداوند من است و چیزهای دیگر بکار کنان و پیشه وران
مانند که هر کس را کاری معین آموخته اند و بآن مشغول کرده ایشان را
بازگشتی دمبدم بسوی خداوند نیست بازگشت ایشان بسوی آن صفت
معین است که در ایشان نهاده اند ازین جهت آنچه در ایشان بجای
جانست در آدمی نامش نهاده باشد و بعربی طبع خوانند ایشان چنانچه

کر ایشان را

الخلق و

کر ایشان را چنان کرده اند او را گوش با فرمانست که دمبدم باو
رسد و بر هیچ رنگ و هیچ حال و هیچ صفت قرار نگیرد بلکه رنگ نگیرد
از بی رنگی با آبگینه صافی ماند ازین جهت در قرآن بزرگوار دل او را مانند
کرده است با آبگینه صافی که المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری
یعنی چراغ در آبگینه است و آبگینه بستاره درخشان ماند چراغ فرمان
خدایست عز و جل و آبگینه جان آدمی روشنی چراغ در آبگینه گیرد اما آبگینه
از آن رنگی نگیرد و چیزی بر نگیرد و آنچه در قرآن بزرگوار گفته الا له الامر یعنی
آگاه باش [illegible] است کردن و فرمودن این دو حال که باز نموده کردن
از آن غیر آدمی و فرمودن از آن آدمی تبارک الله رب العالمین و چون آبگینه
جان او بتمام صفا و بی رنگی باشد چون آن نور بر او تابد از جرم آبگینه هیچ نتابد
آن نور از و گویا باشد بلکه گویا همه آن نور باشد آنچه گفته در مظهر عشق
پاکی شو این معنی را باز نموده که مظهر عشق آبگینه جان آدمیست که نور خواهش
که تابش فرمان خداوندست آنجا آشکار شود و چون آبگینه او در غایت
پاکی و بی رنگی باشد هیچ ازو ننماید همه آن نور نماید چنانچه از غایت تیزی بی
فرمان دادن و فرمان بردن از هم جدا نتوان کرد و هر دو به یکی مانند و آن
مقام باشد که رسول خدای صلعم از آن خبر داده که بنده بخدای عز و جل
نزدیکی جوید تا محبوب او شود آن زمان خدای عز و جل گوش او باشد که باو شنود

وچشم او باشد که بآن بیند و دست او باشد که بآن گیرد و پای او باشد
که بآن پوید از آن جهت گفته اینست حدیث صدق یعنی حدیث پیغمبر خدای
صلعم که در صفت او آمده والذی جاء بالصدق وصدق به یعنی آنکس که آمد
براستی و براست داشت آنرا و معنی این که خدای گوش او باشد که بآن
شنود و چنان تیز زود فرمان خدای بجا آورد که گویا فرمان بردن و
فرمان دادن یکی است پس گویا همان کس که فرمان میدهد فرمان میبرد و پیش
از آنکه فرمان بر درکار آید خدای عز وجل مارا و اخوان مارا و آن بنده شایسته
را که این نامه برای اوست ازین مقامات با بهره گرداناد بمنّه الحمید ٥
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الودود
الحافظ شهاب الدین داود اما بعد آدمی برگزیده خدایست عز وجل
از خلق او نشنیده که گفته ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا
فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات چون ظالم آدمی را
از حکم اصطفا خارج نداشته عادل او را خود چه حال باشد آدمی محبوب
خدایست از خلق و خدای عز وجل بآدمی بد نخواهد برای آنکه کس بمحبوب خود
بد نخواهد پس هر چیز که هر کس را که پیش می آید خیر اوست که الخیرة فیما یقضیه الله
تعالی شدایدها و مشقتها که این کس را پیش آید در ضمن آن خیرها باشد
عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم پس گمان بخدای عز وجل نیکو باید داشت

وامر ونهی

وامر ونهی و وعد و وعید را حجاب این حسن ظن نباید داشت که آنها
سخنانست که بزبان آدمی با آدمی گویند و معاملات که از آنجا که او خود را
آنجا داشته با او کنند آنجا که خدا به خدا با ایشان درکار است جز
بنیکی درکار نیست بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر ما اصابک من حسنة
فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک شرح این معانی با خود دارد اما
هر کس را گوش فهم سخنان خدایی نباشد بشر سخن بشر فهم کند سخن
خدای اهل خدای دانند اگر تو فهم سخن خدای خواهی که کنی در این تکلیم تو
بگشاییم باذن و فرمان خدای عز وجل والسلم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الفقیه عماد الملة والدین
عبد العزیز کان الله معه وله فی منازل الغر اجله اما بعد آدمی مسافر
ابدا است و ابدا بدیست بعید مسافران را زاد و عتادی فراوان باید
دنیا محل اعداد آن زادست و تزودوا فان خیر الزاد التقوی تقوی نان
این زاده است تقوی بازجویید و طاعت آدام آن بلین معاطف
وجود بآن کنند هر کس که زاده او زیاده باشد بآسایش تر رود و هر کس
زاده نداشته باشد السفر قطعة من السقر نقد حال او باشد امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلم از اینجا گفت آه از دوری سفر و قلت زاد و
عارف محقق گفت ع نمازت توشه راه درازست و چگونه دل
نگران او نباشد بزاد سفری که کار در آنجا بآن کشد که در مقدار منقعه قدر

نقره ابهامی آب بابی لهب دهند و آنرا اعظم منتی و اکرم نعمتی شمرند
براو به از اعتق رقبه که برای بشارت تولد سپید ولد آدم صه کرده و اورا
بحرتیت که متعطش آن بوده رسانیده و روی دیگر مثل آدمی در دنیا
مثل گوسفند است در چرا آنچه در چاشت دنیا جمع آورد و در شب هنگام آخرت
بچاشت باز آورد اما مواطن آخرت مختلف باشد در هر موطن آن مایه
اندوخته که با خود دارد صورتی لایق آن موطن گیرد و نشأتی خاص پذیرد موطنا
بعد موطن الی ابد الآباد که لترکبن طبقا عن طبق چنانچه در حدیث رقیت
آمده که ینصرف الی منازلنا فیتلقی ازواجنا فیقلن مرحبا واهلا لقد جئت
وان بک من الجمال افضل مما فارقتنا علیه فیقول انا جالسنا الیوم ربنا
الجبار ویحقنا ان ننقلب بمثل ما انقلبنا واگرچه آخرت دار القرار است
بدین روی که سیر الی الله آنجا منقطع شود و حرکت مضطرب آنجا باسکون
گردد اما سیر فی الله که نهایت ندارد آنجا بنیاد شود و حرکت مستویه که
از غایت استوا و انتظام بسکون ماند آنجا باز دید گردد و مثل حرکت مضطرب آن
حرکت مسافر است که راه براو مشتبه شده باشد و این سوی و آن سوی
دود که راه باز یابد و مثل حرکت مسافر است در شاهراه بی اشتباه که
بر رباطها معلوم و فرسخها موسوم باندازه مقرر غیر متغیر گذرد و جز آنکه اگر
بازاد و راحله و اسباب رود آسوده باشد و نزهت سفر و لذت تجددات
غیر مکرر دریابد و اگر بی اسباب باشد از شدت حال پروای تنزه و تفرج
نداشته باشد

نداشته باشد و آن سفر براو سقر باشد و آنچه در سالک سعید شوق
لطیف است بالشین المعجمه در هالک شقی سوق عنیف باشد بالسین
المهمله یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا
اما هر دو فریق آنجا مهتدی باشد بسلوک و مسلک خویش که فاهدوهم
الی صراط الجحیم و شفاعت اولی برای همین باشد که فصل کنند و امر ناس
از التباس بیرون برند و هر کس را روی بار راه خود دهند که ان یوم
الفصل میقاتهم اجمعین و حمد عام ازین مقام برخیزد که وقضی بینهم بالحق
وقیل الحمد لله رب العالمین و محمود علیه آن حمد تمیز سعدا و اشقیاست
بسیما و زوال لکارت به تعیین اسما که ما تدری ما اسمک غدا تا روشن شود
که هر کس چه چیز ند یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام
فبای آلاء ربکما تکذبان و اگرچه مجرمان طبعا معذب باشند عذابی که
مزیدی بر آن متصور نیست الا ما زاده الله اما عقلا دانند که آن عذاب
برجای خود واقع است و ایشان شایسته غیر آن نیستند که ولو تری
اذ وقفوا علی ربهم قال الیس هذا بالحق قالوا بلی وربنا قال فذوقوا العذاب
رجعنا الی حدیث الموطن مردمان شنیده اند که دنیا و آخرت پنداشته
اند که چنانچه دنیا یک کلمه است آخرت نیز یک کلمه است ندانسته اند
که آخرت از قبیل لفظ الوف است که چون مراتب عدد باز نمانید گویند

عدد چهار مرتبه است آحاد و عشرات و مآت و الوف مستبع نمیدارد
که الوف رابع آن ثلاثه است و براندازه یکی از آنها حال آنکه الوف در خود
منقسم شود بمراتب غیر متناهیه که هر یک از آن عدد آن سه باشد در
مرتبه مثل آحاد الوف و عشرات الوف و مآت الوف و بکذا هر جمعه که مومنان
بلقای خدای تعالی رسند امر چندان متبدل و متحول شود و مباین سابق
که مباینت آخرت با دنیا مردمان لفظ هفته میشنوند گمان نبرند که کیفیت
این معتد از تفاوت شود نشنیده اند که هفته آنجا متین تر و با معتد از ترت
از هفت هزار سال انجا که ایام دنیا می نهند چنانچه یک خطوه در آحاد الوف
برابر تمام خطوات آحاد و عشرات و مآت باشد و هر جمعه آنجا یوم الجمع است
و قیامتی جدید و چه گمان دارند بهفته انجای با آنکه شنیده اند که فرو گذاشت
یک سماع در بهشت پانصد سال باشد و بضرورت از سماعی که در آن
شروع کرده اند فارغ شوند و بمحل لقا روند اما در خور همت و نظر و بزرگی خطر
و تعالی همت و عظم نهمت ایشان آن مقدار نسبت با ایشان نظر و بزرگی

بزرگیش

نباشد نسبت با او و نسبت با سعت دایره و علو مدار ایشان کمتر از آن
بحساب در نیاید و قوت شوقیه ایشان آزادرشیا بدو چگونه ام از حرکت
باز ایستد و قیام امر بحرکت مانند انگشتری که تیزه آن بر زمین بنهند
و در گردش اندازند که گردد تا قایم باشد و چون گردش او تمام شود در

گردد

گردد و اگر خواهی گوی مانند شعله جواله که دایره او از دوران او پیدا
شود و هر چه در قوت انیت اوست از رقایق انبثاث او بجولان او بفعل
آید این روش را انقطاع نیست چنانچه عارف محقق گفت ع تا ابد
این راه و منزل رفتنیست • اصحاب جنت نه در پی کارینداند ان اصحاب
الجنة الیوم فی شغل فاکهون ایشان در کارند کار و چه کار اما کار ایشان را
از نصیب هیچ نصیب نیست و خدای عز و جل ایشان را از تخلق بخلق خود
نصیب داده که و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام
و ما مسنا من لغوب ولیتم ایده الله تعم آنجا که همت قصر نظر بر اعداد
ذات این معاد کند یسره الله علیه ببرکت کریمه ان الذی فرض علیک القرآن
لرادک الی معاد و آنرا نمودار اعداد زاد آن معاد سازد هر کس از برادران
دین که در آن مشرق زمین بتقتضی سبق تعارف احوال آثار ایتلاف از و

ارواح

بظهور رسید او را اسلام این برادر رسانند و حدیث لو ان رجلین تحابا
فی الله احدهما بالمشرق و الآخر بالمغرب یجمع الله بینهما یوم القیمة یقول هذا
الذی احببته فی بر او خوانند برادران این جانب بسلامتند و سلام میرسانند
امیر برادران امیر محب الدین شیخ محمد علیه الرحمة در یوم الاربعا خامس عشر
شهر جمادی الاول سنه تسعمائه متوفی شد و خواجه نعیم الدین مرشد در ربیع
الثانی آن سال و امیر عز الدین عبد الرحمن و امیر غیاث الدین حسن ولد او

در رجب سنه احدی وتسعمائه اعظم الله اجر ولیی وغفر لهم بعد از موت
امیر بعضی اخلاف او خلاف طور او پیش گرفتند و متمنیان منیت او را
مایه تفرقه فرقه انگاشته اند و از اسباب شتاب نپنداشته اند خدای
عزوجل از نکابت این حکایت وقایه فرمود و بعضی ولات را که در باب تفرقه
از و قولی صادر شده بود میان سر و تن افتراق انداخت و حسبنا الله
ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر واعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه
وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون والله ان یحفظ ولیی بحفظه
وینصره بنصره ویعود به الینا سالما غانما فی سالمین الی سالمین والحمد لله
رب العالمین وکتب فی یوم الثامن عشر من رجب المرجب سنه ۹۰۱

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الودود اما بعد
الحافظ شهاب الدین داود فتح الله علی قلبه ابواب العلم والفهم
خدای عزوجل بیداری را بعد از خواب نشانه و نمودار زنده شدن
پس از مرگ ساخته چنانچه فرمود والنوم سباتا وجعل النهار نشورا
چنانچه خواب هرچند دیر کشد آخر با بیداری شود و هیچ چشم همیشه در
خواب نماند همچنین مردگان هرچند در قبور باز مانند آخر روی آید که از
قبور برخیزند این سخنی است حق که در آن هیچ شک نیست و ریب نیست
هرگاه که بر قبور گذری پیش چشم خود بدار که عنقریب این قبور شکافته و

این اموات

این اموات برخاسته اند و دیده میمالند و پیش ایشان چنان مینماید
که ساعتی بیش در قبر نبوده اند اگرچه آنکس باشد که از موت او تا بعث او هفت هزار
سال گذشته باشد که از موت او تا بعث او هفت هزار سال و یوم تقوم
الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة و چنانچه درین زندگانی بعضی
خوشحالند مثل ارباب قوت و ثروت و بعضی بدحالند مثل اصحاب
ضعف و مسکنت در آن زندگانی نیز چنان باشند جز آنکه سعادت و
شقاوت آنجا هرگز بر نیفتد برای مرگ چیزی نیست که یکبار آدمی پیش آنرا
بچشد که لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی برای آنکه آدمی درین جهان
بمنت اسباب و تعاون زمان و مکان و شرایط و ادوات موجود شده
آن هستی را باز سپارد تا از زیر بار منت جهان و امور جهان بیرون
آید بعد از آن عین خود هست شود بقدرت خداوند خود هستی که منت
هیچ سبب در آن نباشد غیر مسبب الاسباب تعم شانه که منت او نعمتی است
بر سر نعمت نه هم نعمت است و چنان هستی موجب مرباز دادن نیست نه
هستی است که از منت دهر و طبع پیدا شده از منت چنان منان
فاطر السموات والارض پیدا شده هر آینه آن هستی هرگز زوال نپذیرد
و موت حیات آنرا نسخ نکند اینها بدین وجه بدان و بشناس و باور
کن چون از اینسان دانستی سعادت و شقاوت این جهان بر تو منقد شد

ومطمح نظر و منتهی همت تو سعادت آن جهان باشد و نجات از شقاوت
آن باشد آنگاه تن خود را بدست سیلاب حوادث باز ده و بگوی بیت
ما چو داویم دل و دیده بطوفان بلا ، گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر ، مومن
تمام عمر را یکروز ساخته و آن روز از همه مرادات و آرزوها بروزه رفته آن
روزه را نگشاید مگر بر خوان رحمن چون روزه رمضان گشائی ان روزه لسانی
را یاد دار که للصیام فرحتان فرحة عند فطره و فرحة عند لقاء ربه عید
اعظم را عید لقا دان نه عید فطر شعر وعندی عیدی کل یوم اری به
جمال محیا یا بعین قریرة ، عید بر اخوان ما و سایر مومنان مبارک باد و قرب و
بعید را از اخوان احسان چنان مومنان را نواله دهاد و اگرچه وعده به عید
بزرگست اما بمقتضای لهم البشری فی الحیوة الدنیا امید منقطع نیست که حیات
طیبه و عافیت در دنیا که عید کوچک است نیز روزی شود بیت اگرچه
جمله در اندوه و دردیم ، یقین دانم که آخر شاد گردیم ، چو دردی هست درمان
نیز باشد ، چو خاری هست ریحان نیز باشد ، اگر امروز ظاهر نیست درمان
شود ظاهر چو آید وقت فرمان ، ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و بالیسر
ختم الکلام و السلام و الاکرام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی الامیر افضل الملة و الدین محمد
ایده الله و سدده و سلک به سبیل الاقوام الارشاد اما بعد نامه

لازم الکریم

لازم الکریم که نگاشته کلک کریم گشته بود رسید و از رسیدنش
سروری که صدیق را از مشاهده آثار صدیق روی نماید بدل رسید تعجب
روی که با وجود قرب عهد این چه اهتزاز است که ببلوغ نامه روی نموده
گویا چنین یافت که در مدت حضور چون صحبت بدلخواه چنانچه تمام
مقتضی هوا خواه قلب است واقع نبوده مدت حضور باین مدت غیبت منضم
مجموع حکم سفری دور گرفته و چون از سفر دراز کشیده نامه دوست در رسد
عجب انبساط و اهتزازی در دل پیدا شود بعینه چنان طرب و انبعاث در
خود یافت خدای عز و جل این محبت آلهی که عطا کرده مستمر و مستدام گرداناد
چون غطا جسم که مانع کمال استمتاع است بحقایق حب مرتفع شود تمتع
بآن روی که مغبوط هر نیکبخت باشد قال رسول الله صلعم ان من عباد الله
یغبطهم الله الانبیاء و الشهداء قیل من هم یا رسول الله صلعم لعلنا نحبهم قال
هم قوم تحابوا فی الله من غیر اموال و لا انساب وجوههم نور علی منابر من
نور لا یخافون اذا خاف الناس و لا یحزنون اذا حزن الناس ثم قرأ
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون اما تو هم حرب که
میان حزب هوا واقعست امید که آسیبی بر دامان نرسد و فریقین بسلامت
از یکدیگر منصرف شوند پیوسته نبوشته عود احمد ولیم مست مقرونا
بالسلامة و الکرامة و السلام علی ولیی و سایر الاخوان و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم بکتب لولیّی فی الله الامیر مغز الملة والدین
الملک اسحق شرح الله صدره وفسح بالنور قلبه اما بعد از معنی حدیث
لکل غادر لواء یوم القیمة یرفع له بقدر غدره پرسیده اند و انکه چه
چیز است درین باب که در معاشرت ناس رعایت آن باید کرد جواب
غدر ترک وفاست بمقتضی امان و غدر در اصل لغت بمعنی ترکست قوله تعالی
مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها ای لا یترک چون
کافر یا باغی را امان شرعی دادند وفا بآن واجبست و ترک وفا بآن حرام
حرمتی شدید بزرگ و عادت عرب این بوده که چون کسی غدر کردی علمی
در موسم حج بپای کردندی یا آتشی افروختندی برای تشهیر و تعییر او
خدای عز وجل در موسم اعظم و مجمع اعم که محشر قیامت است همین عمل فرماید
برای غادران و هر چند غدر ایشان اشنع باشد آن علم ارفع باشد تا تشنیع
باشد و در تشهیر و تعییر تمامتر اعاذنا الله منه و سایر المسلمین و قریب بغدر
معنی هست که آنرا اخلاف گویند و در حدیث قرین غدر مذکور شده قال
رسول الله ص اربع من کن فیه کان منافقا خالصا و من کان فیه واحد منهن
کانت فیه خلة من نفاق حتی یدعها اذا حدث کذب و اذا عاهد غدر و اذا
وعد اخلف و اذا خاصم فجر و آن ترک وفاست بمقتضی وعده و آن نزد بعضی
علما حرام است چنانچه بمقتضی ظاهر ضم است بغدر و منهم عمر بن عبد العزیز

ونزد اکثر

ونزد اکثر علما مکروه است کراهت تنزیه و وفا بوعده مستحب است استحبابی
موکد چه خدای عز وجل ثنا بران داده است فی قوله تعالی واذکر فی الکتاب
اسمعیل انه کان صادق الوعد والله اعلم بالصواب و میان غدر و خلاف
معنی هست و آن آنست که کسی عقد موالات کند تا صاحب ولایت بالفتح
بانکه خود را ایدی سلطان مطاع سازد و تقلد انقیاد و طاعت او کند
و ذلک ما یکون بین الرعیة والراعی یا عقد موالات کند با صاحب
ولایت بالکسر بانکه خود را ایدی علم ربانی سپاند و تحکیم او بر خود نماید و ذلک
ما یکون بین المرید والشیخ آیا درین صورت حکم وفا و عدم وفا بآن
چیست وجوبا و استحبابا و حرمت و کراهت در عصر اول که ولایت
و ولایت بالفتح والکسر در یک کس میبوده و او امام عصر و خلیفه راشد
بوده در حق همه ساکنان ارض و همه اهل ارض تقلد طاعت او کرده
بودند اختیار او حکما حکم او پوشیده نیست که وفا بآن واجبست و
خروج از عهده امام بحق حرام اما بعد از آن که امر از انتظام افتاد و
رابطه وحدت منحل شد و توامان ملک و دین از هم جدا ماندند و ولاة
متکبره و هداة متوفره باز دید شدند همچون نجوم که بغروب آفتاب
باز دید شود که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم که بتواری شمس
محمدی بحجاب قایم الحکم گردد حکم چه باشد آیا بر هر کس لازم باشد که خود را

در تحت حکم والی در امور ولایت و هادی در امور هدایت که انما انت
منذر و لکل قوم هاد در آورد تا از وعید من مات و لم یعرف امام زمانه
فقد مات میتة جاهلیة مامون و مصون باشد و هر کس سپتاره بعینه در
چشم کیرد برای اهتدا که و بالنجم هم یهتدون و چون کرد و فا بآن لازم باشد
برای صیانت از سرکردانی و وفا بحق مرتبه یا نه این محل نظر نیست غایره و اهتداب
از نفر اقرب مینماید بصواب در جواب برای آنکه امام بمشابه کشتی است
بی او عبور بر این بحر نمیتوان کرد و چون کشتی در بحر شکسته شود با الواح
کرد و سر لوح کشتی باشد در حق طایفه که خود را در آن انداز ند هر کس که خود را
بلوحی از الواح باز نه بند غریق بحر شهوات و اسیر نهنگ شبهات کردد
و هلاک باد متپارع شود **مثنوی** آشنا هیچست اندر بحر روح ، چاره اینجا
نیست جز کشتی نوح ، مصطفی فرمود آن شاه رسل ، که منم کشتی درین دریای
کل ، یا کسی کو در بصیرتهای من ، شد خلیفه راستی برجای من ، و اکر امام
از مهام ایام است چرا چارم چار چیز است که در قبر شخص را از آن پرسند
و چرا سلف ما کسی نیافتندی که او را حجت سازند میان خود و خدای
دل ایشان قرار نکرفتی قال ابو داود السجستانی جامع السنن سمعت العباس
بن عبد العظیم العنبری یقول رایت ثلثة جعلتهم حجة فیما بینی و بین الله
سفیان الثوری و زید بن المبارک الصنعانی و صدقة ابن الفضل و ارشوا

اعتبار الحکیم

اعتبار بحکیم حکایت احمد حریر است که تقلد خدمت ابو یوسف همدانی
کرده بود و در خدمت او بضیافت قرشی شیخ مصر رفته بود برای صوم دست
بطعام نمیبرد قرشی با ابو یوسف کفته که بفرمای تا روزه کشاید قرشی
کفت او را الحکیم بر خود نکرده و هیچکدام پس معلوم شد که تحکیم نزد ایشان
امر معتبر شرعی است که بنا امور بر آن مینهند نفلا و تبرکا و الله اعلم بالصواب
دیگر از حدیث ناکح الید ملعون پرسیده اند که آیا مقصود از آن استمنا است
یا ادخال ید یا غیر آن و حکم جواز و عدم جواز چیست **جواب** مراد استمنا است
و استمنا در مذهب محمد بن ادریس مطلقا حرام است مادام که بدست
خود باشد و اکر بدست زوجه یا امه باشد جایز است برای آنکه تمام اعضا
زوجه در حق زوج حکم فرج دارد الا ما حرم الله تعالی منها من اتیان الادبار
و در بعضی کتب حنفیه نیز تحریم آن مذکور است بی تعرض تفصیل قال فی
الصلوة المسعودیه سفیهی که از کف مراد حاصل میکند فاسق شود و عدالت
ساقط کردد قال ع ناکح الید ملعون و در بعضی کتب حنفیه مذکور است تفصیل
که اکر برای قضای شهوت و وجدان لذت باشد حرام است و اکر برای
تسکین شهوت و دفع اذیت باشد حل آن مرجو است قال فی الخلاصه
اذا عالج ذکره حتی امنی علیه القضاء و لا کفارة و لا یحل له هذا الفعل خارج
رمضان لو قصد قضاء الشهوة و ان قصد تسکین الشهوة ارجو ان لا

يكون عليه الوبال ونقلى از محمد بن حسن بنظر رسيده كه لاباس بالمضطران
يأخذ حريرة فيمسح بها ذكره حتى تمنى وازسياق اين سخنان مفهوم ميشود كه
آنكس كه تجويز كرده باشد كه شخص قادر بر نكاح شرعى نبوده باشد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله قطب بن محيى يكتب الى ولى فى الله
الامير شمس الملة والدين شهريار سلكه الله به مسالك الابرار والاخيار اما بعد
التماس نموده از حقيقت ايمان واسلام واخوانيه وطايفه نيست با
اخوان وباساير مسلمين وعامه عباد الله براى او تبيين كرده وطريقه رستگارى
او بنموده شود تا بقدر طاقت واستطاعت بآن تمسك جويد جواب
بدانكه ايمان صفتى است شامل همه اتباع انبيا صلوات الله وسلامه
عليهم هركس كه در روزگار پيغمبرى با او گرديده واو را براست داشته در آنچه
او از آن خبر داده مومن است پس اتباع نوح وابرهيم وموسى وعيسى عليهم السلام
از اولين مومن بوده اند چنانچه اتباع محمد صلعم از آخرين مومن وشاهد برين
از سنت حديث ان تومن بالله وملايكته واز كتاب آيه والمومنون كل
من آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله لا نفرق بين احد من رسله واسلام
صفتى است خاصه با امت محمد صلعم ونام دين اوست چنانچه يهود نام دين
موسى است ونصرانيه نام دين عيسى وصابئيه نام دين نوح است وشاهد
برين سنت حديث الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله

ويقيم الصلوة

وتقيم الصلوة وتوتى الزكوة وتصوم رمضان وتحج البيت ان استطعت اليه
سبيلا واين كتابت آخرين از امت محمد صلعم وشاهد براين از سنت
حديث ان رسول الله صلعم خرج الى المقبرة فقال السلام عليكم دار قوم مومنين
وانا ان شاء الله بكم لاحقون ووددت انى رايت اخواننا فقالوا يا رسول الله
السنا اخوانك قال بلى انتم اصحابى واخواننا الذين لم ياتوا بعد وانا فرطهم
على الحوض الحديث واز كتاب كريمه سورة الحشر للفقراء المهاجرين الذين
اخرجوا من ديارهم الى قوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر
لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل فى قلوبنا غلا للذين آمنوا
ربنا انك رؤف رحيم پس حقيقت ايمان تصديق انبيا الله باشد صلوات
الله وسلامه عليهم اجمعين وحقيقت اسلام تدين بدين محمد صلعم كه خاتم انبيا است
ونبى ساعت است وبعد از او پيغمبرى نيست وحقيقت اخوانيت قول آخر
امت محمد باشد صلعم باول آن بمحبت ايشان وثنا بر ايشان واحياى سنت
ايشان واقتفاى سنت ايشان وهركس از آخرين كه ازين تولى خالى باشد
از اين اسم او را نصيب نباشد واز بشارت اشتياق رسول الله صلعم
باو وثناى خداى عز وجل در كتاب بر او ونيل موعود جود او محروم باشد
قال مالك بن انس من ينقص احدا من اصحاب رسول الله صلعم او كان فى
قلبه عليهم غل فليس له حق فى المسلمين ثم تلا ما افاء الله على رسوله من اهل

القری حتی اتی علی هذه الآیه للفقراء المهاجرین والذین تبوؤا الدار والذین
جاؤا من بعدهم الی قوله رؤف رحیم وکمال وصف اخوانیت امة اخرت
آلهیت مهدویه راست برای آنکه کمال اتفاق ایشان را حاصلست بگواهی
رسول خدای تعالی که درشان قایم آخر الزمان علی ذکره التحیه والرضوان
فرموده یقفو اثری ولا یخطی وایشانند که در فضیلت مشابه ومشاکل
اول امت اند چنانچه در حدیث آمده ابشروا ابشروا انما مثل امتی مثل
الغیث لایدری اخره خیر ام اوله او کحدیقة طعم منها فوج عاما ثم اطعم منها
فوج عاما لعل آخرها فوجا ان یکون اعرضها عرضا واعمقها عمقا واحسنها
حسنا کیف تهلک امة انا اولها والمهدی اوسطها والمسیح آخرها ولکن
بین ذلک فیج اعوج لیسوا منی ولا انا منهم واز حدیث حذیفه چنین معلوم
میشود که آنچه با امت آخر است ثمره جدید است از شجره علیه محمدیه وآنجا
که تجلی بر آنحضرت در سدره شد ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی
اهل فهم را این معنی محقق گشت چه کنار دو پرست ونزد اهل بصیرت این
محققست که از خصایص محمد صلعم که بآن ممتاز است از انبیا آنست که هر نبی را
یک قیام بیش نیست وآن قیام دنیویست چون روح طاهر ایشان ببرزخ
منتقل شد مقام ایشان استغراقست در جلال خود تا روز قیامت الا
محمد صلعم که او را دو قیام است یکی قیام دنیوی که مشترکست میان آنحضرت

وسایر

وسایر انبیا ویکی قیام برزخی که خاصه آنحضرتست ودلیل بر ثبوت آن
حدیث رد سلام است قال ما من احد یسلم علی الا رد الله الی روحی حتی
ارد علیه جز آنکه سلام دو است سلام احد وسلام آحاد این سلامست که
آحاد امت کنند وبحسب آن ردی شود فراخور حال ایشان وسلام
احد حقیقت سلام است که غیر یک کس از امت آن سلام بر آنحضرت
نمیکند وآن ولی آخر الزمانست علی ذکره التحیه والرضوان چون او
آن سلام که حقیقت سلامست بر حقیقت محمدیه که معدن سلام است
کند روح طاهر آنحضرت مردود گردد ردی کلی والسلم هو التحیه وبجواب سلام
او ایستادگی نماید جوابی که تمامی حقایق اسلام که مشتق است از سلام
همراه آن بر دل او فرود آید ونزد آن ولی آخر الزمان قیام نماید بسر اسلام
مستمد از سلام محمد صلعم بر او که بر محمد از خدای آمد که افمن کان علی بینة من
ربه وولی آخر الزمان از محمد صلعم که ویتلوه شاهد منه وچون محمدیه میان
موسویت ومهدویت واقع است چون ثانی محمد صلعم ذکر کرد سابق او
نیز ذکر کرد وتوفیه لذکر الطرفیه الکریمتین وگفت ومن قبله کتاب
موسی اماما ورحمة واگر قایم آخر الزمان احکام از روایات متداوله واسانید
متناوله فرا گرفتی سبیل او سبیل دیگر مجتهدین امت بودی گاه صواب
وگاه خطا واستحقاق آن نداشتی که امت همه بر او جمع شوند ویقفوا

اثری لایخطی در حق او است نیامدی ولیکن او بطریق الهام از روحانیت
محمد صلعم تلقی نماید چنانچه اصحاب پیغمبر صلعم از صورت ظاهر آنحضرت تلقی مینمودند
وچنانچه بعث صوری دنیوی آنحضرت برای اصحاب بود که اول امت اند
بعث آنحضرت که سید لاحقین است برزخی برای افاضه بر صورت قایم
موعود است که ولی آخرین است بالکسر که آخرین بالفتح اشارتست بایشان
وچون آیه وآخرین منهم لما یلحقوا بهم نازل شد اصحاب پرسیدند که ایشان
کیستند یا رسول الله آنحضرت جواب نفرمود تا سه بار پرسیدند بعد از آن
دست بر سلمان نهاد وگفت لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال
او رجل والله اعلم اشارتست بآنکس که حامل بعث برزخی محمدی باشد و
متلقی افاضات الهامیه روحانیه او وازینجا معلوم میشود که آنکس از
عجم خواهد بود والحق چون محمد صلعم رسول عرب وعجم است وبعث صوری
دنیوی آنحضرت اولا عرب بود که هو الذی بعث فی الامیین رسولا
ومنسحب شد بر عجم سزاوارست که برای حفظ تعدیل بعث روحانی برزخی
آنحضرت اولا برای عجم باشد ومنسحب شود بر عرب واز احادیث نیز
فهم میشود که بعث قایم آخر الزمان در عجم خواهد بود وهر معنی که هنگام
وجود آن نزدیک شود طوالع آن نمودن گیرد وتباشیر ولوایح آن ظهور
کند مانند صبح که پیش از ظهور آفتاب دمد تا آن زمان که آن معنی بتمام پیدا

آید

آید واول وآخر آن بهم درآمیزد وجماعتی از امت آخرت محمدیه که پیمان
بسته اند بر اقامت اخوانیه الهیه وخواسته اند که خیر اول امت
باخر آن رسانند واول وآخر دایره بهم پیوندد ودر مایه تاسعه بتجدید موعود
واندراج در طایفه ظاهرین علی الحق الی المعاد کی نمایند ومصداق ومن
خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون گردند باید که بوفا بآن پیمان خود را
بمقتضی همت خود رسانند وخردمندی وجوانمردی خود بخدای ومومنان
نمایند ومخالفت مخالفان ایشان را مانع نشود واستمرار بر شان
خود وعمل بمقتضی علم خود که خدای عز وجل چون موسی را امر کرد فرمود فلا یصدنک
عنها من لا یومن بها وسالک مسالک اخوانیه چون وظایف آن خواهد
که بداند بعد از اطلاع بر حقیقت آن وظایف بر او پوشیده نماند چه حقیقت
اخوانیه تاسی است بسیرت سلف صالح ودست بداشتن از بدعتها
که بعد از ایشان ارباب اهوا احداث کرده اند اتباع وترک ابتداع چنانچه
فرموده والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم
باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه الآیه هر آینه باید دید که صحابه وسلف
چگونه عمل میکرده اند وسیرت وصفت ایشان در افعال واقوال وهر حال
چه بوده وبرداشت وفروداشت ایشان در هر کار چگونه بوده است و
چگونه نیتها ایشان را حاضر میشده وچه نوع عملها میکرده اند شان خود بر شان

ایشان است باید کرد طباق النعل بالنعل که چون چنین کنند اصابت
معنی اخوانیت کرده اند و به پیمان اخوان ایشان وفا نموده اند و در طایفه
که منقبت اشتیاق پیغمبر صلعم بسوی ایشان طراز اعزاز ایشان است
اندراج یافته و استعانت بر این بمطالعه کتب سیر مثل سیرت محمد بن اسحق
و سیر السلف و حلیة الاولیا شیخ ابو نعیم اصفهانی توان جست و چون اکثر
بدعت از افراط و تفریط متولد شود سنت بملازمت طریق اقتصاد حاصل
شود در همه باب طریقه میانه اختیار باید کرد که خدای تعالی در حق این امت
فرموده وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس در عبادت
و اعتقاد و در مذهب توسط نگاه باید داشت که بتوسط این امت مبارکه
منصب شهادت برام یافته اند برای آنکه وسط مشتمل بر لباب طرفین
است و از هر یک از طرفین با نصیب و بنا بر روی که با هر یک از طرفین دارد
بر آن محیط میتواند شد و معرفت حقیقت آن حاصل میتواند کرد و موضع
انحراف و تعسف آن در میتواند یافت و چون آن را بشناخت و بدانست
و پیش خود محصل و مصور ساخت گواهی بر آن میتوان داد و مرتبه آن باز
میتواند نمود و گفت و سخن او در آن باب معتبر است و مسموع و الا هر یک از
طرفین از آن طرف دیگر بر طرفند و بر آن مطلع و شاهد و مهیمن نیستند
ان فی ذلک لآیات لاولی الالباب و اگر چه آنچه مذکور شد قانونی است

قویم

قویم و معیاری مستقیم برای مسایل بداة الله الی اقرب الوسایل در معرفت
مسالک اخوانیت اما منتهی میگردد بذکر بعضی منشورات وظایف اخوانیت
برای تشیید بر او باید که تمسک جوید بآن بآنچه از آن تواند الی ان یلقاه الله
ان شاء الله علی الحوض عند رسول الله صلعم وظایف زینت اخ الهی امیر شمس الدین
شهریار المبارزی سلک الله به مسالک الصالحین آمین اول اگر تواند که دایم
باوضو باشد که این معنی مداومت بر پاکی از ذنوب چون او تن خود را همیشه
پاک دارد امید هست که خدای عز و جل او را اندیشهای بد که بواعث معاصی و
معارض شهوات است پاک دارد دویم نمازهای فرایض بوقت خود گزارد
و تا تواند سعی کند که بجماعت گزارد و در مسجد و در قرآت سور طریق تحری
مسنونه کند و در صبح و پیشین از طوال مفصل خواند که از حجرات تا عم
و در پیشین و خفتن از اوساط مفصل و آن از عم است تا والضحی و در شام
از قصار مفصل و آن از والضحی است تا آخر و سنن در روایت که از
پیش و پس فرایض است تمام گزارد و در آن مبالغه نماید سیوم نماز
اشراق چهار رکعت نزد ارتفاع آفتاب قدر رمحی گزارد و نماز اوابین میان
شام و خفتن از دو رکعت تا بیست رکعت آن مقدار که برادا آسان
باشد گزارد و اگر تواند که سحر برخیزد و از دو رکعت تا دوازده رکعت
آن مقدار که میسر باشد گزارد غنیمتی بزرگ باشد و هر کس که در ایام

شود

شباب که ایام قوت و مکنت است عمل بکرد و ذخیره خود ننهاد کی خواهد کرد
اغتنم خمسا قبل خمس چهارم بعد از نماز پنجگانه و در صباح و مسا اوراد
بر وجهی که از رسول الله صلعم منقولست برخواند و اوراد مرویه در جزوی جمع شده
و مترجم گشته او را طلب کند و با ترجمه استنساخ نماید و یاد گیرد و میخواند
و همه روزه وردی از درس قرآن برای خود مقرر کند که خواند و بهیچ حال
دست از آن ندارد تا برکت آن شامل حال او گردد صورةً و معنیً دیناً و دنیاً
و هذا کتاب انزلناه افانتم له منکرون پنجم از روزه خود را بی نصیب
ندارد که طعام بهشت عوض طعام دنیاست که هر که اینجا گرسنگی بکشد
آنجا بسیری برسد کلوا واشربوا هنیئاً بما اسلفتم فی الایام الخالیة ای الخالیة
من الاکل والشرب و خدای عز و جل از هشت در بهشت یکی را خاصه برای
روزه داران آفریده و آنرا ریان نام کرده که هر که اینجا تشنگی بکشد در آنجا
سیراب گردد و غنیمت شمارد و در حیات دنیا در محبت خدا شکم را گرسنه
دارد و جگر را تشنه تا آنجا عوض آن رضای حق و جنات نعیم یابد و روزه
دوشنبه و پنجشنبه و روزه ایام البیض و اول و آخر ماه و روزه عرفه و عاشورا
بمزید فضل ممتاز است از اینها آنچه تواند کرد بکند ششم بر فقرا و مساکین
بانچه تواند تصدق کند و بسخن سخت خاطر ایشانرا نیازارد و رقیق القلب و
مهربان باشد بر ایشان ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء هفتم

زبان را از چهار چیز نگاه دارد از دروغ و از هزل و از غیبت و از لایعنی و اگر
بر زبان خود قادر شود و او را ازین چهار چیز دربند کند ابواب ملکوت بر
دل او گشاینده و زبان او بحکم او ناطق شود هشتم حق اخوانیه آنگاه بجای
آورده که هر کس که در پیمان اخوان باخلاص درآمده او را از برادر نسبی کمتر
نداند و ندارد و چنانچه برای نسبی میکوشد در مقام نصرت و معاونت
برای او نیز بکوشد و آنکس را که از ایشان به پیشوائی خود فرا گرفته باشد
او را قایم مقام نفس خود دارد چنانچه برای نفس خود میکوشد برای او نیز
بکوشد و اگر نفس خود را برو گزیند این نقص است در حال او و نقص است
در مقال او نهم از بندگان خدای عز و جل هر کس که مومن و متقی باشد او را
دوست دارد و هر کس که مومن باشد و متقی نباشد او را دوست دارد
و عمل او را دشمن دارد و هر کس که کافر باشد او را دشمن دارد اما آن نوع
ترحم کند که بر دواب میکنند از ایشان دریغ ندارد که فی کل کبد حری
اجر که ایشان هم از جمله دواب اند ان شر الدواب عند الله الذین کفروا
نمی پسندد که خدای عز و جل ایشانرا در دنیا روزی میدهد چنانچه دواب را
روزی میدهد دهم این نامه را هر چند روز یکروز بخواند تا آنچه وظایف
آن بر او فراموش شده باشد باز یادش آید و در مجلس صباح و شب
خاصه صباح که گاهی تذکره در آن جاری میشود آنقدر که تواند حاضر شود

وگوش با تذکره کند و دل حاضر دارد که ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
او القی السمع وهو شهید و نیت کند که تا هرگاه که تواند سود خود در ابسواد
اخوان ضم کند و اخوان آباد را که بنای الهی است و مسجد آنرا از تاسیس
بر تقوی و رضوان امید که با نصیب است بدوام طاعت و عبادت معمور
دارد انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والسلم علی ولیی ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الولد الاعز الارشد
الانجب الامجد مولانا محیی الدین محمد تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین

امابعد خدای تعالی فرموده و لا تؤتوا السفهآء اموالکم التی جعل الله
لکم قیاما خدای تعالی با غنا و قدرت و علو وسعت و کبریا و عظمت میفرماید
که ضبط اموال نمایید و خازن ارزاق و معاش را میکائیل ساخته
و میکا مفعالست مشتق از ایکامن او کی علی ما فی سقایه اذا شده بالوکا
و چون وجود غنا و اعتلا خدای عزوجل مانع این نشد که خازن ارزاق
خود را میکائیل سازد ضابط حافظ دیگری نباید که خازن اموال خود را
قوت مسرفه مرسله خود سازد خدای عزوجل را فرشته هست که اسرافیل
نام دارد اما ارزاق را بدست وی نداده وجهی دیگر از وجوه الهیه در عهده
او فرموده امیر الجند باید که مقدامی باشد شجاعی مشهور و وزیر المال باید که
ضابطی باشد کافی معین و بمقتضی کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته هر نفس را

فراخور

فراخور حال خود پادشاهی هست و امری و تا رجوع هر امر بمستحق آن نکنند
از قوی ملک خاص او مستقیم نشود و امر او صورت انتظام نپذیرد و چنانچه
از حال آن فرزند ارجمند مسموع میشود این عدالت در خاصه امر خود فرو
گذاشته و تو سپید امر بغیر اهل نموده قوت مسرفه را که آنچه باب شهامت
و صرامت و کرامت آدمیت در عهده او میباید کرد و او را قاید الجند
میباید ساخت کفیل مال ساخته هر آینه در خرج صرفه را دخل نمیدهد و در دخل
فکرت را خرج نمیکند امور را بالطبع باز گذاشته است هر چه آمد آمد و
هر چه رفت رفت و قوت قانعه را که آنچه از باب مال و منال و خاصه عیال است
در عهده او میباید کرد و او را وزیر المال می باید ساخت کفیل حال ساخته
هر آینه از ضعف حال و سوء مقال و اختلال با خلال تحاشی ندارد و مطلقا امر را
باژگونه کرده و مرد هر کار را نشناخته ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات
الی اهلها هر معنی که در نهاد آدمی مرکوز است و دیعتی است الهی و هر قوتی
از قوی روحانیه او پس اهل و مستحق معنی بعینه از آن معانی هر معنی را
با اهل آن میباید سپرد اعط القوس باریها تا عدل کرده باشند و اذا
حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل و الا جایر باشند و چون خدای
عزوجل عدلست جز از عدل در بساط او راه ندارد و هر کس که جایر باشد
او را با قرب جوار او عزوجل سبیل نباشد کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون

داغ جبین او کردد والعیاذ بالله باید که چون این نامه بوی رسد آن آزاده
آلهی شناسد و با تامل توبه قرع باب تواب وباب غراسمه نموده از طرف
منحرفه وسبیل جاریه باز آید وسبیل استقامت وتوسط در سایر ابواب
مسلوک دارد پیشتر از آنکه انحراف واعتساف والعیاذ بالله در نهاد وی
چنان استقرار واستمرار یابد که شبیه بحال اصلیه شود و زوال و انحلال
نپذیرد ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا الی آخر السورة ای
فرزند ارجمند اغتنم خمسا قبل خمس هر کس که در ربیع جوانی که ایام قدرتست
بر کسب آنچه بقوت شتا شیخوخیت را شاید فراهم نیاورد و در شتا
شیخوخیت بی زاد و عتاد بماند و کس را از وی هیچ غم وباک نباشد هر کس که
در ایام زندگانی برگ لیالی مرگ فراهم نیاورد در آن شب تاریک که هیچ
راه وروی این سوی وآن سوی نباشد آن برگ از کدام درخت چیدن گیرد
بیت برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست
ای فرزند ارجمند چون از تو خبری رسد پس دل که در اینجا از آن شاد ان
شود واگر غیر خیر رسد پس نفس که از آن غمگین واندوهناک گردد تو آن
نفوس بر خود حاضر کن ویک یک بر خود بر شمار نفس تو یک نفس است و هر نفس
از آن نفوس یک نفس در جوانمردی روا نیست که برای کام یک نفس چندین نفس
ناکام سازی که همه ترا بمنزل خود میشناسند وکام خود را بر تو میکز بینند وچنانچه

خواهان خیر

خواهان خیر خودند خواهان خیر تو اند چنانچه هر یک در مقام یگانگی گویا
یک توی دیگرند برای یک تو ده تو ازرده مدار ای فرزند واگر دیده بالاتر بر
داری وتوی اعظم ببینی که او را آزردن برای این توی حاضر سخت
کرداری ناصوابست قال العارف الواصل بیت تو نه یک تو بدان
ای خوش رفیق بلکه گردونی ودریای عمیق آن تو زفت که آن نهصد
نواست قلزمست وغرقه گاه صد نواست ای فرزند بر خود ببخشای از خود
آن از تو که بگناه شاد شود اگر تویی تو که بر گناه غم خورد هم تویی آن از تو
که بگناه شاد شود بکدم تست وآن از تو که بر آن غم خورد همیشه همدم تواست
چون گناه کار تو حکم خود راند تو دغمخوار تو هم باز گذاشت وخود راند حکم
شادی رفت وحکم غم جا وید ماند غمخوار خود را خوار مدار که توان غمخواری
در پایان کار نه بینی که فرزند آخر برای پدر باز گردد وهر چه در کودک بر خلاف
گفتار پدر کرده باشد از آن پشیمان باشد پدر پیروی دیت این پدر که
از تو به در هست هم بین دریغا اما آن دم که تو همدرد پدر شدی پدر از
دست تو رست تا تو غم نمیخوردی او غم تو میخورد چون تو غمخوار شدی
غم غم به تو باز گذاشت غم از و با تو آمد آنچه دیروز او بود امروز تو شدی
دریاب دریاب قبل انقلاب الباب انه الکریم التواب حم تنزیل الکتاب
من الله العزیز العلیم الی قوله الیه المصیر والسلم والاکرام بسم الله الرحمن الرحیم

آن ازهم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی مولانا معین الملة و
الدین عبد الغنی تولاه الله بفضله العظیم اما بعد حرمان خلق در حجب
کلیات حق متلاشیست و آدمی اگر جزوی النفس است اما کلی العقل است
عارف چون بکلیت حق پشتاو گرم است از نزول بسوی جزئیت
خلق باک ندارد مانند کسی که او را حصنی حصین و حرزی منیع باشد
و برای صید از آن به پایین آید بدان نیت که اگر صیدی در بند توحید
الوهیت حصن عارف است لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من
عذابی چون از آنجا نزول بتفرقه کون کند برای اصطیاد و از دیاد اگر چیزی
یابد یابد و الا رود و از اتحاد با کون خود را بازگیرد و نفس پس نفس در نهر عقل
فرو شوید و شاه توحید بر شواهد تعدید کارد تا مارا از آن برآرد مانند
عصای موسی و ماران سحره که لا تخف انک انت الاعلی والق ما فی یمینک
تلقف ما صنعوا پس عارف از احدی الحسنیین خالی نباشد وجدان بغیته
اگر یابد و رجوع با وطن توحید که مفارقت کرده و حب الوطن من الایمان
اگر یاس از نایافت حاصل شود و الیاس احدی الراحتین قال العارف
بیت خلق را با تو از آن بدخو کند تا ترا ناچار رو آن سو کند چون
خداوند تقدس به بنده مشتاق گردد اسباب کون در دست او بشکند
تا از سود کون او را آسوده دل کند و با معدن خود که هیچ کمی آنجا نیست

بازگرد

بازگردد و اگر حکمت در حرکت و انفصال او باشد اسباب کون بر او
منتظم سازد تا آنجا همه او را آسایش و لشکرگاهی باشد و در غیبت شواهد
توحید شواهد آن بر عیان بیند و به یاد آن این آشامد شعر اذا لم
تجد من نداماه ربقه جعلت المدامة منه بدیلا و این المدامة من ربقه
ولکن اعلل قلب علیلا در طلب مزید رب لا تذرنی فردا گوید اگر مزید
نیابد رجوع بشاه توحید مغتنم شمرده گوید و انت خیر الوارثین مومن
بهمه حال سعید است و شقاوت را بساحت او امکان تطرق نیست
و رجوع دو است رجوع بنیه و رجوع بینه رجوع بنیه را عارف در هر نفس
باشد و هر نفس او را اقیامتی باشد حاضر و اما رجوع بینه یکسو باشد که آن
هنگام مفارقت این دارات بیکباره و رسیدن اجل مکتوب
رجوع بینه هر نفس از آن کند که بوجود حقیقت بغیه در معدن خود وا ثقت
و توقف بحسب بنیه آن مدت که توقف کند برای آن کند که رقایق بغیه
که بر صفحات کون مثبوت است خواهد که ضمیمه حقیقت آن سازد که
بیت بر لب بحر ار چه من بنشسته ام طمع در آب سبو هم بسته ام
پس تا یاس کلی محقق نشود برای اظهار کمال افتقار بوجوه حسنات
محجوب چشم و دل سیری نتوان فروخت و بر کربت غربت صبر باید
کردن و تجرع مرارت مفارقت باید نمود بیت طلبکار باید صبور و حمول

کرنشنیده ام کیمیا کرملول لاجرم هرکس که مبادرت و پیش از هنگام اذن
مسارعت کند خطاب بادرنی عبدی بنفسی حرمت علیه الجنة براو زند اکرمنا الله
واخوانناً بحسن الادب وثبتنا فی طریق الادب ونجنا من اسباب العطب و
اراح عنا موجبات التعب ومکابدة النصب رب سهل ویسر ولا تعسر علینا
بفضلک بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
یکتب لولیی فی الله الامیر مرشد الملة والدین عبد السلم اما بعد پرسیده
ازین عمل که مرویست از حضرت امام حسین علیه السلم که سایلی امام حسن
علیه السلم او را صد دینار داده بود نه دینار داده آیا چه فهم میشود آیا اصغر را
با اکبر وادنی را با اعلی و مرید را با شیخ در تمام شیون و احوال حفظ مثل
این تفاوت مقصود حاصل میشود و اگر این برای آنست که عطا ترفعی است
وجوه ترفع بسیار جامه ارفع نباید پوشید و نوکر بیشتر نباید گرفت و
مرکب گرانتر نباید خرید و اگر حکم ترفع این باشد حکم تمتع نیز این باشد پس
طعام بهتر نباید خورد و خانه گشاده تر نباید نشست و منکوحه جمیله نباید داشت
و اگر این برای آنست که عطا قربتی است و قربات بسیار اگر او در خانه نماز
گزارد بانفراد این کس در مسجد نگزارد بجماعت و اگر او در صف آخر گزارد یا
در میسره این کس در صف اول نگزارد و در میمنه و اگر او قاعد گزارد اینکس
قایم نگزارد و اگر او مفطر باشد این کس صایم نباشد و این چگونه راست آید

ما آنکه

ما آنکه تکثیر طاعات بقدر مقدور مجبوب و مرغوب فیه است و چون مساوات
پسندیده نباشد تفوق بطریق اولی پس مرید را الحدیث نفس بتجاوز
از مقام شیخ جایز نباشد و جز چنین خود لایق نماید اما این با آنکه الی غیر
النهایه طالب ترقی باید بود چگونه راست می آید جواب معامله اصغر با
اکبر وادنی با اعلی درین باب نوعیست و معامله مرید با شیخ نوعی معامله
اصغر با اکبر وادنی با اعلی مجرد تواضعیست اصغر وادنی مطالب نیستند
با آنکه فی نفس الامر نخواهند که در تمتع و قرب الهی و سایر وجوه خیرات
صوری و معنوی فایق بر اکبر و اعلی باشد و هیچ حرج نیست اگر ایشان تفوق
بر اکبر و اعلی در امور مذکوره خواهند و برای آن بقدر طاقت کوشند
ایشان مطالبند با آنکه در هر مرتبه که واقع باشند تواضعی لایق آن
مرتبه بجای آورند و آیین چنین معاشرت بعادت مستویه که طبایع
معتدله پسندند نماید نسبتی که منعقد بوده میان امام حسین و امام حسن
علیهما السلم بحسب شان و حال مقتضی این بوده که چون سایل از امام حسن
چیزی طلب نماید و درهمان حال از امام حسین علیه السلم چیزی طلب نماید
امام حسین علیه السلم مساوات محضه با امام حسن ع نکند در عطا و اگر
در آن مقام مساوات محضه کند خالی از جرات و اساءتی نباشد و
بدان ماند که در راه دوش بر دوش او رود و اقتدا باو نماید و این برای خصوص

نسبتی بوده که میان ایشان منعقد بوده و الا ممکنست که میان ولد و والدی
چه جای اخ اصغر و اخ اکبر نسبت بنوعی منعقد باشد که ولد بمثل این ملاحظه
نسبت با ولد مطالب نباشد مثلا اگر ولد پادشاه باشد و والد نه یا ولد
توانگر باشد و والد فقیر چگونه لایق این باشد که ولد عطا کمتر از والد کند
درآنمقام شاید ولد را صد دینار باید داد و والد را یکدینار ادب لایق
این مقام این باشد که ولد تقدیم والد کند در عطا، یکدینار بگذارد تا
اول والد یکدینار بدهد بعد ازان ولد از عقب او صد دینار بدهد حسن
معاشرت در هر مقام مقتضی عمل خاص است که لایق آنمقام باشد و هر کس
که حسن المعاشرة باشد آزاد اند و شناسد همچون شناختن بلیغ
مقتضی هر مقام را در کلام حسن معاشرت بلاغة العملست چنانچه بلیغ
گاه حذف کند للتعظیم و گاه ذکر کند للتلذذ و در هر مقام و نکته خاص
که لایق آن مقام او را حاضر شود حسن المعاشرة همین سبیل در هر مقام
و هر حال او را اعلی لایق آن مقام و تصرفی مناسب آن حال بخاطر افتد که
بجای آورد و آن از وی مستعذب و مستغرب افتد و مقبول طباع سلیمه
چنانچه نسبت معقود آنجا معتقد تنقیص عطا بوده مقتضی قناعت بوده
در تنقیص بادنی مراتب آن برای آنکه دو برادر که بهمه وجه متکافی باشند
مگر پس ادنی تفاوتی اگر که ایشان بنهند در عطا کافی باشد در مقام تواضع

تنقیص

وچون این

وچون این لسان تواضعست نه لسان حقیقت استقصا در آن باب لازم
نیست هر جا که حق تواضعی که مثل آن باشد عرفا متوجه شود بجای آورند
اما معامله مرید با شیخ معامله ایست مبنی بر حقیقت محض که فی نفس الامر و
باطن الحال مرید ممنوعست من حیث هو مرید از اراده مساوات فکیف
مجاوزت نسبت با شیخ و شیخ در حق او نایب نبی است که الشیخ فی قومه کالنبی
فی امته چنانچه نبی را از خود دوستتر باید داشت که النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم ولا والذی نفسی بیده حتی اکون احب الیک من نفسک شیخ را
در همه چیز بر خود مقدم باید داشت و مقدم باید شناخت و این مانع
ترقی غیر متناهی باشد ترقیات غیر متناهیه برای خود و برای شیخ خود
باید خواست بر همین نسبت که واقع است تا لایزال او پیر و پیش قدم باشد
در مراحل ترقیات الی ابد الآباد و این پیش قدمی ابدی مقام وسیلت است
که امت مطالب اند که برای نبی خود طلبند که هرگز نباشند که او نه وسیله
دیگران باشد بسوی خدای عز و جل و هرچند دیگران ترقی کنند او نیز
کند تا همین نسبت که حال واقع است محفوظ باشد الی ابد الآباد و
اگرچه که ایشان که این طلبند و خواه نطلبند جز این نخواهد بود و این
مقام وساطت که خدای عز و جل نبی خود را داده از و باز نخواهد ستد
اما طلب ایشان مطلوبست تا اذعان و استسلام مر این تخلف را ثابت

شود و در دایره خاص ایشان اینمعنی ثابت شود چنانچه در دایره عام
امر ثابت است و در نفس ایشان بباشد چنانچه در نفس امر نبوده قال
العارف بیت برلب بحار چه من بنشسته‌ام • طمع در آب سبو هم
بسته‌ام • قال الموحد بیت . ببین تا خود چه کار مشکل افتاد • که خواهد
آفتاب از ذره فریاد • و این را مانع این نباید دانست که مرید بروزه رود
با افطار شیخ و او در میمنه نماز گزارد و شیخ در میسره و اشباه این قربات
و نباید ترسید از آنکه مباد ا باینها جانب او بر شیخ بچربد که افطار شیخ
فاضلتر است از صوم مرید و میسره شیخ شریفتر است از میمنه مرید در
حکایت مشهور است که عالمی در مسجد بخواب بود و عابدی مشغول نماز
و ابلیس بر در ایستاده گفتند همانا از ترس این مرد که در نماز است
باندرون نمیروی گفت نه از ترس آن مرد که در خوابست مگر آنکه انفراد مرید
بآن قربت مردمان را بسک اندازد که او افضلست یا در انفراد او بآن قربت
نوع غبنی و شماتتی متوجه شود شیخ را که چون دو کس با هم متوجه امری شوند
و یکی بدان رسد و دیگری نرسد آنکس که نرسد مغبون و مشموت نماید
که امثال این باعث ترک تواند شد بحسب اجتهاد مرید و بصیرت او
اما استیثار مرید بتوسعات و تمتعات و شیخ را در آن بخود ایثار
نکردن قادح است در حال مرید مگر آنکه شیخ آن ایثار از و قبول نکند یا

ابلاغ

ابلاغ آن بشیخ متعذر باشد برای حایلی یا مانعی و در چنین صورت
اما مرید خود نیز ترک آن حظ کند یا خود در آن بمقتضی حال خود رود و اگر برای
اقامت آیت موافقت بعضی از آن متروک دارد خصوصا آنچه مرید رغبت
شیخ در آن داند مشکور باشد و اگر نباشد تعنیفی بر او نباشد و اینجا
مقام حضور نیات و دقایق معاملات و بلاغتهای عمل و نکتههای فعلیت
و تفاوت اقدام و مراتب اراده در نقصان و زیاده والسلم بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الفقیه عماد
الملة والدین عبد العزیز اعزه الله تعالی بعزة اما بعد چون مدت دوری
دراز کشید و آمد شد خبر با کم شد و هر یک از خلیلین بحال خود شدند
و اشغال که مالامال فراغت پیش آمده باشد که ایشان را با یادم دهد
یادی کرامند و آن عهد که بآن از هم جدا شدند بر ایشان تازه سازد
چنان تازگی که دوستی دوستان حادث حاضر الوقت آنکس را باشد
که فاذکروا الله کذکرکم آباءکم و چون در حضور با آن برابر شد بر جهان
ذاتی که بر آن دارد بر آن فایق آید چنانچه در عهد قدیم با دوست دیگر
دوستان بودند اما چون او بدوستی احق بود و دوستی او دیگر دوستیها
پوشیده ساخته بود هر آینه چون غایب حکم حاضر گیرد با حاضران
همان کنند که با غایبان میکرد و او اشد ذکرا همین باشد و اجعل حبک

احب الی من الماء البارد شرح این حال چه باشد واین کار از که آید وآن
تندکار را که باشد جز خلق کریم وفا که زاد راه صدقست که ثمره یکتایی است
عطیه احد صمدست در حق عباد اصطفا چه هر کس که او یکتا باشد باطن او
همان باشد که ظاهر او پس آخر او همان باشد که اول او برای آنکه آنچه در
آخرست زمانا در باطنست مکانا پس کسی که باطنی خلاف ظاهر ندارد آخری
خلاف اول ندارد وفا است که در وجود خلیل وکیل خلیلست در باز کشیدن
عنان او از او دیه اعراض ومیل او از دخول در مداخل نسیان که در جبلت
انسانست اگر نه برهان رب او آن برهاند بقذف نور وفا از معدن
کرامت واصطفا بر آنکس که خواهد یهدی الله لنوره من یشاء وادمی را
درین ارض سفلی که بآن هبوط کرده خود چه افتاده جز این که رفیق اعلی را
فراموش کرده وجزئیات خلق را از کلیات حق باز داشته وشعور
بتفرقات خلق مجدده که بمثابت طاقات زلفست او را از تعقل جمعیت
وجه سفر بسوی تفرقه زلف کرد برای آنکه وجه اگر از روی وحدت جمعیت
بخش است اما از برای بیاض مغرق نظرست دیده را خیره سازد و زلف
اگرچه کثرتست در روی تفرقه دارد اما نظر بسواد جامع شعاع بصر است
پس در طی تفرقه زلف جمعیتی درجست کما قال **بیت** از خلاف آمد
عادت بطلب کام که من • کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

خواست که

منع

خواست که بهندوستان زلف آید وجمعیت نظر که متاع آنجاست
برداشته عود با وطن وجه که محل جمعیت وجودست کند وحلی که از
بیاض وجه انجا روی نموده بآن متدارک سازد بامید مهره آهنگ مار
کرده وبطمع دانه قصد دام با پیش در آن دام فرو شد واندر شبکات
آن بماند **بیت** بتماشا که زلفت دل حافظ روزی • شد که باز آید وجاوید
گرفتار بماند • خواست که جمعیت شعور منضم بیا زد بجمعیت وجود منضم
بآن نشد بدل آن شد بئس للظالمین بدلا درد ودریغا ازین قصه پرغصه
که آدمی را واقع است ساخته او خود از تدبیر آن عاجز است برای آنکه حکم
کثرت او را فرو گرفته وراه وحدت بر او پوشیده **بیت** شب
ظلمت وبیابان بکجا توان رسیدن • مگر آنکه شمع رویت برهم چراغ
دارد • مگر باری دیگر از جانب امر ترحمی شود وقدس قدم برای ضرورت ابا
نکند از دخول در مداخل حدوث وکاری که مرکز نکرده کند ومحالی که
مرکز نشده شود وهستی روی نماید که حق هستی ومغز پستی باشد که آن هذا
لهو الحق المبین فسبح باسم ربک العظیم در عوض همین شعور که پستی است
مجوف ونمایشی مموه وگریبان غریبان عالم رجس گرفته ایشان را باطهر ساحت
قدس کشد اینست ان لربکم فی ایام دهر نفحات **بیت** نفحه آمد
شما را دید ورفت • هر کرا میخواست جان بخشید ورفت • ایام دهر از

وقوع

روی اشاره ایام قدم حقیقت و بقیه ایام دسر ایام نبوت و وارثان نبوت
فلولا کان من القرون من قبلکم اولو بقیة ینهون عن الفساد فی الارض
الا قلیلا ممن انجینا روح الله و روح القدس و روح الامر و روح الامین
این باشد اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون ینزل
الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده دریغا ندانم که مفاصل
گوینده از هم باز میرود و زبان او از کار میشود و دست او از نوشتن
عاجز می آید یا خود عاجز آمد و سخن را روی با سوی دیگر شد ای برادر
به دل درد در آن گونه کربت غربت خوبی با دل خوبی ندیم غمی با خود شاد
و خرمی از یار و دیار داری یا بار یار از دل برداشته و سبکباری حالة
التحریر سه سال و سه ماه است که ولیم غایب شده در اوایل بقدر یکدو نامه
از او رسید بعد از آن طلب بلوغ کتابت منسد شد و جز بر خبرهای واهی
افواهی که تسلی را نمی شاید دست نیست و حقیقت حال و کیفیت اشتغال
ولیم معلوم نیست مکرر بخاطر رسید که عمدا کسی برای استبانت حال
ارسال نماید دامن گیر امضاء آن عزیمت شده حالیا ولیم را حالی پیش
آمده که مرآة حال آدمیست در خروج از غیب حق بسوی شهادت خلق
یا در جزئیه این حفظ الغیب کلیه آن حفظ الغیب بلا ریب نماید ازین
جانب ظهر الغیب برای تثبیت ولیم بر حفظ الغیب پیوسته مرتبت

سفر دکوشش

سفر دکوشش ولیم مدد آن دعا باد و لطف خدای اجابت را کفیل
و حسبنا الله و نعم الوکیل و السلم علی ولیی و رحمة الله و برکاته محفوظاً
بحفظه منصوراً بنصره و هو الحکیم الحمید بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الولد الاکرم الامجد الشیخ شرف
الملة و الدین احمد حلاه الله تعالی بمزایا العلم و وقاه من رزایا الجسم بحق
الحق اما بعد اجسام بحسب همه ارواح بوده اند چون خدای عز و جل
خواسته که جسم با روح کرد روح را مبتلا ساخته بجهلی که ناشیست
از میان چون آن جهل در ذات روح قرار گرفت روح را کثیف و کدر
ساخت و جسم از آن باز دید شد باز چون خواهد که جسم را روح سازد
علمی که ناشیست از صحو حال در آن نهد آن علم جسم کثیف را لطیف و
نورانی سازد تا باز گردد بلطافت روح نخست چنانچه در حدیث آمده
که نحن معاشر الانبیاء اجسادنا ارواح پس جهل جسم کننده روحست
و کفاه ذلک مثله و علم روح کننده جسم است و کفاه ذلک منقبة
و اگر این غیب را مثالی در شاهد خواهد آب جوی بیند که چگونه مایع
و لطیف است و چون بدرخت پیوندد با میوه کثیف جامد شود از انگور
و انار و به و سیب و باز آن میوه را چون در هاون بکوبند عصیر و رب
شود و میعان و رقت او عود کند با خواص فواکه که آب بسیط از آن

خالی بود خلقنا الانسان فی احسن تقویم لطافت اولی است ثم رددناه
اسفل سافلین کثافت ثانیه الا الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر
غیر ممنون عود لطافت اولی است با مزید حسنات مکتسبه فما یکذبک
بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین چون آن فرزند ارجمند ندانست
که علم با دمی چه کار میکند و جهل با او چه کار باید که تسخیر کند از ساق جد و تمام
همت مانند فراهم آوردن پس آنگاه علم الهی که نزد اهل هدایت بدست
آورد مانند تحصیل کیمیا و آن کیمیا را بر آن مس زند تا تمام آن زر خالص
شود و او بآن توانگر شود توانگری آید و لمثل هذا فلیعمل العاملون و فی ذلک
فلیتنافس المتنافسون **بسم الله الرحمن الرحیم** برادر تابعین
شمس الدین محمد بداند که گناه بعد از توبه سخت تر است از گناه پیش
از توبه چون خدای عز و جل او را توفیق داد و توبه کرد ثبات بر مقتضی توبه
بدست گیرد و اسباب ثبات بر توبه سه چیز است یکی ترک همنشینی
بابدان کنند را با یاد اینکس وی داو را بر سر آن میدارد و دویم همنشینی
با نیکان کردن و نیکان آن کسانند که او را پند دهند و نصیحت کنند و
از خدای و رسول او و دار آخرت با او حکایت کنند و سیرت و صفت
گذشتگان صالح نزد او گویند و او را بر خیر و طاعت مدد کنند سیوم دعا و
تضرع بسوی خداوند عز و جل کردن و صدقه دادن و نزد خدای عز و جل

روی

روی بر خاک نهادن و از وی درخواستن که از شکستن توبه نگاه داشتی
فرماید دیگر بداند که توبه دست سلوک بر خود نهادنست و خود را در زمرهٔ
راهروان راه خدای عز و جل آوردن و سلوک راه خدای عز و جل مبنی بر
دو اصلست یکی طاعت و یکی تقوی چون توبه کرد و خود را پاک راه
خدا مهیا ساخت طاعت و تقوی نگاه دارد و طاعت آنست که هرچه خدای
عز و جل بآن فرموده بجای آورد و تقوی آنست که هرچه خدای از آن نهی
فرموده دست از آن باز دارد و از جمله طاعتها نماز است و روزه و در
هر یکی از آن فریضه هست و سنتی هست از فریضه آن بهیچ حال دست
ندارد و مستحب آن بقدر ممکن بجای آورد و نمازهائی که از طرفین فریضه
گزارند همه بگزارد و نماز اشراق و نماز اوابین بقدر مقدور بگزارد و
هر دولتمند که ساعتی از شب برخیزد و چند رکعتی نماز گزارد در دنیا و
آخرت از روی سفیدان گردد و قوت جوانی غنیمت شمرد و خود را
از روزه سنت بی نصیب نگرداند بآنچه تواند هفته یکروز یا دو روز بآنچه
دست رس بآن داشته باشد و از جمله تقویها امانت است و حق شناسی
امانت آنست که در مال کسان خیانت نکند که بی علم او و رضای او آنرا
خداوندی کند و در عرض کسی خیانت نکند که نظر ناپاک در او یا باز
بسته کند و حق شناسی و وفاداری آنست که از کسی که بر او حق قدیم

دار و ببرد و دیگری بر او نگزینند و سالک راه خدای باید که جوانمرد و
عالی همت و پاک نظر و پاکیزه گوهر باشد دیگر بداند که گوهر آدمی سخن است
هر کس که سخن او نخست و آنچه گفت بجای می آورد و بر منبر گرد او آدمی
تمام گوهر است و نپسندد الا این که آدمی تمام گوهر باشد و عهدی که با
کسی کرد نشکند و دستی که داد نگسلد والله الموفق بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخنا جلال الملة والدین
محمود تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین اما بعد محل فیض
الهی جوهر انسانیت مرآتیه هر جا که انسان بیشتر باشد وجوه فیض
بیشتر باشد ازین جهت امصار بوطن اولی است از قری و قری بتوطن
اولی است از بوادی جز آنکه انسان برای نباهت جوهر محسود است
و توجه نفوس حاسده شیطانیه بافساد حال او زیاده است از توجه
انسان به افساد حال غیر او و ترصد فساد در او بیش است که در غیر
او پس از هم آنجا که انفس است اخس است و نظر باین هر جا که آدمی کمتر
باشد بهتر باشد پس سکون در بوادی بهتر باشد که در قری و سکون
در قری بهتر باشد که در امصار اکنون چون جهتین متعارضست
حاجت بتمیز و ترجیح ثابت است اگر مخایل فساد ظاهر باشد بقلت باید بود
و آنجا که مخایل صحت غالب است مایل بکثرت والحمد لله که در اخوان آباد

آلهی مخایل

الهی مخایل صحت اعتقاد و سداد عمل ظاهر تر است پس کثرت آنجا بهتر است
از قلت جای دیگر اگرچه قلت آنجا بهتر است از کثرت جای دیگر بنا برین
بخاطرم می آید که ولیم اختیار توطن در آنجا نماید و اهل و متعلقان از شیراز
بآنجا آورد و شاید که بعضی فواید آن در مکتوب ولیم و حبیبم شیخنا صدر
الملة والدین محمد مذکور باشد مادام که موافق مصلحت است در تاسیس مبانی
و تشیید ارکان آن می باید کوشید و بالله التوفیق الهادی الی سواء
الطریق و هو حسبی و نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الاخ فی الله مولانا مجد الملة والدین سلام الله عافاه
الله فیما عافاه و بفضله و حفظه و لطفه تولاه اما بعد وجود آدمی مر خدای
عز و جل را بنده و لست بدان گونه که او میخواهد میگردد و چون وجود که
اصل و ذات است چنین است نفس و شعور که فرع و صفت چه سود که خود را
سخت گیرد و مر خدای عز و جل را بنده دل نباشد چون نوح ذات بامر کردگار
یکیست و طوفان بلا میطلبد سرکشی کنعان نفس و پناه بردن او بکوه
پندار بلا را از و باز نمیگرداند قلعه بی در پندار بیک منجنیق موج دو در
می شود و خانه اندیشها با موج زیر و زبر میشود کشتی نوح اخلاص است
و یگانه شدن بامر کردگار بیت آشنا هیچ است اندر بحر روح * چاره
اینجا نیست جز کشتی نوح * و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره

قد جعل الله لکل شی قدرا و متوکل نه آنست که آرزوی معین پیش چشم خود بان
دارد و طمع موکد در بندد که البته وکیل خدای عزوجل آرزو برآرد و سوق
وجود بآن راه کند عزت جلیل چنین وکیل خرجی قبول ندارد توکل آنست که قدری
که خدای عزوجل بمقتضی قد جعل الله لکل شی قدرا شخص را مقرر کرد بمقتضی ان الله
بالغ امره امضا و انفاذ آن میفرماید بجو و اولی و انسب شناسد گنجایش
گاه خود را آنجا پا زد و آن داند که **بیت** هرچه هست از قامت ناساز
بی اندام ماست ، ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ، و چه گونه تشریف
او بر بالای کسی کوتاه باشد و او آنکس است که صفت خاص او که در مقام تعریف
شان او مذکور کرده اینست که ربنا الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی هر کس را
آنچه شایسته و بایسته اوست داده چون شخص خود را فراموش کرده باشد
و غیر خود را خودبین داشته تقصیر آنکس چه باشد که آنچه فی الواقع شایسته
و بایسته او اولی اوست باو میدهد و اتباع وهم باطل او نمیکند که او را فرو
گذارد و دشمن او را که آن را خودبین داشته پرورده که اعدا عدوک نفسک
دریغا خدای عزوجل دشمن کافران است اما دشمن داناست و ایشان
دوست خودند اما دوست نادانند و دیر است که گفته اند **مصراع**
دشمن دانا به از نادان دوست ، خدای عزوجل دشمن کافران است ایشان را
اولی است از ایشان که و نحن اقرب الیه من حبل الورید چون حال او با کافران

که ایشان را

که ایشان را از بندگی خود بدر کرده و ان الکافرین لا مولی لهم اینست
حال مومنان دین شان چه باشد پس ای مومن پاک اعتقاد بدگمان
برب مباش و بدانکه آنچه پیش تو می آید صلاح تست صلاح دید رب تو
برای تو اولی است از صلاح دید رب تو برای تو اولی است از صلاح دید
نفس تو برای تو بتو اقرب است از نفس تو بتو ای مومن پاک دین میان
رب تو و تو خلاف است و شقاق و خلاف و شقاق نیست در عالم جز این
هر خلاف و شقاق دیگر مشتق است ازین جهت عارف در تاویل
واجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام گفته که حقیقت اصنام صور نفوس است و
اعظم معبود عبد فی الارض الهوی موید همین تاویلست اکنون تو درین حرب
یا در کدام جانبی رب را بر نفس میگزینی یا نفس را بر رب اگر رب را بر نفس
میگزینی رب تو اوست و اگر نفس را بر رب میگزینی نفس تو اوست و اگر موقوف
میداری تا با کسی مشورت کنی ترا دو مشیر است فرشته و دیو فرشته گوید
رب را بر نفس گزین برای آنکه دیو نفسانیت و حکم نفسانیت در وجود
او ظاهر تر است الا انا نترشح بما فیه هر کس آنچه دارد میگزارد و اگر از من
میپرسی من میگویم ان لربک علیک حقا و لنفسک علیک حقا فات
کل ذی حق حقه هر خود تمام همراه رب کن هیچ از آن برای نفس باز مگذار
جهت خود تمام همراه نفس کن که هیچ از آن رب ترا در کار نیست آدمی که

[illegible]

نخورد و او را با گاه سرکاری نباشد با گاه با گاه سر و کار دارد گاه برای
پستور آماده دارد نه برای پستور بزرگوار و اگر چنین کنی معنی سخن آن عارف
دانی که چیست آنجا که گفته والله لو عرفتم ما عرفت فی هذا المسدود لطربتم
طرب الابد ولخفتم الخوف الذی لیس معه امن لا احد چون چنین است ظاهری
داریم بغایت پریشان و پشیمان و باطنی داریم مجموع خرسند اینست شرح
ما اگر پسند و شرح پریشانی ظاهر از فضل باطن باز خوان وهو الکریم المنان

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی سلام علیکم

اما بعد مدت دوری دراز کشیده که نزدیکست که صورت آنجا و احوال
و اوضاع آنجا فراموش شده دریغا که بچهار پنج سال دوری چنین اثر میکند
پنجاه شصت سال که بنده از خدا جدا مانده چگونه او را و عالم او را و ساکنان
آنجا فراموش نکند دریغا که کار با رسول و کتاب افتاده است و کار برای
کتاب و رسول چنین است که می بینم مگر خصلت وفا در آنجا که باشد کاری
بکند و اگر نه قاصد و نامه باری کاری نتوانند کرد یا خیال دوست
بر دل افتاده گذاری کند و عهد کهنه شده از نو تازه سازد و تلاطم بحر غیب
گاه زنگار غفلت و قساوت از دل میبرد و از صفای غیب ذکری بر او
حاضر میشود که هم آنست که چون پیل که هندوستان در خواب بیند بند بند
وجود خود از هم بگسلد تا آن ذکر بر دل حاضر است از ذکر انست باز چون
آن ذکر

آن ذکر متواری شد دل ناکس ناکس از آن پس سر در آبخور طبیعت فرو برد و
جهان حقیقت را با قفا افکند مگر آنکه باز با صبح وفا او را قفای زند و از آن
اعراض با قفا گشد و اگر درین خلال سعادت مساعد آید و فرستاده از
دیار یار با نامه تذکار در رسد غلبه جانب ذکر افتد و لشکر شیطان نسیان
روی در هزیمت آورد ولولا فضل الله علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان
الا قلیلا دریغا المجاز قنطرة الحقیقة در مجاز این دوری صوری حقیقت آن
دوری معنوی باز می بینیم و در جزئیت کار خلق کلیت امر حق باز می یابیم
دریغا اگر سخن جدائی خدائی هیچون سخن جدائی بشری باشد بس بودی
او را این سختی و کیف که نه آنست مرا چندان است خالیا بیا تا این مجاز
و حقیقت در هم آمیزیم که از فرط درد نه از اهل تمیزیم اگر سر در مجاز فرو میبریم
در مجاز می افتیم اگر مجاز است سایه حقیقت است و اگر حقیقت است
مغز مجاز است مغز و پوست با هم بخوریم که چون گرسنگی فزود تمیز نتوان
نمود چگویم که درازی دوری با دل افگار مانده و تن از کار مانده چه کار رانده
روزش آیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة شده شبش مصداق
أرأیتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا آمده لیل سرمد را که سر آرد جز خدای
که من اله غیر الله یاتیکم بضیاء از آن خدائی که شب دراز پر سوز و گداز دوری
سر آرد و نیاز قلب نیازمند چون آفتاب از مشرق اجابت بر آرد بمبارکی

وخیر مصون از مرض وضیر اما لا ضیر انا الی ربنا لمنقلبون چه ضیر چون بنده
بخدای خود بازگشت نماید **بیت** هر دم که دل بعشق دهی خوش دمی بود
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست • حدت عشق وشدت شوق
این گوید اما لشکر عقل غیر این گوید گوید آی ودرست آی چون بکاری از وطن
قدس وعدن انس بیرون آمده آن کار ناساخته رفتن بی مزه است مطعم
وخام طمع مکن جرعه صبر تجرع ولشکر حکمت نگاه میدار وپیش از رسیدن
هنگام اقدام منمای تا عتاب بادرنی عبدی نفسی حرمت علیه الجنة
نشنوی من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت هر که دیدار خدا خواهد
بود اما آنرا اجلی است موعود وآن اجل تمامی کارست که شخص برای آن کار
جدائی از کردگار اختیار کرده وچون آن کار را بتمام رساند واو قرار
خود بر بار کند بلنگر ووقار روانه دار القرار کرد وحکم اوطان جزئیه
که بمسافرت بشری شخص از آن مفارقت کند بعینه حکم وطن کل اصلی است
که بمسافرت الهی از آن بیرون آید **بیت** سفر کردم بهر شهری رسیدم
چو شهر عشق من شهری ندیدم • چنانچه آن عود را عجلت که مبادرت
بر آن نتوان کرد این عود ما را نیز مواقیت است که تا آن میقات نرسد
بهم نرسد الامور مرهونة باوقاتها چند روزی دیگر صبر در کار است و
امید که پیش از رسیدن اجل الهی اجل این دوری سر آید وبمقتضی

ان مع

ان مع العسر یسرا بجای روزگاری که در دوری وهجران گذشته روزگارها
در قرب ومواصلت بگذرد چنانچه در خبر آمده لن تغلب عسر یسرین **بیت**
اگرچه جمله در اندوه ودردیم • یقین دانم که آخر شاد گردیم • چو دردی هست
درمان نیز باشد • چو خاری هست ریحان نیز باشد • اگر امروز ظاهر نیست
درمان • شود ظاهر چو آید وقت فرمان • هذا ما یرجی من الکریم والراجی من
الکریم لا یخیب جاده واذا سالک عبادی عنی فانی قریب وختم الکلام
بالقرب مبشر بالغرب **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب**
بن محیی الی ولیی فی الله مولانا مجد الملة والدین سلام الله آتاه الله علمه وهداه
اما بعد پرسیده که در تلفظ بواو مدیه مثل واو یعلمون اختلافی
هست اهل فارس واوی محض میگویند از قبیل واو سورای العرب و
اهل خراسان وعراق واوی قریب بالف میگویند از قبیل واو شورای
الملح واز الحان عرب امروز باین نوع مسموع میشود لهجه اصلیه عرب و
لغت صحیح که قرآن بآن باید خواند چیست **جواب** علماء عربیت
حروف دو قسم ساخته اند حروف متاصله بیست ونه حرف مشهور است
که واو ویا از آن جمله معدود است وحروف متفرعه حروفیست که میان
دو حرف از آن بیست ونه حرف گفته میشود چون حرفی که میان شین و
جیم گفته میشود وچون حرفی که میان صاد وزا گفته میشود وحرفی که میان

همزه و واو و الف گفته میشود و از جمله حروف متفرعه شمرده که میان
الف و یاست و آنچه الف اماله است که در عامه لغات ثابتست و قرآن بآن
متعلقست و حرفی شمرده اند میان الف و واو و آنرا الف تفخیم نام است
سیبویه در کتاب خویش آنرا ذکر کرده و بدین نام خوانده و آن مخصوص
بعضی لغات باشد و قرآن بآن متلو نیست و گویند لفظ صلوة و زکوة
و حیوة بواو باعتبار آن نوشته اند چنانچه صاحب کشاف در تفسیر
سوره شعرا گفته فان قلت کیف خط فی المصحف علموا بواو قبل الالف
خط علی لغة من یمیل الالف الی الواو و علی هذه اللغة کتبت الصلوة و الزکوة
و الربوا و اما ملفوظ الف اماله بر وجهی که از استاده قرآت تعلم شده
بعینه ملفوظ وسط شیرات یعنی اللبن نه از آنچه در وسط شیر است یعنی
الاسد چه آنچه یعنی الاسد حرفی گفته اند میان الف و یا و شی میان
خود و غیر نباشد بقیاس بآن حرفی که میان الف و واو باشد آن باشد
که در وسط شورات یعنی المالح پس بضرورت معلوم شود که واو در کلام
عرب عبارتست از آنچه در وسط سورات یعنی العرس نه آنچه در وسط
شورات یعنی المالح و الا شی میان خود و غیر باشد پس اهل فارس که
یعلمون بر وجهی میخوانند که مثل وسط شورات یعنی المالح نه بواو عربی
خوانده اند بحرفی خوانند میان الف و واو و چنین حرف در لغت مشهور

در وسط شیرات صح

که قرآن

که قرآن بآن منزل نیست و در آن لغت که هست بر این وجه است که تخت
بنا اصلی واو است و آنرا اماله بواو میکنند مانند صلوة بآنکه بحسب بنا اصلی
واو است بر این وجه خواندن بهیچ وجه صحیح نیست و خروج است از
مطلق لغت و لهجه و ظن عوام عرب که امروز بر این واقع است پسندیده نیست
برای آنکه ایشان بسبب اختلاط با عجم یا بسبب تطورات و بر لهجه و لغت
اصلی خود را کم کرده اند اهل بادیه و کثیری از اهل حضر امروز قاف را مرتب بکاف
گویند بجای قل کل گویند و این حرفیست که در لغت فارسی از حروف
متاصله بناء ایشانست چنانچه در گل یعنی الورد اما در لغت صحیحه عرب نیست
نه باصالت و نه بفرعیت امثال این تحریفات عوامست و حجت نیست
و الله اعلم و اینجماعت از عرب که واو یعلمون از مخرج واو بیرون برند و
بالف نزدیک سازند الف یعلمان نتوان که بحال خود باز گذارند و الا
زیاده فرقی میان ملفوظ تثنیه و جمع نباشد پس ناچار بافساد او ملزم
میشوند بسبب افساد الف و در فتح الف و تبعید او از واو مبالغه
زاید کنند و از مبالغه فتح ایشان حرفی متولد شود که تفهم آن بایراد
مثالها از هیچ لغت نتوانم کرد چه هیچ لغت مبنی بر چنان حرف نیابم جز
آنکه اگر کسی خواهد که آن حرف بداند که کدام است در حین تلفظ بالف
دهان را هر چند خواهد گشاده کند و چون گشادگی دهان بنهایت رسید

که از آن متولد شود آن باشد و این الف بدین فتح شدید بلغت صحیح عرب
باشد اگرچه صحیح که اعراب دوست دارند مثل آن کنند و لهجه اعراب
خوانند و بالله التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخنا جلال الملة والعلم محمود آتاه الله
فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وتولاه بما یتولی به عباده الصالحین
اما بعد صاحب همت دنیا از خود باین قانع نباشد که همین که یکروز که
در آنست خوش گذراند بلکه آنروز که او در آنست آنگاه بر او خوش گذرد
که عده خوشی ابد است آماده ساخته باشد آنکس که در دنیا بهمین خشنود است
که امروز او خوش گذرد و فکر فردای آخرت خود ندارد دون مایه و کم همت است
پس خوشا بنده که صاحب همتین و جامع چنین نشاتین باشد جعلک الله
ولیی من اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا والسلم علیکم ورحمة الله
وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی
ولیی فی الله الامیر شرف الملة والدین محمد وفقه الله اما بعد اگر کسی
عقل خود بر خود حاضر سازد و داند که این عالم یعنی زمین و این آسمان
سازنده دارد که آنرا ساخته و باین ترتیب معین بداشته و چه عجب
اگر آنکس آدمی را بخود خواند و بسوی خود راه دهد و شناسا و آشنای

جماعتی

کند

خودسازد

خودسازد و در مجلس حکم خود حاضر کند و در پای تخت خود جای دهد
پیغمبران خدای صلوات الله وسلامه علیهم فرستادگان اویند بسوی
آدمی و این بشارت آورده اند چون این خبریست ممکن و بر ایشان نشانهٔ
راستی پیداست چرا باور نکنیم و برای چه این دولت از خود باز گردانیم
خاصه که خبر آورده اند که اگر کسی این مژده قبول نکند و بمقتضی آن در کار
نیاید او را از آفریدگار عالم عقوبتی عظیم خواهد بود در خور عظمت آفریدگار
عالم که رسلا مبشرین و منذرین پس بایستی تا این مژده باور کنیم اگرچه یکبار
باور کرده ایم اما آن باور را تازه سازیم و در ایستادگی بآنچه وسیلهٔ تقربی
بآفریدگار عالم است بوجهی که پیغمبران او نشان داده اند افزائیم مگر بآن
قربت برسیم اگر در دنیا بآن رسیم چنانچه اولیاء خدا رسیده اند و
ابواب کرامت و عنایات بر ایشان گشوده اند فبها والا پیغمبران
خدای صلوات الله وسلامه علیهم خبر داده اند که مردن آدمی نقلی است
از عالمی بعالمی و در آن عالم این قربت و رتبت خواهد بود چنانچه
حق آنست پس در آنجا بآن رسیم بخدایی که این مژده باور کردنیست
و این عمل کردنی و هر کس که نمیکند بر خود ستم میکند و ویل یومئذ للمکذبین
فبای حدیث بعده یومنون سلام این بنده بولیم الامیر تاج الملة
والدین الشیخ علی وفقه الله تعالی لقبول البشارات النبویة رساند و بخیر

کرامات

ولیم الامیر نظام الملة والدین محمد وفقه لمثل ذلک وبسایر مخادیم آنجا باشند
سلام الله ورحمته وبرکاته علیکم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی یکتب لولیی فی الله الامیر مرشد الملة والدین عبده السلم
حیاه الله بالسلم اما بعد پرسیده که در صحبت مذکور شد که بعضی را
خدای عزوجل مذاقی میدهد در تمیز حق از باطل مانند مذاق شاعر در تمیز
حق از باطل مانند مذاق شاعر در تمیز کلام موزون از ناموزون غلط کند
چنان کس ممکن نیست که در تمیز حق از باطل غلط کند پرسیده که اگر
چنین مذاق میباشد اولی کسی بآن صحابه کبار ند وایمه مجتهدین رضوان الله
علیهم وحال آنکه میان ایشان اختلاف واقع شده ودر محل اختلاف یکی
بیش نیست جواب آنچه مجتهد جامع شرایط اجتهاد بر آن رود در خود
صواب وبرنهج سداد باشد ولیکن در قضیه واحد گاه هست که دو وجه
متساوی است متکافی ومتشابه وحکم خدای در آن بر یکی از آن دو وجه بعینه
سابق شده واگر بر آن وجه دیگر حکم شدی از اسلوب حکم خدائی و
میزان حکمت ربانی خارج نبود لیکن از آن دو وجه متشابه در حکمت
یکی بعینه معتبر شد مجتهد عالم غیب نیست که داند که حکم خدا در آن قضیه
بر چه وجه جاری شده عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول فانه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصدا اقصی جهد مجتهد

آنست

آنست که مذاق الهی کسب که آنچه بر آن حکم کند بر میزان حکم وحکمت الهی
باشد در صورتی که میزان حکم وحکمت یک وجه معین است بضرورت
همه مجتهدان بر آن وجه می افتند ودر صورتی که چند وجه میگنجد وهمه مطابق
وموافق میزان حکم وحکمت الهی ممکن است که هر مجتهدی بر یک وجه از آن
افتد آن مجتهد که بر آن وجه افتاد که کلمه الهی بر آن سابق شده اورا
مصیب گویند وآن مجتهد که بر غیر آن افتاده اورا مخطی گویند وبمجرد این
که کلمه الهی بر غیر آن سابق شده آن از آنکه در حد ذات خود بر منهاج حکم و
اسلوب حکمت الهی باشد بیرون نمیرود وبسیار می افتد که امری چنان
کردنی میشود در حکمت خدا که خدای عزوجل ترک آنرا تعلیل بکلمه سابقه
میکند لاغیر چنانچه فرموده که لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم وفرموده ولولا کلمة سبقت من ربک لکان لزاما پس عذاب ولزوم
لزام چنان حق ومطابق حکمت شده که هیچ مانع وصارف نیست که حکم خدای
عزوجل بر آن واقع شود الا که این که کتاب وکلمه بر غیر آن سابق شده اکنون
مجتهدی که برخی بر کتاب وکلمه سابق مطلع نباشد درین دو صورت
حکم بر مس عذاب ولزوم لزام کند اگر او را مخطی نامند باین معنی که حکم او
موافق آنچه کلمه کتاب بر آن سابق شده نه افتاده اما رونق سداد
مذاق وصحت اسلوب از او مسلوب نباشد ومثل او مثل شاعری باشد

که مبنی پسنی که آنرا بر دو وجه توان خواند که بهر وجه از بحری باشد و بهر دو وجه
موزون باشد برا و وارد شود و او آنرا بر وجهی بعینه از آن دو وجه ولیکن اتفاقاً
ناظم آنرا بر وجهی دیگر گفته باشد چنان کس را ملامت بر آن نتوان کرد که مذاق
صحیح را در تمیز شعر موزون و ناموزون ندارد اما این مقدار هست که او علم غیب
نمیداند و ندانسته که ناظم آنرا بچه وجه گفته در هر محل که علما خلاف کرده اند
همچنین است که یکی از ایشان بر آن وجه افتاده که کلمه الهی در لوح بر آن سابق
شده و آن دیگر بر وجهی افتاده که هیچ مانع نبوده در حکم الهی و اسلوب وضع
شرع که حکم چنان شود ولیکن چون دو وجه متشابه باشد بناچار حکم بر یکی باید
کرد مانند کسی که بر سر دو راهی رسد که هر دو یکسان بمقصد رسانند ناچار
یک راه بعینه رود و در محل چنین تشابه آنرا که مکرم شده بسبق قدم الهی
بسوی آن و اختیار حق عز و جل آنرا سالک آنرا مجتهد مصیب گویند
وقد سئل بعض الشطاحین علی ای مذهب انت فقال علی مذهب الله
و آن راه دیگر که ازین شرف محروم شده اگرچه در محل امکان آن معنی
بوده سالک آنرا مجتهد گویند و حکمت خدای عز و جل در آنکه بعضی مجتهدان
بچنان راه افتند رحمت خدایست عز و جل بر آن راه برای آنکه آن راه در
ذات خود مشابه آن راه بوده که مسلک قدم الهی شد مع ذلک از این
شرف محروم افتاد پس خدای عز و جل خواست که این حرمان او را جبر فرماید

بآنکه

بآنکه مسلوک قدم بعضی از اولیا و تابعان او شود و در خبر آمده که اختلاف
امتی رحمة اگر کسی گوید که آنکس که او ذو الوزنین را بیک وجه خواند او را بنا موزونی
متهم ندارند و موزونی آنرا نیز بر آن شناسند پس باید که مجتهدی نفی سخن
مجتهدی دیگر نکند و تصویب او هم نماید **جواب** آنست که بحر شعرها
کثرت آن متقاربست چنانچه هر طبع که وزن یکی از آنها شناسد وزن همه
شناسد اما بحور شعر عظیم المباینه باشد افتد که کسی را مذاق یک بحر از آن
باشد و مذاق بحری دیگر نباشد و اگرچه مجملا داند که جز آن بحر که مذاق او شناسد بحرها
و شناور بحرها تواند بود اما برای ضرورت عمل او را لازم باشد بدان بحر خواندن
که مذاق او راهبر آنست و از غیر او منع کردن حفظ از تشتت که راه بر سالک
ملتبس میکرداند لاجرم اتباع هر مجتهد را جز سلوک سبیل او جایز نباشد
حفظا عن تفرق السبیل و لسان حال او بنصیب خود ازین معنی گویا باشد
که هذه سبیل انا و من اتبعنی ای هذه سبیلی و سبیل اتباعی لا انها کل السبیل
ادعوا الی الله علی بصیرة مخصوصة هی بصیرة الوجه الخاص المشهود لی لا کل
البصیرة و اگر تشابه سبیل جایز بودی خدای عز و جل که علیم حقایق همه آن
سبل است کلمه را یکی از آن بعینه سابق نساختی و اگر خدای عز و جل که
صحت وجوه مذاقها همه یکسان نزد او حاضر است یکی بعینه اختیار فرماید
و حکم بر آن فرماید مجتهد را که صحت غیر یک مذاق بتحصیل پیش او حاضر نیست

معذور باید داشت اگر حکم بهمان بعینه کند **دیگر** پرسیده اند که از امت
با نبی و از مرید با شیخ که نایب نبی است آن یک که طریق تعلق باو سپرد
بالتزام خدمت او و کفایت مهم او اولی است و احق باو در دنیا و آخرت یا
آنکس که طریق تخلق باخلاق او سپرد و تاسی باعمال او از صلوة و صیام و وجوه
بر و صنوف خیر **جواب** سالک مسلک اول اولی است و احق براو
آنکه آنکس که در حق او احیای بنیه میکند و سالک مسلک دوم احیای سنت
و حیات بنیه اخص است شخص را از حیوة سنت پس مادام که او را احدی
و حاجتی باشد اولی اشتغال بآنست و چون خدمتی یا حاجتی نباشد
یا از آنکس نیاید باقامت سنت او و اقتفای سیرت و تشبه بهدی او مشغول
باید شد تا بهیچ حال از و خالی نباشد و در سیرت سید المرسلین از ابی
بن کعب صاحب عبادة فلما احتاج الیه الناس ترک العبادة و جلس
للناس پس چون قیام بحاجت ناس که بنده خدا و امت نبی اند اولیست از
عبادت حق قیام بحاجت نبی و خلفا و امنا و وارثان او چگونه اولی نباشد
والله اعلم بالصواب **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن**
محیی الی ولیی فی الله الامیر نظام الملة والدین محمد ایده الله بالعز السرمد
اما بعد ایشان دو اند انسان الهی و ایشان طبیعی انسان الهی
زندگی برای آن خواهد که مشاهده آیات حق کند در خلق و شان از برای

آن خواهد

آن خواهد که انفاذ احکام حق کند در خلق و مال برای آن خواهد که انجاز وعده
رزق حق کند در خلق انسان الهی خلیفه خدای باشد عز و جل در ارض و قیام
باظهار امر او و خادم شرع او و انسان طبیعی زندگانی برای آن خواهد که خورد
و خواب کند و شان برای آن خواهد که در رود و خراب کند و مال برای آن خواهد
که خرج نان و آب کند شان ایشان الهی مباین شان ایشان طبیعی است
بل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب و ولیم
ایده الله در آن کوشد که بر آن باشد که انسان الهی باشد و سالک مسالک
آن که ایشان الهی چون خلیفه خداست عز و جل چنانچه ملک خدای عز و جل
منقطع نشود در دنیا و آخرت شان و مکان او در ارتفاع باشد اما انسان
طبیعی اگر در دنیا صاحب شان باشد چون نشانه دنیا بر او سر آید از شان و
ملک باز افتد و بد انسان که تن او در خاک مذلت افتد جان او از و ذلیلتر
باشد و ناتوان تر و افتاده تر فاعتبروا یا اولی الابصار ای ولیم اگر بدانی
که آدمیان الهی چون پیش آله عز و جل روند ایشان را چه شان و درجه و عز و
ملک باشد پادشاهان جهان پیش تو بغایت خوار و بی اعتبار نماید ای ولیم
هر کس که در آخرت خوار و بی اعتبار باشد حالا از آن خواری و بی اعتباری
اثر جهان باو پیوندد چنانچه اگر ظاهرا عزیز باشد باطنا خوار و ذلیل باشد
پس ایشان طبیعی سعادتی دارد عاجل ظاهر اجل او فی الاجل و باطن او فی الحال

مشحون بشقاوتست سعادتی چنین تنگ بی پشت چه لایقست که صاحب
همت در آن آویزد ای ولیم خدای عزوجل دنیا را از آزوی که دنیاست اخذ
کننده از آزوی که وسیلهٔ آخرت سازند خدای تعالی دنیا را بر برگزیدگان
خود حرام ساخته نه حرام شرعی حرام ذاتی که چنانچه آدمی را میل تناول
قاذورات نباشد ایشان را میل دنیا نباشد و درین سخن هیچ تکلف
نیست آدمیان آلهی همه چنین اند و غیر این در وهم و خیال ایشان نمیگنجد و
هر کس که بمشاهدهٔ الهیات رسیده و دیگر بار او را میل طبیعیات ممکن
نیست جعلک الله ولی من الالهیین وتولاک بما یتولی به عباده الصالحین
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولی السالکین
و سالک مسالک المحسنین الواثق بالله الاحد الامیر جمال الملة والدین محمد
انعم الله تعالی به عبادة الصالحین اما بعد خدای عزوجل دنیا را آبادی
از آن جهت نموده که چاشنی هستی بچشد و مزهٔ نعمت خدای عزوجل بداند
و بداند که در تصریف و قدرت الوهیت چه نوع چیزهاست و می باشد
هر آینه بجد و قوت و کمال رغبت متوجه او شود آنگاه آنچه حقیقت نعمت است
او را دهند و دادنی که از عقب طلب و رغبت او باشد چه آن دادن اول
چون مسبوق برغبت و طلبی نیست زیاده موقعی ندارد و مانند آب بغیر
متعطش دادن و نان بغیر جایع دادن اگر رحمت و نعمت خدای عزوجل

نان و آب

نان و آبست که جوع و عطش خود با خود دارد و چشم و دل سیر از آن
ممکن نیست هنوز پیدا نشده باشد که صد خریدار برای آن از جا برخاسته
باشد و صد خریدار آن بر جایها پیدا شده بیت در پرده هنوز و هزارت
رقیب هست • در غنچه هنوز و صدت عندلیب هست • اما از رغبت تا
رغبت فرق است رغبتی که سالها در شان راغب آشیانه کرده باشد
و در جدائی از مرغوب سوزش و گدازش باز آورده باشد و رغبتی که
با وجود مرغوب با هم زائید یکسان نباشد بنا بر این است که نعمت دنیا همه
کس را شاملست اما نعمت آخرت مخصوص طالبان و راغبان آنست هر کس
که تصدیق مبشرین علی ذکرهم السلام والتحیات کرده باشد و باور داشته
که ورای این نعمت نعمتی است که این نعمت نمودار آنست و جویای آن شده
و بذل مجهود برای نیل آن موعود کرد آن نعمت باو میرسد و هر کس که تکذیب
آن بشارت کرد و باور نداشت که ورای این نعمت نعمتی است یا خود
این نعمت را منعمی هست و او را این بصیرت مفتوح نبود که از چیزی او باز
وقت چیزی افتد و در همین نعمت حاضر آویخت و بتمتع آن مشغول شد
یاکلون کما تاکل الانعام او را از آن نعمت که معد است برای خاصه طالبان
آن محروم است و وای بر آنکس که از آن محروم باشد آرزو در فایزان
بآن فایز شوند و ویل یومئذ للمکذبین خوشا حال آنکس که از آن نصیب یابد

وچسنه دنیا راهنمای او شده باشد بحسب اخرت طوبی لهم وحسن مآب
جعل الله ولی السالکین من الفائزین الذین اتاهم الله فی الدنیا جنة وفی
الآخرة حسنة ووقاهم عذاب النار وسلک به مسالک الابرار چون
ولی السالکین زاد الله توفیقه وفتح الی حقیقة الحق طریقه جویای تذکره الهی
است ومستبشر بآن واز اتباع وخشیت که در کریمه انما تنذر من اتبع
الذکر وخشی الرحمن بالغیب مذکور است مرجو النصیب و هر ساله در صحبت
ولیم امیر غیاث الدین محمد کان الله له هدیة تذکره بدان جانب شریف
مرسل می شد واین نوبت دست نداد این نامه برای قضای آن نبوشتن
آمد تا این خلت الهی که امید چنانست که مصداق ورجلان تحابا فی الله
اجتمعا علیه وتفرقا علیه مرعی الآداب ومحفوظ از اختلال بآنچه واجب
تحابت باشد والسلم علی السالکین وعلی اولاده الغر الکرام المحجلین و
رحمة الله وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الی الاخ الاعز مولانا کریم الدین محمد اما بعد حکایات که نفوس بر
اعلام آن حریص باشند بسیار واقع است لیکن حکایتی واقع است از انها
اسم وآن آنست که خدای عز وجل فرموده وتمت کلمة ربک لاملان
جهنم من الجنة والناس اجمعین وکلمه اجمعین مقتضی آنست که هیچکس از
فریقین ازین حکم خارج نباشد پس نجات از نار نیست الا آنانرا که از حد

ناسیت

ناسیت کامی آنسوتر نهاده اند وجز این هستی حاصل کرده وغیر این زندگانی
زندگانی نیافته وچگونه چنین نباشد و مادام که آدمی از پایه بشریت تجاوز
نکرده داخل دنیا است والدنیا ملعونة ملعون ما فیها ونیز آمده که خدای عز وجل
[illegible] آفریده در آن نگاه نکرده وتو کتاب الله خوانده باشی که آدمی را در
[illegible] نماید کما یقول سبحانه قتل الانسان ما
اکفره وفی موضع آخر ان الانسان [illegible] وفی موضع آخر ان الانسان
لظلوم کفار وفی مو[illegible]
آخر وکان الانسان اکثر شیء جدلا الی غیر ذلک المواضع پس رئیسی را چون این
انسان باشد اسمی باشد وحقیقتی دیگر باز دید نباشد مذموم وبمحل نفرین
باشد وهر کس که چنین باشد محل او دوزخ باشد واز بهشت وجوار الله
محروم وممنوع پس دانیم که اهل بهشت آنانند که در طی بشریت ایشان را
حقیقتی دیگر منعقد میشود که سزاوار جوار خدای تعالی ولایق بعندیت که در
کریمه فی مقعد عند ملیک مقتدر مذکور شده میکردند چه عندیت امریست
مقابل ومنافی بشریت چنانچه از کریمه لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه
من لدنا مستفاد میشود ای لو اردنا صاحبة لاتخذناه من لدنا الا من عندکم
ایکم الناس پس یریدن بذلک الرد علی من زعم ان مریم صاحبة الله تعالی عما
یقول الظالمون واز کریمه ما کان لبشر ان یکلمه الله الا [illegible] آ

حجاب الآیه نیز معلوم میشود که اهل جنت در طوبی منشا میشوند فوق بشریت
چه ایشان اهل مشافهه و رؤیتند و بشر اهل این دو نیست که لا تدرکه الابصار
وفی المثنوی المولوی المعنوی رحمه الله **بیت** گر بدیدی چشم سر آن شه را
پس بدیدی گاو و خر الله را، یعنی اگر چشم سر در همان مرتبه که چشم گاو و خر شریک
اوست خدا را دیدی بر آنکه حکم امثال واحد است لیکن چشم سر مومنان را
تبدیلی عارض شود که فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا لقادرون
علی ان نبدل خیرا منهم و ما نحن بمسبوقین آنگاه خدا را ببینند و چشم گاو و خر را
آن تبدیل عارض نشود و همچنین آن طایفه که در وصف ایشان آمده اولئک
کالانعام بل هم اضل لاجرم خدا را نه بینند کلا انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم واگر ما قبل آیه تبدیل برخوانی تا در صدق
سخنان که گفتیم هیچ شبهه حیث ما قال سبحانه ایطمع کل امرئ منهم ان
یدخل جنة نعیم کلا انا خلقناهم مما یعلمون قال المفسرون المعنی انکم مخلوقون
من نطفة قذرة لا تناسب عالم القدس ثم قال سبحانه فلا اقسم برب
المشارق والمغارب وهذا الجری مجری الجواب عن سوال مقدر کانه قیل
اذا کان المخلوق من ماء مهین لا یلیق بان یجاور رب العالمین اذ ما للتراب
ورب الارباب فکیف یدخل المومنون جنة النعیم فقیل نبدلهم نشاة
خیر من هذه النشاة فنؤهلهم لدار القدس کما قال سبحانه انما یرید الله

لیذهب

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و فی موضع آخر انه لقرآن کریم
فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون و اما من لم یلحقه ذلک التبدیل و بقی فی حبس
البشریة وهم الکافرون المقول فی شانهم انما المشرکون نجس فلا یقربوا
المسجد الحرام الآیه فلا یلیق باهل دار الله و جواره و حافظ شیرازی خود را بذکر
این سر مشرف ساخته آنجا که گفته **بیت** ملک در سجده آدم زمین بوس تو
نیت کرد، که در حسن تو چیزی بیش از طور انسانی، و آن حقیقت در طی بشریت
چنان تربیت یابد که جوجه در بیضه تا آن زمان که وقت ولادتش رسد و جوجه صفت
از بیضه بشریت بیرون آید و بسوی سما حقیقت پرواز کند و این را ولادت
ثانیه گویند چنانچه عیسی علیه السلم فرمود لن یلج ملکوت السموات من لم یولد
مرتین و باب آسمان جز بر چنین کس نگشایند که سماوی شده اند اما آنان که
در پایه بشریت مانده اند و از کثافت ارضیت خلاص نشده که ولکنه اخلد الی
الارض واتبع هواه جای ایشان در سجین و اسفل سافلین است و صعود بسما
ایشان امیسر نیست لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة ای برادر ماده
انعقاد آن حقیقت ایمان است و غذای او ذکر خدای عز و جل ذکر خدای بسیار
کن و بکوش تا مرغ ترا پر و بال بروید و بشجره جنت برآئی که نسمة المومن طایر
تعلق فی شجر الجنة چه بی بال و پر بآنجا نتوان پرواز کرد هر کس که بی پر و بال است
در غصه و وبالست و او را از مضیق ارض بسعت سموات خروج محالست

بکوش و میاسای که زود است که نیکوکاران از خود شاکر باشند و بدکرداران
از خود ناخشنود اما چه سود ازین سخن **بیت** چون توانستم ندانستم چه سود
چون بدانستم توانستم نبود اگر کسی پرسد که انسان اسمی است نوعی پس
انسانیت مر آنچه انسان است ذات و حقیقت اوست تجاوز از آن چگونه
ممکن باشد و انقلاب حقایق محالست جواب آنست که آن طور که مؤمن را
بدان بر آرند فی الحقیقة طوریست از اطوار انسانیت اما طوریست جز این طور
که جمهور از انسان شناسند پس باضافه با فهم جمهور چنین گفته شود که او
از طور انسانیت تجاوز کرد چه انسان از انسان جز حقیقت منظور باین طور
معروف او اعتقاد نداشته باشد کانّ که با ایشان گویند آنچه شما از آدمیان
میدانید چنان چیز جز جهنم را نشاید و هر کس که همان باشد بهشت نخواهد
رفت خدای عز و جل مؤمنان را چیزی دیگر سازد جز آنچه عامه از آدمیان
آزاد اند و آن طور بکمال خویش در آخرت بوجود خواهد آمد و در دنیا
بنیادی شود که بشارهٔ صبح باشد مر آن آفتاب را والله اعلم اگر کسی سؤال
کند که طوری که مؤمنان بآن متخصص اند ایمانست و ایمان چیزیست که همه کس
آزاد اند و شناسند نه چیزیست که مردمان آز اند اند جواب آنست
که ایمان همه کس آز اشناسند اما ایمانی که موجب نجات آخرتست ایمانی
که از اندرون بیرون آید همچون آب که از چشمه زاید نه آنچه از بیرون باندرون

رود همچون آب که در حوض رود چه آنچه از قبیل اوّل باشد در سایر احوال
ثابت باشد و حکم خود راند و با هوال موت تزلزل با و راه نیابد که مثل کلمة
طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السّماء تؤتی اکلها کل حین باذن
ربّها و آنچه از قبیل دوّم باشد چون صرصر مرگ بوزد آنرا از بیخ و بن برکند
چه آن صرصریست که هر چه مدد آن از خارجست از شخص قطع میکند و او را فرا
پیش خدای عز و جل برد که ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم
ما خولناکم وراء ظهورکم ازین جهت بعضی از علما گفته اند که خوف از سوء عاقبت
هست خلافا للمعتزلة اکنون ما به آن طور خاص که خدای عز و جل مؤمنان را
بآن کرداند آن طور خواهیم که هر نفس که چنان مفطور باشد اقتضاء آن ایمان
کند و نهاد او چشمه باشد که آب ایمان از آن آید و آن نه امری است که
مردمان آنرا اشناسند آن خدای داند و آنکس که خدای عز و جل او را بدانش
آن تخصیص فرماید و از آنجا فرمود که فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتّقی
اگر کسی پرسد که تو گفتی که مادهٔ انعقاد آن حقیقت ایمان است و خدای
او ذکر خدای عز و جل پس آن حقیقت ناشی از ایمان و سایر قوتهای نفسانی
چنین باشد که بآثار و مقتضیات خود قوت گیرند چنانچه شجاع بسبب شجاعت
اقدام بر حرب نماید و چون اقدام بر حرب کند شجاعتش افزاید و سخی بسبب
سخاوت اتیان بعطا نماید و چون اتیان بعطا نماید سخاوتش افزاید و همچنین

بشنود و باز از ... ایمان ... [illegible]

آن حقیقت اقتضای ایمان کند وچون ایمان به فعل آید او در خود قوت
کیرد وچون او در خود قوت کرفت اقتضای زیادتی قوت در ایمان کند و
چون آن زیادتی بفعل آید آن حقیقت را باز زیادتی قوت حاصل شود وهکذا
پیوسته از سر قوتی مددی زاید واز سر مزیدی قوتی افزاید وذلک کما قیل
شعر فلولاکم ماعرفنا الهوی • ولولا الهوی ماعرفناکم • والله اعلم بالصواب
واکر نامهٔ استثنا در ایمان ودیکر نامها که شرح ایمان سری آنجا شده
استعانت جویند در تفهم آنچه درین نامه مذکور شد معونت یابند واکر نامه
که مشتمل است بر تمثیل بحال آنکس که خود را کاو پنداشته بود بنظر آورند حقیقت
بشریت وحقیقت فوق البشر باز شناسند که چه طور است بشریت معروف
بشابه بقریه موسومه باشد وحقیقت فوق البشریه بمنزلهٔ انسانیه واقعه
والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیی فی الله الامیر مرشد الدین عبد السلم وشارکنی مطالعته ولیی
فی الله الفقیه عماد الدین عبد العزیز اما بعد از مسئله استثنا در ایمان
پرسیده بود از آنکه قایل به انا مؤمن حقا را لازم است که اعتقاد کند که
او بهشتی است یا نه واز مسئله فنای اشیا پرسیده بود ووجه توفیق
در میان آنچه میکویند که دوزخ وبهشت لحظه فانی شوند وآنچه کفته اند
که اشیا سبعه از فنا مصونست وآنکه فنا لحظه مخصوص این دواست
یاشامل

یاشامل آن سبعه است جواب از سؤال اول آنکه اکر مراد بهشتی بودن
این باشد که بعد الموت او بهشت خواهد رفت این اعتقاد لازم نیست
چه ممکنست که کافر کردد وکافر بمیرد وبهشت نرود واکر مراد اینست که
الحالة هذه مستحق بهشتاست یعنی بحیثیتی است که اکر درین حال بمیرد
بهشت رود این اعتقاد لازم است بموجب تصدیق بوعد اما کلام اندر
اصل این مسئله درین مختصر اشارتی بآن کرده شود مذهب حنیفه آنست
که چون ایمان چیزیست معلوم الحد والمهیه وملخص آن تصدیق نبی است صلی الله
علیه وآله وسلم در هرچه بآن اتیان نموده اکر چه بکسی قایم شود او مومن باشد
بجزم وشک در آن نتوان کرد در آنکه آن ایمان است وچون هرچه واقع است
خدای عز وجل چنان داند ناچار خدای عز وجل آن کس را مومن داند پس
او مومن باشد نزد خدای عز وجل ومومن باشد در علم خدا وچون محبت
خدای باشخص وسعادت واستحقاق ثواب وجنت لوازم ایمان است
ونتایج آن ولازم از ملزوم منفک نتواند بود هر آینه این لوازم آنکس را حاصل
باشد ومحبوب خدای باشد وسعید باشد ومستحق ثواب وجنت باشد
چنانچه سفید باشد آنچه لازم سفیدی است مثل تفریق البصر البته داشته
باشد باز اکر آن تصدیق از آنکس زایل شود تمام این اسما از وی
زایل شود کافر باشد ومبغوض خدای ومستحق عقاب ودوزخ همچون سفید

که چون سفیدی از وزایل شود و با سیاهی کردد اسما، او بکردد بجای سفید
سیاه خوانیمش و بجای مغرق بصر قابض بصر چنانچه در خبر آمده است یا
تدری ما اسمک غدا و چون علم به علم لازم علمست یعنی هر کس که بر چیزی باشد
بحیثیتی باشد که اگر با خود رجوع کند که آیا او بر آنست یا نه بداند که بر آنست
هر کس که نداند او صدق نمی‌بیند این دلیل آن باشد که او صدق نمی‌بیند
پس کافر باشد پس شک در ایمان کفر باشد و کسی که گوید که انا مومن ان شاء الله
اگر یعنی شک در ایمان خود گوید چنانچه ظاهر عبارتست کافر باشد و اگر
نه یعنی شک در ایمان خود گوید لکن سخنی باشد خارج از معروف از قبیل آنکه
کسی گوید انا حی ان شاء الله اینست تقریر مذهب نعمان و مذهب شیخ
ابو الحسن اشعری و اهل حدیث استثناست در ایمان و آنکه سعادت
و شقاوت و ولایت و عداوت تبدیل ندارد و مدار بر خاتمه است نزد
حال شیخ عبد الله انصار نقل کرده از کتاب منتقی که نشاید که کسی گوید
که من در علم خدا مومنم زیرا که روا بود که بنده لا ایمان نماند و علم خدای تعالی
تغیر نپذیرد و عبارت فقه اکبر اینست که ولا خلقهم مومنا ولا کافرا
ولکنه خلقهم اشخاصا والکفر والایمان فعل العباد و یعلم الله تعالی من
یکفر فی حال کفره کافرا فاذا آمن بعد ذلک علمه مومنا فی حال ایمانه من
غیر ان تغیر علمه و صفته و بعضی تاویل سخن اشعری و محدثان باین کرده اند

که مراد

که مراد ایشان از ایمان ثابت عند الموتست و این هنگام استثنا
معقول المعنی است چه جزم نتوان دانست که ایمان مستمر شود تا هنگام موت
والعیاذ بالله ارتداد دست دهد چه مذهب اهل سنت که خوف از سوء عاقبت
هست خلافا للمعتزله و این تاویل بعید است برای آنکه برین تقدیر نزاعی صورت
نمی‌بندد و انکار احد الفریقین بر آن دیگر وجهی ندارد و حال آنکه منقول از اهل
حدیث انکار است درین باب چنانچه در کتاب الحجة آورده است که قیل
لابن مسعود ان هذا یزعم انه مومن قال سلوه أفی الجنة هو ام فی النار فسالوه
فقال الله اعلم فقال له عبد الله فهلا وکلت الاولی کما وکلت الآخرة و در صحیح
بخاری آورده که قال ابن ملیکة ادرکت ثلثین من اصحاب النبی صلعم کلهم یخاف
النفاق علی نفسه ما منهم احد یقول انه علی ایمان جبرئیل و میکائیل و بعضی تاویل
آن باین کرده اند که استثنا بر سبیل تبرکست همچون استثنا در انا ان شاء الله
بکم لاحقون که در سلام مقابر مذکور است با وجود تحقق وقوع لحوق و این
تاویل هم نیکو نیست برای آنکه لحوق اگر چه معلوم است که واقع خواهد شد اما
بحسب مهیه مستقبلست و مستقبل من حیث انه مستقبل محتمل الطرفین است
پس استثنا آنجا را وجهی دارد و انا مومن حالست و استثنا در معقول المعنی
نیست تا بر سبیل ترک باشد یا غیر ترک و اگر کسی گوید انا حی ان شاء الله این
سخن از وی مضحک افتد بهر نیت که میگوید تا آنکه در توجیه انا ان شاء الله بکم

لاحقون بعضی این گفته اند که استثنا برای آنست که مراد از لحوق
نه مجرد لحوقست در صفت موت مراد لحوقست در مکان و لحوق بمومنان
در مکان و موقف مشروط باشد بایمان اگر شخص مومن از جهان رود
لاحق بمومنان گردد در آن جهان والا والعیاذ بالله ملحق بکفار گردد در
سجین واظهر آنست والله اعلم که نزاع حنفیه واشعریه درین باب معنویست
نه لفظی نزاع در اینست که آنچه شخص بآن ممدوح و مستحق ثواب میگردد حقیقت
حنفیه گویند آن قیام تصدیقست بشخص کیف ما کان واشعریه گویند آن
قیام تصدیقست بشرط انبعاث آن از ذات وشرح این آنست که میباشد
که شی بطبع اصلی خود مقتضی حالتی است و بقوتی غریب اقتضاء غیر آن میکند و
چون حکم قوت غریبه منتهی شد باسر مقتضی خود میرود همچون حجر و نار که حجر
بطبع خود مایل سفل اما بقوت غریبه که از رامی کسب میکند صعود نماید چندانکه
مقتضی قوت غریبه است و چون قوت غریبه حکم خود براند و تاثیر او نماند تا
خود رسد بهبوط که حالت اصلیت باسر گیرد و در نار بر عکس این اکنون
برین قیاس نفوس بنی آدم در فطرت مختلف افتاده اند بعضی بالذات
مقتضی ایمان اند و اگر مدتی کافر باشند بقوت غریبه باشد که از معاشران
و همچنان غیر ذلک کسب کرده باشند و بعضی بالطبع کافرند و اگر مدتی
مومن باشند بقوتی غریبه باشد آنچه مثبت استحقاق ثواب و محبت

خداست

خداست وسعادت و مدحت ایمان فطریست نه ایمان غریب و اگرچه
شخص از حال خود جزم داند که مصدقست اما نداند که این تصدیق وی
جبلیست یا غریب پس استثنا باین جاید باشد و مطلع نظر در خلاف خلافی
دیگر تواند و آن آنست که آیا نفوس بحسب فطرت مختلف افتاده اند یا بحسب
فطرت متشابهند و اختلاف بحسب اکتساب دست میدهد و این خلافیست
که قدیما و جدیدا میان اهل نظر هست مذهب اشعری اثبات اختلافست بر انه
اعتبار ایمان فطری و غیر فطری از وی درست آید و مذهب حنیفه چنانچه از
عبارت که سابقا منقول شد از فقه اکبر فهم میشود اثبات تشابه مینماید
چنانچه فرموده لا خلقهم مومنا و لا کافرا و لکنه خلقهم اشخاصا مر آنیه جزا اعتبار
مطلق ایمان در طریق او مستقیم نباشد اگر کسی پرسد که حق ازین دو مذهب
کدام است اختلاف یا تشابه گوئیم آنچه بر ما ظاهر میشود آنست که نفوس را
نشاآت متعدده هست در بعضی نشاآت مختلف آمده اند و در بعضی
متشابه نخست خدای عز و جل ایشانرا انشائی فرموده متشابه در ظلمت
که ان الله خلق الخلق فی ظلمة باز ایشان را انشائی فرموده مختلف که
ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی و من اخطا
ضل و درین نشاه بعضی تیره آمده اند و بعضی روشن و حدیث لقد طبع
کافرا که در قصه خضر آمده اشاره باینست باز خدای عز و جل ایشانرا

انشائی دیگر فرمود در موطن میثاق و درین نشاه همه را یکسان بدایت داشته
روشن بنور ایمان و لهذا همه باتفاق گفته اند بلی چنانچه در خبر آمده عن
النبی صلعم ان الله اخذ المیثاق من ظهر آدم بنعمان یوم عرفه فاخرج من صلبه
کل ذریة ذراها فنثرها بین یدیه ثم کلمهم قبلا قال الست بربکم قالوا شهدنا
ان یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین وتقولوا الی قوله المبطلون
رواه احمد و کریمه کان الناس امة واحدة اشارة باین اتفاق و جمعیت
است که بر حق با ایمان داشته اند در موطن میثاق و بر آن حال از مادر
بزایند چنانچه در خبر آمده که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و
ینصرانه و یمجسانه کما ینتج البهیمة بهیمة جمعا هل تحسون فیها جدعا ثم
یقول ابو هریرة اقرأوا ان شئتم فطرة الله التی فطر الناس علیها و همچنین
در خبر آمده که انی خلقت عبادی حنفا کلهم و انهم اتتهم شیاطینهم فاجتالتهم
عن دینهم باز باکتساب مختار شوند و بمطابقه نشاه قبل المیثاق باز گردند
روشن روشن گردد و تاریک تاریک کما بدأکم تعودون فریقا هدی و فریقا
حق علیهم الضلالة و ازین جهت که حال سابق ایشان بر دو گونه است
گاه متشابه بوده اند و گاه مختلف نسبت ایشان با ید مقدسه مختلف آمده
گاه همه در قبضه یمین بوده اند چنانچه ترمذی در جامع خویش آورده قال رسول الله
صلعم لما خلق الله آدم و نفخ فیه الروح عطس فقال الحمد لله فحمد الله باذنه فقال له

رته برحمك الله

رته یرحمک الله یا آدم اذهب الی اولئک الملائکة الی ملأ منهم جلوس فقل
السلم علیکم قالوا علیک السلم و رحمة الله ثم رجع الی ربه فقال هذه تحیتک و تحیة
بنیک بینهم فقال الله و یداه مقبوضتان اختر ایهما شئت فقال اخترت یمین
ربی و کلتا یدیه یمین مبارکة ثم بسطها فاذا فیها آدم و ذریته قال یا رب ما هؤلاء قال
هؤلاء ذریتک الحدیث و گاه مومنا فقط نسبت بیمین آمده چنانچه در خبر آمده
عن ابی الدردا عن النبی صلعم قال خلق الله آدم حین خلقه فضرب کتفه الیمنی
فاخرج ذریة بیضا کانهم الذر و ضرب کتفه الیسری فاخرج ذریة سودا کانهم
الحمم فقال للذی فی یمینه الی الجنة و لا ابالی رواه احمد و مناسب این اختلاف
آنچه در خبر آمده عن عبد الله قال خرج علینا رسول الله صلعم و فی یده کتابان
فقال اتدرون ما هذا الکتابان فقلنا لا یا رسول الله الا ان تخبرنا فقال للذی
فی یده الیمنی هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل الجنة و اسماء آبائهم
و قبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم و لا ینقص منهم ابدا الخ و تسمیه
اصحاب یمین و اصحاب شمال ازینجا برخاسته و چون ثابت شد که آدمی
را نشاآت مختلفه است و هر نشاه را حکمت جدا تناقض و اختلاف که
میان احادیث وارده درین ابواب متوهم میگردد برخاست چه هر
حدیث حکایت حال نشاتی باشد از آن نشاآت و اختلاف که میان
علما افتد اگر نیک بنگری هم ازین بابت چه ایشان اهل فتح اند هر کس

آ
شنت

از آن روزنه که بر دل ایشان کشوده سخن گفته اند و چون عالمهای مختلف
هست از هر عالم و هر مقام که روزنه بر دل عالم کشوده کردد سخن رانده علم
کل اما پس مشربهم و جواب از سوال دویم آنست که نیست شدن بهشت
و دوزخ لحظه مذهب بعضی است که برای تمسک به کل شی هالک الا وجهه
و هو الاول و الآخر بر آن رفته اند و آن مخصوص این دو نیست نزد ایشان
شامل هر چیز است که غیر خدای باشد و این خلاف مذهب صحیح است مذهب
صحیح آنست که امور سبعه فانی نگردد و از آن روز باز که آفریده شده تا ابد الاباد
باقی باشد بلی روح و ساکنان بهشت از حور و ولدان را گویند نزد نفخ
صور آن نفخ که برای صعقت بیهوشی عارض کردد چنانچه ذاتی که بالفعل
مدرک باشد نماند الا ذات اقدس تعم چنانچه از کلام حجة الاسلام
غزالی معلوم میشود و غیر او و غزالی در کتاب کشف علوم الآخرة فرموده
که استثنا در کریمه فصعق من فی السماء و من فی الارض فرموده که بر ذات
اقدس است و بس و در معتقد احمد مسطور است که و قد خلقت الجنة و ما
فیها و خلقت النار و ما فیها ابدا فان احتج مبتدع او زندیق بقول الله
تعالی کل شی هالک الا وجهه و بنحو هذا من متشابه القرآن قل له کل شی هالک
مما کتب الله علیه الفناء و الهلاک هالک و الجنة و النار خلقتها للبقاء لا
للفناء و لا الهلاک و هما من الآخرة لا من الدنیا و الحور العین لا یمتن عند

قیام

قیام الساعة و لا عند النفخة و لا ابدا لان الله عز و جل خلقهن للبقاء لا
للفناء و لم یکتب علیهن الموت فمن قال خلاف هذا فهو مبتدع ضل
عن سواء السبیل **فصل** و نموده بود که او را بسیار اشکالات واقع
میشود در معتقدات و در طریق سلوک او و در پرسیدن آن اندیشه
دارد آنچه بی تکلف او را بس حاجت بان افتاده باشد و نیازمندی
بمعرفت آن داشته باشد باید که بمقتضی فاسألوا اهل الذکر ان
کنتم لا تعلمون باید پرسید دیگر درخواست کرده بودند که معتقدات
بدلایل قریب الفهم بیان کرده شود تا متضمن نجات ناظر باشد از تقلید و
وسیله او بذروه یقین از معتقدات هر کدام که در مجاری احوال او
و مطاوی اوقات او را تامل در آن دست دهد و مهتدی بدلیل و بیان
آن نباشد پرسد تا مبین کردد که این سوال در تثبیت فواد ادخل است
و در تحصیل بصیرت انفع شخص باید که همی مطلق شناخت داشته باشد
و ترصدی مجمل بر مواقع آن علی سبیل الدوام که چون چنین باشد که وج
دی متوالی کردد و چون مدتی برین بگذرد به تفاریق او را علوم فراوان
بدست آمده باشد و ترصد مواقع فیض بان منوال تاسی بطریقه خاصه
ختمیه محمدیه است ص فلا اقسم بمواقع النجوم بعضی اشارت باین مواقع
گرفته اند و نجوم را عبارت از آیات قرآنی که بتدریج نازل میشده بحسب

علوم

وقایع واشته اند این که کتابی مکمل گشته مشتمل بر بیان سایر وقایع خجسته
الحالة بنده شخص را ضرورت بشناخت آن افتاده و چه غیر آن بر گیرند واز
اول تا باخر آن را مطالعه کند این نوع استفاضه را مدد از روزنه موسویه
عیسویه باشد علی فاتحها الصلوة والسلم که تورة وانجیل بیکدفعه برایشان
نازل شد فیه تبیان کل شی و چون قبول فیض بحسب تعطش قابلست هر فیض
که مصادم تعطش شدید نشود همچون طعامی باشد که نه از سر اشتهای
تمام خورند نیکو جزو بدن نشود و قوت نبخشد ع آب کم جو تشنگی آور بدست
پس ثابت شد که قوت وثبات دل در تعلیم تدریجی است که در مواقع حاجات
افتد کما قال سبحانه وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک
لنثبت به فوادک والسلم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدین داود اما بعد پدران وفرزندان
جهان برای آن آفریده شده اند تا مگر از میان ایشان یکی شایسته
شناخت خدای عز وجل گردد و بحق عبودیت او ایستادگی نماید وما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون خدمت والدین پسندیده است اما تحصیل
شناخت خدای عز وجل وبصیرت در دین بر همه چیز مقدم است اویس
قرنی گویند بواسطه اشتغال بخدمت مادر خود را بصحبت صوری حضرت
رسالت نرسانید از آن بود که بکمال پختگی رسیده بود چنانچه بواسطه

ملاقات

ملاقات صوری اکتساب و استفاده انوار از آن حضرت مینمود با حکم
دیگر که در عدم ملاقات او با آنحضرت بود که این محال مقتضی ذکر آن نیست
دیگری قیاس پس خود را و نتواند کرد خطاب با دیگران اینست که قل ان
کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها
وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله
وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین
جز مردان خدای باقی همه مشغول شهوات وهوسات اند واگر کسب میکنند
واگر قرض میکنند که جز در باطل نیست مدتی چند هوسناکان کرده گیر و
آرزوی چند ایشان بر آورده گیر اگر کاری میکنی برای خود و برای ایشان
حیات حقیقی کسب کن واز آن چیزی در ایشان دم وایشان را نیز
بآن زنده یا از زندگی جاوید واز مرگشان باز خر که اگر چنین کنی برّ والدین
بجای آورده و الا مدد ایشان کردن که در روزی از زحمت محصلان
خلاصی یابند چه سود اگر عنقریب بزخم ملائکه غلاظ وشداد والعیاذ
بالله منه مبتلا گردند که هرگز از آن خلاصی نیابند مردمان پندارند که
ما کلمه لا اله الا الله میگوییم هر آینه از اهل بهشت خواهیم بود که در حدیث
وارد است من قال لا اله الا الله دخل الجنة آری شما این میگویید
با سر شما است اگر چه است که میگوید چون بظهور امارات موت

قوی جسمانیه ساقط شود آن گفتار نماند و اگر سر آن گویایست آن گویائی
برجای خواهد بود امانه هرکسی را سری گویا بازدید آمده بسیار کسانند
که سر ایشان گنگ است صم بکم عمی فهم لا یرجعون این همه حدیث و کوشش
ما برای همین است که سر گویا ما را باشد اگر ما را معلوم بودی بجزم که نزد
سقوط جسم این کلمه با ما باز خواهد ماند ما را هیچ غم و تشویش نبودی هر
اشکالی که هست در همین است این همه جان کندن ما برای آنست که چندان
قوت حاصل کنیم که در وقت جان کندن ایمان از غارت شیطان نگه
داریم نگاه دارنده خداست اگر ما دست بر روی هم نهیم و از قدر کسی که
خدای عز و جل دست ما بر آن گشاده است دست در بندیم بعلت این کل
قدرت ما را انداده اند تشنیع باشد و بی ادبی و کفران و بی شرمی و آنچه دست
رس ماست میکوشیم باقی توکل بر خدای عز و جل میکنیم و امید برحمت
او میداریم که رسول الله صلعم فرموده زانوی شتر ببندید و توکل کنید
همچنین ما ایمان خود را بقید نظر صحیح و عمل صالح و صحبت سالکان و سایر
آنچه محتاج الیه این شانست مضبوط میسازیم آنگاه توکل بر خدای عز و جل
میکنیم که در دم آخر مدد فرماید و از وسواس شیطان ما را نگاه دارد و کسب از
ما و توفیق از خدا منا الحرکة و من الله البرکة و مرادم ازین کسب دانی
که گربا پس بافتن نیست پود عمل در تار علم آوردنست و جامه که از تحرو درد

جهنم مارا

جهنم ما را نگاه دارد بافتن و دوختن و هرچه جز اینست بیکاریست والله
ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدین داود اما بعد در زبور
مسطور است که انا الموجود فاطلبنی تجدنی وان تطلب سوائی لم تجدنی
پیت ما را خواهی جمله حدیث ما کن، خود را کن ز دیگران خود را کن، چندان
خدای عز و جل را یاد باید کرد که خود را در آن یاد فراموش کنند آنگاه هستی
تازه از آن ذکر ذاکر را باز دید شود خدای را عز و جل بر چنان مستی که از یاد او
باز دید آید غیرت نباید و باقی گذارد و الا هر هستی که جز آنست غیرت وحدانیت
بتیغ قهر آنرا دو نیم کرده اند قال الله عز و جل الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الآخرین
کذلک نفعل بالمجرمین در پناه ذکر گریز و میان خود و فنا سپری از ذکر در آویز
وای بر کسی که در ذکر پیشتر نباشد که تیرباران نیستی بادی چه خواهد کردن
آگاه باش که لشکر نیستی تاختن خواهد آورد قلعه ذکر را استکن و ارکان
آنرا بر اساس معرفت بنا نه و از جهت دندان شکستن اعدا ناوق محبت
آماده دار هان بشتاب که وقت تنگ شده و هنگام صحبت با قریب و
بعید و گفت و شنید با آشنا و بیگانه نیست صحبت با دار القرار
انداز چون آنجا بدل این بنشینی کرد خویشان برای و با آشنایان کرد آ
بصحبت و گفت و شنید مشغول شو این هنگام کارسازیست با بر هم بند

وآماده رحیل شو تا چون زعق نفیر شنوی دست پاچه نکردی یوم ترجف
الراجفة تتبعها الرادفة و بدانکه حال ابلیس با شما حال پادشاهی است
که بندیی چند از بند او گریخته باشند چگونه هر سوی فرستد و راه
روی برایشان گیرد و بعوث و سرایا پیوسته روان کند که ایشان را باز
گرداند بمکر و لطف یا بمکر بحرب و عنف اخوان حاضر باشید تا دشمن دستبرد
نکند و تمنا دو السلم علی الاخوان بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید
اما بعد هر مومن از خود داند و دریابد که بسیار چیزها از و صادر گردد که بآن
خشنود باشد و مید انده که بسبب صدور آن از و انکار خود دارد و از خود
شاکی و ناراضی است و خردمندان ازین صورت باز وقت افشد و یقین
بدانند که در نهاد ایشان چیزیست که اقتضاء چنان امور کند برای انکه
یک شی محالست که اقتضاء ضدین کند اکنون تامل باید کرد که ازین دو امر
کدام اوست و کدام غیر اوست که بر اوبی او غالب شده چنانچه اوئی او را
اوئی خود پندا اشته و شناخت این بآن حاصل توان کرد که نگاه کند در
نهایت حرکت انسان آنچه در نهایت بآن قرار میگیرد آن حقیقت اوست
و آنچه در طریق واقع است لاحق غریب است از ذات او و بضرورت
معلومست که نخچگان انسان و منتهیان بر عقل قرار میگیرند نه بر طبع چه رسل

وصیقین

وصیقین که در نهایت مراتب انسانیت واقعند و قوت محققه او قوت
عاقله است و قوت طبیعه هویت موهومه اوست بر صاحب همت لازم
باشد که استیلاء قوت طبیعیه از قوت عقلیه دفع کند و خود را در تحت
تصرف آن قوت طاغیه باز نگذارد که بنوعی بر او تغلب نموده که هویت
او را بهویت خود پوشیده کرده و این نوع تغلب است که زیاده بر آن
تصور نمیتوان کرد چه تغلبات که ظالمان در عالم اجسام میکنند هرگز
بآن مرتبه نیست برای انکه و غایت تغلب ایشان آنست که فعل مظلومانرا
بفعل خود مستور دارند نه بدانکه ایشانرا از قیام بامر خود و اظهار خاصیت
خود باز دارند و در امر خویش و اظهار معانی خویش استعمال کنند این نیت
که هویات خویش را بهویات ایشان مستور سازند چنانچه ذوات
ایشان معنی ایشان گردد و اگر قوت عقلیه از تحت قوت طبیعیه
بیرون آید و با ظهار معانی خود و بسط خواص او که در او بالقوه است مشغول
شود و صفات خویش را باز بیند و با خود رسد چه سعادت که وی را
حاصل شده باشد و چه علو در کمترین مرتبه او آنکه در ذات خویش
عالمی شود مقابل این عالم چنانکه اگر نقش این عالم از تخته هستی بزدایند
کان که از وجود او آن نسخه باسر توان نوشت همچون کسی که کتابی را یاد گیرد
که اگر آن کتاب گم شود توان که از لوح ضمیر او آنرا باز نویسند و چون

کاهو آنرا یاد گرفته باشد و در لوح ضمیر او محفوظ مانده همچنین کسی که او را
کاهو و انپسته باشد و بحکمت حقیقی رسیده باشد حال او با کتاب عالم
همچنین باشد از ابن عباس منقولست که در تفسیر و کتاب مسطور فی
رق منشور فرموده که الرق المنشور مابین المشرق والمغرب هر کس که این
کتاب الهی چنانکه هست خوانده باشد و یاد گرفته ضمیر او لوح المحفوظ
مستفاد باشد چنانچه لوح سماوی لوح المحفوظ مفید است کما قال القایل
ع لوح محفوظست پیشانی یار ٭ اکنون کجا روا باشد که شخصی که خود را بچنین
مرتبه تواند رسانید رضا دهد تا پنجاه شصت سال اسیر آن قوت
طاغیه باشد و بقلیل و کثیر با ظهار مقتضیات خود ایستادگی نتواند
نمود و ناچیز و بدبخت بماند ابد الآباد ای دلی من وای حبیب من مثل
این قوت طاغیه با انسان مثل غلامیست که همراه صاحب در سفر باشد
و صاحبش بمیرد و از وی فرزندی خرد بماند آن غلام کافر نعمت اموال
و اسباب خواجه تصرف کند و فرزند او را غلام خود سازد و بغلام خود
باز خواند و روز و شب ویرا در مهمات خویش بکار دارد و مثل مرشد
مثل شخصی است که از دوستان پدر او باشد و چون ازین حکایت آگاه
گردد ویرا ابرام دارد که تدبیری کند که از تحت تصرف آن غلام طاغی
بیرون آید بلکه آن غلام را در تحت تصرف خود آورد و غلامانه بکار دارد

وبهین

وبهمین قناعت نکند بلکه مفصلا تدبیر ویرا بیاموزاند و باین نیز قناعت
نکند بلکه باوی ایستادگی نماید باعمال آن تدبیر و یار و یاور او گردد
تا مگر باتفاق چنان کنند که تسلط غلام طاغی از وی مندفع گردد و امر
منعکس شود و آنکس که ببزرگی مستعمل بود خواجه شود و آنکس که خواجگی
میراند بنده گردد اگر آن فرزند را توفیق رفیق باشد اطاعت آن دوست
مشفق نماید تا امرش بآن کشد که از ذل غلامی بعز خواجگی رسد و اگر
خذلان ازلی والعیاذ بالله او را دریافته باشد سخن ناصح نشنود و او را
بکذب متهم دارد و تامل در قراین احوال خود و آن مالک ملعونش نکند که
از آن بیقین بداند که استحقاق خواجگی او راست نه آن مالک ملعون را و
بر سر و بر دیگر وجوه آن ملعون قراین بندگی واضح و لایح است
دیده اش بغشاوهٔ قهر الهی و طرد ازلی ازین ادراک محجوب باشد
و بناصح مشفق بدگمان گردد که مگر میخواهد که مرا از چنگ مالک خویش
برباید و غلام خود سازد و همچنانکه بغشاوهٔ قهر محجوب آید از ادراک
رتبهٔ ذات خویش و آنکه گو مراد بالای او طاغیست که ویرا بنده خود ساخته
با وضوح قراین و ظهور دلایل و مخایل این معنی همچنین محجوب باشد از ادراک
ذات مرشد مشفق و معرفت صدق او و برآت او از هوی و غرض
با آنکه دلایل و مخایل این بر سر تا پای او لایح باشد و لهذا آنها که اهل بصیرت

بوندو بر فطرت خویش باقی و نهیب قهر از لها ایشان زلال و دنگ نساخته
بود آن بودی که همین که نظر در وجه رسول الله صلعم کردندی ایمان آوردندی
کما قال العارف بیت در دل هر اتقی که زحق فره است • روی و آوای
از پیمبر معجزه است • اما کسی که او را خدای اعمی کرده باشد و از اهل غفلت
نوشته چگونه چیزی ببیند و بداند و من یضلل الله فما له من هاد آری
بیت در دمندی کش زبام افتاد طشت • زو نهان کردیم حق پنهان
نگشت • و آنکه او غافل بد از دردش بعید • چند بنمودیم و او را ندید •
سخن دراز کشید و بیاض نامه باخر رسید حالیا کوتاه کنیم والله علی ما
نقول وکیل بسم الله الرحمن الرحیم هذه اجوبة الاسولة الشیئیه سؤال
چون آدم در زمین مخلوق شد او را بهشت بردند که تحت العرش است
و باز او را بزمین آوردند بانه کیفیت آن چگونه است جواب چنانچه
خلق اولاد آدم در چهار طور باشد طوری نطفه و طوری علقه و طوری
مضغه و طور رابع نفخ روح همچنین آدم در چهار طور بوده طور اول در ارض
بوده میان مکه که ام البلاد است و طایف در بطن نعمان او را بجای بطن
امهات افتاده چنانچه در حدیث آمده القاه علی باب الجنة اربعین
صباحا این اربعین علقیه است که باب حیوانیه است که ان الدار الآخرة
لهی الحیوان و در طور سیوم او را نقل بجنت کرده اند و این طور او را مشابه

صور

صور جنینه که مضغه مخلقه است افتاده چنانچه در حدیث آمده لما صور الله
آدم فی الجنة ترکه ما شاء الله ان یترکه الحدیث بعد از آن نفخ روح در وی
کرده و بعد از عصیان هبوط بارض نموده و جنت مذکوره نزد اکثرین همان
جنت است که سقف آن عرش رحمن است و بعد البعث معاودت بآن خواهد
شد چنانچه در حدیث آمده که یجمع الله تعالی الناس یوم القیمة فیقوم
فیه المومنون حتی تزلف لهم الجنة فیاتون آدم فیقولون یا ابانا استفتح
لنا الجنة فیقول هل اخرجکم من الجنة الا خطیئة ابیکم و جماعتی بر آن رفته اند
که آن جنتی است در محلی از ارض و این قول را بنعمان اسناد کنند و
بعضی گویند آن موضع فوق جبل یاقوت که در شرق واقعست و عارفانرا
در تاویل این اقوال ثلثه دقیقست عزیز المنال اما امور ذوقی آمدنیست نه
شنفتنی سؤال دویم سری که بذوق ذکر معلوم شود آن با دگری
بدرس نتوان گفتن جواب والله خلقکم وما تعملون چون خالق آدمی و
افعال او حقست او را در نیک و بد افعال خود چه اختیار است همچنانکه
او را در نیک و بد خلقت خود اختیاری نیست بنا برین چرا ملالت و
ملامت متعلق باو گردد سؤال دیگر آفرینش بامر است کما قال سبحانه
انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اکنون اگر ضرب المثل
کسی با غلام خود گوید که امر فلان شخص را امتثال نمای چون آن شخص او را

امری کند و آنرا بجای آورد و اگر گویند امتثال امر آن شخص نمود روی راستی
داشته باشد چه ظاهرا ممتثل امر اوست و اگر گویند امتثال امر سید خود
درست باشد برای آنکه او حقیقةً فرمان برداری او کرده و جز فرمانبرداری
در نهاد او نیست همچنین خدای عز و جل ضربی از امر و اقتضا در عباد نسبت
با حرکات ایشان نهد و آن حرکات را فرماید که انقیاد آن امر و اقتضا
نماید کما قال العارف **بیت** کی درآید لقمه‌ات اندر گلو ، تا نگوید لقمه را حق
ادخلوا ، پس چون آن حرکات بوجود آیند اگر آنرا اسناد با اقتضای
عباد و روی راستی داشته باشد در مرتبه خود و اگر اسناد با اقتضا و امر
حق عز و جل کند درست باشد حق درستی و برای آنکه نسبتین در دو مرتبه
مختلفست و بر دو گونه متباین اشارت باین تفاوت را یکی خلق خوانند
و یکی کسب و مدح و ذمی که متوجه عباد است در اعمال ایشان مدح و ذمی است
در مرتبه اعمال ایشان نه بیش و نه کم همان زبان که میگوید بد کرد یا نیک کرد
اگر کسی سوال کند که چونست که عباد در مرتبه فاعلیت خود ببعضی افعال
ممدوحند و ببعضی مذموم مدح و ذمی ناشی از همان مرتبه و خداوند عز و جل
به فاعلیت همانها جز محمود نیست و نتواند بود و جواب آنست که خدای
عز و جل هر چه کند بعلم و حکمت کند و عباد بعضی چیزها بعلم و حکمت کنند علم
و حکمتی لایق مرتبه ایشان و بعضی بجهل و سفاهت و اعمال با قطع نظر از ذات

عمل

عمل باعتبار کیفیت عمل و خصوصیت قصد و باعث وصفی کسب کنند که بنا
براین اگر خدای عز و جل علم و حکمت که او راست در خلق شر و ببعضی بندگان
آموزد و او بهمان علم و حکمت آن شر در کند مذموم نباشد البته جواب آنست
که این فرضی محالست هیچکس را خدای عز و جل برای خود استیثار فرموده و
هیچ فرشته مقرب و هیچ نبی مرسل را نیاموخته و نیاموزاند و کس را اذن
نداده که از آن باز پرسد لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون اگر سوال کند که از
قصه خضر چنین معلوم میشود که بعضی از آن علم گاه هست که خدای عز و جل
تعلیم بعضی بندگان میکند و لهذا چون خضر بآن علم و حکمت قیام بخرق
سفینه و قتل غلام نمود مذموم نبود جواب آنست که خضر از آن جهت که
بامر خدای عز و جل بآنها ایستادگی نمود کما قال و ما فعلته عن امری از استحقاق
ذم خلاص بود چه هر چیز که بامر خدای کنند بحکمت خدای مستحکم باشد نه برای
آن حکمت که سر قدر است خدای عز و جل خضر را نیاموخته و هیچکس را نیاموزانیده
و نخواهد آموزانید اما آن علم خضر نموداری آمد و تقریبی هر علم قدر را برای
کسر سورت استبعاد استبعاد کنند و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم هذه اجوبة الاسولة السبعة الجعفریة

سوال اول چگونه موجودی باشد که نه در مکان باشد **جواب**
آنکس که این عبارت میراند اگر باز وقت افتد داند که او موجود لا فی المکان را

دریافت چه اول موجود میگوید آنگاه فی المکان بوی درمی آورد پس اگر آدم
که خویش را موجود میگوید بگیرد و از آن درگذرد موجودی یافته باشد که
او را در مکانی باید لیکن نفس مادام که بریاضات عقلیه استوار نگشته
بر آن حد خود را ضبط نمیتواند کرد پس یافت مجرد همه کس را هست اما استثبات
آن مخصوص عارفانست و اگر خواهید گویید یافت یافت **سؤال ثانی**
کیفیت اتصاف حق عز و جل بصفات خاصه کلام چیست **جواب** ازین
سؤال را تحریری زیاده ازین میباید برای آنکه در صفات و کلام از
حیثیات بسیار نظر هست آنرا تحریر باید کرد که اشکال از چه حیثیت است
تا در حل آن سخن گفته شود **جواب** این سؤال درهمین مرتبه آنست
که خدای بصفات و کلام چنان موصوفست که موصوف باوصاف خود
زنده است و داناست و میگوید و میشنود و علی هذا القیاس **سؤال ثالث**
گویند ارض محشر ارض شام است این چه گونه تواند بود با کثرت خلق اولین
و آخرین **جواب** محشر ارض شام است باین معنی که عرش خدای عز و جل
که برای فصل قضا نهند آنجا وضع کنند و نصب میزان و حساب آنجا
باشد و انبیا و شهدا را آنجا حاضر کنند و خلایق را یگان یگان آنجا
آورند و پرسش نمایند و فصل و قطع معامله کرده باز محل خود برند یا بآنجا
که فرمان باشد لازم نیست که همه خلایق دفعةً واحدةً آنجا باشند حاصل

آنجا ثابت

آنجا ثابت دیوانخانه باشد که پرسش قیامت آنجا واقع شود هذا وجه
من الکلام و وراء ذلک مما لا یسعه المقام اما آنچه گفته اند چون بعث بعد از
فنای آسمان و زمین است ارض شام در قیامت باقی نباشد چه گونه محشر
آنجا باشد **جواب** آنست که زمین و آسمان آن روز فانی شوند از حیثیت
نشاه دنیویه یعنی آن نشاه ایشان باطل شود و اما بجای آن ایشان را نشاءه
دیگر کنند کما قال سبحانه یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات **سؤال رابع**
جنت و جهنم با سعت آن چگونه در آسمان و زمین بگنجیده اند **جواب** جنت
و جهنم از ملکوتیاتست و ملکوتیات را خواص باشد که در ملکیات مثل آن
یافت نشود مثل آنکه کبیر ایشان در صغیر اینجا گنجد و نمودار آن درین عالم
اگرچه نمودار ای بعید است آینه است که بقدر یک کف دست آسمان با
عظم او را است در آنجا مینماید و از جمله خواص ملکوتیات آنست که در حینی
واحد در چند مکان تواند بود و لهذا در شان جنت تارةً وارد شده
که در سماء سابعه است و ذلک هو المشهور و تارةً وارد شده که در سماء
رابعه است کما قال رسول الله صلعم الجنة فی السماء الرابعة فاذا کان یوم القیمة جعلها الله
حیث یشاء و قال ایضا مطویة معلقة بقرون الشمس تنشر فی کل عام مرة
و بعضی احادیث نیز هست که دال است بر آنکه در وجه ارض است و
همچنین در باب مکان جهنم احادیث مختلفه وارد شده و الکل صحیح و تا…

خود ملکوتی نمیشود سینه اش باین منشرح میکردد حق الانشراح بکوشید
وقرع باب ملکوت کنید تا عجایبها ببینید از این اعجب **بیت** جاء
ربک والملاک چون رسید • هر محال آنجا شود امکان بدید **سؤآل**
خامس مشهوراست که صراط یکطرفش بهشت است و بریکطرف
او دوزخ و در حین مرور عاصیان بجهنم می افتند و مطیعان بهشت
وچون جنت در آسمان است وجهنم در زمین این چه کونه متصور میشود
جواب وضع جنت وجهنم در روز قیامت وضعیت مناسب آن زمان
وآنچه کویند جنت وجهنم از طرفین صراط است خلاف واقع است
طرفین او هر دو جهنم است وجنت از وراء اوست جهنم بمثابه بحری تصور
فرمایند وجنت بمثابه مملکتی در ساحل آن بحر وصراط بمثابه جسری ممدود
برعرض بحر هرکس که از صراط بالتمام بگذرد بباب جنت رسد وهرکس که
بلغزد از جانبین بجهنم افتد **بیت** میانه چون صراط مستقیم است
که از دو جانبش قعر جحیم است **سؤآل سادس وسابع** در خلق کافر وخواندن آن
چه خبریت است ومعاصی چه کونه مراد مخلوق خدای است **جواب**
بدی ونیکی نه راجع باذوات حرکات وهیاتست راجع باکیفیت
کردن آنست خدای تعالی آنچه خواهد وآفریند از امور مسمی بکفر ومعاصی
وشرور بعلمی وحکمتی که او راست در آنها آنرا خواهد وآفریند که او حکیم است

و درست

و درست کردار هیچ باطل نکند پس از و بد نیاید آنچه کنند و دیگران اگر
آنها کنند در آن مرتبه که بایشان منسوب است چون آن علم وحکمت
که خدا راست در آن نداشته باشد مذموم وملوم معاتب ومعاقب باشد
واین علم وحکمت مر قدر است که محالست که غیر خدای آنرا تواند چنانچه
محالست که غیر خدای عز وجل از مقامی کشد آنچه کنند که ذم بآنجا رسید و
عباد از مقامی دون آن مقام کنند هر فعل ایشان که بوی از آن مقام اعلی
از او آید چون عدل واحسان وایتاء ذی القربی وغیرها مما امر الله به محمود باشد
وهرچه نه چنان باشد مذموم ومحمود علی الاطلاق جز فعل رب عز وجل نیست
الله المحمود فی کل فعاله والله اعلم بالصواب **بسم الله الرحمن الرحیم**
هذه اجوبة الاسولة سلام الله ثم سلامی علی سایلها عماد الملة والحق والدین
جعفر اصفت موجود است بوجود موصوف چه اگر موجودی بودی بوجودی
علیحده بودی کی او بموصوف امری بودی زاید بر ذات او والکلام فیه
کالکلام فی الاولی الی ان یتسلسل اما مهیة او غیر مهیة موصوف است
فالصفة لیست عن الموصوف مطلقا ولا غیره مطلقا وکلام نفسی التفات
بعلوم واستنباطات آن وآن صفتی است که از محوضت علم فرود آمده و
بکثافت فعل رسیده از دانش اکثف است واز کردار الطف وچون
در قرآن مجید آمده ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها تفاضل

در کلام در رود و قرآن را بر دیگر کتب تفضیل توان کرد و تعلیم کلام جبرئیل عم بطریق اسماع بوده و الفاظ و حروف در همان مرتبه باز دید آمده اگرچه بطریق کتابت در کتاب مکنون پیش از آن مثبت بوده و هفت حرف که قرآن بر آن منزل شده علما را در تاویل آن خلاف است و نزد دیگران مینماید که آن لغات قبایلست که در اول امر هر قبیله را رخصت بوده که قرآن بلغت خود خوانند برای آنکه تکلیف همه بحفظ لغت قریش متعین شده و دیگرها منسوخ شده و هفت بطن مراتب فهم قرآنست بحسب مراتب هفت گانه دل و هر معنی را این مراتب باشد و مثل این چنانست که شخصی را از دور بینند بصورتی نماید چون پاره نزدیکتر شود بصورتی دیگر نماید و علی هذا القیاس و هر دل که منکوس و منحوس از ارض در نگذرد و ورا فهم هیچ از آن مراتب میسر نشود و بغیر تراجم الفاظ که داخل بطون نیست او را از آن نصیبی نباشد اولئک ینادون من مکان بعید و الیه اشار العارف

بیت ما ز قرآن برگزیدیم مغز را • پوست را پیش خران انداختیم

و زیارت قبور در اول منهی شده و ظاهرا موجب نهی و الله اعلم قطع قلوبست از اموات خود چه مردمان در این باب مبالغه و افراط هست همان موجب که سبب نهی از نگاه داشتن شده زیاده از سه روز اما آخر رخصت شده تنبیه مر اعتبار و اتعاظ را و آن نهی منسوخ گشته و لیکن در حق نسا کراهیت باقیست و

ثواب

ثواب صدقه که جهت میت دهند باو واصل شود و همچنین ثواب قرآن اگر باو بخشند هر جا که باشد و اگر ببالین قبر او قرآن خوانند او را ثواب احد المستمعین باشد و جهت حفظ سه شب جمعه یا هفت در ثلث آخر و اگر نتواند در نصف شب و اگر نتواند در اول شب چهار رکعت نماز باید گزارد و در اول بعد از فاتحه سوره یس و در دوم حم دخان و در سیم الم سجده و در چهارم سورة الملک باید خواند و بعد از نماز حمد و ثنا باید گفت و درود نیکو بر محمد ص و بر دیگر پیغمبران باید فرستاد و آمرزش برای مومنین و مومنات و برادران دینی که پیش از وی بوده اند باید خواست آنگاه این دعا باید خواند که در صحیح مستدرک مذکور است اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی و ارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی و ارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات و الارض ذا الجلال و الاکرام و العزة التی لا ترام اسالک یا الله یا رحمن بجلالک و نور وجهک ان تنور بکتابک بصری و ان تطلق به لسانی و ان تفرج به عن قلبی و ان تشرح به صدری و ان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرک و لا یوتیه الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و مسواک کردن و تلاوت قرآن از نظر مد حفظست و هر روز ناشتا پست و یکعدد مویز سرخ خوردن درین باب مفیدات و معصیت و

تعلق قلب بهموم دنیا وکثرت علایق از اسباب نسیان است والله
العاصم وبه التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید ایده
الله تعا اما بعد اشرف چیزی درین عالم محسوس آدمی است واز حال
او معلوم است که درین زندگانی خوشی نمی پسندد وسعادتی لایق نمی‌یابد
برای آنکه اسعد اهل دنیا اگر سر درد دل باز کند جهانرا غرقه در خون سازد
از بسیاری گله وشکایت که از حال خود دارد پس اگر جز این دار داری
نباشد که سعادت لایق آنجا حاصل شود جهان در چه کار است وآفرینش
سموات وارض برای چیست اذ اتفاق خلق سموات علم ضروری حاصل
میشود بحکمت صانع او وعبث بر حکیم روا نیست قال الحکیم سبحانه وما
خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین وقال سبحانه افحسبتم
انما خلقناکم عبثا وانکم لا ترجعون اگر وحی باثبات آن جهان نازل
نشدی بخرد بایستی که آدمی باز وقت آن افتادی عبد المطلب شنیده‌ام
که میگفتی که هر کس که بد کند البته مکافات بیابد شخصی بدکردار بود ومکافات
نیافته بمرد این حکایت پیش وی کردند پاره‌ای تامل کرد وگفت جز
این دار داری دیگر میباید بود که او مکافات خود آنجا بیابد ای مسلمانان
از عبد المطلب بیاموزید فهم خرد اگر وجود آخرت نمیدانید غیر معذورید

واگر

واگر میدانید وکارسازی آن نمیکنید عذر خود واضح کنید که این چه
طور است که دارید وعجبتر آنکه اگر کسی براه آخرت میرود ومانع میشوید سخن
آن عارف در باره شما راست است که گفت خلق را گفتم براه حق روید
قبول نکردند گفتم مدد من کنید بر رفتن قبول نکردند گفتم چون خود نمیروید
ومدد من نمیکنید باری مانع من مشوید تا راه حق روم این را نیز قبول نکردند
دریغا چرا بنی آدم چنین کفورند در خدای خویش وناسپاس وکنود بنفس
ومال وتن وجان بآزار سالکان همراه اند خدای تعالی مال برای آن داده
که در راه خدا انفاق کنند نه در راه هوا همچون جماعتی که در شان ایشان
آمد که ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله لا نی آنست که بنعمت
منعم توسل جویند وبمصلت او الله تعالی اخوانرا صبر وثبات قدم
کرامت کناد وکید خصوم ایشان هم با خودشان راجع دارد انه بصیر بالعباد
بسم الله الرحمن الرحیم والسلام من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد والاخوان
الالهیین اما بعد امیر المومنین علی بن ابی طالب ع فرموده سیکون
اقوام لا یستقیم لهم الملک الا بالقتل والتجبر ولا یستقیم لهم صحبة الناس
الا باتباع الهوی والاستخراج فی الدین الا استخراج الفساد فمن ادرک
ذلک الزمان فصبر علی الفقر وهو یقدر علی الغنا وصبر علی الذل وهو

ر
بمعصیت

یقدر علی العز وصبر علی البغض وهو یقدر علی المحبة اعطاه الله ثواب
خمسین صدیقا اکنون آن زمان موعود رسیده وهرکس که دراین روزکار
راه حق میرود آزار انجو دمیبایدنهاد که مردم بعداوت او برخواهند
خاست چنانچه اخوان ازحال خود شکایه میکنند بیت جهان
چرا همه یکسر بکین ما برخاست • کناه ما بجز این نی که دوستدار توایم •
امروز این است میان بعضی ها پس یا اتباع هوا واستخراج در دین ازین
دو یکی اختیار باید کرد که درین روزکار جمع میان محبت خدای ومحبت
مردمان میسر نیست وسر الدنیا والاخرة ضرتان سخت ظاهر شده ای
نفس چه میکویی این نه آن زمان است که عزت ورفعت صوری نیز با اهل
معنی باشد چنانچه در صدر اول که صاحب اختیار امر آنکس میبود که افضل
همه بود این آن روزکاراست که امر برعکس آنکس جاریست بیت
جاهلان غالب شده پستند وزبیم • عاقلان سرها کشیده در کلیم • وعده
بدار السلام غریبا وسیعود غریبا کما بدا فطوبی للغربا . قبل من الغربا
قال نزاع القبایل عکس آنکنده امروز روز کناره کرفتن است وخمول
امایا للعجب که نه هرکس که کناره کرفت مردمان ازوی کناره میکیرند
بلکه کویی بیشتر از پیشتر بوی میپردازند واو را می آزارند شنیده اید که
روزکاری بیاید که قبض بر حق همچون قبض بر جمر باشد بخدای که این

الاسلام

آن روزکاراست

رفتن هم
آن روزکاراست که بهیچ روی راه حق آسان نیست اکر با مردمان
میباشی با خود نمی آیی یعنی رنگ ایشان میکیری ونفست قوت مقاومت
ندارد که متاثر از صحبت ایشان نشود واکر از ایشان جدایی میکزینی با
ایشان برنمی آیی یعنی بعداوت تو برمیخیزند وجسم تو طاقت مقاومت
با ایشان ندارد چه تواند کی وایشان بسیار الله الله که امروز راه حق
رفتن چه صعب است بحق فرمود که روزکاری بیاید که متمسک بحق را اجر
پنجاه کس باشد از سابقین بخدای که این آن روزکاراست القصه این
نفس حال چنین است که نمودم که جمع میان دین ودنیا درین روزکار نمیتوان
کرد اکنون دین میکزینی یا دنیا دین بکزین که دایم الحکم است ودنیا فانی
وزایل با راحت چند روزه بساز برای راحت ابد بر فقر وذل ونقص صبر
کن که وعدهٔ خدای حقست آنجا که فرمود ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا اکر امروز دشمن کام ودشمن رو رباشی روزی
آید که کار برخلاف این رود اکر در دنیا نه در آخرت سیجعل الله بعد عسر یسرا
بیت اکرچه جمله در اندوه و دردیم • یقین دانم که آخر شاد کردیم • چو دردی
هست درمان نیز باشد • چو خاری هست ریحان نیز باشد • واکر بعضی
حسنات مومن در دنیا معجل کردد هم شاید لاتدری لعل الله یحدث بعد
ذلک امرا وبالله نستعین وعلیه نتوکل فان تولوا فقل حسبی الله لا اله

الا موعلیه توکلت وهو رب العرش العظیم والسلام بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی
الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی اما بعد چون شخص
بتمام محبت خدای رسید این را چند نشانه باشد اگر آزاد در خود باز
یابد بداند که بتمام محبت رسیده و ولایت او را مسلم شده اول آنکه
آن روز تمام آسوده دل و شادمان باشد که تمامی خلایق با نکار و نفرین او
برخیزند و آن روز تمام آسوده دل و مطمئن باشد که اوصباح برخیزد و ما لک
هیچ چیز نباشد در وجه ارض و آن روز تمام آسوده دل و آزاد باشد که
بیند که جان از تنش بیرون میرود هر کس که درین سه مقام مطمئن باشد
اطمینان حقیقی که بر دو آن در سینه خود یابد نه اطمینان خیالی تقلیدی
که عکس بر دماغ افکند الکن بحق ولی الله است سلام علی ذکره ورحمة الله
و برکاته و اگر کسی تعجب کند و گوید این چگونه تواند بود گوییم شنیده که
عثمان بن مظعون بزنهار یکی از مشرکان در مکه میبود و زنهار او را رد کرد
و کارش بآن رسید که یک چشمش را آفت رسید گفت آن چشم دیگرم
بمثل این نیازمند است و گمان نبری که این نیازمندی همان چشم دیگر را بود
بند بند وجود او را این نیازمندی بود و بتو رسیده باشد که شهید را همین
آرزو باشد که بادنیا آید که تا یکبار دیگر او را بکشند از گفتار زکریا بتو
رسیده است

رسیده است که رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین بنگر که چگونه
این را دو پسر میدارد که فرزندش نباشد تا وارثش خدای باشد اگر
گویند پس چرا دعا کرد که رب لا تذرنی فردا گوییم برای رضا جستن و اتمام
قضیه حکمت و توفیه حق بشریت آنجا که گفت رب لا تذرنی فردا خشنودی
خدا جست و آنچه گفت و انت خیر الوارثین نیاز و آرزوی قلب مشتاق
بجلال فردانیت احد صمد اظهار کرد و اگر کسی گوید که رب لا تذرنی فردا اظهار
آرزوی خودش است و انت خیر الوارثین ایثار رضوان حق گوییم راست
گفتی که ظاهرش این است اما باطن آنست و این عکس از شیوهای محبت است که محب مراد
محبوب را بر مراد خود مقدم دارد چرا که داند که نفس با مراد خود همراه است پس
مراد محبوب را بمراد خود باز نماید تا نفس بر تحصیل آن مساعدت کند و
مراد خود را بمحبوب باز نماید تا اگر چه پایمال رود در مراد او رود و محب ازین
بازیها نفس را بسیار ره بدهد و او را در کار کشد لطایف محبت را اهل محبت
دانند و ور کرد ازا ازین شیوها چیزی نیست اگر ترا هوس میکند
که بعالم محبت رسی و این شیوها را بیاموزی بیت بگویم چون نباشی
آنجا ولیکن قلم بشکست چون اینجا رسیدم ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی الاخوان الالهیین عامة و الی بعضهم خاصة اما بعد چون در جهان

ظاهر آنست هم

این کنجد که حبیب خدا را ساحر و شاعر و مجنون و مسحور و امثال آن
کفتند و بقدوم اصحاب او تشأم جستند که یطیر و ابموسی و من معه (همچنین)
بروح الله و رسل او که قالوا انا تطیرنا بکم که ماند در جهان که خواهد که مسلّم
ماند شنیده‌ام که موسی از حق تعالی درخواست کرد که ام فرما مردمان را
که چیزی که در من نباشد نکویند وحی آمد که این چیزیست که ما برای خود نکردیم
چه جاهلان در حق حق عز و علا نا بایستها کفته‌اند مثل ثالث ثلثه
و ان الله فقیر و ید الله مغلولة تعالی عما یقول الظالمون آخر اخوان را چه
مضایقه است که بعضی مردمان حسنات خود برای ما هدیه فرستند و اکر
حسنات ندارند ما خود سیئات داریم ان از ما بردارند شنیده‌ام که
شخصی از سلف کسی او را همه روز بد کفتی و دشنام دادی و او هر روز
برای او هدیه فرستادی آن شخص شرمنده شد و ترک هرزه کفتن کرد
او نیز ترک هدیه فرستادن نمود و کفت این هدیه مکافات هدیه تو بود چون
آن را قطع کردی ما نیز این را قطع کردیم عهد و عزیمت این ضعیف آنست
که اکر کسی درباره این ضعیف بدی کوید اغماض و اعراض کنند و متعرض
نشوند و بسنت و عباد الرحمن سلوک کنند و اذا خاطبهم الجاهلون (قالوا)
سلاما و کویند سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین لا تدری لعل الله یحدث
بعد ذلک امرا و جماعتی که کفته‌اند فلان را خواهیم زد اکر کفته را کرده‌اند (زنند)

باید که

باید که اخوان بوصیت حضرت عیسی عم عمل کنند که اصحاب خود را (فرمودی)
که اکر کسی شما را بزند آن روی دیکر پیش آرید ظاهرا ایشان بحد قتل نخوا(هند)
رسانید که مقاومت واجب باشد فی احد الوجهین اکر جراحتی کنند
بر هم توان نهاد و اکر مجروح زدن باشد وجع لحظه صبر کردن آسانست و
اکر سطاقتی برای آنست که دل نتوانند کشید خالی نیست که اهل نفس‌اند
یا اهل دل اکر اهل نفسند صلاح نفس در شکست است و اکر اهل دلند دل (درین)
شکستی نیست شکست او در نافرمانی خداست و بس و شکر که مضروب
نافرمانی مبتلا نیست اکر نافرمانیی هست ضارب راست و دل بضاعت
سالکین است اکر کسی فکر در امر کردکار و خلق سموات و ارض نکنند فکر ایشان
در محقرات امر جهان و وساوس معامله با این و آن صرف می‌شود غرض
که آدمی و قوتهای او معطل نیست اکر در کار اشرف صرف نشد در کار اخس
میشود نه آنکه کمان برید که معرضان از خدای تعالی معافند بلی معاف اند از
مشقت طاعت حق اما مبتلا اند بمشقت طاعت خلق اکنون اکر خردمند (باشید)
اندیشه کنید که ازین دو حالت کدام بهتر است یسّر کم الله جماعة
الاخوان للیسری والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی غفر الله الامیر رکن الدین حسن اما بعد
تا لذت انس چشیدم وحشت در جهان نیافتم اکر بسوراخ سوزنی (در) رفتم

آنرا بکشادگی آسمان یافتم بهر تاریکی که نگاه کردم آنرا روشن دیدم
اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات با یادم آمد محبوب دیگرو
را همه محبوب یافتم عسی ان تکرهوا اشیاء و هو خیر لکم یاد کردم در اندیشه
افتادم که با این کشادگی چرا مردم در تنگند و با این روشنی چرا
جهان در چشم خلایق تاریکست دانستم که آن تنگی دل خود شان است
که جهان بر ایشان تنگ مینماید همچون کسی که سرش بگردد عالم پیش
چشمش گردان نماید و حال آنکه عالم ساکن است سر اوست که میگردد
همچنین دانستم که آن تاریکی چشم ایشان است که جهان بر ایشان
تاریک مینماید همچون آن شخص که کور شد با اهل خانه گفت چه شد
چراغ شما را که بمرد ای خواجه این چراغ تو است که بمرد چراغ خانه روشن است
القصه بر لب آب تشنه مردن عجبی عجب است و با این نور باشی در میان
ظلمات بودن را بدبختی سبب است که ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور ای اخی ولیتم
صفت وحشت دوزخ شنیده جای میشناسم موحشتر از دوزخ و آن
درون دل جاهلانست ای ولیتم صفت انس اهل بهشت شنیده باشی
جای میشناسم انیس تر از بهشت و آن درون دل عارفان است این
دویم دانم که آسان باور کنی برای آنکه شنیده که ما وسعنی ارضی ولا سمائی
ولیکن وسعنی قلب عبدی المومن دانی که نظرگاه حق انیس تر باشد از

نظرگاه

نظرگاه خلق اما در ادل شاید که تاملی داشته باشی تامل کن و بدانکه
خدای عز و جل دوزخ را از آن آفرید که از خبث دل جاهلان آفریده و آنچه
دوزخ از آن آفریده شود موحشتر از دوزخ باشد اگر کسی گوید که تو گفتی این
وحشت در جهان نمی بینم دل جاهلان نه از جهان است چگونه آنرا با
وحشت بالغ وصف میکنی **جواب** آنست که دل جاهلان از آنروی که دل
ایشان است تاریک و تنگ و موحش است اما از آن روی که ملک خداست
تاریک نیست و اهل انس از اشیا آن روی بینند که بخدا دارد اگر چه
حکم آن روی که از ایشان با ایشان دارد نیز دانند اگر مجذوب و مسلوک
نباشد و اهل جهل جز این وجه از ایشان که با اشیا دارد نبینند و ندانند
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور الله تعالی ولیتم و سایر اخوان ما را
از اهل انس و معرفت گرداناد انه ولی ذلک و هو حسبنا و نعم
الوکیل **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی** الی
ولیی و حبیبی الامیر رکن الدین حسن **اما بعد** مبادا که شوق طالب ساکن
شود که جز با آتش شوق این حجابها نتوان سوخت و هر کس که این حجابها را
نسوخت و بر خاکستر آن ننشست لا بل خاکستر آنرا بباد نداد لا بل بکلی آنرا
از یاد نبرد جان نبرد بشنو که چه گفتم و دریاب نیند مرا ای غایب حاضر
سالک را گاه حالی پیش آید که دنیا را در پا و نی نهد و خرد گوید و همچون

اعمال ابنا، آن هبآ منثورا سازد و افتد که آتش در جهان زند و تمام
آن را خاکستر سازد و همچون اعمال کفار بر باد دهد کرماد اشتدت به الریح
فی یوم عاصف شاید شنونده کوید این حکایت در کجا میرود و اینکان
عالم همه پیوسته بر جای است و ما از آنمی بینیم کوییم ترا از احکام عالم
قدرت خبر نیست و عجایب ملکوت نمیدانی باش تا بینی که از آن عجیبتر
حالها سالکان را پیش می آید اگر باز کردد و کوید عجب نیست که سالکان را
به بسیاری ریاضت و ادمان فکرت مغز خشک شود و خیالهای پریشان
پیدا کویم ای عزیز آن حکایت در کذر که پر و بال خیال در هوای آن آتش
که سالکان بآن جهان سوز انشد اول چیزی که بسوزد بیت چیست

باشد تم

این وامکاه وهم و خیال ۞ عقل را سوخت زین سبب پر و بال ۞ ای غایب
حاضر غایب مباش از حاضر خویش و از آنان باش که الذین آمنوا
ولم یلبسوا ایمانهم بظلم تا بدین کرامت رسی که اولئک لهم الامن وهم
مهتدون دانی که آن ظلم چیست آن ظلم نه کرفتن مال کسیست بزور
یا سیلی دو بر کردن کسی زدن اکرچه آن هم از ظلمست اما ظلم بزرکتر
پوشانیدن پیداست و پیدا کردن پوشیده خدای تعالی پیداست
که هرکز پوشیده نکردد و عبد پوشیده ایست که هرکز پیدا نشود و پیدا را
پیدا دار و پوشیده را پوشیده یعنی از رب باز کوی نه از خود و رب را

باش

باش نه خود را والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین محمد اما بعد اولی
بحال مومنان آنست که بحث و تفتیش از امری که احتمال است که اکر
ظاهر شود منازعت و مشقتی باشد مومنان از آن کنند مادام که آن بحث
و تفتیش برایشان فرض نباشد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم اینست سنت ماضیه که سلف امت بران رفته
اند و مخلصان و موقنان در هر روزکار بران سلوک کرده اند بحث و استکشاف شیئی
که برایشان واجب نبوده نکرده اند و امور را در تحت سر الهی باز کذاشته
اند چون نوبت بجماعت رسیده که اشتغال بتزکیه نفس و استبصار در
دین را مرفوض داشته اند و مفروض نشناخته و بسبب فراغت نفس
شغلی چند غیر ضروری پیش کرفته اند و التزام مالایلزم چند نموده و به بلیه
هی النفس ان لم تشغلها شغلتک مبتلا شده اند استقصای چند
کرده اند که مفضی شده بزحمت خودشان و زحمت دیکران کاه صرف
اندیشه در تصحیح محاریب کنند چون اجتهاد در محراب مسلمانان لازم
نیست چه لازم است که این اجتهاد کنند تا مفضی شود بوقوع اختلاف
میان مسلمانان و حدوث وساوس و تفریق جمع و افتراق کلمه وکاه در
پی منع جمعات افتند ظاهر حال اینست که این تشدد بجهت حاجت است

چه حاجت که استقصا و تعمق کنند برای آنکه کار بر مسلمانان دشوار
سازند هلک المتنطعون در امثال اینها مادام که مضطر نشوند بعلم بفساد و
آن اغماض و اعراض اولی است برای آنکه حسن ظن بمسلمانان اصلی است
ثابت در دین و تکلف تعرف فساد اعمال مسلمین فیض نیست آنچه بر سبیل
ضرورت معلوم باشد بطلان آن در ابطال آن باید کوشید و آنچه بتسامح
ثابت نباشد از پی آن نباید رفت و تزکیه نفس خود مشغول باید شد
نهی منکر فرض است اما تجسس منکر تا نهی کنند فرض نیست اگر بی تجسس و
تفحص و با تکلف و تعمق بر منکری اطلاع یابد منع لازم نیست و ما سوی ذلک
فامره الی الله و از اشباه این استقصاست در ابواب طهارت که بعضی
متقشفه پیش میگیرند تا یکی را از ایشان بینی که بیک سبو آب وضو سازد
و یکی را از ایشان بینی که اگر پیکی در کوچه بیند زنهار آید اگر بتطهیر دل
مشغول شدی از اخلاق ذمیمه و احتراز از تلوث برجس شک نفس او را
بهتر بودی و اگر او را ازین باب شغلی بودی خود بآن وسواس نپرداخت
برای حرمان اوست از کمال حسن اسلام که مبتلا بچنین ما لا یعنی شده و خدا
خشنود باد از کسی که مراتب هر چیز بدانند و اتم فالاتم تقدیم کنند نکند که
فرایض را ضایع گذارد و شغلا بالنوافل یا خود را فرو گذارد اشتغالا
بالغیر و حسرت بر کسی که آنچه سهل باید گرفت سخت گیرد و آنچه سخت باید گرفت

سهل کرد

سهل گیرد برای آنکه قوت یکی بیش نیست چون طاقت و قوت خویش
در آنچه زیاده پس بآن حاجت نیست صرف کرده نوبت آنچه مس حاجت
بآن هست چون رسید بفوت شد و بآن ایستادگی نمیتواند نمود و
اینها که در طهارت ظاهر مبالغه زاید دارند اکثر آنست که از طهارت
باطن محروم مند و از اخلاق حمیده عاری بدخو و ناساز کار و جفاکار
و پر آزار میباشند و آنان که در رعایت دقایق توحل زاید میکنند
اکثر آنست که جلایل فرو گذاشته اند و بدقایق اشتغال می نمایند والسلم
علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی مولانا معین الملة و الدین عبد الغنی
اغناه الله به عن غیره اما بعد خدای عز و جل را عادتی هست که بعضی
از ساکنان ارض را با خود آشنایی افکند و ایشان دوستان خدای
تعالی باشند در زمین ذکر خدای در زبان ایشان جای داشته باشد
و کبریای خدا در دل ایشان و خدای عز و جل از اسرار آفرینش و حقایق
حکمتهای خویش بر ایشان چیزی چند روشن کند که دیگر ساکنان ارض
ندانند و ایشان صاحب خطاب و تحدیث غیب باشند چنانچه
رسول الله صلعم خبر داد که در امتهای پیشین محدثان بوده اند بفتح دال
اگر درین امت باشد شاید باید که ولیم پیوسته مشتاق این مقام باشد

وبرای آن دلش سوزان وجگرش که ازان بیقرار و آرام تا اگر ازین مقامات
چیزی برای او مکتوب باشد بحرارت طلب وحدت جد او جایی که حایل است
میان او و آن از راه برخیزد که مثل چنین کسان مثل ماهیی است که حکایت
میکنند که در بعضی بحار میباشد که چون بسبب جزر دریا بخشکی افتادش
ساعت بخود میطپد از فرط اضطراب پوست از او جدا شد و در زیر پوست
او را دو بال هست آن بالها بر میگشاید و پرواز میکند بسوی دریا و
آن ماهی را حق عز و جل نمودار حال مجذوبان حضرت آفریده چه امر ایشان
بعینه چنین است که در زیر بشره بشریت ایشان را جناحی ملکوتی ربانی
هست که چون در مقام قلق و اشتیاق کار بجان و کارد باستخوان
رسد آن پوست بر ایشان شکافته میشود و آن جناح ملکوتی بر میگشایند و
خطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را امتثال
نموده بآنجا که از آن آمده بودند پرواز کرده میروند بیت طایر گلشن قدیم
نیم از عالم خاک، چند روزیست که افتاده درین دام تنم، هر چه از برای
مکتوب نیست چون جویای مقامات مقربین است محب ایشان است که
المرء مع من احب اگر ببال خود پرواز نتواند کرد صاحب دلی او را زیر بال
خودش برد اگر ضیف اینجا باشد ضیف آنجا باشد که چون پادشاه
کسی را دعوت کند اصحاب او را نیز با او بمجلس راه دهند بیت

هرکه شد

هرکه شد در ظل صاحب دولتی، هرگزش در راه نبود خجلتی، واین مقام سالکان
صادقانست چنانچه اول مقام مجذوبان محقق است وجز این دو فریق محروم اند
ان فی ذلک لمن کان له قلب اشارت بفریق اولست او القی السمع وهو شهید
اشارت بفریق دویم اهل الذکر این دو گروهند ولیس وراء عبادان قریة
هان یا صاحبدل باش یا صاحب دل باش که جز این کار کاری دیگر نیست آتش
طلب در کانون جان بر افروز که اگر چه آن آتش مغنویت حق عز و جل معانی
را در صور نهاده آتش طلب در آتش شباب نهاده هر کس که در جوانی
که وقت هیجان طلب است و غلبه حرارتست سودای این طلب در سرش
نه افتاد در برودت پیری که قوی از پای در آید و موی سفید از سرش بر آید
کی کاری خواهد کرد هان دریاب که الوقت سیف والفوت حیف والفرصة
تمر مر السحاب هان دریاب دریاب قبل انغلاق الباب انه الکریم الوهاب
الغفور التواب والسلام علی سایر الاخوان بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الاخ الالهی مولانا مجد الدین
سلام الله تولاه الله تعالی بما تولی به عباده الصالحین آمین اما بعد دل
که تذکره از وی منقطع شد همچون درختیست که آب از آن باز بندند
چگونه درخت که آب از او باز گرفتند خشک میشود همچنین دل که تذکره
باو نمیرسد خشک و بی طراوت میشود و دلی که خشک شد و از مجاری

اندرونی فیض باو نیرسد که بآن زنده و تازه گردد در معرض جذب شهوات
در می آید که بآن زنده و تازه گردد در معرض جذب شهوات در می آید که بآن
آبی بروی آورد و افاده شهوات خارجیه طراوت دل را همچون افادهٔ آب است
که بر او افشانند از خارج نوعی تری و طراوت آن چوب را حاصل میشود
اما چنین تری و طراوت مفسد چوبست آنرا بپوساند و ریزاند تری
و طراوتی که بجذب قوی نباتیه از اندرون شود بر قانون طبیعت آن
موجب قوت و غضاضت و طراوت و نضارت حقیقی است این طراوت
و همی ع همچنان کاماس بند طفل و گوید فربهیست • و مآل آن به یبس کلی
و تعفنت مطلق کشد و چه گویم که تعلق خاطر بحال آن برادر آلهی بسبب تمادی
بعد او از مصادر تذکره چه مقدار است گمان نمیبرم که او آنجا کسی باشد
که بتذکره یاد آوره جهت او ایستادگی نماید این چند روز که برادر آلهی
شیخ کریم الدین آنجاست هر روزه شطری از زمان بمذاکره حقیقه صرف
کنند چون بر انوار تذکره دست نباشد از مطالعه کتب تذکره خود را
خالی نگذارد اما هیهات کتب تذکره کجا تذکره رسد اهل روزگار را قلب
با فیض است که بر دانایان روزگار فرو می آید فیوض سابقه با استعدادات
ایشان دست بهم نمیدهند و ایشان را از آن نفع تا آنکه مبلغ نیست و
مراد از آن فیض تفصیلیست که قلوب عارفان را قرنا بعد قرن قابل تحصیل است

طالب ظ

درماده

درماده کلیه که فصل الخطاب کلمه جامعه نبویه محمدیه صلعم و قیام قیامت موقوف
بمان است که تمام آنچه در جوامع کلمه محمدیه است در مجامع تفصیل بر قلوب
اولیای امت قرنا بعد قرن بحسب استعدادات و قابلیات ایشان
ظهور کند برای آنکه اولیای هر روزگار از فحاوی خطاب فیض دیگر میگیرند
و حقیقت کلیه آن در لوح ضمیر ایشان صورتی خاص می پذیرد اگرچه شعر
اشاراتنا شتی و حسنک واحد • و کل الی ذاک الجمال یشیر • و لطیفهٔ وحد
فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه تلویح بهمین معنی است که حضرت
رسالت پناه صلعم نباید که خاطر خود را التحصیل بهرچه در کلیه خطاب صورتی
که فراخور افهام باشد رنجه دارد که آن امانت حق عز و جل خواهد کرد و اعبای
آن تکلیف از رسول خویش برداشته انما انت منذر و لکل قوم هاد منذر
باید که حقایق خطاب بصرافت احاطه خویش رساند و بیان تفاصیل آن با
هداة امت که قوی و اعمال او شده باز گذارد که این دون مرتبه اوست و اگر
منذر سر باین جزئیه فرود آرد از ابلاغ کلی که منبعث از دایره احاطه حقیقی
است و سررشته مختلفات همه آنجاست باز ماند قیام بوظایف این تفصیل
آنچه از باب احکام است بعلما رجوع باید کرد و آنچه از باب معارفست
بابی یزید و ابی الحسن و امثال ایشان منذر باید که مردمان از ابدریای حقیقت
واسعه که جز او راه بآن نبرد رساند و هر کدام را قدم و مساحت خویش

بدیه که برای خود سهری از آن شق کنند چه حاجت که آن بار وان بار بر خود
نهد او بر خدای عزوجل اعتماد آنست از آن که این همه بار بر او نهد روحی فداک
یا رسول الله جزاک الله عنا احسن ما جزا نبیا عن امته فقد ادیت الرسالة
وبلغت الامانة ومهدت السبیل واوضحت الدلیل وبینت الرشد من الغی
فلن یختر بعد ذلک الا خاسر لو علم الله فیه خیرا لاسمعه والسلام علی اخی ورحمة الله
وبرکاته **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی** الی الولد
الامجد المولی الشیخ محمد تدارک الله بالطافه **اما بعد** با هر کس قرینی هست از
طاغوت که او را بظاهر کون میخواند وظاهر کون محل تلاطم امواج ومظلمات
فجاج ومسالک وعرات وعقبات صعبات است وهر کس که در آن افتاد مثل
او مثل کشتی است که در اضطراب امواج افتد ونشیب وفراز بحر هیمانه
ساعتی باوج موج بر آید ولحظه بحضیض ارض فرو رود وهر دو کارش با
اشکال جبروت باشد که از وحشت پیکر منکران نفس بسوراخ عدم گریزد
وز آواز سمعش صیحات رهبوت باشد که از بیم نهیب آن طبیعت آهنگ
کداختن کند باین تلخی گذراند وجانی باین بحر کند لا یموت فیها ولا یحیی
وداعی حق آنکس است که مردمان را از شر این قرین بترساند وایشان را
از ظاهر بباطن واز تفرقه جسم بجمع دل میخواند وجمعیت خانه دل محل اطمینان
وسکینه ووقار ورزانت وثبات واستقامت است هر کس که بآن

زاویه

زاویه راه یافت از رستکاران شد حاصل ظاهر کون موصول الوجود است
بدوزخ خدای هر کس که بآن پیوست امروز به تپش آن آتش اندر اضطراب
وروز حشر بنفس آن در عذاب است وباطن موصول الوجود بهشت
خدای هر کس که بآنجا راه یافت بآثار انوار آن امروز در آسایش وکشاد
وبنفس آن رحمت روز حشر در راحت ومرادات مان از شر قرین بد خود را
نگاه دار **بیت** زنهار از قرین بد زنهار ● وقنا ربنا عذاب النار
واین قرین طاغوت که در باطنست بسیار باشد که قرینی چند از ظاهر نیز
بمدد خود آورد ونزد آن کار بازار او قوت گیرد وبازار کار او گرم شود الذی
یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس میان هر دو نوع قرین الست
رغبت صحبت ابرار کند که جمله اسرار الهی اند تا کار او باصلاح آید والطاف
خدای تدارک کار او کند که شوم با اهل طبعیت ویمن با اهل حق هر کس را
که گمان باشد که از اهل حق است بصحبت او رود با ادب وتضرع و
استکانت ظاهرا وباطنا سرا وعلانیة **مثنوی** پیش اهل تن ادب
بر ظاهر است ● که نهان از حق از ایشان ساتر است ● پیش دانایان ادب بر
باطن است ● زانکه دانا بر دل تو فاطن است ● وچون نزد پاکان درگاه از
وجود خود بگذرد وتحمل که در ساعت از وجود ایشان وجودی یابد وجودی
که از ایشان یابد پاک باشد که از پاکان جز پاک نیاید آنگاه دلش وکارش

وجسمش وچشمش روشن شود **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن**
محیی الی الاخوان الالهیین عامة والی بعضهم خاصة **اما بعد** چیست شما را
جماعت الهیین که در نماز جماعت واجتماع بر مذاکره وذکر وعبادت کاهل
آید تا بیکاری برکاری کزیده اید **ع** مزد آن کرفت جان برادر که کار کرد
عجب از شما که سعی نکنید که بقیه عمرا عنی عمر الابد در ثمره آن آسایش یابید
وکار به طبیعت باز کذارید تا آن زمان که امکان اکتساب فوت شود ودر لک
بورود الوارد وقدوم الواقد اعنی الموت المکتوب علی بنی آدم انکاه مفلس
وفقیر وبیکس وبی چیز باشند حق تعالی این معنی بر سبیل نمودار آورده تلخی آن
بچشند ومثل آن ابد الآباد برای خود پسندیده است آنچه باخوان الهیین
عموما اما آنچه بر بعضی است خصوصا اولا رکن الاخوان ایده الله تعالی وقواه را
وصیت میرود با آنکه شغلی که ساتقا خود متعهد آن شده بود از بار رسیدن
بحال اهل جماعت وتذکیر خواص وتادیب عوام چون در آن باب مسابله
کنند از سر کیرد والله یقویه علیه وشیته ان شاء الله وولیم وحبیبم مولانا
شمس الدین محمد ایده الله در باب نماخانه واکر همه چند وثاق باشد که سلف
وارد ران بسر برند جهد فرمایند که اکر هم امسال بهم رسد وهمچنین دوست حقیقی
امیر مرشد الدین عبد السلام سهل الله علیه سلوک سبیل السلام در اتمام خانه
جهد مبذول دارند آدمی تن ضعیفست اما بهمت قویست واکر چیزی از

تا کاری برون کرده اید

معانی

پیش

پیش نمیتواند برد از آنست که بتمام همت متوجه آن نمیشود کره ازپیش
بردارد واکر آدمی بکل همت متوجه دیواری شود که بنهد سنک وخشت
همه از جای خود برخیزند وبرهم نشینند واز دیوار باز دید کردند واما چنین
نهضت وهمت از اکثر بنی آدم درست نمیدیده این مرتبه عزیمت از شما چشم
نمیدارم اما چندان عزیمت کنید اکر سنک وخشت از آن خبردار نشود
قلوب بنی آدم از آن خبردار کردند وبمعاونت شما برخیزند بنی آدم چون دیدند
که کسی بامری چنان مشغولست وتوجه او چندان که البته بهیچ وجه او را
از آن کریزی نیست کارهای خاصه خود باز میکذارند وبمدد او مشغول میشوند
واین جنبش از ایشان است رحمت خدایست بر طلب او **بیت** در
طلب میدار دایم هر دو دست ٭ کین طلب در راه نیکو رهبر است ٭ آب
کم جو تشنکی آور بدست ٭ تا بجوشد آبت از بالا و پست ٭ اما بدانکه طلب
وتدبیر ضد آنست اکرچه تدبیر میان سالک وغیر سالک مساویست عزت
در رفعت مومن همه در آخرت خواهد بود دنیا مرحون که هست کومباش
سابقا نوشتم که **شعر** الا ایها الاخوان قوموا بشانکم ٭ وعوا شانکم
شانکم لیوم المسایل ٭ آنچه نویسند برای آنست تا بدان عمل رود مقصود
نه شاعری وقصیده پردازیست والله یغفر لکم والسلام علیکم
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان

الا کهین تقبلهم الله تعالی اجمعین اما بعد چون مردمان در طلب جانب
حق مقصرند و پیوسته از جانب حق طلب ایشان و دعوت و ترغیب
ایشان بسلوک راه میشود ایشان را کمان افتاده که اگر ایشان جویای
حق گشتند هیچ نماند و یقین شد که در بروی ایشان بگشایند برای آنکه
خود را مطلوب تصور کرده اند و چون توجه کند آنکس که طالب اوست
چه گونه تواند که بپذیرد و اقبال کند هیهات این کمان خامان را افتد
که از دور میگروند و در اندرون کار نیستند طالبان که قدم در راه نهاده‌اند
و از اندرون کار آگاه گشته اند امر را غیر این یابند و آن دعوت و
ترغیب اگرچه ظاهرا عام باشد باطنا خاص دانند بخاصان و اینکس
چه داند که از ایشانست یا نه هر کس خاص خویشتن را چاره دلش نده که
خود را براند و محروم کرداند همین کمان بخدای عز و جل برد اما این کمانی
فاسد است تا که خاص خدای باشد کار آن دارد نه خاص خود بودن
سزد اگر در صحرائی که صد هزار سر بچوکان قهر در وادی جهنم افتاده
و صد هزاران هزار جان از ایمان بر آمده کام ترسان و لرزان نهند و
پیش و پس نگرند و فارغ البال و آسوده و آزاد نباشند کما قال الله
تع انما یخشی الله من عباده العلماء بیت بر سر هر کس که ز علم افسر است
نور خدا در دل او اکثر است ٭ از چه چنین ایمن و فارغ دلی ٭ زانکه با سر از خدا
جاهلی

جاهلی ٭ کس را با خدای عز و جل نسبتی ثابت نیست که بعضی قریب باشند
و بعضی بعید قل هو الله احد الله الصمد اگر نسبت نبد کان انیست که بنده
و مخلوقند و این نسبتی است مشترک میان همه آن کل من فی السموات و الارض
الا اتی الرحمن عبدا آنچه بر یکی رواست بر همه رواست و اگر با وجود ثبوت
نسبت عبودیت آنها را که طرد کرده اند دیگران چرا آمنند و چه دانند
که او با نخواهد رفت نعوذ بالله بوجه الجبار من النار سالک را باید که از خوف
جگر پر خون باشد و دل پاره پاره خاصه گاهی که امارات بعد و مخایل خذلان
که ابتلا بعصیان است در خود یابد و لشکر هوا و نفس غالب و جند عقل و
ایمان ضعیف و مهزوم بیند و چون رغبت خود در طاعت و عبادت فاتر
یابد بارها گاو وگه غالبا منشاش ابتلا بعصیانست از معاصی قلب یا معاصی
لسان از بعضی مشایخ منقولست که شخص را محروم کنند از قیام لیل برای معصیتی
که در نهار کند ای برادران آلهی و صباح تا شب کار کل کنند برای نیم تنکه چون نیست
که شما جوار خدای و بهشت جاودان میخواهید و نیمه آنکس که برای نیم تنکه
کار میکند کار نمیکند و نصف و ربع آن هم کار نمیکند سخت شما را دل نفقتی
میرود و مفت در جهان نهاده اند و نیست ع مزد آن گرفت جان برادر
که کار کرد ٭ ای برادران آلهی سخنی میگویم گوش کنید و نیکو آن را فهم کنید چون
آدمی را برای عبادت آفریده اند نهاد عبودیت در وی نهاده اند اگر آن

عبادت خدایرا کرد فیها و الا ناچار آن از و بظهور نیاید و چون عبودیت را (میرسید)
متعلقی ضروریست بضرورت ما دون خدای چیزی فرا میگیرد و پرستاری
آن میکند نفس عبد الدنیا و عبد الدرهم نفس عبد البطن نفس (عبد) الفرج
هر کس که تعظیم خدای از دلش فراموش میشود و تعظیم خلق در دلش می افزاید و
جاء فی الاثر من لم یخف الله اخاف من کل شی و هر کس که اطاعت خدا نمیکند
طاعت هوا میکند و جاء فی الخبر اعظم معبود عبد فی الارض الهوی آنها که در
تکاپوی طاعت نیستند در تکاپوی کسب فضولات معیشت و فضولات
تردد باین و آن اند و آنان که فکر ایشان صرف طلبست تدبیر با طلب گوید
جای پای باز دید کن آنگاه پای بنه طلب اگر ضعیف باشد فرا بر دار تدبیر کرد
و از چنین طلب هیچ کار بر نخیزد خاک بر سر خود و طلبت می پز و طلب اگر
تند و سرکش باشد خاک بر دهن تدبیر افشاند و گوید **مثنوی** عقل را
نا امیدی کی رود • عشق باشد کان طرف بر سر رود • عاقبت اندیش
نبود یکزمان • در کشد خوش خوش در آتش صد جهان • دوست دارد
دوست این آشفتگی • کوشش بیهوده به از خفتگی • لنگ و لوک و خفته
شکل و بی ادب • سوی او میخیز و او را میطلب • والسلام علی الاخوان
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی من الیه
اما بعد بنده که آدمی ضعیف که تاب گزیدن مورچه ندارد از عذاب خدای

وگزیدن حیات و عقارب دوزخ و شکنجه و داغ آن جهان خود را نگاه
دارد که عذاب خدای جهت دسطوت از مجرمان مصروف نیست و اگر
آدمی اندیشد که خدای کریم و رحیم است کجا بنده را چنین عذاب کند باید
که بیندیشد که آنچه خالی خدای با بنده مجرم کرده که او را محل معصیت خود
ساخته و بجهاد نافرمان برداری قیوم سموات مبتلا کرده از ابتلا بعذاب
کمتر نیست بلکه نزد ارباب همم و اهل معرفت زیادتست چنانچه اگر یکی از ایشانرا
مخیر سازند میان عذاب یا ابتلا بمعصیت عذاب را او بهتر دارد از
ابتلا بمعصیت که حق شناس معصیت را برای آنکه معصیت است دشمن
دارند با قطع نظر از آنکه سبب عذاب می شود یا نمیشود چنانچه پیغمبر صلعم در
شان صهیب فرمود نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه و بنده مستبصر
داند که اگر و العیاذ بالله بعذاب جاوید مبتلا شوند اهون است از آنکه
بنا فرمانی و جفا در کار آفریدگار موصوف گردند چون خدای تعالی این خذلان
به بنده پسندد که او بچنین زشتی موصوف گردد که نافرمانی خدای است
چه عجب اگر او را بعذاب خدای میگوید که اهون از آنست نزد مستبصر
حق شناس و چون در آخرت جلال و بزرگواری خدای بر مجرمان ظاهر
شود چنانچه آنرا بکار نتوانند کرد و ببینند که چنان معامله دیدی
با چه کس کرده بینشی که از آن تمامی میسر نباشد و از زشتی کرد از خود آنگاه

معصیت

شوند آنگاه بینی که تجاهل با آن نتوان ورزید ایشان را حالتی روی نماید از
خجالت که عذاب آتش با شدت و حدت که آن راست اهون از آن باشد
و اگر ایشان را بعذاب آتش مشغول کنند و آن خجالت ایشان را فراموش
شود یا ساعتی از آن ذاهل و غافل گردند گویی بر ایشان منتی توان نهاد وای
بر کسی و بدا حال او که عذاب آتش با آنچه اوست اهون الحالین او باشد
و کسی نگوید که چون امروز مجرم واقف نیست که نافرمانی چه کس است که میکند
و او را نمی شناسد جای آنست که معذور باشد چنانچه کسی پادشاه نشناسد
و نباشناخت او را دشنام دهد که پادشاه عادل بچنین گستاخی او را اگر نگیرد
و او را معفو و معذور دارد و چرا این نگوید برای آنکه این نه آن پادشاه است
که کسی او را نمی شناسد چه همه ولها برای این گواهی میدهد و آیات خدا از آن
هویداترست که بر آن پوششی باشد و از آن پرستی باید اما مجرم ظالم و جفاکار
و ستمکارست و دفع حق میکند تا آنکه دلش بآن گواهی میدهد و بآن
میگرود و طهذا چون بکشتی نشست خدای را میخواند و باز که بخشکی رسید
اعراض میکند کما قال الله تعالی فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له
الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون و در آخرت از آن معترف میشود
بحکم که نفس که آلت انکار و استکبار بود در سوراخ خزیده و اگر دیگر باره
همان شود یا بهمان انکار و استکبار باسر گیرد و لو ردوا لعادوا لما نهوا

عنه

عنه لاجرم با وی گویند الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین چند
سخن در نکوهش و مذمت مجرمان گویم از هزار یکی نگفته باشم اگر ایشان نه سزاوار
سخط و لعنت بودندی خدا رحم بر ایشان کردی لعنت نکردی چنانچه در حدیث
آمده ویل لمن لم یرحمه الرحمن الرحیم لعنت خدای و لعنت فرشتگان و لعنت
لاعنان بر مجرمان و ستمکاران و اگرچه مجرمان را خدای تعالی مجرم آفریده
مجرم اند و چون مجرم اند ملعون شده و سزاوار نفرین و اگرچه مجرم بودن بدست
مجرم آفریدن بدست نیست و از تمامی قدرتست بیدک الخیر انک علی کل شی
قدیر السلم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی
ولیی فی الله تعالی الامیر عماد الملة و الدین جعفر اما بعد چون خدای عز و جل
را اراده چنانست که دار شعار امری چند باشد و خالی و عاطل نماند
ابلیس را گماشته و او را سلطانی بر جماعتی داده که فرمان ابلیس در نهاد
ایشان همچون خون در رگ روانست و فرمان خدای عز و جل بر ایشان
چون باد بر تن گذران آنچه از امر خدای بر ایشان خوانند از گوشی شنوند
و از گوشی بدر کنند و آنچه از امر ابلیس بر ایشان هوند بجان از اید
و بمقتضی آن در کار آیند و ورای این جماعت جماعتی دیگر باشند که
از حزب خدای عز و جل اندک باشد و نور ایمان در ایشان ضعیف و سسته
از جنود ابلیس در هزیمت و شکست باشند و ابلیس را بر ایشان غارت

ودست برو وآهنگ او اولا بغارت ایمان ایشان باشد و چون از آن
عاجز آید بغارت اعمال صالحات و ورای این دو طایفه سیوم باشند که
پاکان و اقویا اند و زبردستان و سرهنگان راه خدایند سلام علی و کرم
و رحمة الله و برکاته و ایشان اقلین اند باعمال و مقامات ایشان توسل
بخدای عزوجل باید جست خواه شناسند و خواه نشناسند چنانچه زید بن
عمر و گفته اللهم لو انی اعلم ای الوجوه احب الیک عبدتک به و لکن لا اعلم
موضع نظر خدای تعالی در عالم ایشانند اگر آفتاب روزی بر آید و بر ایشان
نتابد روز دگر بدل خوش بر نیاید اگر آب از چشمه بیرون آید و ایشان
از آن نیاشامند دیگر باره روان بیرون نیاید اگر میوه از درخت بدر آید
و ایشان از آن نخورند دیگر نخواهد که بدر آید احوال و معاملات و مقامات
ایشان در همه جهان معلوم و معروف باشد و وحوش در فلوات و حیتان
در بحار ایشان را شناسند و احجار و اشجار از کار و بار ایشان واقف
باشند اگرچه از دیده اکثر بنی آدم پوشیده باشند که و تراهم ینظرون
الیک و هم لا یبصرون و در قباب عزت بحجاب مستور باشند که اولیائی
تحت قبابی و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون حجابا
مستورا الا من اراد الله این طایفه رستگار مطلقند و باقیان بحسب
انعقاد نسبتی که باین طایفه داشته باشند بسعادتی لایق خویش برسند

ونسبت

ونسبت معنوی حکم نسبت صوری یابد در مقتضی والذین آمنوا و اتبعهم
ذریتهم و شان این طایفه وهبی باشد نه کسبی تا کسی محال اکتساب آن کرد
اما مقاربت و تسدید باید جست و تحری اخلاص در معامله کردن که آنکس
که چیزی ازین برای او مکتوب باشد بآن برسد والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن**
محیی الی ولیی فی الله و حبیبی مولانا شمس الملة والدین ایده الله **اما بعد**
خدای عزوجل عزیز است و خلق ذلیل و هر کس که خواهد که خود را الخلق عزیز
کند اول ز ذلیل باشد خردمند چرا عز عزیز بگذارد و ذل ذلیل بگزیند
و بعد خدای عزوجل فتح باب اسباب برای آن کرده که دست آدمی در کار
بر گشاید و او را متخلق باخلاق خود سازد و معانه قدسی وی را بچشاند
نه آنکه در کار از وی مدد خواسته پس آدمی باید که از برای اتمام حکمت میزان
عدالت مقرون بسکینه جنبشی کند نه آنکه در آن در شود و بار هستی بر گردن
خود نهد و باورش افتد که اوست و کار در عهده او نی او کجا و این
کار کجا **بیت** که این اختیار ای مرد عاقل ⁂ کسی را که بود بالذات باطل
و بعد متخلقان باخلاق الله خدای را بی غرض پرستند چنانچه خدای عزوجل
برایشان و بر عباد بی غرض پرستند صب سجال احسان و الطاف فرماید
خدای را از آنجهت پرستند که او سزاوار است با آنکه او را پرستند و چنین

آ خویش

پرستش در مقابل چنان احسان نیکو افتد پاک میباز نباشد مزد جو
آنچنان که پاک میگیر ز هو میده حق پرستش بعلتی میسپار و باز
بعلت فتی اما پرستشی که برای غرض و عوض باشد آلوده باشد و
احسان خدای پاک آلوده مکافات پاک را نشاید و آنچه بطمع خود کنند
در ثواب حدیثی است که بگوش نفس میگویند تا بیار آید زیرا که نفس از
خود بیرون نتواند رفت و معامله پاک ازوی صورت نه بندد اما سر ایشان
از استشراف بسوی اطماع منزه و متبرا باشد و حدیث نعم العبد
صهیب لو لم یخف الله لم یعصه کاشف سر مخلصان است و تلویح بسر اکواب
طامعان و بعد هر کس که آیات خدای درین جهان نه بیند و پاک روزی
باشد شود که در آن روز از مواجید و مکاشفات غیب ویرا نصیبی جدید
رسیده کو ماتم خود بدار و بعد خدای عز و جل فرموده انما یرید الله
لیعذبهم فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون آنچه ابنا
دنیا آنرا مایه سعادت و نیکبختی میدانند مایه محنت و عذاب ایشان است
و ایشان نمیدانند و چه سعادت کسی را که دیده او از آیات خدا اعمی
باشد و کدام نور است که دل بآن منشرح شود جز نور عالم ذکر الا بذکر الله
تطمئن القلوب الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب
هداکم الله معشر الاخوان الی مسالک اولی الالباب و ذکرکم عهود عالم الذکر

ورقی

ورقی بکم الی مراقی کلیات الامر و صرف ابصارکم عن مواقع الاشرار و
حماکم برحمته و وقاکم بحسن کلماته انه حمید مجید والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی ولیی فی الله الامیر علاء الملة والدین جعفر اما بعد الحمد لله که ولیم ایده
الله تعالی را اهتدا بمسالک شکر دست داده و فوز نعم خدای عز و جل و
قصور منعم علیه در قیام بوظایف شکران شناخته و در محل همان عکس
گفتار او انداخته از بقاء انت کما اثنیت که نتیجه ظهور انوار جلال بر دل
در مقام عرفان او را نصیبی رسید تا بجذا شکر خدا کند و از قربی که ثمره مواظبت
بر نوافل شد عبارت از آن کنت سمعه و بصره شده محظوظ گردد آنگاه
بتمام شکر ممکن که رسیده باشد چنانچه از تمام صبر حکایت آمد که واصبر و ما
صبرک الا بالله و فرقی که در کتب سلوک کنند و صابر لله از صابر بالله و
صابر فی الله و صابر عن الله و صابر من الله جدا کنند مشیر بحقیقت این
نسبت است و شاید که ولیم را دل کشد که معنی صبر بالله و شکر بالله و معنی
کنت سمعه و بصره بداند و بشناسد که بآن رجوع کند و بآن آرامد ولیم ایده
الله بداند که مبدا سلوک سالک خطفه ایست غیبی که مانند برق میدرخشد
و محبت در دل از اثر آن لازم میگردد پس از آن سالک در کار در می آید و
آن صوب که نور از آن درخشید میجوید تا بمقام تمکین میرسید و سزاوار معیت

دمحبت میکردد آنگاه آن نور که همچون برق درخشیدی همچون آفتاب
شهابی ثاقب بل آفتابی ثابت می تابد و جرم دل که بحرارت محبت گداخته
بآتش عشق یکباره میسوزد و زحمت وجود از میان برمیدارد و چون کثافت
دل که مانع تلقی صرافت خطابست نماند هر خطاب که از صوب غیب می آید
و هر معنی که از آنجا تعلیم میشود بصرافت خود معقول دل میگردد و بآن گویا
میشود و لسانی ابدی بر میگشاید و معانی قیومی باد امیرساند آنچه ویرا
می آموزند بهمان صرافت باز میگوید و هر چه بوی میسپارند همچنان باز
میدهد و در امانت خیانت نمیکند مثل او مثل کوزه ایست که چون آب
درو میکنند بعد از آن آشامند بهمان طعم و رقت و صفا باشد که پیش
از آنکه در کوزه رفته بود از جانب خاصیت کوزه هیچ لاحق او نشود
هر کس که بمثل این مقام رسید فیض درو بهمان صرافت که از مبدا آمده
آید با او میرود و آنچه از آنجا آید سزاوار آنجا باشد پس شکر چنین کس
سزاوار جلال احدیت باشد و ذکر او لایق قدس جبروت اما هر کس که مثل
او مثل کوزه باشد که آب درو کنند طعمش گردد و رنگش دیگر شود جرم گل
داخل او شود و برقت و صفای خود نماند گفتار که از چنان کس خیزد با
خدای عز و جل نرسد که الیه یصعد الکلم الطیب کلم او خبیث است
با او باز گردد که الخبیثات للخبیثین این آن علت که در آسمان برای او

بگشاینده

خیانت

بگشاینده و بروی عامل آن باز نزنند حاصل فیض از سرچشمه قدرت
بمثابه آب از چشمه روانست آب که از چشمه بیرون می آید پاک و صافی می باشد
چون در مجاری گذار کرد اگر مجاری پاک رفته است هیچ خاک و خاشاک
عارض او نمیشود و هیچ معانی غریب لاحق او نمیگردد بهمان لطافت
و صرافت خود میرسد و اگر مجاری آلوده و ناپاک باشد آب از حال خود
بگردد و قلوب اهل الله بمثابه مجاری پاک رفته است انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و قلوب اهل جهل بمثابه آلوده
ناپاک است فیض در ایشان مکدر و تیره شود و پر خاک و خاشاک چون با
خدای عز و جل رود پذیرفته نباشد آنچه گویند صبر بالله و شکر بالله و سمع بالله
و بصر بالله و بطش بالله و مشی بالله همه عبارت از همین باشد که این معانی
در او بهمان لطافت و صرافت که در آن مرتبه که از قلم قدرت فرو میچکید و
بغشاوه جهل او سو کسب او هیچ از تلالو انوار این حقایق که لآلی و جواهر
معدن غیب اند مستور نشود هر آینه دیده چنین کس چنان باشد که بهر چه
نگاه کند بغور آن برسد و کنه آن ببیند و هیچ از شان او از و پوشیده نشود
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله این باشد و حاصل کلام معنی سمع
بالله آنست که بشنود بسمع وهبی که خدای عز و جل آنرا آفریده لایق
قدرت خود نه مقید باستعداد این کس اگرچه استعداد نیز خدای آفریده

مجاری

آ
افعال

آنجا که آفرینند اما آفرینش خدای عز و جل دو نوع است یکنوع آنست
که اول استعدادی در محل آفرینند آنگاه چیزی فراخور آن استعداد
آفرینند و مثل این را کسبی گویند احوال و اقوال عامه ناس از قبیل نوع اولست
و احوال و افعال نوع دوم مقربین راست و آنچه از اعمال غیر مقربین
پذیرفته افتد و در آسمان برای آن گشایند بحسب قلیل شوبی است
که از مشرب مقربین با آنست و مزاجی که کاس ایشان راست از سلسبیل
ایشان والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلم علی ولیی و سایر

بسم الله الرحمن الرحیم الاخوان **من عبد الله قطب بن محیی**
الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد لاحرمه الله
کرامات الموقنین **اما بعد** هر چند نگاه میکنم از دنیا خود طرفی
نمیتوان بست اما اولا برای آنکه تا هم چندان نعمت که بشخص میرساند زحمت
او را نمیچشاند آن نعمت باد نیرساند و اما ثانیا برای آنکه دنیا بعین خود
کسی را راه نمیدهد پیمائی بشخص مینماید چند آنکه دل او در قید خویش
می آورد و بعد از آن باب تمتع فراز میکند و او را در تکاپوی طلب محال
می اندازد و نشانه این آنکه هیچ آرزومند آدمی را از دنیا که اگر بآن رسد
آرام بگیرد بلکه در عین وصول بآن همچنان قلق و شوق و بی آرامی در خود
می یابد و این برای آنست که بعین آن مطلوب نارسیده تا از دور بود

مطلوب

مطلوب را در خم تبه میدید چون نزدیک شد مطلوب را آنسوتر دید
بی آرامی از سر گرفت راست صفت سراب دارد که در حدی متعین نماید
چون خود را بآن حد رسانید پیشتر نماید باز چون پیشتر روند پیشتر از آن
نماید که علی هذا القیاس پس صفت اعمال کافران دارد کسراب بقیعة
یحسبه الظمآن ماء یا خود همانست علی ای حال آنچه از آن صفت باشد
ظاهر است که برای فریب آمده نه برای آنکه کسی را از خود برخوردار گرداند
دشمن است اگرچه خود را دوست نماید دور است اگرچه خویش را نزدیک
نماید بیگانه است اگرچه آشنا یا نه در آید و آنچه چنین است خردمند
خود را در دام او نیفکند و عمر خویش بیهوده در کار آن نکند و دنیا گر بر بست
از وی حظی نتوان یافت و خود را نکبس نه به او بدان آمده که خط بگیرد نه
بدان آمده که حظ برساند و بدان آمده که صیدی بکند نه بدان آمده که صید
کسی شود و دنیا فقیر است و فقیر بستدن آید نه بدادن زنهار که گرد دنیا
مگردید که از وی طرفی نمیتوان بستن جان از شما بستاند و نان در
عوض دهد زهی معامله پر غبن اینها که از صفت دنیا گفتم اگر برهان
بر آن خواهید برهانش این که ابناء دنیا همه این صفت دارند چنانچه مشاهده
میکنید و یقین دانید که صفت والد و ولد یکی باشد چه ولد از والد
آموزد اگر طمع خیری دارید روی بناحیه حق عز و جل آرید که خدا کریم است

وغنی و کریم کس را نفرستید و دهد و نستاند ازو کام میتوانید یافت بدان
سوی شتابید که چنانچه فقیر طالب دهنده است غنی خواهان جوینده است
راه راست شمارا نمودم بدان ناحیه شتابید جواد آنکس باشد که بی غرض
دهد و این جز خداوند شما کسی نیست برای آنکه بعوض کسی دهد که تام مطلق
باشد چه هر کس که در خود ناقص باشد اول بتکمیل خود مشغول شود
پس دادن بعوض از وی محال باشد بلکه آنگاه دهد که عوضی مکمل ذات او باشد
بگیرد و آنچه بعوض دهند بتحقیق نه دادن است پسندیده نیست زنهار
زنهار که ملازم باب الله باشید که از آنجا کام میتوان یافت پیرامون
دنیا مگردید که هر چه دارید ربوده باز زید و تهی دست باز میگردید و دنیا دام
گسترده برای اخذ مپندارید که خوان گسترده برای عطا گفتم آنچه بیقین
دیدم و دانستم والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی یثنی التذکرة الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر محب الملة و
الدین الشیخ محمد جلاه الله بکرامات الابرار اما بعد شکایت از نفس کرده
بودند که بیم میدهد و ایضا چون مردم مال میبرند و نا راستی میکنند غضب
مستولی شود از اول میخیزد برای آنکه چون نفس را اهتمام بوجود مال است
کسی که آنرا از وی انتزاع میکند ناخوش می آید و منزجر میشود و چون اگر کسی
بنا راستی خاک و خاشاک ضرب المثل چیزی که او را بوجود او اهتمام

نباشد از وی

نباشد از وی بر و غضب غالب نمیشود و اهتمام نفس بوجود مال برای
آنست که دفع مکاره و نیل مطالب منوط و مربوط بمال میداند و او را از
مطالب صبر نیست و او را درین هر دو مخطی است اما در اول برای آنکه
خدای قادر است بر همه چیز و اسباب و شروط در آن حضرت نیست و
اگر خدای خواهد تواند که با وجود بی خبری و وجود آن چیزها که مردمان آنرا
محن و مصایب میشمرند شخص را آسوده داند و آزاد دارد و خدای را
پیکرهای انوار هست که خواهد که دل مومن را بگشاید پیکر او را بر او جلوه
دهد و دل او را بگشاید و آنکس که تواند مرده را در گور در روح و سرور دارد
زنده را در روی زمین بطریق اولی که تواند که چنان بدارد پس مدار
بر خواهش خدا ایست عز و جل نه بر مال و بود و نابود آن البته بخدای میباید
برد و پناه بکرم او و یقین می باید کرد که خدا بچه طریق این کس را خوشحال
و آزاد بدارد و طریق آن خدای خود داند ان الله علی کل شیء قدیر و بیم دادن
نفس هم از اینجاست که وثوق او با سبابست نه بمسبب الاسباب و او
درین مخطی است چه کار را اراده مسبب الاسباب دارد و وجود و عدم اسباب
یکسان است مثنوی این سببها بر نظرها پردهاست • که نه هر دیدار
صنعش را رواست • دیده باید سبب سوراخ کن • تا سبب را برکند از
بیخ و بن • تا مسبب بیند اندر لامکان • هرزه بیند جهد و اکساب جهان •

واما درد دوم اعنی عدم الصبر علی المکاره والصبر عن المطالب برای آن
مخطی است که این بیصبری از کسی سزد که این جهان را مستقر نپندارد و
نیک را نیک اینجا داند و بد را بد اینجا و چنین نیست که این جهان مستقر است
و نیک نیک اینجاست و بد بد اینجا میراست از آنکه چنین گمان بردگان
آنست که در آن جهان خواهد رفت آنچه درین جهان رود حالتی عاریتی است
و بحالات عاریتی مبالاتی نباید داشت نه به نیک آن شاد باید بود و نه
به بد آن غمناک الله سبحانه ولیم و سایر اخوان ما را قوت دل و ثبات یقین
کرامت کناد و لنختم بوصیة رسول الله صلعم التی اوصی بها ابن عباس
قال رضی الله عنه کنت خلف رسول الله ص فقال یا غلام انی اعلمک کلمات
احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده تجاهک اذا سالت فاسال الله واذا
استعنت فاستعن بالله واعلم ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشی لم
ینفعوک الا بشی قد کتبه الله لک وان اجتمعوا علی ان یضروک بشی لم یضروک
الا بشی قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام وجفت الصحف رواه الترمذی و الله
نسال ان یوفقنا للعمل بوصیة رسول الله ص و اخواننا اجمعین والحمد لله رب
العالمین
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی وکیل الاخوان رحمه الله علیه وعلیهم اجمعین اما بعد داب این ضعیف
در نامه که باخوان مینویسم آنست که آنچه حاضر الوقت است از تذکره موزع

می سازم

می سازم بر اخوان و بهر کس بعضی از آن مینویسم و مقصود اصلی آنکه همه آن
معانی اسماع اسماع اخوان شده باشد چه میدانم که همه همه مکاتیب منخوانند
و مثل ایشان مثل صوفیان میدانم که هر چند یکی بعد از یکی گواهی میداد قاضی
میگفت گواهی دیگر بیاور که اینها همه یکی اند و نیست که کتابتی که بیکی نویسم مقصود
از بعضی معانی که در آن مسطور باشد تعریضی باشد باو و تصریح در چنین مقام
روبیشتر میدارم که نامه این ضعیف نه بگوش هم شنوند از زبان عرفیانه بگوش
طلب شنوند از زبان حقیقتانه چه بحجب هر لسان از سخن مقصودی میشود
جز مقصود آن لسان دیگر بسبب کدورت امیر شمس الدین شهریار هیچ نبود جز
آنکه نامه که این ضعیف بایشان نویسم نه بگوش آن زبان که من گفتم شنیدند
اگر بگوش همان زبان شنفته بودندی موجب مزید محبت و صفا میشد
نه موجب بعد و کدورت دیگر چنین نیست که در هر کرت کتابت همه اخوان
نوشته گردد یا مبسوط نوشته گردد و نیست که آن یک که کتابت باو نوشته
نشده باشد از نقصانیست در محبت چنان دوست میدارم که از امثال
این ظنون این ضعیف را معاف دارند و بقولی چنان دوست میدارم
که افعال و اقوال این ضعیف را بر محامل رسمیه حمل نکنند این ضعیف نه از
آن مقام که عادت اهل رسوم است آن میکنم و میگویم و چون این ضعیف از
ایشان امن باشم و دانم که امثال این تصرفات نمیکنند و در اندیشه در آن

گفتم

مطلق

بسته میدارند آنچه گویم وکنم صرف باشد و برنگ خود واین ایشانرا نفعت
واگر این امن ایشانرا حاصل نباشد آن اقوال وافعال همچون مرآتی باشد که
زنگار اندیشهای ایشان نیشسند وجلیه حقیقت در آن نه بینند پس بخود
ظلم کرده باشند باضاعت مرآت و پناه بخدای میبرم از آنکه مراد از آنچه
نوشتم هوائی یا دعوائی باشد اقول وقولی هذا استغفر الله لی ولکم والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم علی ولیّه من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیّی فی الله وحبیبی مولانا شمس الملة والدین محمد اما بعد آنچه استفسار
فرموده بودند که با چنین فرط اگر توبه نصوح کند رجوع بفطرات اصلی خود
کند یا نه و آنچه گفته اند که انّ بین العبد وبین الله حدًّا من الذنوب اذا
بلغه العبد طبع الله علی قلبه فلم یهتد الی الخیر بعده ابدا مراد نه حدیست از
حدود عرضی چه هیچ نیست از اجناسی که در عرض ذنب واقع است و اسم
اثم بر آن می افتد که باین مثابت باشد مراد حدیست از حدود عمقی و
مراتب حدود عمقی خیر است که خدای عز وجل میداند نه امریست که در
قانون علم در آید و مآخذ مراتب عمقی مبادی صدور ذنب است و کیفیت
تهجم بر آن و مخافت موقنین از کیفیت ذنب اشد است از مخافت ایشان
از نفس ذنب چنانچه ابن عباس فرموده یا صاحب الذنب لا تامننّ
سوء عاقبته ولما یتبع الذنب اعظم من الذنب اذا عملته قلة حیائک ممن

علی الیمین وعلی الشمال وانت علی الذنب وحزنک علی الذنب ولا یضطرب
فوادک من نظر الله الیک اعظم من الذنب اذا عملته آری یکسان نیست
گناه کسی که گناه کند و گرید با گناه کسی که گناه کند و خندد و از اینجا گفته اند
که اعظم الذنوب عند الله اصغرها عند الناس واصغر الذنوب عند الله
اعظمها عند الناس برای آنکه گناهی که کننده آنرا کبیره شمرد در کردن
آن بیشتر خوف باشد و آنچه خرد شمرد آنرا افار غانه کند پس گناه
بزرگ بمقارنه خجل و وجل خرد شود و گناه خرد با اهتمام غفلت و تهاون
بزرگ گردد و امیدواری بکیفیت طاعت بیشتر است از امیدواری ایشان
بنفس طاعت چه بسیار افتد که شخصی بجزوی طاعتی مستوجب نظر رحمت
الهی و امرزش کلی شود از برای آنکه با خلاص و حضور دل و انکسار نفس
کند و افتد که طاعات کلیه ازوی صادر شود و هیچ از آن نتیجه ندهد برای
آنکه مقارن چنان معانی نباشد حدیث لو انّ احدکم انفق مثل احد ذهبا
ما ادرک مدّ احدهم ولا نصیفه ازین بابست وقد کان وقع لی مترجما عن
لسان من یستحقه شعر زاهد هزار رکعت اگر میکنی نماز ٭ ما را بجای
آن همه یک آه داده اند ٭ حاصل الکلام آنکه مدار کلی در رد و قبول بسبب
معصیت و طاعت بر مراتب عمقی است افتد که والعیاذ بالله معصیتی
از شخصی صادر شود که مردمان آنرا اخس دشمرند اما علیم خبیر داند که آدم

او بر آن از فرط پاکی و خطاکاری است و بدین سبب او را از نظر خود بنینید
و افتاده ابد کردد و چنین کس والعیاذ بالله البته ایمانش ولو عند الموت
مسلوب کردد و در دار الشقا داخل اباعد جاوید بماند و افتد که از شخص
طاعتی سر زند که مردمان آن را خرد شمرند اما علیم خبیر داند که اتیان او بآن
از محض اخلاص و نیکو بندگی است بلا شایبه رعونت و غرض و بدین سبب
پذیرفته کردد پذیرفتگی که دیگر رد در آن نباشد همچون پذیرفتگی اصحاب
بدر که بدان سزاوار خطاب اعلموا ما شئتم فقد غفرت لکم شدند و نشانه چنین
کس آنست که موفق به توبه کردد و او فی آخر عمره و بر این ثابت ماند و مصداق
این دو حال حکایت آن دو زنست که یکی بسبب گربه بدوزخ رفت و یکی
بسبب سگی بهشت و الحکایتان فی الصحیح اما الاولی ان رسول الله ص قال
عذبت امراة فی هرة ربطتها حتی ماتت فدخلت فیها النار و اما الثانی
قال النبی ع بینما کلب یطیف برکیة کاد یقتله العطش اذ راته بغیة من
بغایا بنی اسرائیل فنزعت موقها فسقته فغفر لها به و از اینجا گفته اند که هیچ از
معاصی خرد نباید داشت برای آنکه خدای عز و جل غضب خود در آن
پنهان کرده چه دانی که این معصیت نه آنست که غضب خدای در آنست
و همچنین هیچ از طاعات خرد نباید داشت برای آنکه خدای عز و جل رضوان
خود در جنس طاعت نهاده چه دانی که این نه آن طاعت است که رضوان خدا

در آنست

در آنست پس آنچه ولیم نوشته که با چنین فرطه رجوع بفطرت ممکن است
اگر مقصود جنسی معین است از فرطات همه فرطات اجناس قابل آن هست
که با ابتلای بآن رحمت خدای عز و جل تدارک کند و هیچ جنس از این مستثنی
نیست و اگر اشارت بفرطه معین است که معلوم شده که صدور آن از
مصدر خود مقرون بکیفیتی بوده که والعیاذ بالله مثمر قطعیت کلیه است این
چیزیست که علم بشریت بآن نرسد و هیچکس در هیچ معصیت خود این حکم
نمیتواند کرد اگرچه که در هیچ معصیت خود نیز حکم نمیتواند کرد قطعا که نه
چنین است مقام مومن میان خوف و رجاست نرجوا رحمتک و نخشی
عذابک و هو حسبنا و نعم الوکیل **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله**
قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر شمس الملة و الدین ابی سعید
ایده الله احسن التایید **اما بعد** از جمله احکام مودت یکی اینست که اگر
تمادی نایافت مراد سورت طلب نشکند و آتش شوق نکشد طالب
آن فایده که از مطلوب خواهد یافت از اشتیاق بمطلوب یابد و محبت
در نهاد محب خلیفه محبوب باشد و بس کار باشد که از خلیفه آید و از مستخلف
نیاید برای آنکه خلیفه از مستخلف باز گوید پس زبانش گشاده باشد و
مستخلف از خود باز گوید پس زبانش در بند شود و بعد اگر گویم که اشتیاق
بدیدار اخوان خویش ندارم چگونه راست باشد و مرا خود اشتیاق

جز بدیدار ایشان نیست و اگر گویم اشتیاق دارم گویند پس چرا از ایشان
جدائی و چگونه مرا شوق بدیدار اخوان آلهی نباشد که اگر از فوق ایشان
آهی کشم شعله آن در آسمان گیرد و بسوزد و لیبلغ الکتاب اجله چه گویند از
درد چنین دردمندی ای اخوان آلهی چه شود که شما با او مساعدت کنید
تا آن نفس که در روی آسمان نمیتواند کشید با شما بکشد و از کربت درون
تنفسی جوید آخر شنیده اید که من نفس عن مومن کربة من کرب الدنیا
نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة اما بشرط آنکه هر چه قسط زمین و
آسمان باشد از هستی شما باز دهید و از آن خالی شوید یا معشر الجن و
الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا
ای اخوان آلهی هر کس که پیش هست حقیقی نیست حقیقی نشود و بروی استعلا
جسته باشد و الا تعلوا علی الله باید که چندان عظمت خدای بیاید که عظمت
آدمی بل آدمی را فراموش شود و این حالت را لوازمی چند باشد یکی آنکه
در صفت عبد الله سید الکونین گفته اند که کان لا یغضب لنفسه و نیز
گفته اند کان یجلس علی الارض و یاکل علی الارض و نیز گفته اند کان اذا
دخل بیته یکون فی مهنة اهله هان ای جماعت سالکان اینها بیاموزید و باین
بدیها و سنتها تاسی جوئید لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی الاخ

الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین جعله الله من الصالحین اما بعد هیچ
مرتبه آفریده را اعلی از آن نیست که در مقام معامله با آفریده در آید و ربوبیت
او را بعبودیت و جلال او را بثنا و اکرام او را بشکر مقابل دارد و همتی
که باین معامله مرتقی گردد اعلی همتی تواند بود و همت ارتقا بآن اعلی همتی است
و معلوم است که همه کس در درجه اعلی نتواند بود ناچار بعضی باین متخصص
خواهند بود که ایشان خیر بریه و اشرف خلیقه باشند و آفرینش
ایشان از عنصر کرامت و باقیان که فرومایه و خسیس الجوهر اند خود در او
معامله پاک بزرگوار نخواهند گنجانید و روی بیکدگر خواهند آورد و چنان
آفریدگان روی با هم آورند و آفرین بر یکدیگر دهند این معامله ایشان را
ارزانی که بهتر از این نمی ارزند لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم همان بهتر که لوث
وجود خویش از ساحت قدس کبریا دور دارند بعضی از ایشان که بر سبیل
امتحان با ایشان مباسطتی رفته و بر حاشیه بساط قرب ظاهر ایشان را
راه داده اند چه کنند کیها کرده اند بلعام را اجابت دعا دادند دعا بر موسی
کرد ابلیس را از جامه خانه کبریا خلعت دادند تکبر بر آدم که خلیفة الله بود
کرد علماء سو را در هر روزگار خلعت علم پوشانیدند و جمله کتاب ساختند
آزاد و سیله پوشیدن حق کردند آری بیت بد گهر را علم و فن آموختن
همچو تیغی دادن بدست راهزن حق تعالی شر این قطاع الطریق از سالکان

راه حق بکردانادتا بدلی امن بدین راه روند که شربه جشم واکلهٔ ربا و سرکوفه نفاق
وارباب هوا ازایشان آمنند وسالکان راه حق وطالبان طریق صدق
ازایشان درمحنت وعنا وبهتان وافترا ایشان پیوسته مبتلا اللهم
اکفنا شرهم واعد الیهم مکرهم انک قلت وقولک الحق ولا یحیق المکر
السیء الا باهله والسلم علی الاخ الاعز ورحمة الله وبرکاته **فصل بالخیر** الی

کریم الدین

الشیخ الکریم الدین معلوم داند که شیخ محمود باز آمد وبهاء الدین را
نیاورد وسببش آن بوده که داروغه خشت حال بهاء الدین وصیادی
او معلوم کرده ورغبت در توقیف او نموده وبمواعید او را فریفته چنانچه
طوعا وکرها او موقوف شده وظیفه آنکه آن برادر از همانجا متوجه خشت
شود واو را باراه آورد وازمواعید لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
آگاه کرداند وازخدمت ومعاونت ظلمه وفسقه تحذیر کند که سرمخ که
برای ایشان کیرد وکار لهو واهل اضاعت واتباع شهوات را است دارد
بآن ازخدای دوری او را پیدا شود وهرمال که ازایشان باجرت یا قیمت
بستاند وبخورد او را در دل قساوتی روی نماید ودرجمله معاشرت با
ایشان جز مثمر شقاوت ومقت وسخط باری تعالی نباشد زنهار که
از آن دوری جوید والسلم علیکم ورحمة الله وبرکاته **بسم الله الرحمن الرحیم**
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین

الشیخ محمد

الشیخ محمد **اما بعد** فقد قال نبی الله صلعم کن فی الدنیا کانک غریب او عابر
سبیل در راه کذری را تعلق دل بکار وطن که روی بآن دارد باشد
واز غیر آن فارغ باشد مومن را در کار اندیشهٔ آخرت باشد که آخر
کار است ودرین میانه که بکار مده امور دنیا مشغولست اکر صد لون
نامرادی ومکروه کرد برکرد او برآمده باشد واز فرط تعلق قلب که بحال

کریم الدین

معاد خود دارد از آن متاثر نباشد تا رشی معتدبه مومن کشتی خود را
بدست امواج این دریا باز داده تا بهر کوشه که او را خواهد برد وبهر جانب
که خواهد افکند دل او در خدای جمعست کار او در ارض کو تشتت باش
ولیتم امده الله را اکر سفر بتر پیش آید لله الحمد علی کل حال مومن از روی
حقیقت عابر سبیلست اکر بحسب بصورت نیز عابر سبیل باشد کو
باش مومن بفرموده خدای عزوجل که ان لا تتخذوا من دونی وکیلا ذریة من
حملنا مع نوح خدای را وکیل وولی امر خویش ساخته اعتماد بر او باید کرد
ورجوع از آن توکیل وتولیة نباید کرد چون ولی عزوجل امر فرموده واذن
داده که در کاری که پیش آید تقدیم فکر ومشورت نماید وبعد از آن عزم
کرده بسعیی که اکتساب عبداست مشغول شود اما اعتماد بر ولی عزوجل
داشته باشد وچشم در تقدیر وتدبیر او باز داشته که از غیب چه آید
واز شیمهٔ مشیت چه زاید که وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل

علی الله ولیم ایده الله بیمین سبیل مسلوک دارد و بید الله ولیی و یعینه علی
امره ولا یکله طرفة عین الی نفسه انه الولی الحمید نعمت صحت که خدای عز و جل
بآن برادر ولیم الامیر شمس الملة والدین ابی سعید منت نهاده بکرامتی [illegible]
مشکور باد و ولیم این حیات را حیات جدید شمرد و این حیات را از آن
خدای عز و جل داند و در کار او صرف کند و هیچ از آن در حظ خویش صرف نکند
والله الحمد که خدای عز و جل شناخت این معانی و شکر این احسان بر او منت
نهاد و وصف او را میان صفت ناشناختگان کرد قال رسول الله صلی الله علیه
ان المومن اذا اصابه السقم ثم اعفاه الله عز و جل کان کفارة لما مضی من
ذنوبه و موعظة له فیما یستقبله وان المنافق اذا مرض ثم اعفی کان کالبعیر
عقله اهله ثم ارسلوه فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه و اولاد ولیم امیر مجد الدین
اسمعیل و اولاد ولیم امیر فاضل الدین محمد و سایر مرضی اخوان آباد را شفا
روزی باد و توفیق شکر و صبر حاصل و ولیم امیر مجد الدین محمد را اخرای حسن
و اجر جزیل بر فوت فرزند گرامی حاصل باد و اخوانی آلهیین را لاسیما ولی
وصفی المولی شمس الدین محمد را بر فوت برادر مرحوم سلف صالح پاسلار علی
ان فی الله عزا من کل مصیبة وخلفا من کل فایت و درکا من کل آفة والمحروم
من حرم الاجر عماد الاخوان و رکن الاخوان ابکتابات مفرده یاد بود
کرده اند بخیر یاد بود باد ذکرهم الله بخیر فمن عنده واجرهم من مواهب صلوته

عالیجناب

ر
الشوق

عالیجناب افادت مآب مولانا فخر الدین نیز مفرد التفات فرموده بودند فهو
مفرد بالتحیة والسلم و اظهار السؤال والمحبة لازال المستفید باماداد للعلم والفضل
قواما والسلم علی الاخوان اجمعین الحاضرین والغایبین من ذکر ولم یذکر
بالضم والفتح ورحمة الله وبرکاته وتحیاته ورضوانه **بسم الله الرحمن الرحیم**
من عبد الله قطب بن محیی آدمی فقیر که بسته زنجیر تقدیر است چه کند که
جز چنانچه او را امید از ند بباشد و با وجود این اگر از و باز خواست این کنند تقصیر
رواست برای آنکه فقر و احتیاج از طرف بنده است و از طرف حق همه بی
نیازی و استغناست اگرچه تقصیر او برای نایافت قوت است و قوت نتواند
یافت جز از آنجا اما چون دادن قوت بر آنجا لازم نیست و حاجت و نیازی
باین دادن آنجا ثابت نیست آدمی را چه حجت باشد بلکه این باز خواست
او را منت قبول باید کرد که حالیا سخن است بر سر آنچه او را از آن افتاده
اگر از آن محروم است به باز خواست از آن و گفت و گوی بر آن مشغول است
سر رشته این کار و کرم کننده این باز از درد و خواهشی است که در نهاد
آدمی نهاده اند عالم سراسر جوش و خروش آن درد نهانی و آتش اندرونی است
واگرچه نفس آدمی از این حدیث در اضطراب است اما وکیل هستی او بدان مطمئن
است هر چند او را از بیرون گوید چون از اندرون ندا آید که بلی کجا آن
گفت بیرونی ملتفت الیه گردد **بیت** برون پرده باشد شور ایام

درون پرده خاموشیست و ادام اکنون تنک بخت بنده که آشکارا و نهان
موافق او شود و شعور او مطابق وجود او کردد و بقضای خدا رضا دهد و زبان
از اعتراض در بندد چنانچه اورا دارند باشد آورده اند که یکی از مشایخ
بخواب دید که فلانه عورت زن تو خواهد بود در بهشت با خود اندیشید
که آیا او بچه عمل شایسته این شده باشد بدیدن او رفت و مترصد بود
که او چه عمل میکند علی زیاده از وندید که میکند از وپرسید که ترا غیر ازین
عمل که من می بینم علی دیگر هست کفت نه مگر یک خصلتی پرسید که آن
خصلت چیست کفت اگر در سایه ام تمنای این ندارم که در آفتاب باشم
و اگر در آفتابم تمنای آن ندارم که در سایه باشم کفت این را خصلتکی
میکوئی این آن خصلت است که همه مردان مرد از آن عاجز اند و معلوم
او شد که شایستکی آن مرتبه باین خصلت حاصل کرده بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی نشاید که عزیز کرده خدای ذلیل
سازند بی اذن خدای و خدای عز و جل اذن نداده که با مومن مسخرکی کنند
و استهزا نمایند و استهزا را جهل کفته قال سبحانه قالوا اتتخذنا هزوا
قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین نشاید که جماعت اخوان که از رسوم
اهل طبع و غافلان بل جاهلان مسلوک دارند و یکی از ایشان باید که با خود
تقدیر کند که اگر آنچه ایشان با این شخص میکنند یکی با ایشان کند از

مسخرکی

مسخرکی حال ایشان چه کونه باشد آنچه بخود نمی پسندند برادر خود نپسندند
لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه و اگر ایشان می پسندند خدای نمی پسندد
و خدای کینه خواه است از قبل مومن هر کس که با مومنی استهزا کند خدای
عز و جل با وی استهزا کند کما قال سبحانه و اذا خلوا الی شیاطینهم الی
معکم انما نحن مستهزءون الله یستهزئ بهم و کسی که خدای با وی استهزا کند
زیاده از آن خفیف شود که کسی بشر با او استهزا کند پس ایشان درین استهزا
که با بنده مومن میکنند ضرفه نمیبرند و نشاید و نسزد که برای آنکه تباعتی
طبع را خوش کنند و شیطان را خندانند خدای را بیازارند الذین یوذون
المومنین و المومنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا بنده خدای
که مومن است با او و برسول او در ذمت خدای و رسول اوست هر کس که
ذمت خدای و رسول او را بشکند و کسی که خدای و رسول او را امان داده اند
و نفس و عرض او را محمی ساخته اند محمی ندارد خدای و رسول او خصم او باشند
و بد احوال کسی که خدای و رسول صلعم خصم او باشند این از عادات جاهلیه است
که اهل طبع و جوانان و بیخردان چون مردی ساده به بینند چیزی او را بمسخرکی
کیرند و استهزا را با او عادتی مستمر سازند چنانچه او را از دست ایشان
زهره نباشد که سر بر آورد و هر کس که او را این طریقه باشد خدای عز و جل
اسم او را در زمره آزار کنندکان مکتوب کرداند و خدای عز و جل از وی آزرده

باشد اشد آرزوی باید که جماعت اخوان ازین اثم عظیم توبه کنند و دیگر باره
باز سر آن نروند تا خدای عز و جل بر ایشان ببخشاید بر ما زیاده از گفتن نیست
اگر بشنوند از خود و از هر کس که ایشان را باین دلالت کرده شاکر خواهند
بود در روز قیامت و اگر جز این کنند فانما حسابهم علی الله منا البلاغ و منکم
العمل والتوفیق من الله عز و جل والسلام علی من اتبع الهدی بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین و تمامی
المسلمین اما بعد ارباب اموال را عادت آنست که تخمین حاصل خود کنند و
خرج را بر آن اندازند اگرچه دانند که احتمال تطرق آفات که مستاصل مال
هست و احتمال خطا در تخمین به بیش و کم هست اما بنا بر ظاهر حال نهند و حسابی
از آن بر دارند بر همین قیاس باید که مردمان تخمین عمر خود بنهند و صرف اوقات
خود بر آن اندازند و ما تخمینی عدل که هیچ قدر مبالغه در آن نباشد بنهیم و گوییم در
حدیث درست شده است که اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین
و تجربه بر این هم گواهی داده پس اکثر عمر هر کس را بر تقدیر آنکه بغایت
برسد شصت و پنجسال گیریم اکنون ای آنکس که ترا چهل سالست بیست و
پنجسال از عمرت مانده اندیشه کن که بیست و پنجسال بسیاری نیست تا
دیده بر هم زده گذشته و اگر صدق این خواهی که معلوم کنی واقعه از واقعات
خود که بیست و پنجسال پیش ازین واقع شده باشد یاد آر و بنگر که گویا دی

یا پریر بود و چون ترا از عمر همین مقدار مانده ترا یک کار باید کرد و یک
کار نباید کرد اما آنچه باید کرد شتاب در تحصیل زاد معاد که هر چند هنگام
خروج نزدیکتر شود جد در تهیه و استعداد زیاده باید کرد که وقت تنگ میشود
و کار فراوان مزدحم میگردد و یک یک از پیش بر باید داشت که چون نفیر رحیل
زنند امان نیست اما آن کار که نباید کرد اندیشه بسیار در امر معاش برای آنکه
بیست و پنجسال زمانی بسیار نیست و تا دیدی سر آمد و حاجت بزیاده تعمق
ندارد همین مرتبه کار که سامان افتاده برای آن مدتی کافیست و حاجت بسعی
دیگر نیست و اگر نیز بفقر و سختی بسر باید برد میتوان برد چه زمانی اندکست
و اگر اندیشه برای فرزندان است معلوم داند که او را اندیشه خود کردن
و متفرغ شدن برای کسب زاد معاد بسیار اولی است از اندیشه فرزندان
برای آنکه فرزندان هر کس بخش خود میستند چه حاجت که اینکس خود را فدای
ایشان کند خدای عز و جل هر کس را چنان آفریده که بخش خود هست و نیز علاقه
فرزندی امری اعتباریست و امور اعتباری در زمان رفاهیت و فراغت
آدمی را پروای اعتبار آن هست چون کار بر او تنگ شد کجا پروای آن میماند
در روز قیامت که آدمی را کار بجان و کارد باستخوان رسد غیر علاقه با نفس
خود که علاقه حقیقی است باز نماند یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته
و بنیه لکل امری منهم یومئذ شأن یغنیه و چه جای آن که از ایشان گریزد

که یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه وصاحبته واخیه وفصیلته التی
تؤویه ومن فی الارض جمیعا ثم ینجیه اگر ایمان بروز قیامت بر خود همچنان حاضر
داند که آن روز که واقع است وچون چنین کند بالضروره ایثار خود بر ایشان
کند و آخرت خود را فدای ایشان نکند مردمان دنیای خود را فدای دنیای
فرزندان نمیکنند چونست که بر آخرت چنین سخی اند که آنرا فدای دنیای
فرزندان میکنند آیا آخرت اهون وادنی است از دنیا فی بدنیا مومنند
مگر و باخرت نه وای آنکس که ترا پنجاه سال عمر است ترا پانزده سال مانده بود
حال بگوی که چیست تا می زدی گذشته آنکس را که بیست و پنجسال مانده بود
حال آن بود که شنیدی تا خود بتو چه رسد بیدار شو و با حال خود افت و
دل از همه چیز و همه کس برکن و یکجهت و یکروی خدا شو باشد که گلیم خود از آب
بیرون بری ترا اگر همین یک تن تنهای خودی باید کرد فکر دیگران بخود شان
باز گذار مثل شما ای بنی آدم مثل جماعتی کشتی شکستگان است که غرق
دریا شده اند هر کس را دست و پائی میباید زد که خود را بساحل اندازد و
کس خود را بکس مشغول نمیباید داشت که بوصله او نشیند و از کار
خود باز میماند و هر دو غرق میشوند مگر ملاح شیر مرد که بشناوری خود را و چند
کس را بیرون تواند آورد آن رجال حقند که درین دریا دستگیری بازماندگان
میکنند بفرمان خدای سلام علی ذکرهم ورحمة الله وبرکاته و آن از راه مدد

دینی

دینی باشد نه از راه فکر دنیوی که هر دم از برای عزیزان خودمی باشد وای
آنکس که ترا شصت سال عمر است ترا پنج سال مانده پنجسال بچه حساب است ساعت
بساعت ترا قرع فرشته مرگ بگوش میرسد اندیشه کفن و کافور ترا اولیست
از اندیشه ملک کارت نزدیک شده دل حاضر دار و کلمه را اگر ار میکن
پنجسال بگوئی تا خود چیست تا چشم بر هم زده گذشته اگر چه ذکر مرگ تلخست
اما چه کنم چون این تلخی واقعی است و بتغافل و تجاهل از سر ما باز نمیشود هم
آنرا یاد کردن بگر دل بیدار شود و بکار سازی آن مشغول شود اولی است
بیت ای که پنجاه رفت و در خوابی ، مگر این پنج روز دریابی ، و باین خطابها
که درین نامه کرده ام شخصی معین را نمیخواهم این خطاب عام است
با همه بنی آدم و این نامه ایست بهمه پسران نوشته شده هر کس از فرزندان
آدم حساب خود از اینجا بر دارد و حرف وقت خود بر مقدار عمر خود اندازد
و همه این تقدیرات که در اینجا کرده ام اقصی عمر است بحسب الاکثر و او
داند که مرگ فردا پس فردا در حساب است فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعه
ولا یستقدمون زیرک باشد و مدار کار خود بر احوط نهد اگر حزم بداند
که فردا خواهد مرد امروز چه کار خواهد کرد امروز همان کار کند شاید که
فردا آن فردا باشد که الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز
من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله و زینهار که بخیال عفو و مغفرت دگذا و گذا

دست در معصیت نگشاید که ترتب عقاب بر معصیت امریست اصلی که
ظاهر حال آنست و عفو و تجاوز احتمالی است که چون آن نیز گاه می باشد
در مقام استیفای بیان نخواسته اند که ذکر آن اهمال کنند همچنانچه
ظاهر حال کسی که افعی او را گزید موتست اگرچه میباشد گاه که نمی میرد اما
این نه بآن مرتبه فراوانست که شخص دلیر دست در دهن افعی برد و خدای
خشنود باشد از بنده که امر را چنانچه هست بداند والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی
فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد نضره الله وجهه اما بعد نوشته
بودند که آدمی جهت عبودیت مخلوق شده است و حق عبودیت آنست که
یکنفس از ذکر معبود خالی نباشد آری چنین است چون رب عز و جل پیوسته
بربوبیت ایستادگی میفرماید که اگر یک طرفة العین نظر ازوی باز گیرد وجود
او از هم فرو ریزد و چگونه چنین نباشد و مرغ عیسی ع بمجرد این که ظاهر
ساخته او بود چون از نظر او غایب می شد فی الحال می افتاد و ناچیز می شد
چگونه آدمی که فی الحقیقه ساخته قدرت خدایست بی آنکه در نظر او باشد باشد
اگر نظر مرحمت ازو باز گیرد در ساعت ناچیز شود پس حق نیز اینست که
یکطرفة العین از اقامت وظایف عبودیت غافل نشود و چنانچه رب پیوسته
ربوبیت میفرماید او نیز پیوسته عبودیت تقدیم کند تا بنده شکور باشد

الا قلیل

الا قلیل من عبادی الشکور بر یکی چنین بندگان گواهی داده و قلت
این مقام برای آنست که این معنی کاهی صورت می بندد که ذکر خدای و محبت
او سررشته تن و جان عبد شود و با رگ و خون او بیامیزد چنانچه ویرا
تکلفی نباید کرد برای ذکر بلکه وجود او وجود ذکر باشد و چون چنین باشد
نشان ولایت بر او باشد که گفته اند ولی آنست که دیدن او خدا را بیاد
دهد برای آنکه چون ذکر بوجود او قایم شد تمام حرکات و سکنات او ثمره
ذکر است یعنی هرچه میکند برای خدا میکند و هرچه میدهد برای خدا میدهد
و هرچه میستاند برای خدا میستاند و هرچه میگوید برای خدا میگوید و بخدا
میگوید برای آنکه حول و قوت خود در میان نمی بیند و چون نیت الهی او درا [?]
در همه کار او ذکر است خواب او ذکر است بیداری سخن گفتن او ذکر است
خاموش بودن او ذکر است ذکر او ذکر است نسیان او ذکر است کل
شان او ذکر است و هستی او ذکر است و در ذکر هست و از ذکر است و بر
ذکر است لا اله الا الله پاکا خدایا که چنین پاکان پاک کرده او نیز نقوش
اکوان از الواح سینه ایشان زدوده و محبت این و آن از دل ایشان
ربوده پاک اند و از برای پاک یکتا یند الله سبحانه از برکات این پاکان
فیضی و نصیبی ولیم را کرامت کناد انه بصیر بالعباد و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و نختم بالصلوة علی محمد و آله بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر شمس الملة والدین
ابی سعید اما بعد ذکر خدا مونس دل طپیدن است چنانچه گرما زده سایه
خواهد که در آن بیاساید و مرد تشنه آبی خواهد که بپاشد دل طپیدن یاد
خدا خواهد که درون خود جا دهد چون ابنا طبع باحادیث لهو کام خود شیرین
کنند او کام خود بنام خدا شیرین کند یا کا خدائی که لهو حدیث بر کام
ایشان تلخ کرده چنانچه تلختر است از صبر و حنظل و ذکر خدا کام ایشان
شیرین ساخته چنانچه شیرین تر است از قند و عسل و اگر از فرزندان
آدم ایشان را همزبان و همدرد که با ایشان مشارکت کند در قیام بذکر کمتر
داده او را فرزند جز آن آدم خلق فراوانست ایشان را همه یکبار هم پای
ایشان ساخته بر وجهی که بسمع ظاهر ذکر ایشان را شنوند چنانچه داود را
بود که یا جبال اوّبی معه والطیر یا بر وجهی که بقوت بصیرت آن را دریابند
چنانچه پایه صدیقین و موقنین راست چرا میاه و هبوب ریاح و اصوات
طیور و پرواز مگس و زنبور همه تسبیح رب غفور است خاک افتاده راه
اوست باد هوا خواه اوست آب روان سوی اوست آتش گرم جست و
جوی اوست زبان سوسن ثنای او گویاست چشم نرگس حیران آن صنع
والاست سرو آزاد برای بندگی او بپاست نی کمر خدمت بسته برخاست
دواب پشت دوتا کرده او را اکثر اشجار سر بر زمین نهاده او را ساجدند

مگر آدمی

مگر آدمی که سر در هوا و پشت بر خدای کرده و روی بخود آورده و نی خود را فراموش
کرده او لا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا از آدمی کفورتر و کنودتر
نیست نعمت خورد و منعم را نام نبرد و نعمت او را وسیله مکابره با او سازد
برای آنکه مکابره با حق کند و متولی حق حقست پس مکابره با امری که حق است
مکابره با خداست و او بنعمت خدای متمکن ازین مکابره شده که او را قوت
و قدرت بخشیده آری چون برای اشتغال بتمتع بنعم از ذکر خدا باز مانده و برای
استظهار بآن نعم از مکابره با حق متمکن گشته خدای تعالی تواند که آن نعم
از وی باز ستاند تا به بیند که بعد از سلب آن نعم او همچنان مصر است بر اعراض
و نسیان و همچنان داعیه تطاول و تعدی دارد یا نه خدای تعالی خشنود
باشد از بنده که پیش از آنکه نایره قهر خدای مشتعل شود و در بند این انتقام
و تدارک در آید بازیافت کار خود کند و پیش پای خود ببیند و بدوام ذکر
قسوت قلب را نرم کند و بالتزام مسکنت گردن افرازی بر خود بشکند
قال الله تعالی الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من
الحق و لا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست
قلوبهم و کثیر منهم فاسقون آیا جماعت اخوان الالهیین را برای تطاول الامد
قسوت در دل پیدا شده که مجالس ذکر را بحضور معمور نمیدارند و ملازمت
بیوت خود را ایثار میکنند بر ملازمت بیت رب عزوجل انما یعمر مساجد الله

من آمن بالله والیوم الآخر باید که امروز که روز ایشانست در رفع بیوت خدای
و ذکر اسم و نشر ذکر او تقصیر نکنند تا آن روز که روز رب باشد والیوم کله لله
داند که با ایشان چه کند ان تنصروا الله ینصرکم فاذکرونی اذکرکم من کان لله کان
الله له ای جماعت اخوان ملازمت شخص بقدر حاجت باو باید کرد شما سخت
محتاجید بجمیع وجوه افتقار شما باو بیش از پیش است یا ایها الناس انتم
الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید ملازمت بیت رب عز و جل و حضور در
زمره ذکر بین او چرا کم میکنید بقدر حاجت باو ملازمت خانه او کنید و بدانید
که اگر با وجود اخلال بملازمت خدای تعالی حاجات مقضی میدارد برای آنست
که او مراتب حاجات میشناسد حاجتی که از آن بهتر و گرامی‌تر نیست
آن با قضا میدارد تا باز آ، تقصیر مقصر از آنکه ندارد آنچه میکند از آن حاجات
جزئیه است هیچ میدانید که آن حاجت کدام است آن حاجت است بظلی که
ماوای گیرد در آن یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد
القهار امروز کسی که در ظل بیوت خدای بسر برد و رجل کان قلبه متعلقا بالمسجد اذا
خرج منه حتی یعود الیه آن روز که جز خدای ظلی نباشد او را ظلی باشد اما کسی که در
سایه خانه خود بسر برد آن روز خانها خرابست فیذرها قاعا صفصفا لا تری
فیها عوجا و لا امتا لاجرم بی سایه بماند جز خانه خدای آن روز خانه دیگر سایه او
سایه نباشد و نتواند بود ما کان لله یبقی و ما لغیره یهلک ویفنی کل شیء هالک

الا وجهه

الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون غفر الله لاخواننا زلاتهم و لا ینقصهم مثوباتهم
و یصرف الیه قلوبهم و نیاتهم و هو حسبنا و نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المحببة المحمدیة سلک الله سبیل
المحبین اما بعد آدمی تا پاک نشود او را چنانکه هست ادراک نکند و درین
دو سه روز که فرصتی هست پاک شو تا امر را چنانکه هست دریابی گوید مرا دریابی
گوید مرا دریابنده امر گردان چنانکه هست تا پاک شوم چون از راه حجت
عاجز آیم دست در تضرع زنم و از نفس بزاری درخواست کنم نفس لئیم باشد
هر چند زاری کنم التفات کمتر نماید اما خدای عز و جل آن زاری که من پیش
نفس کنم بشنود و بر زاری من رحمت آرد و بر من بگشاید ندانم چون کند و چگونه
گشاید اول پاک گرداند بعد از آن دراک یا اول دراک گرداند بعد از آن
پاک یا آنکه این و آن خود هر دو یکی است و ازین بآن انداختن و ازین بآن
بهانه گیری نفس عاجز است که دعوی قدرت دارد و چون بمقتضی آن
دعوی مطالبش دارند بآن وفا نتواند کردن بهانه گیری آغاز کند و علل
و شرایط اثبات کند و عجز خود باین حیله بپوشاند چون کار با قدیر افتاد
بی مهلت کرد اکنون ع تو خواهی چنان گیر و خواهی چنین اکنون
اگر کسی خواهد که این پاکی را بجد و شرح بشناسد که چیست برای وی شرحی
کنم موجز بدان که ما پاکی برات از غرض خواهیم و پاک آنکس را گوییم که او را

درکاری که کند هیچ غرض و طمع نباشد و این دو مقام صورت بندد یکی
در غایت هستی و بی غرضی ازین مقام خدا راست عز و جل که چون او تام مطلق است
که هیچ نقص و هیچ وجه در و نیست کاری که کند برای جبر نقص و استکمال ذات
باشد بلکه جود محض باشد و یکی در غایت نیستی و این آدمی دانا را باشد که
چون ماسوای خدای را از آنجا که اوست هیچ قوت و شیئیت نیست و نفس او
از جملهٔ ماسوا است هر آینه این دانش او را ساکن کرداند چکونی سرمدی که من بعد
هرگز در وی نهضتی باز دید نشود و چون خالی مطلق بشود از پاکی مطلق پرتوی
بر وی افتد و او را حالی و قوتی بخدای حاصل شود و بدان کارها بکند و بی
غرض که فایده آن نه راجع با او باشد راجع با امر باشد و او از برای خود مالک
چیزی نیست که خودی که مالک چیزی تواند بود از خود درنمی یابد و هستی او با
همه هستیها یکسان شده فاعاصفصفا سری نمیکشد و کردنی نمی افرازد
اگر او را نصیبی است در ضمن کل هست جای او در ام کم نیست و نصیب او
از هستی کم نه قد جعل الله لکل شیء قدرا شخص مذکور متوکل باشد و راضی شود
و صبور باشد و قانع باشد و دایم الحزن باشد و دایم السرور باشد
و فکور باشد و فارغ البال باشد و شخص مذکور همه چیز داند و آنچه نبایدی
دانست چون بر موجه آنرا بداند که آنرا نمی باید دانست و آنرا دانسته
علم وی ممزوج بجهل نباشد و شخص مذکور ضحوک باشد و قتال باشد اگر

صاحب

صاحب سیف باشد بسیف بکشد بحق و اگر صاحب لسان باشد بحجت
و او را سمه افعال باشد و گاه در غایت عجز و ضعف ظاهر گردد شخص مذکور
خمول دوست باشد و از خلوت انس تمام یابد و اگر با خلایق صحبت
افتد از ایشان متوحش نباشد شخص مذکور مشتاق باشد و مشتاق الیه شخص
مذکور تر از وی حق باشد در زمین استعداد خلایق با و توان سنجید هر کس را
که در کفهٔ او نهند و با او راست آید تمام العیار باشد و هر کس که با او کج باشد
و با او در مقام شقاق و خلاف ناقص باشد شخص مذکور حیی باشد و فور و مردمان را
از روی وی شرم آید انوار سکینه از جبین او لامع باشد واسطهٔ نزول رحمت
خدای بر اهل ارض چنین کس و امثال او باشد سلام علی ذکرهم و رحمة الله
و برکاته و سلام علی الحضرة المحمدیة المحبیة و الختم بالصلوة علی محمد

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولی
فی الله الامیر رکن الملة و الدین حسن ایده الله و قواه و الی کنف اللطف
آواه اما بعد دانی که هر چیز را آیتی باشد و آیت خدای عز و جل عالم است
و آیت بذات خود دلالت کند بر صاحب آیت و آیت همیشه آیت باشد و
صاحب آیت همیشه صاحب آیت پس دیده بآیت رسید و دل بصاحب آیت
لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر از شان صاحب
آیت تعظیم بغایت باشد و شکوه بر شکوه که کوه کوه چنانکه از سنگینی

آن پایه که بر سر اوست سر بر نتواند آورد نشنیده که در مجلس رسول الله
خداوندان آیات بود آن شکوه رسالت بود که بر او بود از ناحیه مرسل که
ولله العزة ولرسوله و محبت حقیقی در حضرتی چنان تواند بود که او پایمال خیال
و دست زده ادراک نتواند شد و بجلال جلال از دیدها متواری باشد آتش
درد اینجا افروخته گردد و محبت را رونق در آن درد باشد محبت بیدرد سرد
باشد وصال حقیقی آنست که درون آن درد وست آن وصالست محبوب
اما آنجا که وصال در کسوت وصال دست داد وصال اینکس بخود است
نه بمحبوب برای آنکه چون این کس را خبر این کس در میان آمد و پیش گرفت
هیچ را نمیگذارد که ازو در گذرد و معانی را در خود بند میکند از اینجا گفته اند

شعر وتعذیبی مع الهجران عندی ٭ احب الی طیب الوصال ٭ لانی فی
الوصال عبید حظی ٭ وفی الهجران عبد للموالی ٭

چند روزی باید ساخت
که نفس مطمئنه گردد و یگانگی او با عبودیت گردد که یگانگی شرکتست
آنگاه اگر او در میان آید تا نیاید یکسان باشد که صافی شده و حایل نمیشود
همچون جامه بهشتیان که مصفا د جامه پوشند که تن ایشان را نپوشاند
آنگاه محرم وصال گردد و وصال او را حلال باشد هنگام دُرد دَرد بگذرد
وقت رونق را وقت وصال باشد اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات
روی نماید هم درد باشد و هم درمان با آنچه بگفت نیاید بیرون از این او و آن

ولیم در

ظ
می تازد

ولیم در جوش و خروش باشد و از تک و تاز ننشینند جوشیده اماند اند
که برای چه تازه اماند اند که بسوی که تو می جوش کم جوش خود جهت خود
می شناسد تو می تاز که حرکت راه خود میداند و راه گم نمیکند و ما من
دابة فی الارض الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم والسلام
علی سایر الاخوان و رحمة الله و برکاته و رضوانه بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله مولانا مجد الملة والدین سلام الله
تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین اما بعد آدمی گرم
اندیشه کارهاست که مبنی بر حیاتست و در اندیشه نفس حیات اصلا نیست
گوئی که آن امری مقرر است و عجبتر آنکه نامقررتر همه چیز حیاتست ای دیده
وری پای بست محکم باید ساخت که بعد از آن دیوار و سقف بر آن
نهند تمام کار و بار جهان مبنی بر زندگی است اولا امر حیات خود مقرر
کن و قاعده زندگی استوار ساز تا از مرگ ایمن باشی بعد از آن بنای کارها
بر آن نه و اگر گوئی که این قاعده را چگونه استوار سازم که استوار پذیر
نیست پس گوئیم اینجا خانه مساز و بر شفا جرف هار بنیان تاسیس مکن
تقوی و رضوان خدای بجوی و بنای کار بر آن نه که آن اصلی اصیل و استوار
است هر چه کنی برای وجه خدا کن که باقیست کل من علیها فان و یبقی
وجه ربک ذو الجلال و الاکرام امیر جعفر کلبا را الحقه الله بالانوار دیدنی

که در مضمار امانی چه اسپها تاخت و هر گوشه طاق و رواقی بساخت
کجا شد آن چستی و چالاکی کجا شد آن فر و فرزانگی کجا شد آن دست و
آن دستگاه مال پایمال گشت و جاه چاه اکنون باز بسته گرد از چو تحشت
یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه اگر گردارش صاحب
او را درین چاه عین الحیاتی گشایند که قبر را بر وی روضه سازد از روضها
بهشت ع هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت • ای بازماندگان بشر
همه بازمانده یکدیگرند از مرگ یکدیگر عبرت گیرید و باز وقت خود افتید پیش
از انکه بمیرید چند اسپ اجل در زین کرده با قدام او هام این سوی و آن سوی
تازید بدین پای بجایی نتوان رسید اما از بس تک و تاز مانده شدید و
بدان راه که باید رفت نرفتید و از آن کار که باید کرد باز ماندید مایه از دست
داده و سود بچنگ نیاورده نام این دیوانگیست نه هشیاری الله تعالی
ازین مستی هشیاری و ازین خواب بیداری کرامت کناد پیش از آنکه خواب
گران مرگ در رسد و بی خوابی عذاب سایه بر سر افکند و فتنه و یاتیه الموت
من کل مکان و ما هو بمیت والعیاذ بالله روی نماید و طریق خلاص شدن
از آن فتنه فانی شدنست در جلال خدای و سبقت گرفتن بر موت
اضطراری بموت اختیاری عهد نا بود هل اتی علی الانسان حین من الدهر
لم یکن شیئا مذکورا یاد کردن و ازین وجود چند روزه که ثوب مستعارست

بازنگفتن

بازنگفتن و از آن در نخوردن و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور چون خیاط
جامه در کسی پوشد تا بر اندازد آن کند و نیک و بد آن مشاهده کند نباید
که آنکس مالکانه در آن نگرد و بآن شاد و معجب گردد تا چون خیاط آن از آن
بر او بکند محزون و غمناک نگردد و اگر محزون و غمناک گردد دلیل سفاهت
و نادانی اوست که او را آلت اظهار معنیی ساخته بودند خود را صاحب
آن معنی پنداشته امر از خدای آمد و بخدای باز گردد و الیه یرجع الامر کله
آدمی بهانه ایست که این حکایت با و می نمایند و باو باز می نمایند چنانکه
نحوی گوید ضرب زید عمروا برای تفهیم مفعولیت و فاعلیت عمرو
از گوشه بیرون جهد و چنگ در زید زند که ترا بقصاص میگیرم بابا این
مثالیست که ساختیم برای تفهیم معنی با توجه علاقه دارد و اگر البته
چنین است امکان اعطی زید عمروا دینارا هست دینار را باین تاوان گیرد
رد و بدی و نیکی جهان همه ازین گونه است بیت نه تو بی تو است بر کاری
تو که اندرین میان باری • گفتم اگر شنفتی خود در ابگیر تا نیفتی ان فی ذلک
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله سید الجماعة شمس الملة
والدین الشیخ محمد اما بعد رسیده بودند که چون حق آنست که عبد یک
لحظه از یاد خداوند خود غافل نباشد اگر چنین نباشد آثم و عاصی باشد یا نه

بدانکه یاد دو است یکی یاد سری و این یاد هرگز از جان منفک نشود و وصف الحال
آن اینست که بیت یاد تو در ضمیرم و مهر تو در دلم • با شیر اندرون شد و
با جان بدر رود • و این یادیست که اگر یک لحظه از آن غافل شود نام او در
جریده بیکانکان و معرضان ثبت شود دویم یاد ذکری و این یادیست
که بزبان کنند یا در ظاهر دل کذرانند و اقامت صلوة و خمس برای ادای
چنین ذکر است که بزبان کنند که اقم الصلوة لذکری و چنین ذکر اگر
در اوقات غیر مفترضه از آن کاهی زایل شود چون آن یاد سری به پنهان
جان او قایم است و محبت خداوند از ضمیم فواد او زایل نیست آن ذکر کفاره
این نسیان است و خداوند کریم بجود عمیم از آن تجاوز فرماید و بنده را
بآن مکلف نفرماید از حنظله بن الربیع که صاحب کتاب رسول است صلعم
روایت کنند که کفت یکی از اصحاب دوچارم خورد و کفت چکونه ای حنظله
کفتم حنظله منافق شده کفت سبحان الله این چه سخن است کفتم ما که نزد
رسول الله صلعم میباشیم ما را پند میدهد بدوزخ و بهشت چنانچه کویی از آن
می بینم چون بیرون رفتیم از پیش او مشغول شدیم بزنان و فرزندان
و املاک و آن را فراموش کردیم آن شخص کفت والله که ما را همین چنین
واقعست پس هر دو پیش رسول الله صلعم رفتیم و این حال شرح کردیم فرمود
بدان خدای که نفس من بدست اوست که اکر شما همیشه بآن حال میبودید

که نزد من

که نزد من بر آیند هر آینه فرشتکان با شما مصافحه کردندی بر بسترهای
شما و در راههای شما و لیکن ای حنظله ساعتی و ساعتی ساعتی و ساعتی
ساعتی و ساعتی سه بار فرمود غرض که آن نسیان که بآن مستحق مقت میشود
و عبد کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی و نسوا الله فانسیهم
انفسهم و امثال ذلک بآن مترتب است آن نسیان کلی است که محبت
خدا او در سلوک سبیل او از دل زایل شود و جان او که جای محبت خدای است
بمحبت ماسوای او مشغول شود و چنین خذلان مومن را ادراک نکند و محالست
که آنجا از دل مومن که محل محبت خداست که آن صمیم قلب و خلاصه وجود
اوست محبت غیر خدا و یاد غیر خدا بآن راه یابد فی بیت پاسبان
حرم دل شده ام شب همه شب • تا جز اندیشه او هیچ درون نکذارم
شنیده ام که یکی از سبطین با حضرت امیر المومنین علی ع کفت که ای پدر
بزرکوار مرا دوست میداری کفت آری کفت دو دوستی در دل چکونه
کنجد حضرت امیر ع غمناک شد کفت ای پدر غمناک مشو که دوستی تو با خدایست
آنچه با من است آن شفقت است آفرین بر بینش آن در صدف ولایت
باد زیرا که آن علاقه محبت که بنده را با خداوند است مثل آن با غیر او نیست
و نتواند بود و هر چه با غیر اوست سزاوار اسمی دیکرست جز آن اسم
که محبت با غیر او داشته باشد بصفت آنان باشد که و من الناس من یتخذ

من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله پاکا خدایی که سر دل مومنان
از محبت غیر او و غیر محبان او بالکلیه پاک کرده و اگر ظاهر دل ایشان بمیل چیزی
دیگر یا ساعتی بیاد کسی یا چیزی مشغول میدارد برای تمام حکمت در ساعت
بارقه عنایت از عالم ذکر میدرخشد و بمقتضی ان الذین اتقوا اذا مسهم طایف
من الشیطان تذکروا از نگ غفلت و زنگ ظلمت از آینه دل ایشان
زدوده میشود و سر و جهر ایشان یکسان بنور ذکر روشن میگردد و اگر در
ساعات روز که اوقات اشتغال بکسب و معاملاتست این مطابقه بکمال
اتفاق نمی افتد در آناء اللیل چنانچه حق آنست دست میدهد کما قال الله
تعالی ان ناشئة اللیل هی اشد وطاء و اقوم قیلا ان لک فی النهار سبحا
طویلا قوله وطاء علی وزن فعال ای مواطاة القلب و اللسان و الظاهر و الباطن
آری **بیت** بنیم شب که همه مست خواب خوش باشند، من و خیال
تو و نالهای درد آلود، خوشا حال بندگان شاکر که چون روز در ذکر قاصر و
مقصر اند بشب برخیزند و آنرا بانابت و استغفار تدارک کنند و الحق
آنچه ولیم [?] باز وقت آن افتاده که یکلحظه غافل شدن از یاد خداوند مظنه
تقصیر است نیکو دریافته اما چون آدمی کان تقصیر و تفریط است و سرشت
و جرم او بر جرم شده چاره آنست که آن نسیان را بذکر تدارک کنند که
کل ابن آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون و البته وردی از قیام لیل جهت

خود تعیین

خود تعیین کند که جبر تفریطات روز و عذر خواهی تقصیرات بآن کند
و خدای عز و جل چون صفت اولیاء خود فرموده و المستغفرین بالاسحار و کسی را
دون کسی باین تخصیص نکرد پس معلوم شد که تقصیر چیزیست که لازم
سرشت آدمی است هر کس را بحسب خود و همه کس را لازم است که ساعتی
جهت خود مقرر کنند در هر شبانروزی که در آن ساعت بعد از عذر خواهی
تقصیرات آن شبانروز مشغول شوند چه جرم نسبت با آدمی همچون چرکست
نسبت با جامه چگونه جامه بهر چند روز چرکن شود و آنرا باید شست و
هر کسی جهت خود نوبتی و میقاتی مقرر کرده باشد در ماهی یا در هفته که جامه
را شوید همچنین نوبتی و میقاتی جهت شستن اجرام و تقصیرات از
جامه جان بآب توبه و استغفار مقرر باید کرد و چون آدمی درین قصارتی
زیاده صاحب وقوف نیست و نمیداند که احتیاج او بهر چند گاه می افتد
و چه وقت هوای انابت صافی و آب استغفار گرم است که این شست و
شوی توان کرد خدای عز و جل برحمت خود باو نگذاشته و بعلم خود آنرا
تعیین فرموده هر شبانروز یکنوبت در وقت سحر فرموده باین شست و
شوی اشتغال میباید کرد که در آن وقت بادی میوزد که تنشیف بردامنی [?]
مقصران را و خدای تعالی در آن وقت از فراز عرش بآسمان دنیا
نزول میفرماید جهت قبول توبه بنده گناهکار و اجابت سوال هر

نیازمند امیدوار بسط کفین کریمین میفرماید که هل من داعٍ فاجیب له هل من
مستغفر فاغفر له ای بنده شرمنده گناهکار خداوند غنی افتتاح بچنین
بنده پروری کرده و از برای تو از فراز عرش نزول اجلال فرموده تو بنده
محتاج بر بستر خواب میکنی و ازین دست بآن دست میکردی بی شرمی بدار
سر از بالین جهالت بردار و از خواب غفلت بیدار شو این چه جهالت
این چه نازکیست و اگر بیدار نشوی تو خود دانی که اگرچه او کریم است عزیز نیز
هست اول با تو از روی کرم درآید اگر از کرم باشی با کرم او بجوشی و اگر غیر
آن باشی در دستگاه او همه چیز هست و آلت همه کاری موجود است و
آنجا معلوم باشد که هر جانور را بچه میباید راند و تازیانه عذاب در
روی تو بجنباند و باکراه ترا بر جهاند **بیت** هر کجا زخم بایدت فرمود
گر توم مرهم نهی ندارد سود • و بدانکه جبار سموات شدید البطش است و جابجا
آنجا مبدأ لطف و اکرام هست مبدأ قهر و انتقام نیز هست زینهار که آتش
قهر او بر میفروز که آنگاه بهمه آبهای جهان آن آتش را نتوان فرو نشاند
و چون آنجا مبدأ لطف و قهر هر دو هست نزد وی یکسان است اگر تو
آن کنی که سزاوار لطف شوی یا آن کنی که سزاوار قهر شوی چه قضای او
متوجه انفاذ لطف و قهر هر دو هست پس کار با تو افتاده اگر آن کنی که
سزاوار لطف شوی به لطف با تو عمل کند ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم
و آمنتم

و آمنتم و کان الله شاکرا علیما و اگر آن کنی که سزاوار عنف شوی او را از آن
چه باک که قوت او از مقاومت با تو عاجز نیست و کوفتناک نمیشود و اگر خشنود
نیست با آنکه تو چیزی کنی که سزاوار عنف شوی برای آنست که رحمت او غالبست
بر غضب او و برای نظر در حال تست نه آنکه گمان بری که برجح طاعت تو بر معصیت
نزد او از آنست که مباشرت تعظیم و انتقام مثمر تعبی و مشقتی است در حق
او از ین جهت جانب طاعت نزد او ارجحست یا از آنجهت که طاعت مطیع او را
زیادتی علو و کبریائی است که در معصیت او را اینست نی نی او بذات خود تمام است
و بهیچ روی بهیچ چیز و هیچ کس مشابهت ندارد و از هیچ کس بهیچ وجه گزندی و زیانی
باو نرسد و نتواند رسید خواهد که بعضی گناه کنند اما نه برای نفس گناه برای آنچه
گناه متضمن از ظهور مقتضی عفو و انتقام و خواهد که طاعت کنند نه برای نفس طاعت
که طاعت پسندیده و برگزیده اوست پس توان گفت که معصیت میخواهد اما
نه برای آنکه معصیت را دوست میدارد و پسندیده اوست بلکه برای تضمن
او چیزی را که آن چیز دوست داشته و پسندیده اوست که آن ظهور سلطان
عفو و انتقام است و طاعت را میخواهد برای آنکه طاعت را دوست میدارد
و پسندیده اوست لنفس الطاعة و اگرچه از آن حیثیت که متضمن ظهور لطف
و احسانست نیز دوست میدارد اما منحصر در آن جهت ثانیه نیست بخلاف
این و ازین تقریر ظاهر شد حقیقت آن سخن که گویند خیر و شر همه بخواست

اوست اما خیر برضای اوست وشر بی رضای نیکو درین تقریر تامل کنند تا
بحقیقت آن سخن برسند که کثیری از مردمان تعقل این جیان که می باید نکرده اند
و ممنید اند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلم علی ولی ورحمة الله
علی سایر الاخوان الالهیین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التایبین کثرهم الله وبارک علیهم
اجمعین اما بعد شروط خروج از زمره خاسرین بنص کلام رب العالمین
سه است ایمان وعمل صالح وتواصی بحق وصبر پس بمجرد این که شخص در خود
ایمان آورد وعمل شایسته کند کافی نیست تا آن زمان که غمخواری دیگر برادران
مومن کند وایشان را نیز برهمان که خود برآنست از ایمان وعمل صالح دارد
وگمان نبرد که اگر ارشاد ایشان کند وایشان را بطریق سلامت رهنمونی
نماید او خود سالم ماند برای آنکه بنی آدم همه بهم باز بسته اند همچون اعضای
جسدی واحد واثر از بعضی ببعضی بالضروره واصل چنانکه اگر عضوی دردناک
باشد مزاج سایر اعضا بدان سبب متغیر گردد واز اعتدال بیرون رود
واز پیغمبر صلعم درین باب مثلی زده است که مثل المداهن فی حدود الله
والواقع فیها مثل قوم استهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها وصار
بعضهم فی اعلاها فتاذوا به فاخذ فاسا فجعل ینقر فی اصل السفینة فاتوه فقالوا
له مالک قال تاذیتم به ولا بد لی من الماء فان اخذوا به علی یدیه انجوه ونجوا

انفسهم

انفسهم وان ترکوه اهلکوه واهلکوا انفسهم یعنی مثل کسی که مسامحه کند در اقامت
حدود خدای تعالی و مرتکب معصیت را از آن منع نکند و مثل مرتکب معصیت
مثل جماعتی است که بشرکت در کشتی نشینند بعضی را جا در طبقه زیرین کشتی
باشد و بعضی را جای در طبقه بالایین گذارند و ایشان را ازین تضرر و تاذی
باشد آن کس را که در طبقه زیرین است بخاطر رسد و تبری بردارد و در زیر کشتی
خواهد که سوراخ کند برای آنکه آب خود از آنجا بردارد و بر اهل طبقه بالایین نباید
گذشت که موجب تضرر ایشان است اگر اهل طبقه بالایین او را باز نگذارند
که چنین کند خود زنده مانند و او زنده ماند و اگر باز گذارند تا کشتی سوراخ
کند آب برآید و کشتی پرآب گردد و اعلی و اسفل همه غرق شوند اکنون در مقام
تطبیق مثل اهل طبقه بالایین اهل علمند و اهل طبقه زیرین اهل جهلند و آبی که
احتیاج طبقه زیرین بآن ثابت است دانش است که حیات دل بدان است
اگر اهل علم مزاحم اهل جهل شوند بتعلم بمقتضی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
اگرچه درین تضرر و تاذی اهل علم باشد که وقت خود بگفت و شنید با
ایشان صرف شان باید کرد و تعلیم و ارشاد ایشان و تعدیل و تقویم زیغ ایشان
علما و عملا اما این اولی است بحال فریقین اگر اهل علم برای تن آسانی خود
اهل جهل را بخود باز گذارند تا از همانجا که خود اندیشها کنند و آرا و عقاید
بهوی و ظن خود مقرر دارند و مدار کار خود بر آن نهند و تسکین عطش قلب

خود بآن کنند رود باشد که آراء باطله و عقاید زایغه و روشهای نامستقیم
در ارض انتشار یابد و کار جهان بآن بگردد آنگاه اهل جهل بآن هلاک
شوند چنانچه ظاهر است و اهل علم نیز هلاک شوند و سبب یکی آنکه چون جهل غالب
شود و عالم فرو گیرد عالم را از علم خود بگرداند دوم آنکه عالم بعلم خود کار نتواند
کرد و کمال نفس در مجموع علم و عمل است و رونق و نمو علم بعمل است کار او خام و ابتر
باند و بغایت خود نرسد همچون درودگری که میخ و چوب نیابد و سرادری
نسازد و تخته نتراشد که از و تا آنکس که درودگری نداند فرقی باشد پس
وظیفه اخوان آلهیین که رغبت بتجدید معالم دین و احیای سنن سالفین
دارند آنست که دست از تواصی بحق و صبر ندارند بآن مقدار که توانند
و صحایف تعلیم و تعلم منشور دارند و مجالس اجتماع اخوان را از مذاکره
علم نافع و موعظه حسنه خالی نگذارند بشرط محافظت بر طریقه سلف که
آن اجتناب است از جدال و مراد محافظت است بر وقار و تؤده و
یوم الخمیس و یوم الاثنین را مزید اختصاصی باین هست فی سنة السلف
الصالحین اگر در آن دو روز یکی از اخوان متصدی اقامت شعار تعلیم
شود و یکی بتعیین متصدی اقامت سنت تعلم و باقیان برای استماع
حاضر شوند رجاء الانتفاع بسیار پسندیده باشد و موجب نزول
رحمت باشد بر اهل ارض و کفاره تقصیر دیگران باشد کما قال امیر المؤمنین علی

بن ابی طالب

ز بلغزاند و جاهل سازد همچون رود خانه که چون سنگین شود سیل را بلغزاند صح

بن ابی طالب عم **شعر** لولا الذین لهم ورد یقومونا • و آخرون لهم سرد یصومونا
لدکدکت ارضکم من تحتکم سحرا • لانکم قوم سوء ما تطیعونا • و گمان نبرید که درو
قیام منحصر است در قیام للصلوة ایستادگی بنشر علم و موعظه صالحه اجل
و افضل عبادات است اما اهل روزگار برای مداخله نیات آنرا از موضع و
موضوع خود بگردانیده اند و خشیت و وقار از آن برده اند و تعلیم و
تعلم را امری ساخته اند جهت دام زرق که جماعتی در میدان بآن
ایستادگی نمایند و معرکه بر آن گیرند و وعظ را از قبیل قصه خوانی
میدانی ساخته اند این جماعت دامزنان راه خدا و قطاع طریق هدی
اند مثلهم کمثل الحمار یحمل اسفارا برای امثال ایشان نازل شده جماعت
اخوان آلهیین وفقهم الله تعالی لاحیاء السنن السالفین بطمس این بدعت
و احیاء آنچه سنت است ایستادگی نمایند و روش تعلیم و تعلم بامیان
آورند که سمر پس باشد و هم وعظ چنانچه طریقه با چنین است رحمهم الله
محفوف بوقار و سکینه و انصاف و حلم و رزانت بعید از سوی و
نفسانیت و غضب و ترک ادب و اگر چنین کنند آن افضل طاعات
و عبادات باشد باید که چون این مجلس کثیر الخیر انتظام یابد اخوان
در حضور در آن تقصیر ننمایند و بی عذری صحیح از آن تخلف نکنند برای
آنکه معلوم نیست که کلمه که خدای عز و جل نجات شخص بآن متعلق ساخته

کدام است و در کدام وقت خواهد شنید از مسلمة بن عبد الملک منقولست
که گفت بامدادی بخانه عمر بن عبد العزیز رفتم در اندرونی که بعد از فجر تنها
آنجا میبود کنیزکی آمد و طبقی خرما از آنجا برداشت گفت ای مسلمه اگر مردی
این بخورد و آبی بر سر آن بیاشامد او را بس باشد گفتم نمیدانم پس پاره بیشتر
از آن برداشت گفتم بلی این کافی باشد و کمتر ازین نیز چنانچه اگر این بخورد تا
شب باک ندارد و هیچ طعام دیگر نچشد گفت پس برای چه آدمی بدوزخ رود یعنی
آدمی که کفی خرما و آبی او را کفایت باشد برای چه در مداخل دنیا که مفضی است
باستحقاق دخول نار در رود و بحال خود نباشد مسلمه گفت هیچ وعظ در من
چنان کارگر نیامد که این سخن غرض که آدمی نمیداند که کدام سخن در او در خواهد
گرفت مسلمه بسیار مواعظ عمر عبد العزیز و غیر او شنیده بود اما یکی در او
نگرفته بود که این یکی روزی یکی از ابناء ثروت بر واعظی بگذشت سخن او در
وی اثر کرد و ترک دنیا بکرد و بزهد و ریاضت مشغول شد یکی از اولیای
حق شد شاید که او بسیار موعظه و حکمت شنیده باشد اما نجات و بیداری
او درین کلمه بسته بود با عبد الله مبارک گفتند تا کی تو در طلب حدیث و
علمی گفت نمیدانم شاید که آن سخن که رستگاری من در آنست هنوز نشنیده
باشم و عالم و غیر عالم همه باید که در مجلس وعظ و علم حاضر شوند عمر عبد العزیز
با وفور علم و جلالت شان بعد از نماز در مجلس واعظ عامه نشستی و دست

گفت این چه

بدعا

بدعا برداشتی غیر عالم برای تعلیم نشنید و عالم برای تذکر و انسب وقتی که
اخوان این اجتماع در آن کنند بعد از ادای فریضه پیشین است برای آنکه
اول روز وقت اشتغال بمهماتست شاید که بحضور دل نتوانند نشست
و از کارها باز مانند و بعد از پیشین چون موصول است بشام که وقت احیا و
تلاوتست اگر در آن وقت مشغول شوند از پیشین تا خفتن علی الاتصال
اشتغال بذکر لازم می آید فرجه و مظنه ملالت و سآمت نماید باشد
اگر ولیم مولانا شمس الدین محمد و امیر مرشد الدین عبد السلام مقصدی تعلیم و
تعلم شوند و دیگران استماع نمایند پسندیده مینماید اگر مقر تفسیر قاضی
باشد نیکو باشد و باید که مخلوط باحادیث و حکایات صالحین گذرد و
مقرون بتحقیقات و تدقیقات علمیه چنانچه مرکب باشد از وعظ و درس
و سایر اهل علم از اخوان مطالعه فرمایند و سخنی که بخاطر شان افتد
القا کنند بچند شرط اول آنکه چند کس بیکبار سخن نگویند بعضی که سخن
گویند دیگران گوش کنند و تا سخن یکی تمام نشود یکی دیگر سخن نگوید دویم
آنکه سخن بوقار گویند و تا سخن از پیش رود از پیش روند بعد از آن که در
کلام مزیدی روی نماید و بتکرار و اصرار باز گردد بس کنند سیوم آنکه
غضب بخود راه ندهند و لین العریکه باشند و چون ظاهر شود که حق
بطرف یکیست فی الحال اعتراف کنند و باک ندارند یسهل الله علی اخواننا

الملکات الفاضلة والخصال الجمیلة الکاملة وجعلهم من الکاملین وکتبهم فی
عباده المخلصین الصالحین والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی فی الله جمع الله تعالی وتبارکت
شملهم اما بعد چون دارنده روانه بود نخواست که صحبتش از تذکره خالی گذارد
اگرچه اندک باشد برای آنکه قلیل حکمت کثیر است مر آنکس که بآن منتفع و برخوردار
میشود وحاضر التذکره آنکه خدای عز وجل امور عظیمه را تاخیر فرموده وامور خسیسه
را فرا پیش داشته وای بر آدمی آنروز که امور عظیمه ظاهر شود وای بر او که
چگونه طاقت خواهد آوردن از عارف محقق فضیل بن عیاض منقولست که
گفت رشک بر آنان میبرم که آفریده نگشته اند نه بر غیر ایشان حتی ملائکه و
رسل نه آخر ایشان را مشاهده احوال محشر میباید کرد بنگر که احوال محشر چگونه
چیزها باشد که عارف محقق شناسای آنست از آن چنین ترسان است
بر مقربان خدای عز وجل تا خود چه رسد بحال دیگران در تفسیر وتری کل امة جاثیة
گفته اند ان جهنم یزفر زفرة لا یبقی احد الا جثا رکبتیه حتی ابرهیم الخلیل یقول
نفسی لا اسالک الیوم الا نفسی واز کعب الاحبار منقولست که والله لو ان رجل
یومئذ عمل سبعین نبیا لا یستقل عمله من شدة ما یری والله لو دلی من غسلین
دلو واحد فی مطلع الشمس نغلت منها جماجم قوم فی مغربها والله تزفرن جهنم
زفرة لا یبقی ملک مقرب ولا غیره الا خر جاثیا علی رکبتیه ویقول رب

نفسی نفسی

نفسی نفسی وحتی نبینا وابرهیم واسحق ای جماعت اخوان قل هو نبا عظیم
انتم عنه معرضون وبذیرون ورآهم بو یا ثقیلا ثقلت فی السموات والارض لا
یاتیکم الا بغتة اینها همه شرح عظمت وجلالت وسطوت آن روز است مسکین
آدمی که در چنگال آن احوال افتد وچیزها بیند که هرگز ندیده باشد که چگونه
حیران وهایم ودستپاچه گردد یوم یکون الناس کالفراش المبثوث
وتکون الجبال کالعهن المنفوش آدمی هرچه را دیده به آن گستاخ شده وراه دروی
آن بشناخت با آن زیاده از دست نمیرود وسرگردان نمیشود چنان
احوال که هرگز ندیده ونشنیده ودر خاطر وضمیرش نیامده که وبدا لهم من الله
ما لم یکونوا یحتسبون چون نفخه باو فرود آید با آن سطوت وبطش که
کوه وزمین از آن خبردار گردد ودر لرزه افتد که یوم ترجف الارض والجبال
وکانت الجبال کثیبا مهیلا وآسمان از تاب آن بگدازد که ویکون السماء
کالمهل ونسق خود در حرکت از دست بدهد که یوم تمور السماء مورا وتسیر
الجبال سیرا دریغا که حال آدمی دراک با آن چه باشد چون حال زمین و
کوه وآسمان که جماداتند با آنچنان هولیست که جمادات را از خواب
جمادی برجهانند وکوه را از پیش دوانند که وتری الجبال تحسبها جامدة وهی
تمر مر السحاب تا با جان آدمی که قصه نمله ادراک میکند از فرط لطافت
چکند ویل للانسان من هول قدآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

معرضون عم یتسائلون
عن النبا العظیم الذی هم
فیه مختلفون ان هولاء لا
یجدون الی [illegible] [illegible]

ازفت الآزفة لیس لها من دون الله کاشفة افمن هذا الحدیث تعجبون
وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون فاسجدوا لله واعبدوا والسلم علی
الاخوان الآلهیین الساجدین العابدین ورحمة الله وبرکاته والحمد لله رب
العالمین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی
ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر سمی جعفر الطیار فالواجب علیه ان
یکون بسیره طیرانا اما بعد رسول الله صلعم فرموده من ساوی یوماه فهو مغبون
راه می باید رفت که مسافت درازست وعمر کوتاه اگر آهسته میروند خوف
انقطاع است چنان بشتاب می باید رفت که پایه از ایشان باز ماند بار
دار از پوست هستی بیرون می باید جهید ای ولی من اگر بدانی که سایران الی الله
راچه نزلها آماده کرده اند آب ونان جهان ترا گوارد وخواب در دیده
نیاید وقریب وبعید ترا فراموش شوند الآرفقا، سلوک این راه ای ولی من
با شبهات آن باید کرد که آن حلاق کرد با آن مرد که نزد وی رفت که موی
سفید از لحیهٔ وی جدا کند وتمام لحیه اش برید وپیش وی نهاد وگفت تو
از هم جدا کن که مرا کارست تبر بر بیخ درخت اندیشه می باید زد که او را عن
اصله قطع کنند چه پروای تمیز صحیح وسقیم اوست واما عقل ما مست نشده
چون وچرا لیست نشد وانکه او مست شد از چون وچرا رست کجاست ای
ولی من تشبه به یاران پیغمبر باید کرد حسب المقدور تا چنان طور که ایشان را

بوده

شوند

بوده پیش نباید تشبه بایشان میسر نگردد واین طور که حالی پیش آمده اگر بما
وبهمین نهج که بماند پیش رود در ضمن آن باب تشبه که بایشان توان کرد
اما اگر کسی تنها رود ودر مغاره نشیند کمال تشبه بایشان نتوانگرد برای آنکه
احوال که منظمه چنان افعال است که اهل بیت میکردند او را پیش نمی آید
غرض که این نوع جمعیت واین نهج مرحمتی است از خدای عزوجل که روی نموده
جماعتی را از سالکان که چنین طور پیش نیامده اند مضطر بوده اند با آنکه بحال خود
باشند ودر اخر آن طور که ایشان را پیش آمده زیستی کنند وبر غصه قوت
تشنه صبر نمایند که آنان را که این رحمت پیش آمده بر خود ضایع نکنند ووساوس
شیاطین بیرون واندرون ایشان را است نسازد وپژمرده نکرد اند
که اگر این نوبت باختند ای ولی من بسیار چیز نمیدانستید واکنون
بیند اید وبسیار دیگر هست که این زمان نمیدانید وبعد ازین بدانید
پس صبر کنید ولنگر خود نگاه دارید تا عواصف شبهات شما را از جای
برنکند که حقیقت هر چیز بوقت خود معلوم شود صبر کنید وجعلنا هم ائمة
یهتدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون ای ولی من خواهم
که نامه که نویسی بخون جگر نویسی وبوی جگر کباب از آن شنوم ای ولی
من خواهم که قطعه آتش افروخته باشی که هر که با تو نشیند گرم شود بیت
نار خندان باغ را خندان کند ٭ صحبت مردانت از مردان کند

ای ولی من خلیفه را مرض گل خوردن بود هر نوع علاج که میکردند مفید نبود
روزی از کسی علاج آن پرسید گفت عزمة من عزمات الرجال گفت راست
گفتی عزم کردم که دیگر هرگز گل نخورم و دیگر هرگز گل نخورد مرض همه کس گل خوردن
است که میل است بخلاف فطرت و علاجش عزمی بود مردانه و قصه کوتاه
ای ولی من باید که صلابت تو در عزم و کار خود چنان باشد که شیطان را
زهره القاء شبهات نباشد و از تو چنان گریزد که از سایه مردان ای ولی
من سالک که در کار خود متمکن شد هرگاه که شیطان بوی نزدیک میشود
مصروع میگردد و شیاطین بر و جمع میشوند و میپرسند که او را چه افتاده
میگویند که آدمیش گرفته چنانچه مصروع انس را گویند جنش گرفته
جعلک الله ولیی من اولیائک واعطاک ما اعطی اولیاءه والصدیقین
من عباده و آخر الوصیة ان لا ترکن الی الذین ظلموا فتمسک النار و لا
تجالس الغافلین والمعرضین ولا تستمع الی اشتات الحدیث والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم علیکم من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر عماد الملة والدین جعفر اما بعد بدان
خدای که بر اخوان منت نهاد با نابت بسوی او که اگر اخوان از طریق
خود دست ندارند و هر چه ایشان را در آن پیش آید از تعب و ذل و نقصان
مال و جاه و غیر آن بخود گیرند آن روز که سموات بر شکافد و بخدای بزرگ

که چنین

که چنین روزی خواهد بود ایشان را در آن روز ملکی وسیع که ورای سموات
باشد و اوسع از سموات خدای قدیر بدهد و هر کس که ایشان را بر طور ایشان
ملامت میکند آن روز بداند که در آن ملامت بحق نبوده و بسیار گول و بیخرد
و بی توفیق بوده است که او نیز بآن طرز نگرفته تا در آن روز او نیز بچنان
سعادت برسد و چنان درجات بیابد یا معشر الجن والانس ان استطعتم
ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا ای معشر اخوان بهمت
از سموات در گذرید و بر زمین میایید و خود را از آن عزیز دارید که در دنیا
که خدای عز و جل از الاشیء خوانده فانی شوید **بیت** هر که در یکذره لاشی
کم شود • کی بود ممکن که او مردم شود • پایه آدمی از آن ارفع است نه حیف باشد
که چنین در حضیض ارض فرو رود و خود را ازین تن خاکی باز نشناسد و
پیوسته در تحصیل لذات تن و شهوات بدن باشد **بیت** خویش را
نشناخت مسکین آدمی • از فزونی آمد و شد در کمی • در حکایت هست که
شخصی را مالیخولیا پیدا شده بود و این اندیشه بر او مستولی شده که او گاو است و
هر آینه او را میبایدکشت که بهر سیه بنهند خاصیت انسانیت که آن ملکیت
است فراموش کرده و خاصیت گاو که ما کولیت است پدید آمده روح را
با تن چنین حالت دست داده چنانچه کلب کلب چون کسی را بگزد آن کس
آواز سگ کند کان که کلبیتی در وی پیدا شود همچنین کلب طبیعت نیش

بکوهر روح زده و میاتی مضاد جوهر او در او پیدا شده از حبس حیات

طبیعت هر آینه خود را از طبیعت باز نمیشناسد و آنچه مقتضی طبیعت است

مقتضی خود کمان برده و در تحصیل آن میکوشد و آنچه که مقتضی کوهر خود

است فراموشش کرده و تحصیل نمیکند وای بر او آن ساعت که ازین مستی

هشیار کردد و ازین جنون افاقت یابد و این پوشش و لبس از پیش برخیزد

و خود را چنانچه خود است دریابد اما محروم از هرچه مقتضی طبیعت اوست

و ملایم ذات او وای بر او در آن ساعت وای بر او و انذرهم یوم الحسرة

اذ قضی الامر وهم فی غفلة وهم لا یومنون چون خدای عزوجل اخوان را این

یقظه کرامت فرموده و باز حال افتادند خدای را عزوجل بدان شکر کنند

و در محافظت خود کوشند که مبادا ابلیس باز ایشان را از راه ببرد که حال

ابلیس با ایشان اکنون حال پادشاهی است که بندگی چند از بند او کریخته

باشد چه کونه هر سوی فرستد و راه و روی با ایشان کیرد و بعوث و سرایا

پیوسته روان کند که ایشان را باز کردانند بمکر و لطف یا بجبر و عنف خوان

و اخوان حاضر باشید و تا دشمن دست بر نکند و مکند و السلم علی الا

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة

المخدومیة العفیفیة المحمدیة سلک الله به سبیل المحسنین اما بعد این

ضعیف چون تامل در احوال اخوان میکنم ایشان را مظلوم می یابم برای

آنکه

انکه خویش و بیکانه و قریب و بعید در پی ایشان افتاده اند و بغیر ایشان را

می آزارند قریب قرابت یکسوی نهاده بعید زبان بطعن و قدح کشاده

کناه ایشان چیست این که میخواهند که راه خدای روند و اوقات

بعبادت و ذکر صرف کنند و پیروی طبع ترک نمایند و پیروی حق نمایند

بیت چرا جهان همه با ما بدشمنی برخاست • کناه ما بجز این نی که دوستدار

توایم • و بحق حقی که خدا راست عزوجل بر بندکان که هر کس که جویای راه او باشد

او را مدد کنند و بحق حقی که رسول الله راست صلعم بر امت که هر کس که خواهد

که احیاء سنت او کند او را تقویت نمایند تقویت اخوان کنند و شر جماعتی

که بغیر ایشان را می آزارند از ایشان باز دارید تا شما را سه کرامت حاصل باشد

یکی آنکه صله رحم نکاه داشته باشید دویم آنکه رضای خدا و رسول او صلعم

حاصل کرده باشید سیوم آنکه هر طاعت که اخوان کنند شما را در آن

شرکتی باشد بدان خدای که محمد را براستی بخلق فرستاد که این طوری که این اخوان

بدست کرفته اند صلاح دین و دنیای ایشان و همه خویشان است و اکر خویشان

مانع ایشان نشوند و باز کذارند تا ایشان باین امر چنانچه مراد ایشان است

ایستادکی نمایند آثار خیر بر احوال همه ظاهر کردد چنانچه آخر همه بدانند

که در آن منع محق نبوده اند و حق بر طرف اخوان بوده اخوان روی بخیر آورده اند

و از خیر غیر خیر پیش نمی آید اما چون طوریست که تا غایت معتاد نشده

مانوس نگشته اهل عادت از آن متوحش اند همچون غریبی نقاب بسته که بر
او را نشناسد و هراسی بر مردمان نشیند که آیا از زیر نقاب چه رخ نماید
اما بخدای سوگند که این رسیده اخوان چون نقاب بگشاید چهره باشد
که همه دلنهار بوده ملاحت او کرده و بدانند که همان آشنای قدیم است که
در عهد الست همخوابه و همنشین بوده فطرة الله التی فطر الناس علیها
صبغة الله ومن احسن من الله صبغة زینهار که این مهمان خدایی باز کرد آید
که پشیمانی خورید از متابعت حضرت رسالت صلعم و مواظبت بر عبادت
و ارتکاب آنچه موجب تیسیر این دو باشد چگونه گمان توان برد که شری پیش
آید خیر از دو بیرون نیست یا دینی یا دنیوی این ضعیف روشن کنم که خیر دین
و دنیا همه درین طور است اما خیر دین خود ظاهر است و از بیان مستغنی ایم
با خیر دنیا شما میدانید که فساد در امر قوم از دو طریق در می آید یکی از سوء
معاشرت با یکدیگر و آنکه طریق عفو و مروت و ایثار و مدارات و معاونت
و ادب اصاغر با اکابر و شفقت اکابر بر اصاغر و امثال ذلک مسلوک
نمیدارند دویم از بد معاشی در کار خود و میل بلذات و شهوات و نا
ساختن بطریق قناعت و ظاهر است که طریقی که موجب آن باشد که ایشان
درین هر دو طور عود بصلاح کنند جز اقبال بر خدای عز و جل نیست برای
آنکه اینها ظلمات نفس است و تا نور حق بمیان نمی آید ظلمت نفس بر کنار

نیشود

نیشود قل الله ثم ذرهم **بیت** ذکر حق پاکست چون پاکی رسید پلیدی بر
رخت را بیرون کشید همین یکچیز شما تامل کنید که سابقا مخادیم اند که
بوده اند و هر یک را مال بسیار هر نوع که زیست میکردند فی الجمله از پیش میرفت
اکنون روز بروز اولاد در ازدیاد ند زاده هم الله و اموال همان یا کمتر چنانچه
هر شخص را اندک چیزی میرسید اگر نه طریق قناعت و صلاح سلوک کنند
حال ایشان نعوذ بالله خراب شود و قناعت و صلاح دو ملکه است که در طریق
سالکان بحصول میرسد نه چیزیست که بدست نهاده که هر گاه که خواهند
فی الحال میسر باشد شخص که بر قانون سلوک چنان ملکات کسب نکرده
(آ / داشته باشد)
هر چند خواهد و تمنی آن کند که آن ملکات دست بوی دهد میسر نشود بلی
شاید که چون جماعتی این راه بروند و جاده شگفته فرزندان ایشان بر آثار
اقدام ایشان روند کار بر ایشان آسانتر باشد و چون نشو بر صلاح و
سداد کنند هم از اول ایشان را ملکات حاصل شود پدران شما بیشتر
از امیر نظام الدین محمد رحمه الله طریق حکومت در سرکشی مسلوک میداشته اند
ایشان صلاح درین دیده اند که طریق کدخدایی پیش گیرند و اولاد ایشان
طریق کدخدایی پیش گرفته اند و از رفعت ملکداری بخفض ملکداری ازین
عدول نموده اند امانه کدخدایی مشروط بمحض تقوی و صلاح بلکه اعظم
بعضی بقدر ازین صفات داشته اند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر چنانکه

شمارا معلومست تا بامروز امروز بازدوقت آنست که تغییری در طور نکنند
نه بآنکه ترک کدخدایی کنند بلکه مقرون بطاعت و تقوی و ترک توسع در لذات
و شهوات و التزام طریقه قناعت و صبر چنانکه اگر در زمان امیر نظام الدین
محمد ماضی آن تغییر که ایشان فرمودند کار از دست میرفت امروز از این نوع تغییر
که مذکور شد اگر نمیکنند والعیاذ بالله کار از دست بیرون میرود و دیگر
املاک میفروشند و مفلس میشوند و همه را آن رشد و اسباب امیر قطب الدین
ابویزید و امیر شمس الدین شهریار نیست که خدمت پادشاه کنند و شما اینها
بهتر میدانید و چون سخن در ذکر خیرات دنیوی است اینها از آنجهت ذکر
میکنم و الا خدمت پادشاه درین روزگار نه کاری کردنیست لقوله تعالی
و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار میتوان گفت که آن طور که امیر نظام
الدین محمد فرمود اختیار مقدم این طور بود برای آنکه کدخدائی حالتی است
متوسط میان کمال ظلم و فساد که طریق ملوک و حکام است و کمال صلاح
عدل که طریق متقیان است چون سنة الله بر آن جاریست که امور بتدریج
شود انتقال از کمال ظلم بکمال عدل بی توسط حالتی ذات چنین نخواهد شد
پس طور ایشان معد طور اخوان شد و ماده وجود ایشان را آماده صلاح
و تقوی و اقبال بالکلیه بر مولی سبحانه ساخت همانا در گوهر این قوم شایستگی
خیری بوده که خدای عز و جل را نظر لطف و رحمت در آن بوده و بحکمت خویش

آزارتیت

آزار تربیت میفرموده و از پایه بپایه می کشیده و به مرور دهور از درکات بُعد
بدرجات قرب میرسانیده و آن نطفهای پاک از هر صلبی بصلبی که می آمده
زیادتی نضج می یافت و در سرمایه مبدأ اثری چند از آثار خیر میشده
و در هر قرن ثمره غیر ثمره قرن سابق بار می آورده اثر آن در مرتبه
امیر نظام الدین محمد حب علم و تقوی بوده چه ایشان چنانچه از حکایات
ایشان معلوم میشود بسیار معظم و مکرم علما و صلحا بوده اند و بایشان
میلی تمام داشته اند باز در مرتبه دیگر با اصل علم و تقوی شده اکنون
امید چنانست که بکمال نضج رسیده باشد و با کمال علم و تقوی شود و
آنچه امیر نظام الدین محمد را حب آن بود اخوان از کمال آن حاصل کردند و ظهور
این داعیه وراست آمدن اسباب آن امارت اینست انشاء الله تعالی
و طریق حصول هر معنی خیر نیست و هر حقیقت که جلوه آغاز میکند ظهور آن را
بسبیلی و منهاجیست نقل باخوان آباد طریق حصول آن معنی و سبیل ظهور آن
حقیقت آمده و شروع در جنبش آن سر تا آخر خفا بعالم علن رسید و این معنی
باطوار بخواهد گشت تا آن زمان که قرار گیرد و چنانچه دلخواه است آشکارا
شود انشاء الله هر کس که مدد کار این قصه باشد انوار و برکات آن
در دین و دنیا بر احوال او و فرزندان او و اعقاب و انسال آن ظاهر خواهد
شد انشاء الله تعالی و هر کس که دست پیش آن آورد و در اطفاء آن کوشد

جزای آن بیابد **بیت** چراغی را که ایزد بر فروزد ، هر آنکس پف کند ریشش
بسوزد ، این ضعیف تعجبی دارم که مجرد این که اخوان کامی چند دورتر
نشسته اند با آنکه رسوم حمیده و معاملات جمیله از زیارت و عیادات
و مصافات و مواخات بر جای باشد چه عظم دارد و چه موجب آن
میشود که اقارب همه یکبار الا ماشاء الله از ایشان قطع کنند و بشقاق
و خلاف آن برخیزند و عرض ایشان را مباح دانند چنانچه هر چه درباره
ایشان گویند و کنند جایز شمارند و هر قطع و طعن و ایذا و اهانت که از
دستشان بر آید در حضور و غیبت دریغ ندارند همانا اعتقاد کرده اند که
حال ایشان از حال کفر بدتر است برای آنکه رسول الله صلعم امر فرموده که با
خویشان و اگر چه کافر باشند صله رحم نگاه دارید مادام که ضرر آن
بامر دینی نرسد و از همه عجبتر آنکه با این حال اخوان را قاطع رحم نامند
مسئله که تا غایت هیچکس در هیچ کتاب نگفته گویند نقل از محله بمحله با
آنکه رسوم جمیله از عیادات و موانسات بقدر اعتدال خالی از افراط
باقی باشد چنانکه آن موجب قطع رحم است و اگر از آن جهت موجب
قطع رحم است که اقارب بآن راضی نیستند نارضای اقارب چون
بی موقع باشد و بغیر حق موجب ثبوت قطع میشود از جانب ایشان
نه از جانب آنکس که آنچه ایشان بآن راضی نیستند کرده و به اونی

چگونه

تاملی

تاملی بر شما واضح است که این نارضائی بلا موقع است برای آنکه اگر اخوان
بجائی رفتندی که ایشان را در بودن آنجا مال و اسباب دنیوی
افزودی و جاه و حشمت ترقی کردی و خلاصی از محنت و فقر و مشقات
حاصل شدی و از سختی بعافیت و راحت رسیدندی اگر اقارب
تحکم بنیاد کردندی که البته شما بآنجا مروید و هم اینجا باشید و بفقر
و فلاکت و سختی و محنت بسر برید مردمان اقارب را درین تحکم محق
شمردندی یا نه و اگر اخوان نشنفتندی و بآنجا رفتندی و باین سبب
اقارب از ایشان ناخشنود بودندی و پیوسته در ایشان قدح و طعن
کردندی مردمان اخوان را قاطع گفتندی یا اقارب را ظاهر است شما
بیقین دانید که در چنین صورت قاطع اقارب خواستند بود نه اخوان
اکنون انصاف دهید که خیر دینی اعلی است یا خیر دنیوی چون نقل
باخوان آباد موجب ترقی دینی اخوانست و آسان شدن ذکر و عبادت
و اقبال بالکلیه بر خدای عز و جل بر ایشان کسی که بآن راضی نباشد و
طعن در ایشان کند و آزار رساند او قاطع باشد یا اخوان و شما
میدانید که اکتساب صحت دل و معالجه امراض او فرض عین است بر
هر مکلف و چون که اخوان صلاح دل خویش درین اعتزال و انفراد یابند
این انفراد گوئی بر ایشان واجب میشود و چون بجبر مراجعت باکار

و حال خود طریقی دیگر نیابند چگونه اقارب را بل والدین را منع از چنین امر آمد
بآن خدائی که محمد را براستی بخلق فرستاد که اخوان درین معامله مظلوم اند
و بر هر کس که تواند فرض است که تقویت ایشان بکند و ظلم خویش و بیگانه
و قریب و بعید که در ایذاء ایشان یکروی شده اند و یکدل و یکزبان گشته
از ایشان دفع کند بآنچه تواند آنچه این ضعیف میتوانستم همین بود که
تنبیهی کنم و از گردن خود انداختم اکنون که شما امیر عفیف الدین محمد
و هر کس از خویشان که این نامه بخوانند بر همه فرضست دفع این مظلمت
و قطیعت بآنچه دست رس باشد آخر خویشان شما اند شما از هم نیک و
بد اگر از هم باز بریدید از هیچ یک کاری بر نمی آید شیطان بخاطر
بعضی انداخته که مگر نقل باخوان آباد موجب تفرق این شقاق و مخالفت
که اقارب با اخوان میکنند و شیطان بر ایشان پوشیده کرده تا کار
خود از میان بسازد و خدای بر او راست میاور او و پرده از دیده بصیرت
ایشان بردارد تا بعین الیقین به بینند که موجب تفرقه هیچ نیست جز
معاودات و شقاق ایشان و اگر ایشان دست از آن بدارند و بصفا
باروی اخوان وفا آیند همه جمعیت بر جمعیت و برکت بر برکت و نور بر نور است
که می افزاید و رحمت خدایست که بنمودن گرفته اصل جمعیت دل است ع
قرب جانی چو بود بعد مکانی سهلست بسم الله الرحمن الرحیم
حسبنا الله

معادات

حسبنا الله و نعم الوکیل فصل مشتمل علی التنبیهات تنبیه هر امر
که بنیاد شد عادت اهل عادت آنست که بدافعه آن مبادرت جویند
برای آنکه خلاف عادت است و ایشان اهل عادت شده و اهل عادت را
با خلاف عادت معادات لازم است اما کم کم قرار گرفت و آشنا
شد ایشان هم قرار میگیرند و اضطراب باکم میکنند و چون صاحب
بصیرت این میداند کوشش خود را صرف تقریر آن امر میکند و از
مقابله و معارضه ایشان اعراض نموده ایشان را از انبساط خود باز میگذارد
چه میداند که بعد از آن که امر مقرر شد معادات و معارضه ایشان
نمینماید و پی کار خود میگیرند و تا مقرر نشده هر چند معارضه میکنند
ایشان هم میکنند و بمعارضه دفع معارضه نمیتوان کرد و جز تضییع وقت
و تکدیر خاطر فایده ندارد پس وظیفه اخوان آنست که هر کس که با ایشان
خلاف میکند خواه از اقارب و خواه از غیر ایشان بمعارضه مشغول
نشوند و بحال خود باشند و از وحشت مجتنب و محترز باشند و اگر
چه در این سلوک نوعی ذل متراای می شود که نفوس را از آن اباست اما
این ذلیست که عز در اندرون دارد و قال بعض المتالهین المداراة
وجه من الذل و لکنه محمود و قد صدق من قال هذا الشعر بیت
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست ، با دوستان مروت با دشمنان

مدارا، باز اساس کار سالکان بر ذل و نامرادی نهاده اند تا شاید
که ایشان از ذل خیال ترسند که ابنای دنیا والا چه فرق باشد از ابنای
دنیا تا ابنای سلوک تنبیه اما این که مقصود خود از میان فوت نکنند
و نوعی کنند که وحشت هم نباشد عقلی میخواهد بنهایت کمال تنبیه
زیست با اضداد در غایت صعوبتست برای آنکه اگر با ایشان حلو
میزید حلو ماکول است و اگر تلخ میزید وحشت است و عداوت والعداوة
شغل شاغل عقل بسیار بکمال میخواهد که زیستی باعتدال کنند که تلخی
تلخی چندان در آن باشد که ایشان بدانند که مساغ ایشان نیست
هر آینه پی کار خود گیرند اما چندان نه که عداوت بر افروزد و دخان آن [illegible]
و خاطر الکدر سازد قال بعضهم لا تکن حلوا فیاکلوک ولا مرا فیلفظوک
خدای عز و جل چنین عقل کرامت کناد تنبیه چون حکمت روی با شیب
کند چنین سخنان از وی زاید و چون روی ببالا کند سخن را زکی دیگر باشد
اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر روی ببالا
کردن عبارت باشد از آن اقبال و روی با شیب کردن عبارت از آن
ادبار تنبیه عقل در ادبار گوید کار عنایت قدیم دارد و تدبیر حادث را
چه اثر بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ٭ نبرد رگی تا نخواهد خدای
قال الله تعالی و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک

بجز فلا

آتش هم

بخیر فلا راد لفضله اخوان کمان بلطف خدای نیکو دارید که خدای تعالی
ولی متقیان است ایشان در خود بشک نیستند که این کمان که اضداد
بر ایشان میبرند خلاف واقع است و از قیاس پس بر حال خود ثابت
چون چنین است دل قوی دارید که ان الله مع المتقین تنبیه هر مشقت
که در اخوان آباد روی نماید مثل قلت اطاعت خدام و عبید با [illegible]
اهل بیت از ضیق منزل و قلت مرافق و بعد حوایج و ما شاکل ذلک
از آن باک ندارند که همه اینها بسهولت مبدل خواهد شد ناچار چون اول
حالت چنین خواهد بود تا خانه بر کد خدای راست می ایستد مدتی می باید
اما بعد از آن که مستقیم شد عذر خواهی این تفرقها خواهد کرد فی الدنیا و
الاخرة ان شاء الله پای فشارند و از جای نروند که ان الله مع الصابرین
تنبیه هیچ خیال جواب ده اضداد نیست که ثبات شما در طور
خود ثابت باشید و هیچ کار دیگر مکنید که ثبات شما اضداد را از شما
صرف میکند ایشان غوغائی میکنند که مگر این طور در هم کنند چون
پاره سعی کردند و نشد پی کار خود میگیرند شما را جز حق رفتن کاری دیگر
نیست و ایشان را جز دفع شما قصد کار دیگر نیست البته شما را غالب باید
آمد اما بشرط ثبات پیوسته گویند ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا
آمین تنبیه سالک در عین مغلوبی غالبست و مانع در عین غالبی

مغلوب پس سالک علی ای حال غالب است چراکه او در عین مغلوبی غالبست برای آنکه حق بطرف اوست اما این غلبه مستور الاثرات تا آنروز که روز حق باشد و غم مخورید که آنروز نزدیکست قال تعالی انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا

تنبیه پیوسته گفته شده که بی امتحان خدای عزوجل کس را بولایت خویش نمی پذیرد قال الله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون الآیات اینک امتحانهای شما نمودن گرفته و یکی بعد از یکی میرسد باز وقت باشید تا نلغزید که یثبتکم الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الآخرة

تنبیه امام سالکان قرآن است هرچه ایشانرا پیش آید از قرآن بازجویند که شرح و وظیفه آن آنجا یابند قال الله تعالی لارطب ولایابس الا فی کتاب مبین ای فی القرآن علی بعض المفسرین و ام المومنین را از خلق رسول الله صلعم پرسیدند فرمود کان خلقه القرآن یعنی چنانچه در قرآن تعلیم فرموده او چنان زیست میفرمود اکنون در قرآن در چند آیه فرموده در بیان کیفیت معاشرت با اضداد زیست خود را از آنجا بردارید و آنرا معیار عمل خود با ایشان سازید یک آیه اینست که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقیها الا الذین صبروا وما یلقیها الا ذو حظ عظیم و یک آیه اینست که قل للذین آمنوا یغفروا للذین لایرجون ایام الله لیجزی قوما بما کانوا یکسبون و یک آیه اینست

وعباد

وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما ابدا امد اخوانی بالسکینة انه الولی المنان **بسم الله الرحمن الرحیم**

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة المخدومیة الاعظمیة القطبیة الیارزیدیه

اما بعد هرکس که راه خدا میرود درستکار است و هرکس که مددی کند که راه خدای رود هم رستکار است و بر شما پوشیده نیست که جماعت اخوان درین طریق که پیش گرفته اند مقصودی بجز پیر سلوک برخود ندارند و این مقدار دوری که بحسب مسافت از جهرم اختیار کرده اند که زیاده از دوری محله تا محله دیگر نیست چون برای فراغت ذکر و عبادت کرده اند قطع رحم نیست و اندک کدورتی و سختی که در میان ایشان و بعضی خویشان دست میدهد برای مزاحمی است که با ایشان میکنند درین امر بعد از آن که این گفتگوی فرونشست بر همه واضح خواهد شد که محبت اخوان با خویشان زیاده از سابق خواهد بود و انواع ملاحظات و مراقبات که سابقا نیکرده اند خواهند کرد برای آنکه ایشان طریقه خیر پیش گرفته اند و از خیر جز خیر پیش نمی آید و عنقریب بعضی که ایشانرا ازین طریق منع میکنند بعین الیقین معلوم خواهد شد که این طور عین صلاح بوده همه و آنچه تفرقه گمان میبرده اند تمام جمعیت بوده و آنچه آنرا کدورت می نامیدند عین صفا و رحمت بوده

خواهند کرد

غرض ازین شرح آنست که آنحضرت بحکم تعاونوا علی البر والتقوی مدد
اخوان فرمایند وکسی را که مانع ایشان باشد از طور خود نصیحت فرمایند
تا ایشان را بمجال خود گذارند که در گذاشتن ایشان بمجال خود مظنه
اثمی نیست برای آنکه نامشروعی نمیکنند ودر مزاحمت ایشان کردن مظنه
اثم عظیم هست چه اگر ایشان براه حق روند وکسی منع ایشان کند
مانع راه حق شده باشد وکفی به اثما مبینا واگر کسی صورت حال
اخوان بنوعی دیگر باز نماید اعتبار نفرمایند برای آنکه مردمان را غرضهای
فاسد میباشد واگر هم غرض ندارند نه هر کس اشیا را چنانکه هست
درمی یابد وفهم صایب دارد ولله الحمد که شما خویشان خود می شناسید
که نه مردم سفیه ونادانند وجماعتی از ایشان که میل این طریق کرده اند
همه آنانند که بعلم وصلاح وذکاء ذهن ممتازند وحسن ظن بمومنان
علی الاطلاق امریست لازم که بمجرد سخن گوینده دست از آن نمیتوان
داشت ودر کلام مجید فرموده است که یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم
فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین
یعنی ای مومنان اگر بسوی شما آید فاسقی با خبری پس روشن کنید
آن را که مبادا اگر نه رسانید بقومی بنادانی مقصود ازین نامه آنست
که چون می بینم که اخوان دست بخیری گرفته اند وتا غایت هر خیر

که خویشان

که خویشان شما کرده اند شما از سابقان در آن بوده اید درین خیر نیز
میخواهم که شما را شرکت باشد واگر شما امداد ایشان کنند ودفع
اذیت مردمان از ایشان نمایید میتوان گفت که سابق همه شمائید
برای آنکه آنچه در آن باب از دست شما برمی آید از دست دیگری شاید که بر
نیاید وحسبنا الله ونعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی المکتوب الیه کتبه الله تعالی فی المتقین اما بعد فاطر
سموات شد او و دمنده ارواح در اجساد اجل واکبر است ونشر و ثنا
که کسی جز بملاحظه جلال او اشتغال نماید وجز تعظیم واجلال او کاری کند
ومنعم بزرگوار که بهستی بر ما منت نهاد وآلاء خویش بر ما آشکارا کرد اند
وذوق الطاف خویش ما را چشانید بد بندگان باشیم ما اگر احسان
او را بشکر مقابل نداریم وکمر بندگی وعبادت وطاعت او در میان جان
نبندیم واگر با وجود جمال وجلال او ما را روی بسوی دیگر باشد ودیده
ما با مری جز بامر او ناظر باشد کفود وکنود وکور وکبود باشیم وعالی
همت کجا روا دارد که سر کار او جز با آنکس باشد که قیوم کار دو الی امر است
چون کسی بخانه درآید اگر شریف النفس باشد جز با کدخدا آشنای صاحب
خانه باشد ومعامله ومعرفتش با او باشد سر فرود نیاورد واگر خسیس
النفس باشد با غلامان وکودکان وارذال خانه صحبت گرم کند وانس ومعرفتش

با ایشان باشد و اندیشه او بصاحب خانه و کار و بار او نرسد و اورا
میل صحبت و ملازمت او و باز دیدنکردد همچنین هر کس که بدار دنیا آمد اگر شریف
النفس و عالی همت باشد ابرهیم وار در طلب خداوند خانه کمر بندد و آب
و نان آن خانه بر خود حرام کند تا نان ده بشناسد که کیست و از پرستاره
و ماه و آفتاب درگذشته بتوحید انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض رسد قرار گیرد لاجرم حله خلت در برش افکنند و در زمین
خلیل و دوست خدای عز و جل باشد اما این کار بجاه خور هر دون همت
فرومایه تواند بود این کار شاهبازان عالی همت پاک صفت است که
بنور قیوم دیده ایشان بینا باشد و در عالم دیموم پای ایشان روا و بنطق
ابدی زبان ایشان گویا بر ذکر ایشان سلام و تحیات همیشها بان
ای برگزیده دست اعتصام بر عروة الوثقی زن و آن محبت چنین
کسانی است که صفتشان شنیدی ایشان اولیای خداوندند از ضرور شما
الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون بسم الله الرحمن
الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین المبارکین
رزقهم الله کرامات الابرار اما بعد آدمی به بندگی نیکست اما بخداوندی
نه چون بنده وار زید زیبا آید و در غایت کمال چنانکه در بندگان خدای
از وی بهتر نباشد اما اگر خداوندانه زید نکو نسازد و بدبخت و پریشان

و بی سامان

اورا
و بی سامان و افکار و ناتوان و گرفتار و سرگردان گردد برای آنکه
اهبت و استعداد خداوندی باشد و او بنده است و برای بندگی
است که و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بنده اسباب بندگی
داشته باشد و از بنده بندگی آید بنده را با خداوندی چه نسبت و
آیین خداوندی اورا از کجا باشد اگر کسی پرسد که آیین بندگی چیست و بنده
وار زیستن چگونه است و آیین خداوندی چیست و خداوندانه زیست
چگونه باشد گوییم خدای عز و جل اسم عبد و سید در جهان برای آن
آورد تا مرآتی باشد تعریف حقیقت عبودیت و سیادت را اکنون
نگاه کن در آن صنف از بنی آدم که ایشان را عبید نامند چگونه زیست
میکنند آیین بندگی آنست و بنده وار زیستن چنان و زیستن ایشان
چنین است که نه امر خود را بخود قایم میدانند و در کردن خود و نه امر
سید را بلکه امر خود را و امر سید را همه بسید قایم میدانند و در گردن
او و ایشان را با تمامیت امر و تمهید اصول آن و استقلال باتمام
آن هیچ دخل نیست فارغ البال و آسوده اند از آنکه ازین ابواب
دل ایشان باری باشد آنچه وظیفه خود میدانند همین است که امری
جزئی که سید ایشان را فرماید بتقدیم رسانند و دیگر با نفع و ضر و سود و
زیان آن هیچ دخلی ندارند خواب میکنند و اگر همه جهان را آب میبرد

خوشا حال آزادی این بندگان نه حال بندگی این آزادان که بار هستی
برگردن خود نهاده اند و کار خود در عهده خود دانسته اگر سالی
بارانی نشود بجای آن آب از دیدگان فرو بارند ای بیخردان شمارا با
این چه کار که باران شود یا نشود که روزی شما در گردن شما است کما قال الله
تعالی ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو
القوة المتین بیت زالکی کرد سر برون ز نهفت کشتک خویش
خشک دید و چه گفت کای هم آن نو و هم آن کهن رزق بر تست
هر چه خواهی کن ای شما از زالی کمتر چند از اندیشه رزق نوحه کنید چرا
چیزی که نه گردن شماست در گردن خود میدانید این امر با شما مدخلی
ندارد و شمار از آن خود و برای خودید ای ناخودان چند پشتی خود کنید
چند برای خود کوشید بیت قایل او بس تو گنگ باش و مگوی
طالب او بس تو لنگ باش و مپوی هیچ کار با آدمی مدخل ندارد جز فرمان
بردن امری که وی را فرمایند چون این کرد دیگر آزاد باید ش بود که اند
هیچ کاری دیگر نکند بیت بفرمان رو چو داری اختیاری دگر با هیچ
کارت نیست کاری اگر سایلی پرسد که ابرار در کسب معاش و امور دنیا
کوشش نموده اند و این خلاف سخنی است که تو میگویی جواب آنست که
ایشان بامتثال امر کرده اند و برای مراعات حکمت و اتباع سنت نه

باضطراب

باضطراب طبیعت چنانچه ابنای دنیا گفته اند بیت کار پاکان را
قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نوشتن شیر شیر والسلم علی من اتبع
بسم الله الرحمن الرحیم الهدی من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیی و حبیب قلبی و عونی علی امر ربی الامیر محب الملة والدین الشیخ
محمد اذاقه الله حلاوة محبته اما بعد بعد از لقای خدای هیچ نعیمی
بملاقات احباب نمیرسد اما آن ملاقات که سزاوار است بانکه آن را
در نعیم باین مشابه شمارند که در دنیا دست میدهد از برای آنکه ملاقات
در دنیا از واری غطایی است که تا آن غطا منکشف نمیشود شخص در
حبیب خود متیقن نیست و اگر بر یقین است بر علم یقین است بر عین یقین
نیست در آن جهان که غطا منکشف شود دوستان الهی بالعین دیدار
هم ببینند و معاینه ذوات دست دهد از دیدار یکدیگر آن نعیم
یابند که نعیم آن جهان در بر آن مختصر نماید فکیف نعیم این جهان و چون
معلوم است که آن جهان دار اکتساب نیست هر چه اینجا کسب کرده اند
آنجا دارند چنین نعیم بزرگوار نصیب متحابین فی الله باشد هر کس
که در دنیا دوستی الهی نورزیده باشد که ازین نعیم بی نصیب باشد
اگرچه نعمتهای دیگر بهشت داشته باشد و توفر حظ باشد از محبت
هر چند که محبت شخص اشد باشد و یقین در باره حبیب خود اقوی

با احباب جمع

نصیب وی از آن نعیم زیاده باشد و سزد که نعیمی که بعد از لقاء الله
اعلی نعیمهاست بجان آن را جویان باشند و در سبیل اکتساب آن
پویان و چون اهل بهشت آن نعیم خاص بر ایشان ببینند همه را بر
ایشان رشک آید برای آنکه این بابی است از بر که مغفول عنه است در
اکثرین اکثر مومنان نعیمهای بهشت را تصور کرده اند و آنچه مفضی است
بآن از ابواب بر مثل صیام و صلوة و زکوة و صدقات شناخته و دانسته
و در اکتساب آن ساعی اند این نعیم خاص را که واسطه است میان نعیم
لقاء الله و میان نعیم بهشت نشناخته اند و طریق اکتساب نیاموخته
این بابیست از بر که خدای عز و جل آن را از عامه در نوردیده و نعیمی که جزای
آنست برای مخصوصانی چند از عباد خویش گزیده و دیگران را در آن
شرکت نبخشیده لاجرم روز قیامت چون نضرت آن نعیم خاص
ایشان ببینند بر ایشان رشک مقام غبطه حق عز و جل ایشان را
داده ایشان مغبوطان محشرند و صاحبان سر مکتوم و لهذا امیر المومنین
علی ع فرمود لان اجمع اخوانی علی صاع من طعام احب الی من عتق
رقبة و معلومست که مثل این کلمه از عامه سر نمیزند و هیچکس نیست که
صاعی طعام خوردن نزد او با اخوان بهتر است از بنده آزاد کردن
الا من علمه الله من اهل الاختصاص من الراسخین فی العلم و این از آن

علوم است

علوم است که رسول الله ص فرموده ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه
الا اهل العلم بالله فاذا نطقوا به لم ینکره الا اهل الغرة بالله و بخدای جل
و بجلال کبریای او سوگند که اگر هیچ سبب نبودی قیام قیامت و حشر بریه را
جز همین چیز که دوستان حقیقی با هم رسند و ابد الآباد با هم باشند برای
همین حق عز و جل قیامت قایم کردی و دوستان حقیقی را حشر کردی تا هم را باز
دیدندی و مرکز کرم کریم این نکردی که میان دوستان جدایی جاوید افکند
و اگر جدایی افکند چند روزی بود برای تمام حکمت باشد بشارت باد این مژده
دوستان حقیقی را که این نعمت بر خود بشناسید و بدانید و در آن
شک و شبهه بکنید ان الله لرؤف بالعباد والسلام علی حبیبی

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی حبیبی

الامیر رکن الملة والدین حسن بلغه الله مبلغ الکاملین **اما بعد** خدای
عز و جل سه چیز بر این بنده منت نهاده یکی بوالده و یکی بقرآن و یکی بمسجد و بگویم
باولیم که با هر یک از اینها مرا چه حال روی نماید چون والده را ببینم در
بهشت را بر روی خود گشاده یابم و چون قرآن شنوم خود را فراموش
کنم و چون در مسجد روم دنیا را با قفا گذارم و ولیم شرح الله صدره بالفهم
بداند که هر گاه که زمینی از خدای عز و جل روحی در آن دمیده شود که
با آن روح آن زمین را امتیازی ثابت شود از دیگر زمینها از قبیل امتیاز

نکند

صیبت

جسم حی از جسمهای دیگر که چکونه در هیأت و شکل مشابه او باشد اما بجا
و معنی مباین و ولیم بداند که چون اهل آسمان نکاه در زمین کنند مساجد را
چنان بینند که اهل زمین ستاره ها را در آسمان اما و دیده که بان آسمانرا
روشن بیند جز آن دیده باشد که عامه ناس راست و اکر زمین آن دیده
آسمانی باز دید شود مساجد را همچنان روشن بینند که اهل آسمان میبینند
و لیم ایده الله باید که از کارها باز پرداخت بمسجد شتابد و بداند که اهل
حق را با مسجد و کاری که مخصوص است جز این سر کار که عامه راست سروکار
عامه را با مسجد همین است که نماز برای مسجد روند اما اهل الله برای مسجد
روند اکر جز برای نماز به مسجد نباید رفت پس بکعبه برای چه میروند برای همین
که نماز آنجا بکزارند نی نی عبد را ملازم بیت سید باید بود بکار و بیکار
و آن عبد سوء است که جز بوقت کار و برای کار بخانه سید نیاید بنده
شایسته سر بر آستان وارد مکر که او را مهمی روی نماید عبد سوء برای کاری
بخانه سید آید و عبد صدق برای کاری از خانه سید بیرون رود
والسلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله مقدم الاخوان الامیر مجد الملة والدین
اسمعیل اما بعد شنیده ام که یکی از ملوک فرزندان را جمع کرد و تیری
یک یک بهر یک میداد و می شکستند بعد از آن بهمان عدد یکبار بهر یک

داد ونتوانستند

مسجدرا

داد ونتوانستند شکست کفت اکر مثل شما پراکنده باشید با مجموع مثل
این تیرهاست اکر پراکنده باشید با مجموع مثل دشمن آهنک یکی کند و
بشکند و باز آهنک دیکری کند و بشکند و همچنین تا تمام را بشکند و
اکر مجموع باشید دشمن را آهنک مجموع باید کرد و یکبار و از عهده شکستن
آن بیرون نیاید و در کتاب خدای تلویح تقریب این مثل هست آنجا که
فرموده ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا مثل
سالکان با دشمن ایشان که ابلیس است همین است بعینه اکر سالکان
متفق باشند مثل ایشان مثل ده تیر است که بر هم نهند یا صد رشته
که بر هم تابند کدام دیو را قوت آن باشد که ایشانرا بشکند یا بکسلد و اکر
متفرق باشند بحسب ابدان یا قلوب شکستن و کسستن هر یک
بغایت آسان باشد و ادنی مریدی از مرده شیطان بر او غالب
تواند آمد و عارف معنوی در مثنوی حکایت شریف و صوفی و عالم
که بباغ عامی رفتند برای مثل این معنی تا سالکان را عبرتی باشد
و بذکر و وسوسه عدو از یکدیکر جدائی بجویند و امر واعتصموا بحبل الله
جمیعا و لا تفرقوا فرو نکذارند شکر و سپاس خدایرا عز و جل که
باین اجتماع بر اخوان بامنت نهاد و در روزکاری که یک طالب راه
حق بچراغ نمیتوان یافت چراغ طلب در دل چندین کس برافروخت

تا برای سلوک راه حق وابتغاء وجه کریم او وطلب تقریب بادو ترک
اقارب و اوطان برخود آسان کردند و از خانه آماده کشاده که بجای
تنک که بدل تنکنا را ساختند نقل نمودند جزاهم الله عن انفسهم خیرًا
اکنون سزد که کاری که شروع در آن کردند بپایان رسانند و باید که
بدانند که بعد از آنکه سالکان را اجتماعی دست داد ابلیس لعنه الله
نه بمثل آن جد که سابقا معادات ایشان مشغول میشد حالا مشغول
میشود دیک ده و یک صد آن جد پیش میکیرد و اکر پیشتر بقوت
وسوسه که خود از باطن میکرد قانع بود بعد ازین استعانت باهل
موالات خویش از انس میجوید چنانکه خدای عز وجل فرموده وان الشیاطین
لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم تا او از اندرون و ایشان از بیرون
احاطه کنند بر سالک و همه راه وروی بر او ببندند و مضمون واستفزز
من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک ورجلک بظهور
رسد پس سزد که سالکان نیز زیاده از سابق قوت بخود کنند و پای
جد بیفشارند و مرکز نکاه دارند و از جای نروند تا بمقتضی وعده فان
لم یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین بل بمقتضی ان یکن منکم عشرون
صابرون یغلبوا مائتین بر چند عدو هر چند بسیار باشد غالب آیند
و بوعده وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا

موقنین

یوقنون برسند و سزد که سالکان با هم نپردازند بکله و شکایت و
رنجش بل در باب من خود بعفو و صفح و سماح عمل کنند و باتفاق بجنگ عدو
پردازند که هیچ قوم بهم نپرداختند الا که دشمن بر ایشان غالب شد
اکر در ماده سالکان ماده کفتکویی باشد آن را با موقف حشر انداز ند
بالجیم یوم تبدل الارض غیر الارض که در قنطره برای ایجاز وعد ونزعنا ما فی
صدورهم من غل به القاء معاذیر و معاتب بالتقاء المشناة من فوق
ماذون خواهند کشت جهت اتمام تهذیب و تنقیه و ترجمان لسان
وقت باین الحاق مترنم خواهد شد شعر تعالوا نطوی ذا الحدیث
الذی جری • ولا سمع الواشی بذلک ولا دری • ولا تذکروا ذاک الذی
کان بیننا • علی انه ما کان ذنب فیغفرا • وقد طال شرح القال والقیل
بیننا • وما طال ذاک الشرح الا لیقصرا • تعالوا بنا حتی نعود الی الرضا •
وحتی کان العهد لم یتغیرا • ستنذکر احسانا تقدم منکم • ونترک ما کرا
له ما تاخرا • متی یجمع الایام بینی وبینکم • ویصفو الناس من عیشنا
ما تکدرا • من الیوم تاریخ المودة بیننا عفی الله عن ذاک العتاب
الذی جری • وکم لیلة تبنا وکم بات بیننا • من الانس ما ینسی به طیب
الکری • احادیث احلی فی النفوس من المنی • والطف من مر النسیم اذا
سری • ای ولیم اکر بدانی که اخوان الهیین صادقین را بعد از کشف

غطا و رفع حجاب از دیدار یکدیگر چه نعیم و ثواب روی خواهد نمود ای ولیم
مومن را در آن بشره بشریت خود رخساریست که چون انوار آن بتابد
که ماه خجل شود و آفتاب را رنگ از روی برود و اذا الشمس کورت و اذا
النجوم انکدرت آن روز باشد ای ولیم این سخنان را یاد دار و مپندار
که از جنس مبالغه ایست که شعرا کنند در اشعار و تغزلات خویش هر مجازی
و کزافی که شاعری در شعری گفته حقیقتش آنجاست تا دانی و آنچه
در حدیث آمده که خدای را عز و جل کنزیست در تحت عرش که مدد شاعران
از آنجا میرسد اشارتست بهمین معنی اقصی مبالغه که شاعری کرده در
مدح پادشاهی گفته است **بیت** نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد و این حقیقتست در مدح ملوک جنت
ای ولیم اینجا حقیقتی چند دانم که اگر بگویم اندیشه تو تاب آن نیاورد برای
امتثال امر ما انت بمحدث قوما حدیثا لا یبلغه عقولهم الا کان لبعضهم
لبعضهم فتنة آن را باز گذارم بکوش تا خود بآن برسی **بیت** چیز دیگر ماند
اینجا روشنش با تو روح القدس گوید بی منش والسلم علی ولی و ثنائه
بسم الله الرحمن الرحیم الاخوان **من عبد الله قطب بن محیی**
الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة و الدین عبد الله معانکه در جهان
با آدمی رود آشنا وار رود و بعید از اضمار سوار محلی قرب اما آدمی انزا

پیکانه وار تلقی کند و هیچ روی آشنائی و نزدیکی در آن نه بیند از این جهت
چون محنتی بسوی خود روان بیند گوید سیلی است که هرگز چشمه آن خشک
نخواهد شد رخت در وادی ناامیدی نهد و دم بدم انتظار برد که خانه
او از بیخ و بن برکند و بدریای فنا برد **شعر** اراقب وقتها من غیر شوق
مراقبة المشوق المستهام قال الشاعر فی صفة حماه و اگر محنتی روی بدو
آورد گوید آلی است بی پشت تا دیده بر هم زدی سرآمده هر آینه بحرص
تمام خواهد که او حیله داوانی سرای از وی پرسازد و کروهی از وی بگیرد ان الانسان خلق
هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا دریغا آدمی خود را دیوانه گرفته
و بیگانه دانسته اگر او بیگانه است پس آشنا کیست چون منادی از
مکان قریب ندا میکند او چرا خود را در زمره اولئک ینادون من مکان
بعید ساخته چون بیگانگی افتاده دیده نمیگشاید که آیات واحد احد را در
کثرت و عدد بنگرد و تعاون سما و ارض را نمی بیند در این تباین آن یکی معطی و
این یکی متقبل از آن سوی باران ریزان و از این سوی گیاه و جانور فروزان
اتفاق لیل و نهار نمیکند در این اختلاف آن یکی مربی معاش این یکی
برای آسایش و انتعاش بر آغوش کشتی و دریا در نمی یابد در این کشاکش
آن یکی جاری آن یکی مجری مصالح ریاح و سحاب را ادراک نمیکند
در آن مجاری آن یکی مرکب این یکی راکب و الهکم اله واحد لا اله الا هو

الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار
الآیه چون می بینند که همه جهان اعوان یکدیگرند بر کار یکدیگر حتی دشمنان
باهم اگرچه دشمن در برابر نیاید قوت و قهر در تحصن ظهور نکند و بتمام
کمال ممکن نرسد پس دشمن دوستیست بحسب وجود و معادات مصافات
است در دیده اهل شهود همچون مصارعت بر کشتی گیر با یاران دستیار
پس چرا هوشمند پندارد و روقت یکتائی کردگار که فرمان فرمای هفت و
چهار است نیفتد و متنبه نشود مرآنکه اینها همه اهل یکدیگر خانه اند از این
جهت باهم در میانه اند همه بیک فرمان در کارند لاجرم یکدیگر را غمخوارند
و همکدیگر را انصارند اینست نهج واقع در باطن امر لاجرم شرع نبوی در ظاهر
حکم بمطابقه این آید و خلایق را بتصادق و توافق فرماید تا عالم انسانی
مطابق عالم رحمانی افتد و آدمی تخت بخت در مقام خلافت بزند و ارض
شعور بشری را بنور عدل تکلیفی روشن گرداند چنانچه سمای هستی عالمی بنور
عدل ذاتی روشنست و بالعدل قامت السموات والارض و چون سپهر آسمان
وجود انسانی بتمامی معموری رسید خداوند جلیل فرمان دهد تا عرش مجید را
از آسمان جهان بآسمان انسان آورند مر آینه جهان و آسمان جهان
ویران گردد و یکبار عالم هستی زیر و زبر شود جهان که زبر بود بالتاء الموحدة
زیر شود و انسان که زیر شود بالیاء المثناة التحتانیه زبر شود و نزد

این قیامت

ظ
مسارعت

این قیامت قایم شود و شود آنچه شود الله سبحانه ولیم را قدر شناس
این سخنان و برخوردار از انوار آن گرداناد بمنه بسم الله الرحمن
الرحیم من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی مولانا شمس الملة
والدین محمد ایده الله اما بعد چون هستی خرد که تختگاه پادشاه آدمیست
و چون در جنب ملکوت عالم بزرگ بآن می‌نگرند مزاج لهو و لعب دارد بر
اسرار و حکمتها مشتملست و احکام آنرا قانونی و میزانیست که سر رشته آن
بدست امرا و وزراست و ارکان ملک چه گمان بعالم بزرگ توان برد با سعت
اقطار و علو مدار و بزرگی کار و بار که آنرا اسرار و حکمتها نباشد و غیوب
آنرا مفاتیح و خزاین آنرا مقالید نه و وزن آنرا قانونی مقرر و خفض
و رفع آنرا میزانی معتبر نباشد لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس
ولکن اکثر الناس لا یعلمون و اگرچه روسا نوع آن اسرار را در یافته اند
و آن حکمتها بشناخته و بعبارتی نزدیک از آن تعبیر کرده اما از
مستمعان جز آنکس که او را در دانش همتی است و در کمال رغبتی فهم مقاصد
ایشان چنانچه هست نکرده باقیان از آن بخیالی در ساخته اند و فراخور
حال خود تصوری در دماغ خود جای داده کما قال العارف العاشق بیت
هر کسی از ظن خود شد یار من ٭ وز درون من نجست اسرار من ٭ سر من
از ناله من دور نیست ٭ لیک چشم و گوش را آن نور نیست ٭ والتحیة

وغبنی تمام باشد که آدمی باین جهان آید نشناخته و ندانسته که بکجا آمد
و چرا آمده و کجا خواهد رفت و آرنده و برنده او کیست و مبدا و معاد او چیست
در ینجا که آدمی در حال هستی خرد است لو از هستی بزرگست که پدید آمده
است و صبحی است که دمیده باشد تا آفتاب این صبح بدمد آنگاه هستی
این جهان بزرگ در جنب هستی او چون چراغی افتد در بر آفتاب کما قال
المرتضی ع شعر وتزعم انک جرم صغیر • وفیک انطوی عالم الاکبر • لاجرم زمین و
حامل آن با این بزرگی و شان نان و بریانی باشد در خوان ایشان در خبر
آمده که اگر یکی از حوران بهشت دست فرو گذارد باین جهان روشنی
آفتاب در بر آن پوشیده گردد و اگر یکی از ایشان قطره آبی از دهن خود
در دریای عالم افکند تمام با صفت ملحاً اجاجا منقلب عذبا فراتا بهم ساند
و با این جمال و کمال مثل حور با نسبت بنی آدم که منت کردند بنشاه اخروی
مثل استر جامه باشد باروی آن فما ظنک بالرجال عرش خدای عز و جل
امروز در جهانست زیب و فر نور و بها آن در تمامی جهان منتشر شده
و طراوت جهان از انتشار عرش است که مستمد است از نور وجه ذی
العرش کما ورد فی الخبر اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات
وصلح علیه امر الدنیا والآخرة اما مستقر کینونت عرش انسانست
عرش چند گامی از آن در جهان نهاده که هنوز خانه وجود انسان تمام

نشده

نشده همچون محل عاریتی است که شخصی بپا زد و در آن نشیند تا خانه
بپا زد و چون خانه تمام شد نقل بآنجا نماید و آن محل عاریتی را ویران
سازد و چون جهان با کثافت جوهر و قباحت منظر و رداءت پیکر که
صفت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار دارد چگونه باشد چون آن
انوار از او منباید و مضمون مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح
فی زجاجة بفعل آمد آن زجاجه دل مومن است که بحکم ما وسعنی ارضی ولا
سمائی ولکن وسعنی قلب عبدی المومن عرش خدای که امروز در اسمانست
آنروز که وقت کمال ظهور آن مثل رسد ولله المثل الاعلی فی السموات
والارض در دل مومن باشد و دل مومن گفتم نه تن مومن برای آنکه
تن مومن در جنت باشد و عرش فوق جنت باشد اما جای دل مومن
جز جای تن او باشد لاجرم هرگاه که تن مومن خواهد که پیش دل او
رود و از آنچه او وارد به نصیبی رسد از حصار بهشت بیرون بایدش
رفت بصحرای کثیب که موطن رویت و سماع کلام رب العالمین
واین هر دو حظ دلست و عطیه تن بالتبع چنانچه حسنات بهشت
حظ تن است و حظ دل بالتبع دل مومن در آخرت هرگز از خدای
محجوب نباشد تن اوست که هر هفته یکبار باین تشریف رسد
بتقضی وللارض من کاس الکرام نصیب از چنه دل نصیبی باید و اگر چه

مؤمن بسیارند اما مومن المومنین یک کس باشد که آن صاحب وسیله
وصاحب لواست مستقر عرش دل او باشد و دیگر دلها در تحت لوای او
باشند و از پیوندی که با او دارند بآن دولت پیوسته باشند سر وما
ارسلناک الا رحمة للعالمین آن روز بتمام ظهور رسید و منشور آدم ومن دونه تحت
لوائی آن روز برخواند **بیت** نی دل مذر صد هزاران خاص و عام • در یکی باشد
کدامست آن کدام • آن دلاور آن که قطب عالمست • جان جان جان
جان آدم است • و تخم این حدیث آن روز کشتند که ساکنان عالم را بسجده
آدم که بمصداق قول قایل **بیت** ملک در سجدهٔ آدم زمین بوس تو نیت
کرد • که در حسن تو چیزی دید بیش از طور انسانی • صدف در خاتم است
فرمودند و روی ایشان از جسم آدم بعلم آدم آوردند که وعلم آدم الاسماء
کلها و یا آدم انبئهم باسمائهم و آنچه در آخر خواهد شد از انتقال عرش از
جهان بانسان بالسین المهمله در اول بر سبیل براعت استهلال
باز نمودند ملائکه که حقیقت بین و تیز دیده بودند انوار عرش که در جسم عالم
بالسین المهمله میدیدند در علم آدم باز یافتند زیبا تر و مشرق تر و لطیف تر
برای آنکه علم حجابیست رقیق و جسم حجابیست کثیف نور از ورای
حجاب رقیق بهتر و تمامتر نماید که از ورای حجاب کثیف روی دل بقبله
آدم آوردند و خدای را روی بآن قبله سجده کردند هر آینه از نور جسم بالسین

المهمله

المهمله ترقی کردند بنور علم و از مقام فالمدبرات امرا فالملقیات ذکرا
رسیدند لاجرم محبت او در دل گرفتند و برای ذریت او استغفار
کردند و بر ایشان درود دادند که الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون
بحمد ربهم ویستغفرون للذین آمنوا و هو الذی یصلی علیکم وملائکته
لیخرجکم من الظلمات الی النور و ابلیس رسمی و کثیف و ضعیف البصر بود
دست از رسم نداشت که قبله بدل کند و دیده از مشاهده عرش در شعور آدم
فرو گرفت و مقصور داشت بر مشاهده عرش جسم بالسین المهمله هر آینه یک
چشمش کور ماند و آن چشم راست است و چون انوار عرش در شعور آدم ندید
و در طینت او باز ماند گفت ااسجد لمن خلقت طینا روی بقبله گاه وجود
آدم نیاورد و گویی تحویل این قبله برای امتحان استعداد بود چنانچه در
تحویل قبله کعبه گفت وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من
یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله
لطافت و اشراق ملائکه و کثافت و کوری ابلیس ظاهر شد باین امتحان
و بجای استغفار و درود که شغل ملائکه است ابلیس اغوا و افساد
پیش گرفت و بکینه و عداوت فرزندان آدم کمر بست کما قال تعالی ان
الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا و این امتحان تا روز قیامت قایم
باشد و هر کس از فرزندان آدم که او را علم اسما حاصل شود و بمقام خلافت

بر پیدا و امتحان ملک صفتان و ابلیس صفتان باشد در روزگار خود

بیت پس بهر دوری ولیی قایم است ، تا قیامت آزمایش دایم است ،

محبان علم بروی او آورند و قبله گاه ارادت آستان او سازند ،

مسجدی کان اندرون اولیاست ، قبله گاه جمله است آنجا خداست ، و

محبان جسم دیده از و برو فرو گیرند و از مشاهده انوار او محروم باشند

و بوعید من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة رسند

چون کسی را بینند که انوار جسم بر او لامع است از ملوک و حکام و ارباب

مناصب و اموال هزار سجده پیش او کنند و بسجده نه صورت وضع جبهه

میخواهم خضوع و انقیاد قلب میخواهم که روح و لباب سجده همانست

و اگر دو چار کسی خورند که انوار علم ازو لامع باشد او را بجد این قدری

وزنی ننهند و ایشانرا ادراک آن کمال نه ممکن است برای آنکه

طالب او نیستند و جنس آن نیستند ع جوهری جوهر شناسد ابله ور

مهره خر ، و علوم رسمی که بعضی از ایشان میجویند از برای آن میجویند که

آنرا وسیله انوار جسم سازند از توسع جاه و مال و الا ایشان خفاش

صفتان را کجا تاب ادراک انوار علم و قدر شناسی من حیث هو علم هست

و چنانچه ابلیس لعنه الله سجده آدم نکرد و بهمین قناعت نکرد کمر عداوت

او بر میان بسته ابلیس صفتان در هر روزگار منقاد اهل علم نشوند و

بکینه

و بکینه ایشان کمر بسته اند و چون نظر بر انوار جسم مقصور دارند و آنرا

در خود و پیش یابند که در ایشان خود را بهمه چیز سزاوارتر شناسند و در باب

سجود طمع بر عکس دارند و تشریفی که در ضمن سجود پیاجد مر مسجود بقبله سجود

عابد است لایق خود شناسند کسی بسیادت افتخار آورد و یکی بعلم رسمی

دیگری بسیاری مال ندانند که اینها همه انوار جسم است و از مقوله خلقتنی

من نار و خلقته من طین و آن علم که میراث آدم است و آن نور که تابش

او از ورای این حد و دور سوم است و دیگر است باشید ای اهل جسم بالسنین

المهمله تا آن روز که عرش خدا از جسم عالم نقل شود بعلم آدم و این زیب و فر

که بر جسم عالم است از تاثیر فیض عرش رفع شود و پیکر عالم مظلم و

متوحش و زشت و ناخوش چنانچه حالت اصلی و صورت اندرونی

اوست بنماید و شما در آن ظلمات گرفتار شوید و همراه دنیای ملعونه

روانه دار البوار گردید و آنگه که گرد و یکسان نباشد حال شما با حال

اهل علم و محبان ایشان که عرش رحمن در سرای درون ایشان که در ذات

خود مشرق و لطیف است باشراق آن انوار صفت نور علی نور بیابد

و تن ایشان از پرتو آن اشراق چندان لطیف و درخشان گردد که

از جان امروزینه گوئی لطیفتر است چنانچه در صفت خود شنیده باشی

که از ورای هفتاد حله مغز استخوان ایشان پیدا باشد بیت

چنان باشد زچس و نازنینی • که ناید باورت گوئی که اینی • قال الله تعالی
انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم وما نحن بمسبوقین علی ان نبدل
امثالکم وننشئکم فیما لا تعلمون بیم باد اهل جهل را بدان غایت و چنین مژده
باد اهل علم را باین خاتمت کریم اللهم اجعلنا من اهل العلم ومحبی اهل
العلم وسایر اخواننا وولی انک بالجود العمیم علی العالمین منان
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان
التائبین اما بعد آدمیان را یک یک می بینم که میمیرند هر یک از ما چه
آمن است و چه داند که عنقریب این قصه او را بسر نیامده این اندیشه
مرا سخت مشغول میدارد و خواهم که جز آبادان کردن آن جهان کاری
نکنم و نکنیم و سررشته آبادان کردن آن جهان ذکر خداست عز وجل هیچ
می افتد شما را جماعت اخوان که هر دو کس روی در روی هم کنید و
ساعتی در گوشه بنشینید و از خدای عز وجل و آخرت گوئید و اگر سه کس
باشید همین سبیل چه افتاده شما را که احادیث دنیا میکنید و کلمات
شتی میگوئید آیا حلاوت ذکر بجان شما نمیرسد و مغز استخوان شما
از آن خبردار نمیشود که ذکر خدای چه لذیذ است کنه وجود آدمی عقل و دل است
طبع و هوی ظاهر وجود اوست هر لذت که عقل و دل با آن آرام نگیرد
و مسلم ندارد آن لذتی گرامند نباشد و عقل و دل جز بذکر خدای عز وجل

آرام نگیرد

آرام نگیرد و جز از آن مسلم ندارد الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا و عملوا
الصالحات طوبی لهم وحسن مآب دریغا این طوبی سایه بر دل شما افکند
تا بدانید که آنچه شما بآن می آسایید از امور جهان ظل لا ظلیل است
باز سر سخن آییم و حدیث موت از جمله آنچه مرا جهت اندیشه قرب موت و
امکان تطرق آن مرا مشغول خاطر میدارد امر دین است چه چنین یافته ام
که هر کس که دین از و باز ماند و خود در حیات خود آن را نگزارد و ورثه او نمیگزارند
غالبا و بآخرت می افتد و وای بر آدمی که حسنات اندک او چه محل است
که در آن روز تباراج بدست قرضخواهان بدر رود و دوش ضعیف او
چه لایق به آنکه او را بار اوزار دیگران بر باید داشت و اگر اخوان را خبر
میدانم من که دوش ایشان زیر بار دین است و بارها بخاطرم افتاده
که این راه ایشان را پیش نمی نهم در ادای دین که هر کس که حاصل داشته
باشد الا قلیلی نخواهد دین سازد و خود بآن نوع حود گذرانند و چنان
که بعضی از صحابه و سلف که هیچ نداشته اند میکرده اند که هیچ نمیکردند
صبر میکردند و چنانچه خدای عز وجل ایشان را امید داشته میبوده اند
و برای صعوبت این مسلک نگفته ام اکنون میگویم که اگر حاجت را قوت
و طاقت هست این طریقت است ادای دین را که در خود می یابید
تا صلای طور در دهیم و بابی از ریاضت برگشائیم که در آن امتحان قلوب

وابدان باشد وطریقی هست ازین اصعب اگرچه بمقصود اقربست
و آن آنست که املاک بفروشند و با قرض دهند و این از آنجهت اصعب است
که طریق اول متضمن ریاضت چند سالست چند آنکه قرض باز دهند بعد از آن
چون املاک داشته باشند توانند که زیست با عتدال کنند و ایشانرا
نفقات و صدقات و تصرف در وجوه بر باشد و طریق ثانی متضمن آنست
فی ظاهر الحال که بقیه عمر مکتوب تمامًا بآن ریاضت باید گذرانید بهر تقدیر
اصعب باشد اگرچه بمطلوب که اداء الوالدین است اقربست چون قوت
سلوک مسلک اول در جماعت بسهولت نمی بینم سلوک مسلک آخر چگونه
ایشانرا توان فرمود حالیا هم مسلک اول اگر توانید و در خود ببینید
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والحمد لله رب العالمین
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله
وحبیبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی اما بعد
باید که آدمی را چیزی باشد که آن چیز جواب ده همه چیز تواند بود برای
آنکه او را معلوم نیست که او را چه پیش خواهد آمدن و در چه حادثه خواهد
افتاد تا اندیشه آن کند و تدبیر آن سازد هر چه او اندیشه آن میکند
یحتمل که چیزی دیگر او را پیش آید که در ضمیر نبود و چون چیزی که جواب ده
آن باشد ندارد دست و پاچه و مضطرب می شود خصوصًا که آدمی
صاحب

صاحب نشآت مختلفه است و او را اطوار آن جهان در پیش است
چه داند که چون در تلاطم امواج آن جهان افتد و ابواب برازخ
بروی ایشان کشایند و بعد از آن در اطوار جهان محشر افتد و
بیشتر از اینها چون در کشاکش اهوال موت افتد او را چه حالها
روی خواهد نمود و چه چیزها پیش خواهد آمد اینها بگیر احوال زندگانی
این جهان یکسان جاری نمیشود و بسیار هست که بغتة حالها
روی مینماید که در خیال نبوده از جزئیات و کلیات و تشخص داند
که آنچه جواب ده همه چیز تواند بود و هیچ چیز را بر او سلطانی
ثابت نیست چیست آنرا بدست آورد که آن داروی همه دردی
و شفای همه علتی است و سپر همه بلاهایست و آن کنف خدای است
عز و جل بنده باید که غیر خداوند خود را نشناسد همه او را داند هرچه
روی باو نهاد چست در خدای گریزد کما قال المالک سبحانه اتخذونی
وکیلا ذریة ومن حملنا مع نوح که خداوند تعالی زبان همه چیز داند
و جزای هر چیز در کنار او تواند نهاد آن چیز را الجدا باید گذارد و
او در ذکر خدای عز و جل آویزد و در پناه او گریزد و عارف مستبصر بینا
دل را این حالست خواه شیر ژیان و اژدهای دمان روی باو
نهد و خواه مور چه ضعیف و پشه نحیف آهنگ او کند که در تردد یکسان

التجا بخدای عزوجل برد تا که شر آن از وصرف کند و اگر بظاهر حرکتی کند و
تدبیری اندیشد برای اتباع سنت و مراعات حکمت باشد و الا تعلق دل او
و اعتماد سر او جز بوکیل تعالی شانه نباشد و آنچه خدای عزوجل در دل
اولیای خود نهاده از طمانینت بذکر و اعتماد بنصر او و انشراح بفضل آن
گل و لاله در دل ایشان و مانده که بساتین ملوک آن را بخواب دیده و
بس فرق در میان آنکس که او را بستان در دل باشد و آنکس که او را بستان
در گل باشد و اگر یک ذره از آن حال از ایشان بوام گیرند که در عوض
آن اسباب لعظم ملکی از ملوک ایشان را دهند سر بآن فرو نیاورند
بلکه حجم انعام و احسان خدای عزوجل با ایشان کرده که ملک لعظم ملکی
با ذره از آن برابری نمیکند لاجرم الذین انعمت علیهم ایشان باشند
و خلایق در صلوة بهدایت صراط ایشان طلبند بخدای که اگر ملوک از آن
نور و سرور که در دل آن سرور آنست واقف شوند ملک را در خاک افکنند
و ببوی آن شتابان شوند **بیت** پادشاهان جهان از بدرگی • بو نبرند
از شراب بندگی • ورنه ادهم وار سرگردان و دنگ • ملک را برهم زدندی
بی درنگ • و در کلام بعضی از ایشان هست که لو علم الملوک ما نحن فیه
لنازعونا بالسیوف و حال ابرهیم ادهم شاهدی ظاهر است برای آنکه
او مزه سر دو چشیده بود و دولایت و ولایت بفتح و کسر هر دو یافته د

ایثار

ایثار ثانی بر اول نموده و الله سبحانه ولیم و سایر اخوان آلیقین تابعین
را از مشارب ابرار بهره مند گرداناد و از طریق اشرار دور داراد بمنه
و سعه کرمه و رحمته **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی**
الی ولیی فی الله الامیر محب الملة و الدین و الیقین الشیخ محمد ایده الله تعالی
امابعد خدای عزوجل چنین ظنی در دل مومن نهاده که اگر در زیر آسیای
چرخ او را خرد کنند و ذره ذره سازد یک ذره بدگمانی با و راه نیابد
چنانچه منقولست که یکی از محبان خدای مجروح افتاده و ناتوان و زنبوران
فراوان با و گرد آمده بودند و لخت لخت گوشت از اندام او میکندند
چنانچه از تاب آن بی تاب می شد و از هوش میرفت و باز بهوش می آمد
کسی او را بآن حال دید سرش را بر کنار خود نهاد چون با هوش آمد سر خود
در کنار او دید گفت کیست که میان من و رب من در آمده بخدای
که اگر پاره پاره کنند عضو عضو مرا نیفزاید مرا با او جز محبت دریغا که
قطره از آن محبت در کام سالک چکد تا تلخ و شیرین جهان چون
شکر خواید ای ولی من خدای را عزوجل با آدمی کار است او را
ببازی نیافریده او را مترشح آن کار میگرداند و برای آن غایت که آدمی
را برای آن آفریده اند چنین محنتها و غمها که آدمی را در جهان میرسد
اندک چیزیست باش تا آن روز که مومن بدیدار ملک غفور رسد و بال

دولت برکشاید و در هوای سعادت خود پرواز کند چون از و پر پسند
که در دار دنیا که در قفص شکسته بال و پریشان احوال بودی چه محنتها
کشیدی کوید چه محنت و کدام محنت با آنکه در بر آن نعمت آن محنت
را وزنی نباید یا نعمتی که در باطن آن فی الحقیقه محنت است بر اهل محبت
بالباء الموحدة التحتانیة هم امروز آنرا در می یابند و بآن ملتذ اند
آنرا آنروز دیده برکشایند که جمال آنرا بتوانند دید لاجرم انکار کنند که
آن محنت بوده و کوید غیر نعمت چیزی بر من جاری نشده است جانم
فدای دل امیدوار مومن باد که هر چه خدای پیش او آرد آنرا بر احسن
معامله حمل کند و محبت خدای با تن و جان او آمیخته باشد و آن احسن
ظن اثر آن محبت باشد برای آنکه محب بمحبوب نیکوکمان باشد و از
حسن ظن توکل متولد شود و هر بنده که او بمقام توکل رسید رهید و
کفته اند که همه مقامی پشت و روی دارد الا توکل که آن تمام روی است
و هیچ پشت ندارد ای ولی من محبت همه چیز را فرو کذار و بغربال
نیستی همه را فرو بیز و در محبت خدای تعالی آویز اعتماد بر اسباب دنیوی و
تدبیرات واهی فرو کذار و خود را بالکلیه بخداوند غفار سپار و بدانکه
چون در حصن حصین حمایت و حصار استوار رافت حضرت عزت
در آمدی حوادث زمان و آفات دوران را بر تو دیگر دست نیست که

لاآله

لا آله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی حصن خدای یکتاست
یکتا شو هر یکتا را که آنزمان پیش برو ی سبق المفردون والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم من المومنین رجال صدقوا ما جاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا من عبد الله قطب بن محیی
الی الاخوان الالهیین التایبین اما بعد فاعظم الله اجرکم فی موت
السلف الصالح الوکیل الوفی البار التقی و بواه مع الذین انعمت
علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن اولئک
رفیقا چون خاتمت چکونه می ای اولی الابصار نزد خدای عز و جل عمر او
مکتوب بود کتابتی که در آن تغیر و تبدیل و زیاده و نقصان نیست
اگر در آخر عمر این توبه و این ثبات بر توبه که او را بتوفیق خدای
عز و جل روزی شد دست نداده بودی حال او چکونه بودی اکنون که
دست داد حال او چکونه است فاعتبروا یا اولی الابصار تعلق قلب این
بنده ضعیف درباره هر یک از برادران الهی نیست جز این که تا رسیدن
اجل مکتوب بر پیمانی که با خدای خود کرده اند ثابت باشند و بر آن
پیمان از جهان بروند و در حق هر یک از اخوان الهیین که این معنی
بحصول رسیده دیگر هیچ نمی باید و هیچ نگرانی نیست اگر اندوه ما بر
اموات ما برای ایشان است چون ایشان سالک بر سلوک صراط مستقیم
ثابت

باشند فیما علمنا چرا اندوه برای ایشان خوریم بلکه چرا غبطه بر حال ایشان
بریم که عهد خدای تغیر ناکرده بخدای رسیدند و چه دانیم که آنکس که مانده
بر آن عهد بماند تا نماند چون دنیا دار تغیر و محل تبدیل است و یکی چنان
نیست حال کسی که حال او معلوم نیست و حال او محل تردد و احتمالست و
اگر اندوه ما بر آنست که انس و معونت او از ما منقطع شده ان فی الله
عزا من کل مصیبة و خلفا من کل فایت و درکا من کل تالف خدای عز و جل
دارد که مونس دل مومنان و مزیل وحشت جان ایشانست آنکس
که طول عمر مومن برای او در کار بود اکنون باور رشد و بجل آنکه جزای
کردارهای خود را از و بیابد و آن انس که ما را از و حاصل بود اگر از دیده غایب
شد در دل نشست و حجاب تن از ایشان برخاست جان او بجان ما
پیوسته و غایب نیست اکنون زیاده از سابق میکوشیم خود با رفیقان
گذشته که در مقعد صدق اند موکد میسازیم تا چون ازین سرای بآن
سرای رویم با ایشان ملحق شویم هم لنا سلف و نحن بالاثر گوئی که آن قوت
که بآن کار میکرد در جهان بما بخشید اکنون بقوت خود و قوت او
در کاریم جماعت اخوان صبر کنید و جزع منمائید و برحمت خدا امیدوار
باشید و خدا را بجود اولی دانید و فرمان او گردن نهید الحکم لله
العلی الکبیر انا لله و انا الیه راجعون سبحان ربک رب العزة

عما یصفون

وهنوز

عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین آمین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله
و حبیبی الامیر محب الملة و الدنیا و الدین الشیخ محمد اما بعد
خنک آنکس که جان برافروزد که اگر تمام آبها جهان بر آتش او
باشند آتش او نمیرد بل افروختن از سر گیرد چنین کس هرگز نمیرد
و ارجو که سلف صالح ما امیر عماد الدین جعفر از چنین کسان بود چه
از آن روز که قدم در راه سلوک خدای تعالی نهاد تا آن روز که قدم ازین
جهان بآن جهان نهاد روز بروز افروخته تر بود و ملامت لائمان
هیچ تاثیر در وی ننمود اگرچه بنی آدم بسیار میمیرند اما از موت دوران
گوئی شخص نیکو خبردار نمیشود و موت نزدیکان را چنانچه حقیقت
موتست در می یابد بهتر از آن مرگ را دریافتن مگر آن زمان باشد
که شخص خود بمیرد دوست شخص که مردگان که شخص بزه مرگ چشیده و تلخی
آن بکام او رسید پس گویا مرده نباید که کسی که یکبار مرده باشد
غفلت و قساوت او همچون کسی باشد که هرگز نمرده پس جماعت
باید که حال ایشان بعد از موت این صدیق که بی تکلف او را با هر یک
از اخوان بمثابه نفس او میتوانست شمرد و باین معنی سزاوار آن
بود که وکیل کل باشد مساوی حال ایشان قبل از موت او نباشد

هرکس که در کارسازی آخرت بشابه کسی باشد که یکبار مرده و باز زنده
شده و نیا بر دل او سر و چهره آمال بر دیده او زرد با نفس و شیطان
در نبرد زنده دل و راه نوردهان ای جماعت اخوان این شربتی است برای
همه نهاده و مصرعیست برای همه آماده آماده آنچه برای شما کرده اند
غافل مشوید تا چون دست دهد از دست نشوید و جاءت سکرة الموت
بالحق ذلک ما کنت منه تحید چون میدانید که مرگ حق است و از
وقوع آن گزیر و گزیر نیست چاره نیست جز چاره آن کردن چاره
آن کنید و آسوده بنشینید که چون آماده آن شده باشید هرگاه
که بشمار رسید باک ندارید مومن مرگ را بذاته مکروه ندارد بل محبوب دارد
چون متضمن وصول بمحبوبست الموت تحفة المومن ترس از موت
برای آنست که آماده آن نشده همچون کسی که او را مهمانی عزیز آید و آمدن آن
مهمان را بجان خواهان باشد و از آن کراهتی ندارد اما اگر اسباب
ضیافت او آماده نکرده باشد خواهد که در آمدن او تاخیر افتد تا تهیه
تمام شود زودتری تهیه می باید کرد که آنگاه هرچند زودتر می آید بهتر است
و گله از دیر آمدن اوست صدیق در آخر عمر با تالی خود گفت فان
حفظت وصیتی فلا تکونن غایب احب الیک من الموت و لست
بمعجز الله عز و جل در تفسیر اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر

کفته نذیر

کفته نذیر مرگ همپایه است همسایه مرد و چه همپایه ای همسایگان
نه وقتست که پند گیرید آنچه بر همسایه افتاد هم سایه بر شما افکنده نه
وقتست که غم و شادی جهان بر خود حرام کنید و اندیشه این و آن
با باقی کنید شماتت دشمنان و شادکامی دوستان یکسان گیرید
آری بیت من چنان با درد خود در مانده ام ، کز همه آفاق دست
افشانده ام ، همت خود را مقصور بر آماده کردن زاد معاد بسازید
نه گوئید و نه شنوید و نه پوئید و نه پوشید مگر آنقدار که از آن گزیر
نیست باقی اوقات را صرف ذکر خدای عز و جل کنید و تامل در آنچه
آماده کرده برای ابرار از نعیم مقیم و برای فجار از عذاب الیم دریغا چون
میدانید که خدای عز و جل چه نعمتها دگر امتها برای مومنان آماده
کرده و میقات رسیدن مومنان بآن بسیار نیست همین که بر پل مرگ
گذار کرد آنجاست که خود را آلوده نعمت جهان می سازید و اشتهای
خود را بخل و بقل جهان ضایع میکنید این روزه جز بر خوان رحمن تمام
نگشایید تا مهمان پروری کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام
الخالیة یابید دریغا چون میدانید که چه عذاب و محنت برای مجرمان
معد شده و چه سلاسل بسیار و اغلال بیشمار در یکدیگر کشیده
و چه کاسها پر زهر و زقوم و غساق آماده ساخته اند و مقصران را

بآن چه کاسه خواهند گرفت چه اندیشه خود را مصروف حذر ازین
مکاره ساخته اید تن خود را با مکاره این جهان گذارید و اندیشهٔ
نجات از مکارهٔ آن جهان کنید و تدبیر آن سازید که کسی که در معرض
گزیدن مار باشد او را اندیشهٔ از گزیدن مور نباید کرد و در یغا پیغمبران
تبلیغ رسالت کردند و حق شفقت بجای آوردند گوئی مردمان سخن
ایشان باور نکردند و چون حال ایشان جز مقتضی باور کردن سخن
ایشان نیست چه عذر باشد آنکس را که باور نکرد و اگر میگوید باور دارم
کسی که تصدیق دارد بچنان نعمت و چنین محنت از آن یک چنین فارغ
وازین یک چنین بی باک چه گونه است نه آن امید او را چندان قوی
دل میدارد که بقوت حسنات ارض بی مبالات باشد نه این بیم او را
چندان مشغول خاطر میسازد که احساس مکاره ارض زیاده نکند نه
آن مومنیست که آتش در خانه اش افتاده سر از سجده بر نداشت
و گفت الهتنی النار الکبری مومنی را چنین معامله در خور است
ابی حفص این آیه خواند که انّ عذاب ربک لواقع از بیم نفسش تیز
شده و بیست روز خسته ماند بر فراش خوابیده و مردمان او را عیادت
میکردند و سزد که از آتشی که ویرا ابهفتاد آب شسته اند چنین بترسند
و زیاده ازین نیز ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا

عذاب النار

عذاب النار الله سبحانه و تعالی ولیم و سایر اخوان تا پیشین را
دل بیدار و دیده اشکبار و کرامت ابرار و خاتمت اخیار کرامت
کناد انه ولی ذلک و الختم بالصلوة علی محمد بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله شمس الملة و الدین ابی سعید
اطال الله عمره بطاعته اما بعد این یار مهربان که پیمان بر پیروی
قدم رسول الله صلعم بست و پیمان نشکست در پای یار مرد و عهد بپایان
برد و در پای نبرد الله تعالی او را همنشین آنکس که محبت او و لنشین او
و متابعت بر متابعت طریق او طریق و آئین او کرداناد اگرچه بفراق او
محزون و گریانیم اما چون با هم در پی او میرانیم و اینجائی هانیم چرا فرو
مانیم قافله ایست از مردم بار میکنند اول آن موقوف بر آخر و آخر
آن بسوی اول بیایر هر کس را نوبتی است و هر نوبت را میقاتی فاذا
جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون آماده رحیل میباید شد
تا چون هنگام رسد دست پاچه نشوند و دانید که بچه چیز ازین و شت تا چه
خلاص توان شد یک چیز و بس و آن یک چیز خدای است عز و جل که چو
صرصر مرگ بوزد هیچ پیش آن نگیرد نه علم نه عمل نه فضل نه هنر نه مال نه زر
نه ملک نه بشر الا حی لا یموت هر کس که دست به حی لا یموت زد از جای
نیرود و از راه نمی افتد و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم

پس ای حبیب من خود را بر لطف خدا افکن بی دست آویز علم و عمل و
فضل و فن نزد خدای لطف خدای شفیع ساز ما لکم من دونه من ولی
ولا شفیع افلا تتذکرون طاعت برای بندگی کن ذخیره خود را فضل و
رحمت خدای دان قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما
یجمعون در حین مرگ عنقای استغنا پری زند که همه طاعات مطیعان
بباد بی نیازی برد و گناه کار اگر در آندم بخدای امیدوار باشد
رستگار گردد و نیکوکار اگر در آندم به نیکوئی خود دل بسته باشد
گرفتار ماند لا یموتن احد الا و هو یحسن الظن بالله اینست شکر و سپاس
خداوند منعم را که در حین موت مطیع و عاصی را یکسان صلای رجا
درداد و در ایام حیات بقانون حکمت میزان فرق نهاد و آدمی کامل انست
که صاحب قوتین و ناظر نظرتین باشد در ایام حیات همه کس عمل کوید
و در حین موت همه کوشش بخدای فضل دارد مومن را قوتی هست که
در تمام ایام زندگی او معطل است برای روز مرگ آن را در نهانخانه جان
می پرورد جائی که دیده قوی بشریت که عمال جسد ند بآن نمی افتد چون
وقت مردن رسید آن قوت از نهان بیرون میجهد و نطق آغاز
میکند که هرگز چنان نطق از دو کس نشنیده تمام قوی بشریت لال و دنگ
میشوند و مات و حیران میگردند و هر یک بسوراخی میگریزند آن قوت

کوس

چون مرد

چون مرد شیر صفت در آن عرصه دم بر زمین میکوبد و نعره میزند
که مرگ از بیم او لال میشود و با وی سر بسر راضی است مرگ آمده بود که
او را بکشد اکنون بجان از و زنهار میخواهد که چنانکه آمده باز رود
و او نمیگذارد و تیغ برکشیده که یحیی وار سر مرگ را ببرد و مرگ بجان کندن
خود را از چنگ او خلاص میکند و میگریزد که المومنون لا یموتون ولکن
ینتقلون من دار الی دار لشکر معاصی بر سر او تاخت می آورد که لشکرش
از پای در افکند صوری از صورهای رجا در دمن میگیرد و در میدهد لشکر
بر جای از آن نهیب جان میدهند اکنون اگر مومن سرتاپای غرق
گناه باشد در حین مرگ چنان امیدوار میرود که اگر یک ذره از آن امید
بر تمام اهل ارض قسمت کنند همه ایشان را بگنجاند و این جز مومن را
نباشد بیت قدم دریغ مدار از جنازه حافظ • که گرچه غرق گناه است
میرود ببهشت • نگوییم که مومن را فزع و اهوال و بعض مواخذه و
عذاب نیست اینها در ثانی الحال باشد آنکس را که باشد بنوعی از
انواع اما در آن دم که رود چنان رود که گفتم آری بیت چو رونیش
دیدم و خوردم از آن می • چه مستیها که خواهم کرد از وی • پس از مستی
باشد خماری • درین اندیشه دل خون گشت باری • الله سبحانه
و تعالی اخوان ما را بجملگی حسن خاتمت و فاتحه کرامت کناد ربنا آتنا فی

الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار والسلام علی ولیی

ورحمة الله وبرکاته **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی**

الی ولیی فی الله الامیر معز الملة والدین الملک اسحق و ولیی فی الله

الامیر عماد الملة والدین محمد ایده الله **اما بعد** طفل را بدایه سپارند تا

او را تربیت کنند تا بلوغ بحد تمیز بعد از آن که ممیز شد پدر او را باز گیرد

از دایه و بسرای خود سپارد چون از خانهٔ دایه با خانهٔ پدر رود از غربت

بوطن میرود و از یکی بکس میرسد همشیران و همبایان او بند آرند

که او را با غربت میبرند و از پیش کسان به یکسی می افتد برای او فریاد

برآرند و بر سر زنند فریاد مکنید و بر سر مزنید که اگر از شما همپایان

جدا می شوند همپائی بهتر از شما می یابند و اگر رفیق ادنی میبرد رفیق

اعلی می پیوندد روح کهین بروح مهین میرود دل جان آهنگ جان آفرین

میکند چه دانید که بر چه ملک او شهریار است نیکو کاری از خویشان

این ضعیف متوفی شد او را در خواب دیدم و از حال او پرسیدم گفت

چهارصد انگشتری بمن داده اند چنین فهم کردم که چندان ملک باو

عطا کرده اند که بچهارصد انگشتری آن را ضبط توان کرد بنگرید که

پادشاهی از پادشاهان زمین را هر چند ملک فراوان فراوان باشد

یک نگین کافی باشد سعت اطراف ملک او و تباین اطوار آن چه تعدا

باشد

از وطن

باشد که چهارصد نگین خواهد وکیل الاخوان افاض الله علیه شآبیب

الغفران اگر اجابت دعوت رحمن کرد وحده عز و جل وکیل اخوانست

بر او و وکیل اوست بر اخوان و زود باشد که همه یکدگر خواهیم رسید

اگر فرمان خدای باشد در ظل عرش رحمن چه اجتماع او با اخوان بمحبت

الهی بود و افتراق او از ایشان بمحبت الهی عهد خود بپایان رسانید

و یکسر موی از آن بر نگردید بذا اشهادتنا له و ما شهدنا الا بما علمنا الله

سبحانه اخوان را بر این واقعه صبر جمیل و اجر جزیل کرامت کناد و

مجیب دعوات را بر خوان احسان بنشاناد و از مرافقت نبیین و

صدیقین و شهداء و صالحین بهره مند گرداناد و اخوین الیمین

او که یکی برادر مهد و یکی برادر عهد است وارث خیرات او سازاد

تدوین و قراءت کتاب المکاتیب و کفالت اولاد سلف الاخوان

امیر محب الدین خلیل الله از جملهٔ خیراتست هر یک را به یکی ایستاد کی

باید نمود و اما ما فاتهما من الحج فی هذه السنة فالله یسیره لهما و یثبتهما

علی نیاتهما ان الله بالناس لرؤف رحیم والحمد لله علی کل حال

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله

الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی **اما بعد** کلیات

امر حق را آثار و آیینی است آدمی بجزئیات امر خود از کلیات

حق بازمانده و معالم و آثار آن ازاندرون پس داشته آخر سر بامر حق باز خواهد تنها
خواهد یا نخواهد دریغ که تا او او بود نسبت خود بحق درست نکرد و خود را از
خزب حق نساخت تا چون او را ازو باز پرسانند از حق او را وکیل و کفیل
یار و غمگساری باشد و چون از خود سر فرو برد از دریای حق سر بر آورد جز خود
خود را یار و یاوری نمی پنداشت بر خود می تنید آخر چون باز دید این خودی
خود نه از آن او بوده بامر خدای با او در ساخته بود چون که خدای خصم او
آمد خودی از جانب او با جانب خدای گروید زبانش گواه خدای آمد دست
و پای و جوارح و ارکانش همین سبیل نامراد حیران ماند که اپستظهار او همگی
باینها بود و عمر در پرورش اینها میگذرانید وقالوا لجلودهم لم شهدتم
علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شی از درد دل ناله بر کشید
که اف لکن عنکن کنت اناضل ای دیده نه آنی که عمر در باز دیده گردن
صورتهای جمیل و منظرهای بهی از برای تو بسر کردم ای جلد نه آنی که
روزگار در پیدا کردن ملابس نیکو و جامهای نرم از برای تو گذرانیدم
ای شکم نه آنی که همت من در لیل و نهار مصروف بود بتحصیل طعامهای
لذیذ و میوهای گزیده و نان تنک و آب خنک برای تو ای اندام نه آنی که ترا
همیشه بشست و شوی و حمام بر دوام پاک و پاکیزه میداشتم ای دست
نه آنی که ترا ابزیور و انگشتری می آراستم و ترا بر بالای سر دست میداشتم

چه افتاد

چه افتاد که کنون همه از من برگشته اید و مرا چنین تنها و بی کس گذاشته اید
ای سر با من سر بسر برا اگر برای من نیستی بر من نیز مباش ای پای این چه پایست
که با من سر کرده براه بهشت خواهم که روی چرا این راه دیگر پیش
میگیری ای خواجه معذور دار که خداوندم فاهدوهم الی صراط الجحیم منفرمای
که بنده را بفرمان خداوند باید بود خداوندم دیگریست نه تو چند روزی
بفرمان خداوند با تو در ساخته بودم و بفرمان او فرمان بردار تو بودم
اما بدان که هر بار که میفرمودی که بجایی که رضای خداوندم در آن نبود ا روم
اگر چه هم بفرمان خداوند که مرا بفرمان برداری تو فرمان داده بود فرمان
میبردم اما در نهان خویش هزار لعنت بر تو میکردم اکنون من خصم
توام و بس که چرا مرا آلوده عصیان کرده و روزگاری مرا مکلف بآنچه
رضای خداوند من در آن نبود میداشتی اگر دستم کارم بر سر تو زد نیست
و اگر زبانم شغلم نفرین بر تو کردنست و اگر ناخنم وردم رخسار تو کندن است
اگر پایم ترا الجحیم و بجحیم آوردن است یطوفون بینها و بین حمیم آن دریغ
دریغ که چون خدای والعیاذ بالله خصم ما آید مائی ما خصم ما گردد و مائی
ما از ما جدائی گزیند چون مائی ما با ما چنین کند از دیگر چیز چه امید
داریم ای دریغا آندم که مار اما نباشد خدای پرستان خدای را
برای چنین دم میپرستند و ان فی الله عزاء من کل مصیبة و خلف

من کل فایت ودرکامن کل تالف برای اندم برخود خوانند اللهم اجعلنا
من المومنین الصابرین القانتین الخاشعین واخواننا اجمعین والحمد لله
رب العالمین من عبد الله قطب بن محیی
بسم الله الرحمن الرحیم
الی ولیّی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد اما بعد عالم در دیده
آکهیان جز بدان کونه نماید که در دیده دیکران سر بار که ایشان را دیده
بر جهان افتد چندان فیض ونور ورحمت جدید در حوصلهٔ ادراک
ایشان ریخته شود که عامه را بعبادت چندین ساله اندکی از آن حاصل
نشود تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة اشارت بحالت ایشانست
وهرچه در قرآن مجید امر بنظر واعتبار رفته است مرادبدست آوردن چنان
دیده است دریغا هرکس که چنان دیده باز نشده باشد اما کوش استماع
داشته باشد ودل سلیم او نیز ز رستکاری خود برسد اما هرکس که نه صاحب
دیدهٔ باشد ونه صاحب کوش او در خرب فراموشان باشد ودر
خاموشان افتد دریغا چاه فراموشان چاهی است عمیق که عمق آن
جز خدای عز وجل نداند واین چاه فراموشکاران است وهر فراموشکار
البته بر سر آن چاه رسد ودر آن افتد واین چاه را هاویه نام باشد
وجان کافران چون از تن برآید در آن چاه افتد وآواز افتادن
آن بکوش آنکس که خدای خواهد رسد همچون آواز سنک که در چاه افکنند

قال سبحا

ورق
۱

قال سبحانه ومن یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی
به الریح فی مکان سحیق دریغا بی خردان وناکروندکان پندارند که جز
این زمین وآسمان که می بینند چیزی نیست وچاه جز این چاهها که در
زمین است چنین نیست که ایشان پنداشته اند جز این آسمان وزمین
جهانی دیکر است وجز این چاه که در زمین است چاه هست بحقیقت
آنست که آنچه درین جهان است نمودار ی ونامی از آن برداشته برای
تفهیم حال آن دریغا خلایق درین جهان آغشته اند وهمه همت خود را
مصروف خلاصی از مکاره این جهان ونا یافت مطالب آن آسان
میباید کرفت وآسان می باید شمرد که بآن غمناک نکردند وبآن مبالات
ندارند وهمکی همت با کار آن جهان افکنند دریغا سر رشته تمام نجات
ایمان است بخدای عز وجل ومستقیم شدن بر آن آنست که در مواقع احوال
بر مقتضی ایمان ثابت باشند یعنی چون در محل اجمال تصدیق کنند که
هرچه رود بفرمان خدای چنانچه شایسته باشد رود در محل تفصیل با هر یک
از اموری که جاری شود همین مسلک سپرند وبآن رضا دهند ومنشرح
القلب وامیدوار باشند نه آنکه فعل مکذب قول باشد وعمل بر خلاف
علم دریغا در دل امیدوار مومن از رحمت خدای چه کل ولاله میشکفد
چه غبن وحیف بر کسی که از استنشاق آن از باد محروم باشد ولیم از آن

آ
سپرند

محروم مباد دریغا چه اغلال گران بر گردن بی خردان است رقبه ولیم
از چنان بار آزاد باد و السلم علی ولیی و سایر الاخوان الالهیین و
رحمه الله و برکاته و یغفر الله للسلف الصالح الذی لا یغفل ذکره و لا ینسی
خبره الامیر عماد الدین جعفر و نسلک بالباقین صراط المستقیم انه ولی
ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل و یعظم اجرهم فی المرحوم الامیر شاه حسن
الواصل الی رحمه الله و یطیل عمر سمیه و السلم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد المله و الدین محمد
اما بعد با وجود قیوم خلایق بر خود چه ستم میکنند که بغیر او دل را مشغول
میدارند غیر قیوم در ذات خود زایلست کل شی هالک الا وجهه تعلق
دل بزایل موجب تزلزل دلست چنانچه دل بقیوم موجب تعلق دل است
دریغا چرا مردمان دل خود را بقیام و ثبات نمیرسانند و در اضطراب و
تزلزل میدارند قیوم اولست از اول چرا در میگذرند چه دانید که از اول
که در گذرید چیزی دیگر نیاید یا نیاید محقق را گذاشتن به امید محتمل از
خرد بعید است اصبت فالزم و ما باین کلمه کنایتی کردیم از حال ممکن
که محتمل الطرفین است و حال ممکن آفرین که متعین الوجود است و حالت
خارجیه را در کسوت حالت عقلیه باز نمودیم کشف رتبه رابه نخودت را
آن را فهم کن دریغا قیوم محیطاست قیوم شهید است قیوم قریب است

مردمان

مردمان خود را چه دور افکنده اند در قیوم از خود یاد کردن جفاست
فکیف از دیگری دریغا چرا مردمان قیوم را گذاشته اند و بر خود و یکدیگر
میتنند بر تن متن بر تن آفرین تن اگر خداوند بنده را فقیر خواهد
حرامش باد که او توانگری خواهد اگر خداوند بنده را ذلیل خواهد حرامش
باد که از عزیزی یاد آورد دریغا کنف خدای ما منی عجب است مردمان
چرا در آن نمیگریزند یا خود آن کنف ایشان را بخود راه نمیدهد که کنف
خدای شریفست دونان و بیهمتان را نسبت از آن کوتاه باشد عالی
همتان را جای در علیین باشد و سفله را جای در سجین و سافلین چه از آنکه
سر و کار با محقرات باشد ایشان کجا محرم اسرار ربوبیت باشند و
سزاوار همنشینی رفیق اعلی الله سبحانه ولیم را از عالی همتان کرداناد و از
تعلق بما سوی الله و از محدثات که حدث دل است پاک کرداناد انه ولی
ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله مولانا مجد المله و الدین سلام الله اسلم الله
اما بعد شوکت و قدرت ملوک ارض و اعاظم دنیا تمویهی است که چون
بغور آن رسند همه عجز و ناتوانی و ذل باشد قوت و قدرت حقیقی در
ملکوت اعلی است قلوب ارباب همم خبر بذکر ملکوت اعلی شوقی و تعطشی
ثابت باشد مانند تعطش تشنه به آب اگر ساعتی از آن باز افتند

در قلق و اضطراب افتند و چون ذکر ملکوت بر ایشان حاضر شود ایشانرا
چندان قوت و اهتزاز حاصل شود که تلخیهای جهان بر کام ایشان شیرین
گردد و سختیهای دنیا بر ایشان آسان گردد ایشان آسمانیان باشند در
زمین آلهیان باشند در بشر مثل ایشان در ارض مثل نجوم باشد در سما
نورانی گوهر روحانی پیکر عالی منظر مبارک اثر گوهر ایشان از کانی دگر باشد
و ترکیب ایشان از ارکانی دیگر چون فیروزه ایشان بدرخشد ایشانرا
مباینتی با سایر بشر ثابت گردد چون مباینت فرشته با بشر بل فرشته
از ایشان چنان افتد که بشر از فرشته نور ایشان چون از مشکوة بتابد
چشم و چراغ عالم گردد در ایشان چون از صدف بیرون آید گوشواره
عرش گردد دریغا ای برادر بدل در چرا نیکوشی چرا میجوشی چرا آفتاب بگل
میپوشی آفتاب بگل نتوان پوشید تو خود میپوشی بگوی آخر چرا خاموشی
بفهم چرا مدهوشی بشنو اگر صاحب گوشی پنداری که مردمان میگویند و
میشنوند آری گفت و شنیدی چون گفت و شنید آن شخص که در درون
آینه است از گفت و شنید خود بیخبر گویا بیمقصد شنوا است بی فهم
خندان بی تعجب گریان بی توجع آخر نشنیدی صم بکم عمی اگر آنچه ایشانرا است
شنیدن بودی اصم ایشان را چرا خواندی یا اگر گفتن بودی ابکم چرا گفتی
یا دیدن بودی اعمی چرا نامیدی روی از کدورات کند و دیده از نخ درآن

نهد

نهد چون تبش آفتاب بر آن افتد یکباره تیغ و گدود برخشد آتش گریه اینش
خنده گریه و خنده مردمان بلا مزاج همین مزاج دارد ای برادر در کلام خوانده
استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم اگر مردمان زنده اندر رسول
ایشان را چگونه زنده میسازد و این خود تحصیل حاصل است بر آینه
ایشان زنده نیستند تا ایشان را بزندگی بخوانند و هر زندگی را چشم
و گوشی باشد چون آن زندگی بیابند آن چشم و گوش بر گشایند و
گوش آن زندگی باز کنند آنگاه بینا و شنوا بالحقیقت باشند این چشم و
گوش ظلمت که حالا دارند و زندگی طلسم طلسم و زود گیر دو گذارد
اما اینها در واز جای دیگر باشد نه از آنجا که آوست و اگر تامل این حال در
کار خلایق باز توانی یافت چه ایشان ندانند که در چه کارند چون دواب
با افسار سر سوی شان کشند ان شر الدواب عند الله الصم البکم
الذین لا یعقلون مگر مومنان نیکو کردار و قلیل ما هم ای برادر بکوش
که خود را داخل زندگان کنی و این معنی بدوام ذکر خدای حاصل شود و
فکر در آلای او و حب مساکین و ترک اقتدا بهدی جبارین بهمه حال میکوش
بیت این طلبکاری مبارک جنبشی است ، این طلب در راه حق مانع کشی است
بسم الله الرحمن الرحیم و هو حسبی و نعم الوکیل من عبد الله قطب بن محیی
چون خدای عز و جل خود را واحد خواند واحد آن باشد که در مرتبه وی هیچ

بادی نباشد و هرچه جز او باشد شیب احاطه او درآید و با او باز گردد و
هرکس که بصدق آن گفتار ایمان آورد و او را طمعی در خود باز نماند و کشتی
هستی خود را بدست تلاطم امواج قضای خداوند تعالی و سحاب وجود
خود را تسلیم تصریف ریاح قدر او ساخت خود را نه از آن خود میداند.
که خود را حمایتی کند **بیت** ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا • گو بیا
سیل غم و خانه ز بنیاد ببر • اما عجب آنکه کسی که از سر خود باین گذشت و خود را
و قضای خدای را بهم باز گذاشت از بلا یکبار ه خلاص شد بلا همه از نیا
کری اوست **بیت** جمله نامرادیت از طلب مرادیت • ور نه همه مرادها
همچو نثار آیدت • جمله ناگوارشت از طلب گوارش است • ترک گوارش ار
کنی زهر گوار آیدت • القصه خطاب واحد قهار با آسمان و زمین که پدر و مادر
مهین بود این بود که قوله تعالی ائتیا طوعا او کرها فرمانم را تن دهید بخوشی
و الا بنا خوشی شما را بآن دارم ایشان از زیرکی و نیکبختی گفتند اتینا
طایعین خطاب با ابنا جهان همین است امر خدای عز و جل خواهی نخواهی
در ایشان نفوذ میکند و ایشان را خروج از زیر فرمان او میسر نیست یا معشر
الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض
فانفذوا دریغا چگونه نفوذ کنند لا تنفذون الا بسلطان و آن سلطان
ایشان از کجاست چون چنین است هم اولی آنکه نیکبختی پدر و مادر مهین

در کار

در کار آورند گویند اتینا طایعین قضای خدا را تسلیم شوند و امر او را
گردن نهند و سر چون که ایشان را دارد باشند دریغا ما انصافیست
که با جبروت و سلطان خدای عز و جل بنده خود را جبروتی و سلطانی
خواهد بل بوجود و هستی او را چند دریغا از بنده بندگی خواهد خداوندی
از وی نیاید خداوندی خدای را شاید چرا بنده کاری که از وی می آید
و آیین آن میداند نمیکند و امری که از وی نمی آید و شان آن ندارد میجوید
ملازم جاده بندگی باشد و بندگی استسلام است و ترک فضولی و هر چون
که ایشان را دارند بودن وله اسلم من فی السموات و الارض الآیه هر که در
آسمان و زمین است قضای خدای بر او جاریست چنانچه خواهد وی را
دارد اما مومنان بطوع امر او را گردن نهند و ازین جهت هیچ گزند
بایشان نرسد و دعای وفا شر ما قضیت درباره ایشان مستجاب
گشته باشد و جاهلان کاره آن باشند و آن کراهت هیچ از ایشان
باز ندارد جز آنکه بسبب آن کراهت در عذاب و غصه عاجل باشد و
آن روز که بخدای عز و جل باز گردند بکل آجل و العیاذ بالله برای ایشان
آماده پس خوشا حال راضیان و شاکران در دنیا از سوء قضا محمی و در آخرت
از عذاب خداوند آمن الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
خدای عز و جل ترا از اولیاء خویش گرداناد و نام تو در جریده مطیعان و شاکران

وراضیان ثبت کناد و نامه ترا در نامه نیکبختان کرداناد و بدین کلمه نامه
ختم کنیم والسلام علیکم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود اما بعد
برخورداری از دیدار یکدیگر در آن جهان باید جست که روزگار آن سر
نمی آید و نعیم آن مقیم است زندگانی دنیا بمومنان برای آن داده اند
که آن را صرف برخورداری کنند چه برخورداری چند روزه پیش همت
مومن بچیزی نیرزد زندگانی دنیا ایشان را برای آن داده اند که
اسباب مواصلت آن جهانی بدست آورند و زاد آخرت کسب کنند
و آنچه توشه سفر آخرت تواند بود چیزیست بغایت سبک و بغایت
نفیس برای آنکه راه دور حملهای فراوان گران بر نتوان داشت و بمنزل
نتوان رسید حملی اندک باید قیمتی همچون جوهرهای نفیس که بوزن سبک
باشد و بقیمت گران چشم بیگانگان بآن نیفتد و دست دزدان
از آن کوتاه باشد و چون وقت حاجت افتد بهای گران توان فروخت
که تمام مصالح و مایحتاج از آن راست کنند و آنچه در آخرت بمنزله جوهر
نفیس است عمل با خلاص است و اخلاص بقدر شناختن و شناخت
بحسب مرتبه شخص است در دانش از این جهت گفته اند که دو رکعت نماز
که دانا گزارد بثواب از هزار رکعت که غیر دانا گزارد افزون است و در

رسانند

حدیث

حدیث آمده که خواب دانا بهتر از عبادت نادان است نادانی که
بدانش حقیقی نرسیده باشد اگرچه دیده برهم فشارد و سر پیش افکند و
اطراف ساکن گرداند آن نه اخلاص و خشوع الهی باشد و چون بنگری
گرفتار خیالی باشد بیت گر بکاوی کوشش اهل مجاز، تو بتو گنده
بود همچون پیاز، در زمان امیر المومنین علی علیه السلم گویند کسی سوگند
خورد بآنکس که محتجب است بهفت آسمان امیر المومنین علی علیه السلم
فرمود که این سوگند نه بخدای خورده است از امام بحق ناطق جعفر
بن محمد الصادق علیهما السلم پرسیدند که چرا دعای مستجاب نمیشود فرمود
برای آنکه کسی را میخوانید که او را نمی شناسید اهل مجاز نماز دور و دراز
توانند گزارد و اعمال برفراوان توانند کرد اما عمل بسیار که بی متانت
علم باشد بمنزل بار آبگینه است بوزن بسیار و بقیمت اندک و پیوسته
در معرض آفت در راه دور و دراز بار آبگینه کجا بمنزل توان رسانید
بیت تا ترا از توشه در بار است، از تو تا دوست راه بسیار است،
و آن مقدار از آن که برسد چه قیمت داشته باشد آدمی که خود را بکمال
آدمیت رساند هم بوصله خود نشیند و هم بوصله دیگران برای آنکه خلایق
همه نه بخود نزد خدای عز و جل راه می یابند بعضی بحسن عمل خود آنجا راه می یابند
و بعضی بشفاعت بعضی و شفاعت از آن انبیا و علماست و عالم که صاحب

شفاعت است نه آنکس است که نحو و صرف خوب داند یا علم فتوی و
روایت عالِم که شفاعت باشد آنکس است که دانش حقیقی که موهبت
ربانی است و میراث نبوی او را کرامت کرده و همه سالکان این دانش را
میجویند و هرکس از ایشان که براه خود رسید باین دانش رسید چنانچه
در خبر آمده که ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط آن برادر باید که همت خود را صرف
اکتساب این دانش دارد که چون باین دانش رسید بحق خود ایستادگی
نمود و بحق والدین و اقارب و سایر ذوی الحقوق میتواند نشست و بایشان
نفعی میتواند رسانید نفعی که سزاوار آن باشد که آنرا نفع شمارند که آن
نفع دینی است در آخرت و نفع عظیم و تذکیر امور اخروی و امور الهی [illegible]
اکنون اگر میداند که وصول او باین دانش در آن جانب بهتر بحصول آید
آنجا درنگ کند والا که میداند که این معنی درین جانب مرجوتر است چند
زودتر متوجه اینجانب شود و شیخ را با آن مساهم و مقابل نشمرد و بداند
که در این جانب اگر باشغال صوری مشغول باشد آن صورت قالب معنی
است که بروابط غامضه و علایق دقیقه بآن صورت باز بسته اگرچه
هر فهم بکنه آن رابطه و حقیقت آن علاقه نرسد و مطمح نظر در حال او نیست
جز ترقیات معنویه و آنچه وسیله آن باشد از آن امور و سبب آن یا
بسببیتی ظاهر که هرکس دریابد یا بسببیتی دقیق که جز آنکس که عارف

تعلیم

غوامض

غوامض الهی باشد بکنه آن نرسد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی
الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود اما بعد داند که مومن تمام
عمر او را یک روز است که در آن روز بروزه است و افطار او ازین
صوم بلقای رب اوست این ایام هجران است روح را در قدرشناسی
قربت خداوند سبحانه تقصیری افتاد او بدوری از آن ساحت ممتحن
ساختند تا بمقتضای ویعرف قدر الشی عند زواله قدرشناس
حلاوت وصل شود و دیگر باره چون بآن دولت رسد قدر آن بداند
و حق آن نگاه دارد آری شراب وصل او را سرمست کند در سرخوشی آن
پای از جادهٔ ادب بیرون کشید و لسان مستی و دعوی برگشاد شحنه
هجران فرستادند تا او را تازیانه چند بزند و حد بر آن اقامت کند برای
آنکه از حد خود پای بیرون نهاده بود اکنون این آه و ناله آدمی از درد آن
تازیانه است که بر آن می بارانند فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک
لبالمرصاد اگر گستاخی نکردی باین شکسته شاخی گرفتار نشدی یداک
اوکتا و فوک نفخ و فی ذلک اقول بیت چون ندانستم گاهی قدر ایام وصال
تشنه لب ماندم جدا ناچار از آن آب زلال روزگار هجر گویم شرح آن
بشنو زمن ساعتش روزی و روزی ماه و ماهش هست سال بازی هم حال

ایام این جهان ایام محنت است اگر نامرادیی و ناکامیی و مشقتی و زحمتی
در وی رسد عجب نباید داشت تن زندان روح پاکست در زندان
زندان چنین متاعها فراوان باشد والحق محب خدای عزوجل خود نه پسندد
که درین جهان که محل نادیدن لقاء الله است خوشی پسندد کسی را که از آن
ساحت دور باشد چه سزد که خوشی پسندد سزد که خاکستر را با طعام آمیزد تا
بر کام او تلخ شود محب خدای اگر ساعتی کام خود را بوجدان آرزوی شیرین
پسند خود را در حکم محبت بیوفایی ناجوانمردی شناسد محب که از محبوب جدا
افتاده باشد کجا روا باشد که خوشی پسندد یا خوشی جوید یا خوشی خواهد حاضر
باش محبوب ناظر است حاضر باش که محبوب غیور است مباد اگر ترا بیند که
از پی هوایی میروی و کام خود را بلذتی شیرین میسازی زنهار که تا در
چنین ترانه بیند و نه گوید **بیت** خوش تا نفس سگ در ساختی عشرتی
با او بهم پرداختی. **دری دیگر از موعظه** بدان ای برادر که آدمی در کوزه خدای
عزوجل از و چیزی میسازد اما کسی که پیوسته باو ناظر باشد با این وقت
نیفتد برای آنکه گردش او از حال بحال بتدریج باشد گردد اما ناظر باین
وقت نیفتد که گشت کسی که بعد از روزگاری باو نگرد و باز وقت افتد که او
دیگرگون شده اکنون آن برادر در بوته خدایست تا از وی چه میسازد ما که
بعد از روزگاری اگر خدای خواسته باشد او را باز بینیم در خواهیم یافت که

او چه شده

او چه شده است و دست قدرت در کارخانه حکمت از وی چه ساخت او خود
از خود این در نتواند یافت برای آنکه او مدام با خود است و از تقلب خود خبر ندارد اکنون
باید که بعد از روزگاری که او را باز بینیم آن شده باشد که ما را از مشاهده
آن اداء شکر لازم شود و سرور در دل روی نماید و تقویم روح او در پیکری احسن
از آن پیکر که گذاشته ایم و صورتی زیباتر از آن ظهور کرده باشد که اگر
همان باشد داخل من ساوی یوماه فهو مغبون باشد فکیف والعیاذ بالله
اگر انزل از آن باشد ذکر خدای عزوجل فراموش نکند و غرض و نیاز حاجت
در حضرت کریم او بسیار کند و با او امید محکم دارد انه ولی المومنین والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی

الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله
و ایده بنصره **اما بعد** چنانچه اعضای آدمی بجد در کار باشد بی آنکه دانشی در
ایشان باشد بدانشی که در دلست همچنین جماعتی که پیروان صاحب بصیرت
باشند کار کنند ببصیرتی که در آن صاحب بصیرتست لیکن روز قیامت
اعضا رنگ روح گیرند تا آن کارها که نه بدانش خود میکردند با همه دانش
شود و ذوق دانش بهمه وجود آدمی رسد ضربی از رسیدن و همچنین پیروان
صاحب بصیرت رنگ او گیرند تا آن اعمال که نه از بصیرت خویش میکردند
عین بصیرت گردد و اگر کسی بر قانون صدق و اخلاص متابعت صاحب

بصیرت بجای آورد و در مدت این حال از اذواق صاحب بصیرت چیزی
حاصل شود همین که عمل مجرد کند اما بشرط اخلاص و بر این بمیرد بعد از مرگ
خدای عز و جل از آن اذواق ویرا چشاند غرض آنکه سالک صادق باید که جز
باکار کردن و راه رفتن بر قانونی که باز نموده اند کار ندارد و اگر حصول چنان
اذواق که عارفان نشان میدهند در خود نیابد از روش باز نه ایستد و
بداند که آنان که صاحب بصیرت‌اند در رستگاری آخرت هم نه معول بر آن
بصیرت خود دارند بلکه بر بصیرت نبی صلی الله علیه و آله که به برکت آنکه باخلاص
متابعت او میکنند بعد از مرگ از بصیرت نبی صلعم شعاعی بر ایشان افتد و
بآن بصیرت راه بهشت به بینند برای آنکه در بهشت مقامی آفریده شده
است که جز نور بصیرت نبی صلعم بآن نرسد پس باید که سالک باک ندارد از
آنکه عملی مجرد کند که آنها که مستبصر اند هم معول جز بر عملی مجرد ندارند و نجات
خویش را از آن عمل باخلاص امید میدارند نه بر بصیرت خویش جز آنکه چون
بصیرت زیاده باشد صدق و اخلاص با آن نبی زیاده خواهد بود از آن
حیثیت کار ایشان بالاتر است و چون بهشت جز بنور نبی دیده نگردد و جز
بنور نبی بآن نتوان رسید اتباع و متبوعین همه یکسان شدند در آنکه همه
روی بآن نور شان میباید کرد و متبوع هیچ کار نمیکند جز آنکه نور نبی تابع
را نشان میدهد و روی بآن سوی میکند پس متابعت او واجب است نظر

بآنکه

بآنکه خبر از طور نبی میدهد و متابعت نبی است نه از آن روی که او اوست و
جماعت فلسفیان لعنهم الله اعتقاد کرده اند که مگر بنور بصیرت خویش بهشت را
توانند دید و سر از متابعت پیغمبران پیچیده اند خبر ندارند که آن چراغ
دانش ایشان با دل صرصری که خواهد وزید از صرصرهای آن جهان فرو
خواهد مرد و جز آفتاب بصیرت نبی پیش چنان صرصر نمی ایستد که فرو نمیرد
و آنچه فلسفیان را نسبت با نبی روی نموده است مبتدعان را نسبت
با علما که راهنمایند بسوی نور نبی روی نموده که گمان برده اند که مگر بخود بسوی نور
او راه توانند برد و سر از متابعت سلف و ایمه دین و راه نمایان طریق یقین
پیچیده اند در مقام تفصیل بآن نور مهتدی نشده اند و خطاها کرده هر اینه
در دنیا مبتدع و مذموم‌اند و بمخالف حضرت رسالت صلعم موسوم و
در آخرت معاتبات و معاقبات و انحطاط رتبه در شان ایشان مقرر و
معلوم الا ما عفی الله تعالی عقیده صحیح اینست که بنده خدای تعالی باشند
و امت محمد صلعم و تابع ایمه دین هر کس که با دل مقر باشد و بدو دیم نباشد
کافر باشد و هر کس که بدو دیم مقر باشد و بسیوم نه مبتدع باشد خدای عز و جل
جماعت اخوان و سایر امت محمد صلعم از شر هر مبتدع نادان و جاهل فتان
محمی و محفوظ داراد بمنه و سعة کرمه و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی سید الاخوان الالهیین و سایر الاخوان اجمعین الشیخ کریم الدین اما بعد
نفس از نارست و دل از نور قیاس پس حال دل از حال کواکب باید کرد و قیاس
حال نفس از حال مصابیح چنانچه روشنی چراغ بمدد روغن باشد که از
خارج رسد تا آن مدد واصل باشد آن چراغ افروخته باشد و چون آن
مدد کمی کیرد چراغ روی در فرو مردن آورد همچنین روشنی و افروختگی
نفس صاحب نفس از مدد مال و جهات و لذات و شهوات که از خارج ذات
این کس است باشد تا آن امور منتظم است و مدد آن با او واصل تازه روی و
کشاده و خوشحال است و چون آن مدد روی در کمی نهد حال او روی در
خرابی آورد و پژمردکی و کابت و حزن و تیرکی برا و باز دید آید اما صاحب دل
روشنی او در ذات اوست بی علت و سبب و معونت و مدد مانند روشنی
ماه و آفتاب و ستاره اکر جهان از جای برود دل او از جای نرود و اکر عالم
تیره شود او تیره نکردد او بذات خود تازه و روشن است نه بمدد جهان خدای
عز و جل او را در ذات خود روشن آفریده و روشنی او در امر بوط بچیزی از
جهان نساخته و بامری خارج از ذات او باز بسته چون چنین است
خردمند باید که متابعت احوال دل کند تا سلطان دل او آشکارا کردد و
بنور باقی رسد و قیام بذات خویش حاصل کند و وای بر آنکس که او چراغ
نفس باشد آن دم که مدد آن چراغ بر کیرد بالکلیه منقطع کردد مر حزن و کابت

الحکام

که او را

که او را این دم برای قلت مدد کار روی نماید آن دم یکبار مجموعه بر او فرود
آید ای اخوان دست از سلوک راه دل بدارید که چون طباشیر صبح ظهور دل
طلوع کند آرزوی نماید شما را بر سرور که ملوک بر سر آن دو آنرا نیافته باشند اکر
در دنیا روی نماید در آخرت این در بکشاید غم مخورید ای اخوان پاک
چون کار آخرت کند و آخرت خود را آبادان کند بناچار در دنیای او قصور
بدید آید ویرانی روی نماید سر آینه او را تعجیل رفتن بآخرت باشد برای آنکه
از ویرانی با آبادانی میرود و معرض چون کار دنیا کند و دنیای خویش را آبادان
کند بناچار در آخرت او قصور بدید آید و ویرانی روی نماید سر آینه او را ترس از
رفتن بآخرت باشد برای آنکه از آبادانی بویرانی میرود و یکسان نیست کسی که
مرک بر او فرود آید و او را تعجیل مرک بوده باشد من احب لقاء الله احب الله
لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه و چون خدای عز و جل لقاء کسی را مکروه
دارد چون بخدای رسد خدای را نیابد جز غضبان و وای بر کسی که خدای
تعالی را غضبان یابد برای آنکه اکر دیکری بر او غضبان باشد از وی بخدای
پناه برد اما چون خدای بر او غضبان باشد پناه از او بکه برد لو تغیر الماء
حلقی شرق کنت کالغصان بالماء اعتصادی ای اخوان درین جهان
که همه کس سرکردانند و راه و روی بدید نیست و کس نمیداند که چه میشود
دست از دامن پیغمبران خدای چکونه توان داشت وای بر اعمی آنکه دامن

قاید از دستش برود اندیشه مفتن و عقل نارسیده وسوسه میکند و عشوه
میدهد که دست از دامن ایشان بدار که بچراغ با این راه توان رفت وای
آنکس که این عشوه خرد و از رفیق باز برد و چراغ اندیشه بهر بادی بمیرد اما
آفتاب نبوت آن سراج وهاج است که هیچ ریح عاصف آنرا نتواند کشت چراغ
فلسفیان کور و چراغ پیران انبیا روشن الی یوم النشور والسلم علی من
بسم الله الرحمن الرحیم اتبع الهدی من عبد الله قطب بن محیی
الی سید الاخوان الالهیین وسایر الاخوان اجمعین اما بعد نتایج کارها
در پایان آدمی باشد و آدمی متلون بهیچ نتیجه نرسد برای آنکه هیچ کار
بپایان نرساند هر پاره وقت صرف کاری میکند و آنرا بپایان نارسانیده
و ثمره آن نیافته کاری دیگر پیش میگیرد و با آن کار همان میکند که با کار اول
و همچنین با ثالث و رابع و بالغا ما بلغ من ثبت ثبت طریق استقامت
پیش میباید گرفت تا بجائی رسند و ثمره بیابند قال رسول الله صلعم قل آمنت
بالله ثم استقم ای جماعت اخوان روی از همه چیز و همه کس بگردانیده اند
و روی به خدا کرده اند باید که روی از آن نگردانند که خدای عز و جل خلف
همه چیز و همه کس است و هر چه از کسی یا چیزی متمنی است در خدای عز و جل آن
هست بلی ثبات و استقامت می باید چندان که رحمت خدای عز و جل
روی بسوی ایشان کند و حسنه فاذکرونی به جزاء اذکرکم رسد آنگاه همه سختیها

مبتدل

مبتدل بسهولت می شود صعوبت سالک چندانست که در مقام ذاکریت است
چون بمقام مذکوریت رسید کار آسان شد و هیچ دشواری نماند محب
حامل است و متعوب اما محبوب محمول است و مترفه لیکن شما دانید که کار
آسان نیست بر درگاه او خاک می باید شدن در راه او نه هر کس که روی
دلی نمود فی الحال از آنسوی روی لطف با او کردند هزار امتحان در راه است
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون چون سالک
دست سلوک بر خود نهاد و بر آن مستقیم شد سزاوار آن گشت که بر او
اقبال کنند اما تا مستقیم نشده و اعتماد بر او نیست جواهر اسرار خویش
با او در میان نتوان نهاد و او را محرم راز خود نتوان ساخت ای اخوان
جماعتی خدمت ملوک را گزیده اند و شما خدمت ملک الملوک کار شما مشکلتر است
برای آنکه هر چند پادشاه اعظم باشد دیرتر کس را بخود راه دهد و تا او کس را
بخود راه ندهد حلاوت خدمت نیابد و چون حلاوت خدمت نیابد خدمت
کردن تلخ باشد اما هر چند کار مشکلتر مزد بیشتر از آن روز که شما را
بار دهند شما را از مواهب ملک الملوک آن حاصل آید که خدام ملوک
بخواب ندیده باشند و هرگز بگوش نشنیده فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من
قرة اعین زینهار که اگر مواهب تاخیر شود عجله خلقی که خلق الانسان من
عجل بکار میاورید که سست شوید و از کار باز ایستید کار بزرگ بزرگانه باشد

العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن کار خدای موی بموی باشد دیر آید
اما درست آید ای اخوان بخدای که صرفه با خدام خدای است نه با خدام ملوک
ای اخوان سختی دو روزه بکشید تا لذت راحت ابدی بچشید ای اخوان
همراهی پیغمبران علیهم السلم دوست تر دارید از همراهی جباران ای اخوان
قصه اصحاب اخدود شنیده اید که ایشان را در آتش می انداختند که از خدای
برگردند در آتش میرفتند و از خدا بر نمیگشتند مبارک باد آن جوانمردان را
چنان مردی ایشان آن آتش را چه وزن نهند که آن آتش محبت که در
درون ایشان است اگر زبانه زند همه آتشهای جهان را بسوزد جز یا مومن
فان نورک اطفأ ناری ای اخوان جوانمردی و حق شناسی اقتضای آن
کند که آفریدۀ آفریدگار خویش چنان باشد و آنکس که چنان نباشد
بدگوهر و خود ناشناس و ناجوانمرد باشد نامرد آنکس که خودی خود را در راه
خدا ننهد باری بیت ما فدای یار کردیم نیم جان خویش را ٭ پیش ازین دست رس
نباشد مردم درویش را ٭ والسلم علی الاخوان اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی الامیر رکن الملة
والدین حسن اما بعد اعتماد آدمی بر حول و قوة و اسباب است چون حول
و قوة و اسباب از خود مسلوب یابد نا امید شود و چون نا امید شود
ساقط گردد و چون ساقط گردد بهاویه در افتد در جهان هر بار که ناتوانی

وعدم

وعدم اسبابی جزئی از خود مشاهده آهنگ افتادن بهاویه کند و ضیق
و عذابی که در احیان نا امیدیها از خود دریابند اثر آنست که وجود
ایشان آهنگ بهاویه رفتن میکند اما چون گوهر امید در ایشان باقیست
برای آنکه نا امیدی مطلق نیست و حول و قوة و اسباب بکلی ساقط
نشده بهاویه در نیفتند اما آن ساعت که مرگ در رسد چون حول و
قوة و اسباب بکلی ازین کس مسلوب شود نا امیدی مطلق او را
روی نماید و چون نا امید مطلق شود گوهر امید از ایشان جدا افتد
فی الحال سقوط مطلق گیرد و چون سقوط مطلق گیرد در هاویه افتد انه
لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون مردن او و بجهنم رفتن
یکی باشد این حکم هر آدمی را ثابتست الا آن کسان که امید ایشان بخدای
باشد نه بحول و قوة و اسباب و هم المومنون ولا حول ولا قوة الا بالله
را ازین جهت مفتاح جنت گفته اند و لیتم اید الله این سخن را باور دارد
و دریابد و خود را دریابد بقطع امید از همه چیز و حصر امید در رحمت خدای
عز و جل در آنجا که موضع ایمان است و بدانکه تمام این ورزش برای آن
یک لحظه لطیفه است که جان از تن بیرون میرود که آیا ایمان بر جای
باشد یا نه و تو در آن ساعت بدانی که ایمان چه چیز است برای آنکه همه چیز
از شخص فرو میریزد جز ایمان و چون ایمان منفرد شد ممتاز و محسوس گشت

اما اکنون چون مختلط است بدیگر چیزها لهذا متبین نیست و ملتبس است پس
خدای عزوجل و لیم را توفیق قطع امید از غیر خدا و حصر امید در رحمت
خدای بدها دانه الکریم الجواد **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله**
قطب بن محیی الی امیر الاخوان الالهیین و الاخوان اجمعین **اما بعد** چون
چیزی بقدر ناخنی پیش چشم حجاب آفتاب مرتفع گردد و مانع ادراک
آن شود همچنین هستی آدمی با صغر و حقارت آن چون آدمی پیش خود بدارد
و اعتنا و التفاتش بسوی آن باشد حجاب گردد میان او و خدای عزوجل
و حجاب اعظم که دیگر حجب از آن مکون گردد همین است ازین جهت گفته اند
دع نفسک و قد وصلت و قد نظمه الشاعر حیث قال **بیت** میان عاشق
و معشوق هیچ حایل نیست • تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز پس
وظیفه سالک آنست که هستی خود بذل کند تا راه بروی گشوده گردد و
بذل وجود آن باشد که خود را بخدای بازگذارد تا هر چه خواهد با وی کند و
هر چه خواهد او را تصریف فرماید کما قال العارفین دع نفسک تحالقها
یفعل بها ما یشاء لا تدخل فی البین غمخواری خود نکند و با آنکه عزیز باشد
یا ذلیل غنی باشد یا فقیر خوشحال باشد یا بدحال مبالات ندارد و او در
کار خدای باشد و کار خود را بخدای بازگذارد و چون کار خود بخدای باز
گذاشت دیگر فضولی نکند و در مقام تفصیل خلاف آنچه در محل اجمال با خود

هر چون که

مقرر

مقرر کرده بعمل نیاورد و باید که خدمت او خدا را عزوجل بمحض اخلاص باشد نه
برای غرضی که عمل طیب آنست که از شوب غرض خالی باشد و چنین شکر احسان خدا
عزوجل تواند بود برای آنکه احسان خدای عزوجل بی غرض است پس چون از بنده
خدمتی بی غرض بوجود آید شایسته آن احسان باشد و در برابر آن افتد و الا فلا و
آنچه نقل میکنند که چون رسول الله صلعم فرمود اعملوا فکل میسر لما خلق له یکی از
اصحاب فرمود که الآن قد طاب العمل شاید اشارت باین معنی باشد برای
آنکه چون معلوم شد که هر کس برای کاری مخلوق شده اند و البته در آن مستعمل
خواهند شد حاجتی بتدبیر نماند و تاثیری بر آن مترتب نه هر آینه کاری که کند بمحض
اخلاص کند بی شوب غرضی و الحق عمل آن زمان خوش باشد که نفس بیگانه در میان
نیست و میان عبد و رب میانجی گری نه اللهم لا تحرمنا مقامات المقربین
و السلام علی الاخوان اجمعین **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب**
بن محیی الی الاخوان الالهیین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم **اما بعد** حکمت آفرینش
و جمال و کمال معروف و بحسن شاندگور کما ورد فی الخبر کنت کنزا مخفیا ان
اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف پس اهل معرفت و ذکر مقصود بالذات اند در
هستی و غیر ایشان از بنی آدم مقصود بالتبع اند و آلات انتظام جهان از
قبیل انعام و نباتات و غیرها تا جهان بایشان منتظم گردد و عارف
صاحب کمال در جهان باز دید تواند آمد و این سخن براهین عقلیه و دلایل نقلیه

ومنیات کشفیه وآیات ذوقیه معلوم ومحقق گشته چون این مقدمه معلوم شد
ظاهر گشت که هر آدمی که کوشش او نه در تحصیل معرفت خدای عز وجل وآثار
حکمت وتعرف دلایل ربوبیت او باشد بلکه کار خود در راست داشتن مصالح
تن وخدمتکاری جهان ساخته باشد وبمقام دواب راضی شده وظلم بر خویش
کرده چه بعد از آنکه او را میسر بود که در اعلی علیین مقام گیرد ومخدوم جهان
باشد در اسفل السافلین جای ساخت وخادم جهان شد جماعت اخوان
ما نباید که از ستمکاران بر خویش باشند واز آنان که بمقام انعام راضی شده اند
از بنی آدم بلکه از آنان باشند که کار خویش را عبادت خدای عز وجل که معراج
معرفت ومنهاج محبت است ساخته اند وبر ایشان پوشیده نیست که هر کاری را
اسبابیست وهر مقصدیرا طریقی که تا اسباب آن کار فراهم نیاورند وطریق
آن مسلک مسلوک ندارند آن کار میسر نگردد ووصول بآن مقصد دست ندهد
اسباب حصول عبادت وآلات وصول معرفت انفرادست از ابنای
دنیا واجتماع است با ابنای سلوک وخدای عز وجل این هر دو کار را بر شما آسان
کرده به تیسیر نیای اخوان آباد ونقل بآنجا زنهار که درین باب مساهله منمائید و
بر خود ستم مکنید واغراض جزئیه را مانع این خیر کلی مدارید که اگر نه چنین کنید
پشیمان شوید آنروز که پشیمانی سود ندهد وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر
وهم فی غفلة وهم لا یؤمنون ای اخوان اگر آنچه من میدانم از منافع این کار ومضار

اخلال آن بشما میدانستید چنین آسوده نمی نشستید اما معذورید چون نمیدانید
لابل معذور نیستید برای آنکه نا دانستن ثمره بیدردیست چه حق در نفس خود ظاهر است
اگر کسی بمیداند از آنست که درد دانش ندارد واز پی آن نمیرود وکسی بی
دردی واعراض معذور نیست ای اخوان افسرده مباشید که افسردگان را روز
قیامت جای در زمهریر باشد ای اخوان هر یک از شما که سستی میکنید خود
سستید ودیگر از است میکنید هر آینه دو وزر بر شما مکتوب می شود از سستی
بپرهیزید ای اخوان نزاع بر سر محل خانه چه مناسب است با حال سالک دارد هر جا
که امیر تعیین کند خانه بسازید بی تلعثم وتفاوت خوبی وبدی محل را خوار شمارید
هر کس را که خانه علیین است بهتر ادست خانه ارض را چه وزن است وچه
محل اعاذکم الله من شر الشیطان والعدو اللعین بما اعاذ به عباده الصادقین

بسم الله الرحمن الرحیم والسلام من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیی فی الله وعونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد اعانه الله
تعالی علی سلوک السبیل اما بعد در حال اکثر خلق که نگاه میکنم چنان می یابم
که راست داشتن مصالح تن ونظم امور جهان اصل کار ایشان است
که بآن باز میگردند واقامت طریق عبادت اگر میکنند قدر یست قلیل بر
سبیل تبرک گاهی که شغلی دنیوی نباشد که مانع آن باشد واگر چنان شغلی باشد
آنرا عذری مسموع میشناسد در ترک آن وآنچه از سیرت ایمه هدی وطریق مومنان

سلف معلوم میشود که اقامت عبادت و اشتغال بذکر و تحصیل شناخت
خدای عزوجل وجستن رضای او و کارسازی آخرت اصل کار ایشان بوده
که بآن بازمی گشته اند و کسب معیشت و اصلاح کار دنیا بقدر ضرورت
قوام تن از ایشان دست داده بر وجهی که مانع امری از امور نبوده و آن اشتغال
که بکسب داشته اند نه از آن بوده است که روزی خود را در کسب میدانسته اند
چه خدای عزوجل روزی متقیان در حیث لا یحتسب نهاده نه در کسب بلکه بقصد
تعاون بوده و پستر حال و تحصیل بعضی ملکات که جز در ضمن چنان معاملات مکتسب
نمیشود و لهذا بعضی از سالکان کاسب را این طریقه بوده که آنچه به کسب حاصل
کردی البته خود نخوردی و بر دیگران انفاق کردی و خود نخوردی جز آنچه من حیث
لا یحتسب بایشان رسیدی درین روزگار بعضی از برای ذکر و عبادت و آز احرفه
خود ساختن که بآن منسوب باشد چنانچه حداد بحدید منسوب است و حلاج بحلیج سنتی
است که مدروس شده و طریقه آنست که مطموس گشته و معالم آن منکوس و آثار
آن غیر محسوس پس جماعت اخوان الهیین که پیمان کرده اند بر احیای سنت میتة
اول باحیای این سنت باید که مشغول شوند که عبادت را حرفه خویش سازند چنانچه
اصول اعمال ایشان مبتنی بر آن باشد و برای آن باشد و در آن باشد و کاسبی
معتد به از کارهای ایشان از آن باب بیرون نرود مجمل قول آنکه چنان باشند
که عیسی علی نبینا و علیه السلم وصیت تلامذه خویش فرمود که چنانچه ابنای

دنیا به بسیار

دنیا به بسیار دنیا با اندک آخرت خشنود شده اند شما به بسیار آخرت با اندک
دنیا خشنود شوید الله سبحانه برادران الهی را باقامت این طریقه موفق
داراد و این کار برایشان آسان کرداناد انه ولی ذلک و هو حسبی و نعم الوکیل
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه
تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین اما بعد اگر بنده بر خدای
خویش عاصی نشود عافیت و حسن عاقبت او را کرامت فرماید و اگر نافرمانی
خداوند خود کند در دنیا وی را حیات طیبه نباشد و در عقبی بمحنت و عذاب مبتلا
گردد یکی از مشایخ گفته است انی لاعصی الله فاعرف ذلک فی سوء خلق خادمی و
حماری یعنی چون معصیتی از من در وجود آید خادم بلکه دواب بر من بدخو و عاق
میشوند آری چون او با خداوند خود عاق است ناچار بندگان او نیز با وی عاق باشند
که جزا در خور عمل میباشد و مناسب آن هر کس که خواهد که بندگان او
با او باادب باشند و وی را فرمان بردار گردند باید که او با خداوند خود باادب
باشد و فرمان بردار اگرچه ظاهرا معامله با این و آنست اما چون ناصیه همه بدست
خدای است جانب خدای نگاه میباید داشت که چون خشنودی حاصل شد
همه با این کس راست میشوند و از وی خشنود میگردند بخشنودی خدای عزوجل
و ما تشاؤن الا ان یشاء الله هر محنت و غصه که بآدمی میرسد از سوء معامله
اوست با خدای عزوجل قال الله تعالی ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت

ایدیکم معامله میان خود و خدای تعالی درست میباید کردن که خدای عز و جل
نیز میان این کس و مردمان نیز راست میفرماید که من اصلح ما بینه و بین الله اصلح الله
ما بینه و بین الناس پس واگر او میان خود و خدای راست نکند و کوشد که میان
خود و مردمان راست کند سعی او بیهوده باشد و البته میان او و مردمان راست
نشود و مثل او مثل کسی باشد که خواهد که سایه چوبی راست کند با آنکه آن چوب
خود کج باشد محالست که سایه او راست شود و اگر او راست است سایه او
بالضروره راست است و هیچ حاجتی نیست که کسی تکلفی کند در راست کردن
آن همچنین معامله آفرینش تابع معامله آفریدگار است مانند تابعیت سایه مر شی
را هر کس که معامله با آفریدگار راست کرد معامله با آفرینش راستست بی تکلف و
اگر معامله با آفریدگار راست نکند معامله با آفرینش البته راست نباشد و هر چند
سعی و تکلف و جهد کند مفید نیفتد درین باب این سخن را والسلم علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان
الالهیین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم اما بعد میدانم که آدمی برای چه گوش
با نبیا میدارد و متابعت سخنان ایشان میکند مگر از آن وعدها و بشارتها
که میدهند مستغنی است نی کس از آن مستغنی نتواند بود وعده ایشان چه
چیز است وجود بی عدم لذت بی الم شباب بی هرم حیات بی موت کجا کسی
ازینها مستغنی تواند بود یا خود طریقی بآن میداند جز آن راه که ایشان مینمایند

ازینجهت

ازینجهت پروای سخنان ایشان این همه نیست چه تدبیر ایشان مهتدی بسببی که
مفضی باشد باین امور چهارگانه نیست و غایت و طاقت آدمی معلوم است
که تا کجاست با خود میگوید اگرچه مرا طریقی بآن معلوم نیست اما معلوم هم
نیست که آن طریق که ایشان مینمایند مفضی باشد بآن گویم چون دیگر طریق
معلوم است نزد تو که مفضی نیست بآن و آنچه ایشان مینمایند نزد تو مجهول الحال
است پس شاید که مفضی باشد و سعادت حقیقی که عبارتست از امور اربعه
مذکوره نه چیزیست که تقاعد از طلب آن جایز است نزد صاحب همت و او جز
بآن بسر نمیتواند برد و جز بآن نمیتواند آرامید هر آینه بر ذمت صاحب همت
لازم باشد که خود را بآنچه ایشان میگویند بدهد و بر باور داشتن آن بدارد
و بمقتضی آن عمل کند در ترک این مقدار او را هیچ عذر نیست و وعده خدای
عز و جل چنان است که هر کس که این مقدار بکند و در مقام انصاف درآید و آتش
طلب دل وی را از اذعان و استسلام نرم بسازد و بهانه گیری و حجت آرائی
که شان مردم متعنت است در وی نماند و سرعت انقیاد و سادگی و ترک افراط
در بحث و کاو و کاو که لازم حال نیازمندان است در وی باز دید کرد خدای
عز و جل دل وی را بحقیقت امر مهتدی بسازد و بحق الیقین برساند قال الله تعالی
و من یؤمن بالله یهد قلبه آخر نه گفته اند که الغریق یتشبث بکل حشیش حال آدمی
از حال غریق کمتر است یا سخنان انبیا از حشیش ضعیفتر لا والله نه حال او در

مهتدی

بدبختی از حال غریق کمتر است و نه سخنان انبیا از حیثیش ضعیفتر اگر کسی غرق باشد
در دریا و کسی از ساحل گوید دست بمن ده تا ترا خلاص کنم آیا هیچ حجت از وی طلبید
که از تو این کار می آید خواهی کرد حال خلایق با پیغمبران چنین است و الله یهدی
من یشآء الی صراط مستقیم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الاخوان الآیتین حرسهم الله تعالی بعینه التی لا تنام
اما بعد هر کس که در سلوک راه خدای تعالی تقاعد کند و تکاسل ورزد ستم
بر خود کرده باشد برای آنکه جز سایه خدای پناهی نیست که از آفتاب که صورت
قهر ذی الجلال است و تابیده و خواهد تابید در آن گریزد پس هر کس که در آن
سایه نگریزد و امر ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین با متثال مقرون ندارد و خود را
طعمه عقاب عقاب و منصب سوط عذاب ساخته باشد اولی لک فاولی ثم
اولی لک فاولی و عجبتر آنکه ابلیس لعین آدمی را عشوه دهد و گوید این عذاب بعد از
تطاول روزگاری خواهد بود حالیا اندیشه نقد میباید کردن و این غلطی بین است
چه عذاب حالی واقعست و بعد ازین نیز واقع خواهد شدن آن نیست که منحصر است
در آتی اما دیده آدمی کورست و باز گشت او کور و حال خود را نمی بیند و حس او باطل
شده و امر خود را در نمی یابد در هستی که از و بد حالتر و بدبخت تر است کدام تیر
محنت است که از کمان قضا جهید که نه وی هدف آنست کدام بلا و مصیبت است
که از آسمان نزول کرد که نه آشیانش خانه جان اوست سراسر هستی همه آسوده

و آدمی در تکاپوی همه بحال خود خشنود و آرمیده و او در جست و جوی ناله و فریاد و دوش
گوش آسمان کر کرده و او خود از آن کر خود را در پسندمستی صد ریند اشته و افتاده
بر در سبحان الله شبان روز بگله و شکایت مشغول و از خود و جهان ملول آنگاه
میگوید عذاب کو ای احمق در میان جان خود بجو از عذاب بتو نزدیکتر چه چیز است
مونس گاه و بیگاه و رفیق شب و سحرگاه ترا چیست جز عذاب جانسوز تو کی ساعتی
از خود خشنودی دیدی کی روی بهبودی کردی در محنت زاده و بسختی جان داده مرحبا
ای مرد آزاده آنگاه پرسد که کو عذاب آه ازین پوشش و حجاب اما هر چند از
حقیقت کار دوری از روی معذوری که هرگز روی خوشی ندیده و در سایه نیاسوده و
نیارمیده لاجرم آفتاب را سایه پنداشته و عذاب را راحت انگاشته چه دانی
حال آزادمردان که در ظل الا ان اولیآء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون هرگز
سموم سموم بر جان پاک ایشان نوزد و تابش آفتاب نفس بر اضطراب بآنجا که
ایشانند نرسد ظل خدای بر ایشان ممدود و عاقبت ایشان محمود و نقد
ایشان مسعود و کار ایشان همه بهبود ای رهین عذاب ای گرفتار غصه و اضطراب
تا ن بشتاب و خود را دریاب گم کن زود در آن سایه گریز اپستید از ما کن عجب و
خود بینی از خود جدا کن سخن بشنو خود را با زپستان از گرد فهل یهلک القوم
الخاسرون والسلم علی عباد الله المخلصین و اولیآء الله الفائزین و رحمة الله
و برکاته و رضوانه بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب

محیی الی وثقتی فی الله وعونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله

اما بعد اگر در محبت خدای و رسول او صلعم و آبادان کردن آخرت خویش

خرابی بچیزی از چیزهای جهان راه یابد و امری از امور دنیا از دست رود

خردمند از آن اگران نشمرد برای آنکه خردمند آخربین باشد چون بیند که قرار کار

بر وجدان است بفقدان حال مبالات ندارد در شطرنج فیروز آنکس است که

آخر برد از آن او باشد اگرچه بنقد بسیار چیزها از و برند شطرنج باز استاد دیده

باشید که بسیار چیزها گذارد تا خصم برد برای آنکه برد خویش در آن باخت می بیند

نادان که بر کنار عرصه باشد آن از استادی حمل کند برای آنکه آن بازی که

او دیده آن نادان ندیده نظر در حال کند و زیان بیند و نظر او از آن مآل که سود

او در آن باشد کوتاه است مثل اخوان الیقین در نقل با خوان آباد و آنچه بدین

سبب از ایشان فوت شده باشد از حسن اطاعت خدام و سعت مرافق و

قرب حوایج و رضای جماعت و امثال ذلک بعینه خردمند بر حال ایشان غبطه

میبرد اگرچه سفیه شاید که برای غم خورد و چگونه محل غبطه نباشد که جماعتی از

میان اهل عالم که همه الا القلیل اقبال بر دنیا و اعراض از عقبی کرده اند و ظلمت از

پیش و نور از قفا مانده اند و عبادات مقبول و عبادات مهجور داشته اند

دست بر خویش نهند که اینکان ما با حیای سنت مدروسه استبدادکی میکنیم و

بر ترک هرچه مبعد است از خدای و فعل هرچه مقرب است بسوی او پیمان میکنیم آنگاه

درایستند

نه بیند

درایستند و شیافیشا بمقتضی آن پیمان عمل کنند و هرچه آید از ملامت و مذلت

و زحمت و مشقت کشند و گذرانند و روی گردان نشوند رحمت خدای بر چنین

کسان باد و درهای فضل و عطا بر روی ایشان گشاده شواد اولئک علیهم صلوات

من ربهم و رحمة تمام کار و بار جهان مبنی بر زندگیست اولا امر حیات خود مقرر

کن و قاعده زندگی استوار ساز تا از مرگ آمن باشی بعد از آن بنا کار زمان بر آن

نه و اگر گوئی که این قاعده را چگونه استوار سازم که استوار پذیر نیست

گوئیم پس اینجا خانه مساز و بر شفا جرف هار بنیان تاسیس مکن تقوی و رضوان

خدای عز و جل بجوی و بنا کار بر آن نه که اصلی اصیل است و استوار هرچه کنی

برای وجه خدای کن که باقیست کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال

والاکرام امیر جعفر کلبار الحقه الله بالابرار دیدی که در مضمار امانی چه اسپها تاخت

و هر گوشه طاق و رواقی میساخت اجلش ناگاه گریبان گرفته بر غربستان برد

و از طاق و رواق طاق ساخت کجا شد آن چستی و چابکی کجا شد آن فر و

فرزانگی کجا شد آن دست و آن دستگاه مال پایمال گشت و جاه چاه گون

باز بسته کردار خویش است یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه

اگر کردارش صالحست او را درین چاه عین الحیوتی گشاید که قبر را بروی

روضه سازد از ریاض بهشت آری ع هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

ای بازماندگان و همه بشر بازمانده یکدیگر ند از مرگ یکدیگر عبرت گیرید و بار وقت

خود افتید پیش از آنکه بمیرید چند اسب امل در زین کرده باقدام او هام این سوی
وآن سوی تازید بدین پای بجائی نتوان رسید اما از بس تک و تاز سست و مانده
شوید و بدان راه که باید رفت نروید و از آن کار که باید کرد باز مانید مایه از دست
داده و سودی بچنگ نیاورده چگویم که ع جمله مست غروریم و نام هشیاریست
الله سبحانه ازین مستی هشیاری و ازین خواب بیداری کرامت کناد پیش
از آن که خواب گران موت در رسد و بیخوابی و عذاب سایه بر سر افکند و
فتنه یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیّت والعیاذ بالله روی نماید و طریق
خلاص شدن از آن فتنه فانی شدنست در جلال خدای و سبقت گرفتن
بر موت اضطراری بموت اختیاری عهدنا بود هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم
یکن شیئا مذکورا یاد کردن و ازین وجود چند روزه که ثوب مستعار است
باز نگفتن و از آن در نخوردن و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور چون خیاط
جامه در کسی پوشد تا بر انداز و نیک و بدآن بنظر امعان مشاهده نماید نباید
که آنکس بالکانه در آن جامه نگاه کند و بدان شاد و معجب گردد تا چون خیاط
آنرا از بر او بکند محزون و غمناک نگردد و اگر محزون و پر غم و اندوهناک شود
دلیل سفاهت و نادانیست که او را آلت اظهار معنی ساخته بودند خود را
صاحب آن معنی پنداشت امر از خدای آید و بخدای باز گردد و الیه یرجع الامر
کله آدمی پیمانه ایست که این حکایت باو می پیمایند و باو باز مینمایند چنانچه
نحوی گوید

نحوی گوید ضرب زید عمرا از برای تفهیم فاعلیت و مفعولیت عمرو نباکاه
از گوشه بیرون جهد و چنگ در زید زند که ترا بقصاص میگیرم هرچند با او
گویند ای برادر این مثالیست که ساختیم برای تفهیم معنی با تو چه علاقه دارد
واگر تو میگوئی که البته چنین است اینک مثالی دیگر اعطی زید عمرا دینارا
این دینار تباد ان بردار و ما را بگذار بدی و نیکی جهان همه ازین گونه است
بیت نه توی تواست برکاری، تو چه اندرین میان باری، گفتم اگر شنفتی
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید والسلم
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین
تولاهم الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین اما بعد موشان که بیشتر از شما
بوده اند نخست که به سلوک راه خدای مشغول شده اند چه محنت و بلا که کشیده اند
آری بیت عشق از اول چرا خونی بود، تا گریزد هر که بیرونی بود، اما بعد از تحقق
ثبات قدم بمقتضی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و
لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا استقامت حال
و فراغت بال و جمعیت و طمانینت مرحواستان ان الله لا یخلف المیعاد ای برادران
الهی چون شما همه سیرت سلف و سنت میخواهید که سلوک کنید یاد آورید
که اصحاب ظفر انتساب حضرت پیغمبر صلعم چه زحمتها و محنتها که میکشیدند و

بر آن صبر میکردند و چه ثابت قدمیها مینمودند شما نیز دست بآن گیرید بیت
عشق چون دعوی بلا دیدن گواه، چون گواهت نیست شد دعوی تباه
چون گواهت خواهد آن قاضی مرنج، بوسه ده بر مار تا یابی تو گنج، الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من
قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین، ای برادران مبادا
که محن دنیا و مصایب آن شما را سستی آورد و یا بدگمانی بخشد در کار خود و
اعیذکم بالله العظیم که از آن وسوسه که مردم انطاکیه را افتاد و نزد بعثت
رسل تا گفتند انا تطیرنا بکم شما را افتد با طور و آنچه بکه آن سال باران منقطع
شد ایشان گفتند که از شومی طور رسلست که قاعده نوی با میان آورده اند
و بدعتی که بنهند و حال آنکه آن امساک رحمت خدای بود برای نفوس نزد بلا
شکسته میشوند و تکبر از یاد میرود و انقیاد فرمان خدای و اقبال برا و اورا
آماده میکرد و اگر انقطاع باران در حق آن مدبران متمرد مفید نفتاد اما
آنان که گرویدند و ایمان آوردند آن گرویدن ایشان نتیجه آن انقطاع باران
بود که دلهای ایشان نرم گردد و قساوت و فظاظت از آن برد تا بنور ایمان
منشرح شد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین الذین
ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الآیه ای برادران الهی در کار خویش
با بصیرت باشید و در یقین بگمان میفتید و بدانید که پیغمبران خدای

راست

گفته اند و راهی که نموده اند راستست بی ترس و بیم دست در آن زنید که
خبر رشد شما را پیش می آید و نجات و فلاح شنیده ام که در آنست گویند که
کسی نماز میگزارد روزی رفقا او را تکلیف کردند و با خود بسجده بردند گیوه اش
بدزدیدند گفت می بینید که نماز بر من مبارک نیست ای نامبارک شوم
گیوه ات از آن دزدیدند که خدای عز و جل نماز کسی که نمازگزاری او بشرط بقای
گیوه باشد قبول ندارد پس گیوه ات دزدیدند تا اگر تو از چنان کسانی دیگر
بنماز نیایی و بساط عبادت را باقدام پلید خود ملوث نسازی و اگر نه از
چنان کسانی این خود مانع تو نمی شود از نماز و صدق و اخلاص تو آشکارا
میشود و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم الآیه
امتحان بر امتحان است که پیوسته میرسد خدای عز و جل جماعت اخوان
ما را در مواقع و مواضع امتحان رسوخ قدم کرامت کناد تا نلغزند و پیمان جدایی
بپایان رسانند وما ذلک الا بتوفیق الله تعالی و فضل رحمته وسعة جوده
وهو العاصم وهو الولی الکریم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین کثرهم الله و بارک علیهم
اجمعین اما بعد با مساکین متواضع باشید که من تواضع لله تعالی رفعه الله
و باید که با متکبران تکبر کنید که التکبر مع المتکبر صدقة و با منافقان بسر مبرید
که یخادعون الله وهو خادعهم و با صادقان صادق باشید که من غشنا

فلیس منا واخوان با یکدیگر محبت ورزید تا از وحشت جهان آمن شوید و
ترس واندوه بشما راه نیابد که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولاهم
یحزنون وچون مردمان بعداوت شما برخیزند دل قوی دارید وپناه بخدای
برید که الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم
ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل چرا ایمان ایشان افزود برای آنکه
مثل مومن مثل نعامه است که چون باد از پیش روی آید تیزتر رود آری
خاصیت محبت صادقه آنست که هرچه برای اطفاء آن کنند سبب زیادتی
اشتعال گردد همچون آتش که در گرفت هرچه در آن ریزند که آنرا فرونشانند
آتش در آن افتد وآن نیز با آتش سازد لاجرم سبب زیادتی ماده او باشد
ومزید قوت واشتعال آن گردد ومحبت صادقه درین باب خاصیت
آتش دارد اکنون اگر محبت شما صادق است نشان او آنست که ملامت
لایم وعداوت عدو نیفزاید الا قوت وازدیاد واشتعال وحدت
بیت سخت‌تر شد بند من از پند تو ، عشق را نشناخت دانشمند تو
ویک سبب دیگر مر افزودن ایمان ایشانرا آن بود که دانسته بودند که
هر که بحق راه خدا میرود البته جماعتی بعداوت او برمیخیزند سنة الله التی
قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا چون قیام مردمان بعداوت
خود مشاهده کرده اند این معنی دلیل شد بر صدق ارادت ایشان و آنکه

بحق راه

بحق راه خدا میروند هر آینه ایمان ایشان افزود و اعتقاد ایشان بصدق
طریقه خود موکد گشت و در امر خود ایشانرا زیادتی یقین واستبصار و
وثوق واعتماد حاصل شد همچون کسی که او را نشان راهی بدهند و نشانه
چند که در آن راه است دلالت کنند چون در آن راه خوض کنند هر یک
نشانه که از آنها یابند دلیرتر گردند بر سلوک آن راه واعتمادشان موکد
گردد که این همان راه است که نشان داده اند نه راهی دیگر است همچنین نشان
داده اند که هر کس که براه خدای میرود بعداوت او برمیخیزند و مصایب و
شداید او را پیش می آید چون سالک را در سلوک خود اینها پیش آید بیند
که این همان است که نشان داده اند ویقین او بطور خود می افزاید وثبات و
جد او زیاده می شود سبحان الله همین که سبب قوت صادقان میشود
سبب ضعف وسستی نامردان می شود که نه براستی قدم درین راه نهاده اند
یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا وما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله
من بعد میثاقه وجعلکم من اهل الاستقامة والثبات برحمته انه حمید مجید
والسلم علیکم ورحمة الله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیه حقا الامیر رکن الدین حسن عافاه الله تعالی فی جسمه و
نفسه وطهر قلبه وسره اما بعد محبت ورزمی باید بود که آن لذت و حظ
که مردمان از طعام وشراب وسایر تمتعات می یابند از محبت یابند و [illegible]

لذت محبت کجا و لذت آنها کجا ع حلوا بکسی ده که محبت نچشیده است لذت محبت
لذت خفی است و آن لذات لذات میت ای ولی من بعضی از مشایخ گفته اند
که هرچه در بهشت هست نموداری در دنیا هست نمودار لقاء الله لقاء اخوان است
پس چنانچه لقاء الله در آخرت لذاته مطلوب و اجل حظوظ است هر آینه باید
که لقاء اخوان در جهان لذاته مقصود باشد و اجل حظوظ جهان باشد اما
چنین دیدار جز بنظر محبت حقیقیه نتوان یافت عامه ناس که از محبت حقیقی
اعنی محبت خالی از غرض که برابطه الهی باشد خالی اند ایشان را در دیدار یکدیگر
حظی است لا لذاته نیست بل از شهوات حیوانیه باشد از اکل و شرب و
نکاح و تغلب و امثال ذلک و هر کس را که دوست دارند از برای آن دوست دارند
که وسیله بلوغ بیکی ازین حظوظ باشد و هیچکس نباشد که لذاته دیدار او
حظ ایشان باشد و مهمات ایشان کجا شایسته محبت انسان باشند
که مخلوق علی صورة الرحمن است جز مردمان الهی را شایستگی این نباشد که
آدمی حظ ایشان باشد ای ولی من چنانچه هر جانور قوتی علیحده دارد مرغ خانگی
گوشت نخورد و سباع دانه نچینند همچنین هر جنس آدمی را قوتی و حظی باشد
عارفان و اهل الله قوت ایشان و حظ ایشان از دیدار آدمی باشد یعنی آن
آدمی که بحقیقت آدمی باشد و النظر الی العالم عبادت در شان وی راست
آید و عامه ناس را تفوت باین قوت ممکن نباشد اکنون صلای محبت در میدهیم

درمیان

درمیان جماعت اخوان هان مهر با یکدیگر تازه کنید و محبت یکدیگر را بجان
خریدار آیید و ورزش محبت مشغول شوید با شما را بدیدار یکدیگر آن سرور حاصل
شود که هرچند حوادث و مصائب روی نماید شما بروی یکدیگر آن را به شیرینی
بدل کنید و هرچند دشمنان بکینه شما برخیزند شدت عداوت ایشان در نرمی
محبت نماید بیت هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک * گرم تو دوستی از دشمنان
ندارم باک * الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون * ورزش محبت
سیرت سلف است و اتخاذ اخوان از سنن ایمان اما درین روزگار این
معنی مندرس شده هان ای اخوان شما این سیرت را مجدد سازید تا داخل
آنها باشید که من احیا سنتی بعد فساد امتی کان له اجر مائة شهید مردمان
دوستان خواهند اما برای آنکه در کاری بوصله ایشان نشینند نفس دوست
ایشان را مطلوب نیست شما دوستان گیرید برای دوستی همه چیز در راه محبت
باید نهاد و محبت را بوسیله چیزی حاجت نیست که سازند والله الموفق
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله
وحبیبی حقا الامیر رکن الملة والدین حسن احسن الله الیه و الی والدیه اما بعد
از ادب و قدرشناسی نعمت رسیده بودند ادب آنست که وجود الهی را
قایم دانند و حاضر شناسند افمن هو قایم علی کل نفس بما کسبت هر آینه خاشع
و مطرق باشند و چون نشینند اطراف فراهم گیرند و چون تکیه کنند و پای

فروگذارند نه بروی تنعم و فراغت کنند برای اظهار عجز بشریت و ناتوانی
کنند و در خنده از تبسم نگذرانند و بی‌ضرورت آواز بلند نکنند و چون بر
زیردستی خشم گیرند زیردستی خود مر جبار را یاد آورند و عقوبت جز بقدر
حکمت نفرمایند بروجهی خالی از هوا و چون طعام خورند چندان دل فراهم
آورند که در نماز می‌آورند و نعمت خدای را عز و جل در آن برخود شناخته هیچ
لقمه بی‌حضور و تعظیم جلال خدای فرو نبرند برای آنکه این لقماتست که با اندام آدمی
می‌شود هر لقمه که بغفلت خورند اعضای خبیث از وی متولد گردد و هر چند با
حضور و تیقظ خورند عضو طیب از وی متولد گردد و چون سخن باینجا کشید به
بیان قدرشناسی نعمت سخن گوییم قدرشناسی نعمت آنست که خود را بحسب ذوات
جز عدم مطلق حالتی نشمرند پس هرچه برخویش یابند عطای خدای عز و جل
شمارند که بمحض جود بایشان بخشیده و آنچه نیابند حالت اصلی ذاتی خود دانند
پس براول زبان شکر و ثنا بگشایند و از دویم زبان شکایت و گله دربندند چون
این را بدانند و خود را برین ملاحظه ثابت دارند و مراقبه دل کنند تا ازین
غافل نشوند از شاکران اند رزقک الله حبیبی آداب الحضرة و کتبک فی عباده
بسم الله الرحمن الرحیم الشاکرین من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیّی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید ادام الله
تاییده اما بعد بر اغنیا و اهل دنیا لازم است که بخدمت اهل فقر شتابند

وازآنکه

وازآنکه خاک راه ایشان را بشره پاک کنند باک ندارند و مادام که چنین
نکنند نقد عبادت ایشان خدای را عز و جل مسلوک نیست و صدق آن
مشکوک است چنانچه ابلیس لعنه الله که چهار صد سال بعبادت خدای مشغول
بود و هیچ از زمین نگذاشت که در وی طاعتی نکرد عبادت او اعتماد را نمی‌شایست
و صدق و اخلاص آن معلوم نمی‌شد تا صورت آدم صفی الله را ع واسطه ساختند
و او را بتکلیف بسجده آدم امتحان کردند تا اگر برگزیده خدای را سر نهد سر نهادن
او خدای را بتابع صدق سکه زنند و معلوم شود که خدای را از آنجا که خدا است
می‌پرستید و الا تبیین گردد که آن پرستش او خیال بازیی بوده و انقیاد
خیال خویش کرده و هیچکس از انقیاد خیال خود سر نمی‌پیچد برای آنکه با انقیاد
خود راجع است لیکن چون عینی محصل از خارج بوی فرستند انقیاد او غیر
انقیاد خود است و خروجست از خود از آن معلوم میتوان کرد که او سر بندگی
دارد یا هوای خداوندی پس صفی الله حجت خدای و امتحان اکبرات خدای پرست
و خودپرست چون خواهد که از هم جدا کند بدان میزان بسنجد و بدان محک زنند
اول قلبی که بدین محک رسوا شد و عبادت چندین هزار ساله او هباء منثورا
گشت و خودپرستی او که در صورت خداپرستی میکرد بر همگنان آشکارا شد و
پرده از روی کار او برخاست تا بر خود و بر همه کس ظاهر شد که او خود را بوده
نه خدای را عز و جل بود لعنه الله و همچنین تا دامن قیامت اصفیای خدای عز و جل

امتحان مدعیانند که بزبان گویند مومنیم و بارکان نیز عبادتی چند کنند اما
اسرار قلوب ایشان از خودشان و از دیگران پوشیده باشد مگر از علام الغیوب
که عالم سر و اخفی است و پیوسته باین امتحان صدق و کذب مدعیان آشکارا
میشود اما حساب این حکایت موقوف است تا روز قیامت عزازیل را هم درین
جهان رسوا کردند و نام بگردانیدند رسوایی عزازیلیان موقوف است تا
یوم تبلی السرایر نامهای ایشان آنجا بگردانند رسول خدای صلی الله علیه و آله
ازاینجا فرمود ما تدری ما اسمک غدا حقیقت حال چنین است که گفتم اما دریغ که
اغنیا بیشتر اغبیا اند و ازین حال غافل و پیوسته در مقام امتحان لغزان
باشند خواهند که بثروت توانگری بر اهل فقر حبنبانند هیهات **بیت**
ای توانگر مفروش این همه نخوت که ترا • سر و زر در کنف همت درویشان است
قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة حسنات جهان برای
اهل فقر آفریده شده و دیگران بطفیل ایشان از آن لطف محظوظ میگردند شاید
که بچیزی که بصدقه ایشان یافته اند بر ایشان تفاخر کنند اگر اهل فقر در جهان
نباشند ایشان به بینند که چه بر سرشان می آید هل تنصرون و ترزقون الا
بضعفائکم ضعفای حقیقی ایشانند که قوت خدای را عز و جل مشاهده کرده اند
و نزد آن هستی ایشان ضعیف و ذایب گشته و همچنین فقرای حقیقی ایشانند
که غنای خدای عز و جل دیده اند و به تهی دستی خود معترف شده ضعفا و فقرا

صوری

صوری بحسب مناسبتی که مجاز راست با حقیقت ازین مقام فی الجمله بی بهره
نیستند ایشان را نیز تکریم باید کرد و بسوی ضعفا و فقرای حقیقی ایشان را نیز دوست
باید داشت اما آن فقر که فخر انبیا است و آن ضعف که وسیله حقیقی نزول
رزق از سماست جز این ضعف و فقر است آن ضعف با قوت جسمانی و آن فقر
با غنا چندان منافات ندارد والله الهادی الی سواء الطریق

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله
وعونی الی الله حبیب قلبی حقا الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نضره الله
وسدده **اما بعد** آنچه ابلیس لعنه الله امر بآن میکند چیزیست که ثمره آن فی
الحال ظاهر میشود و آنچه انبیا بآن میفرمایند چیزیست که ثمره آن بعد الموت
ظاهر خواهد شد و خردی و عقلی بغایت قوی می باید که شخص کاری کند که
بعد از عمری بفایده آن رسد و همت و حوصله بزرگ این کار در خور هر کس
نیست خدای عز و جل هر کس را که برای این کار آفریده از ابتدا که آفرینش
میفرموده عالی همت و خردمند و واسع الحوصله و دور اندیش و صبور
و وقور آفریده تا بدین صفات مناسبت با انبیا علیهم الصلوة والسلم داشته
تا چون ایشان بسخن درآمده اند و بدایت آغاز کرده گوش استماع سخنان
ایشان را و اتباع قبول آن و عمل بمقتضی آن او را بوده اما جماعتی که تنگ حوصله
و دون همت آفریده شده اند چنین کسان را سالاری چون ابلیس درخور است

که او هم ضیقی فرو مایه که جز بر واقع حال ناظر نتواند بود و اندیشه مآل پیش از ظرف
او باشد خصوصا مآل بعیده که بعد از عمری بآن تواند رسید علت انضمام
مناسبتست ~~بیت~~ کی پرد مرغی مگر با جنس خود * صحبت ناجنس گور است و لحد *
آنها که جنس انبیا بوده اند با انبیا پیوسته اند و آنها که جنس ابالسه بوده اند
با ابالسه پیوسته اند در جهان آهن هست و کاه هست و آهن ربا هست و کاه ربا
هست چون آهن ربا بمیان آید هر کجا آهنی است بسوی او شتابد اما کاه هیچ از
جا نجنبد و چون کاه ربا بمیان آید هر کجا کاهیست بسوی او گراید اما هیچ آهن از
جای نرود و آهن ربا انبیا اند و آهن دلهای مومنان و کاه ربا ابالسه اند و کاه
دلهای خفیف جاهلان الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات
للطیبین والطیبون للطیبات همچنانکه اقبال مومن بر انبیا دلیل صدق
انبیا میشود ادبار جاهلان هم دلیل صدق ایشان برای آنکه جاهل جز
بجاهل میل نمیکند پس میل جاهل بشخص دلیل جهالت او میشود و نفور جاهل
از شخص دلیل دانش او اکنون چون شما اخوان ایدکم الله و اعان میل بجانب
انبیا کردید و بر احیای سنت ایشان و اقتفای سیرت ایشان از سر بصیرت
پیمان بستید بعد از پیمانی تقلیدی که از اول سن تمیز بلکه در گهواره بسته بودید
مژده باد شما را که سمانا جان شما از پرتو جان انبیا علیهم السلم آفریده شده
تا بحکم کل شی یرجع الی اصله با ایشان باز گردید پای دارید و از جا مروید تا

که طریقه

که طریقه جماعتی که بنا بر آنکه جان ایشان از جان ابالسه آفریده شده میل ابالسه
میکنند و سیرت انبیا مستصوب ایشان نیست شما را از کار خود باز ندارد
که اصل ایشان جز اصل شماست هر کس میل باصل خود میکند طریقه خود از دست
نباید داد و سیرت خود را بسیرت دیگران غلط نباید کرد قل کل یعمل علی شاکلته
فربکم هو اعلم بمن هو اهدی سبیلا والسلم علیکم ورحمة الله وبرکاته
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی
ولیی فی الله وحبیب قلبی وعونی علی امر ربی الامیر محب الملة والحق والدین
الشیخ محمد نصره الله وایده اما بعد اگر زندگانی دنیا جاوید بودی جای آن بنود
که صاحب همت بهمان قانع شود و چیزی دیگر نجوید از بسکه زندگانی است
پر تنغیص مشوب بانواع آلام و سر همه تنغیصی فقد دلست که دل شخص نه در قبضه
اوست و خرد و خواهش او موافق هم نیستند نه هر چه بر آنست که می بایدش
خواهش میخواهد بر آنست که می باید خواست در نفس وجود او را اختلافی واقع است
که از آن دخان وحشت و ظلمات کدارت بر میخیزد و اشد ظلمت و وحشت
آن تواند بود که منبع آن عین ذات این کس باشد چون بر تقدیر آنکه جاوید
بودی حال او این بود چگونه محل آن باشد که بآن قناعت کند حال آنکه نه
جاویداست و زود اکه بسر آمده ~~بیت~~ زانچه گشتی شاد بس کس شاد شد
آخر از وی جست و همچون باد شد * از تو بجهد هم تو دل بروی منه *

آ
خواست

پیش کو بجهد تو خود از وی بجه ای ولی من وای حبیب من زندکانی دنیا را مغرور مباد
برحذر باش که بس کس را فریفته هر یک از دنیا و آخرت را حلاوتیست و مرارتی
دنیا حلاوت خویش پیش داشته و مرارت با عقب کذاشته و دنیادار طالب
آن و آخرت مرارت خویش پیش داشته و حلاوت با آخر کذاشته مثل دنیا مثل
نحلست نوش عسل در دهن دارد و نیش لسع در دنبال و مثل آخرت مثل کل است
چاوش خار از پیش باشد و عروس کل از عقب حفت الجنة بالمکاره وحفت النار
بالشهوات ظاهربینان میل بدنیا کنند و آخربینان میل بآخرت ای ولی من
وای حبیب من اکثر خلق ظاهربین باشند چنانچه آفریدکار ایشان با ایشان
کواهی داده ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم
عن الآخرة هم غافلون اکر کثرت ترا از راه ببرد میل بدنیا خواهی کرد زنهار
زنهار که بکثرت سالکان راه دنیا از راه مرو که حق در افراد می باشد نه در اعداد
وزود است که این کثیر بر سر خود زنند و واویلاه و واثبوراه و واحزناه کویند و
با ایشان کویند لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا کثیرا ای ولی من
وای حبیب من وصیت خدای خود که این کس را فرموده و باواز مادر مهربانتراست
ناشنودن و خدای خود را متهم داشتن و کوش بسخن دشمن قدیم لعنه الله
کردن با جماعتی که ابلیس بر ایشان غالب شده واستحوذ علیهم الشیطان فانسیهم
ذکر الله صفت ایشان آمده و وظیفه خردمند است ای ولی من وای حبیب من

خلق دشمن

خلق دشمن این کسند میخواهند که این کس را وسیله انتظام امر دنیای خود
سازند و آخرت این کس را برای این کس تباه کنند در لذات دنیا شریک باشند
اما چون عذاب آخرت روی نماید پهلو باخود کیرند و هیچ بار ازین کس بر ندارند
و او را با عذاب کذارند قال الله تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری وان تدع
مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان ذا قربی ای ولی من وای حبیب من دوستان
دنیا تو فانی باشد و در آن روز هر کس که تو او را دوست میداشتی دشمن تو باشد
مکر دوستان الهی قال الله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
ای ولی من وای حبیب من اینک ترا دوستانی چند الهی پیدا شده اند
این رابطه را تا توانی استوار دار که ازین قسم در آخرت ترا نفع خواهد رسید
این اجتماع و انفراد که روی نموده از رحمت خدای است و حبل خدای است که
فروفرستاده دست در وی زن و دست ازو مدار واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا
تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم
بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها نکوئی که ما پیش
ازین دوستان بودیم برای آنکه دوستی طبع دشمنی است اما دوستی حقیقی
دوستی تقویت که اکنون روی نموده ای ولی من در تاسیس و نظم این شان
کوش که این امریست که اکر منتظم شود بسیار خیر که در ضمن آن باشد و بسا
کس که بواسطه آن بسعادت خویش رسند و اجر همه ایشان در دیوان تو نویسند

دریاب که فرصتی بهتر ازین در نمی یابی و کاری بهتر ازین ترا پیش نمی آید عمر
خویش را باین دراز ساز چه هر کس که بنظم چنین چیزی و بنای چنین بقعه موفق
شد تا اثر آن در جهان باقیست هر طاعت که در آن می شود حکم آن دارد
که او زنده است و آن طاعت بجای می آورد قال الله تعالی نکتب ما قدموا و آثارهم
و پس یا غبن و حیف باشد که کسی تواند که عمر خود را دویست سال سیصد سال
سازد که همه در طاعت صرف شود و خدا داند که بعضی طاعت چه اجر عظیم دارد
و مع ذلک این کار نکند حیف و چه حیف بعضی از مردکان را بخواب دیده اند
که میگفت [illegible] که در دنیا بودمی و در دروازه بردیمی این کس کشتی و یکبار گفتی
لا اله الا الله چون این کس میتواند که در زیر خاک خوابیده باشد و هزاران
هزار لا اله الا الله گوید با آنکه لا اله الا الله گویان بسیار از پرتو او در جهان باشند
چه غنیمتی باشد دریاب دریاب که الوقت سیف والفوت حیف ای ولی من
وای حبیب من برادر گذشته تو حاضر است و با تو میگوید اگر بشنوی و بینی میبینی
اگر دریابی چه میگوید میگوید ای نور دیده من ای راحت دل من ای برادر بزرگ
من زنهار که جز کاری که ترا بعد از مرگ سود دهد نکنی که من نیز چون تو بودم همین
هواها و رغبتها و املها که تو داری داشتم مرگ میان من و آنها حایل شد حالا
سر و کارم با کردارهای خود است در پس دیوار برزخ تنها بمانده برادرم بکار خویش
مشغول فرزندم بکام خود در کار نه کسی را از من یاد و نه کسی مرا بفریاد میرسد جز

عملهای

عملهای من مرا مونسی نیست چه سود مرا که برادر در کار و فرزند بکام چون من
اینجا بخود در مانده ام ای کاش هرچه کردمی برای خود کردمی تا اکنون از آن
برخوردمی ای کاش ای دریغ ع ای دریغا که دریغا نیست سود ، اکنون تو ای
برادر من زندگانی خود را دریاب و همه آن در کار خویش کن حال مرا وسیله
اعتبار خویش ساز یقین دان که چون من از تو کوچکتر بودم بمردم تو هم جاوید
نمانی نصیب خود را از دنیا فراموش مکن نصیب تو جز آن نیست که در قبر
مونس تو و در عرصات دستگیر تو باشد باقی نصیب دنیاست از تو نه نصیب تو است
از دنیا اینست پندهای برادر مرحوم علیه الرحمة والغفران که شما را میدهد
اگر نمیشنوید چون ترجمان بشما رسانید همان است بآن عمل کنید تا رستگار
شوید والسلم علیکم ورحمة الله وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین والحزب الربانیین هداهم الله سبیل
السالکین وثبتهم فی التائبین اما بعد با غم و اندوه جهان چند روزی
بگذرانید که این غم جاوید نیست ما را برای غم آفریده اند برای شادی
آفریده اند و این غم وسیله آن شادی ساخته اند آن خواهد آمدن که هرگز
آواز محصل نشنوید و نه روی قرضخواه بینید خدای عز و جل رسل را برای
این مژده فرستاد تا آدمی را دل با جای نشیند که از طول مکابده اخوان
و مجاهده جهان بیم است که سموم نا امیدی اورا از دست ببرد و از پای

درافکند اما مژده آنان را رسد که این مژده باور کنند برای آنکه از راه باور
داشتن تا بجا که این مژدها از آن میدهند توان رسید هر کس را که این باور
نکند و بآن کافر گردد در حجاب کفر خویش بماند و روی این حکایت نبیند
کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون اکنون چه دریغ عظیم که کسی از چنان مژدها
مبارک محروم ماند بشومی تکذیب تسلیم ناشدن و سر کشیدن و خود را دانا
دیدن چه بعضی نهادها چنین واقع است که رام کس نگردد و برای خود معجب گردد
و گردن البته ننهد ازین جهت رسول الله صلعم فرمود لا یدخل الجنة الا
کل نفس مسلمة او کما قال وای بر چنین نهادها وای بر ایشان که از چه خیر بزرگ محروم
مانده اند نعوذ در ملکوت ایشانرا امید نگردد لا تفتح لهم ابواب السماء ولا
یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط در حضیض ارضیت بمانند و بوا
حقیقی ایشانرا در یابد فویل لهم ثم ویل لهم پس معلوم شد که سر همه چیزی مسکنت
و استسلام و باوری و انقیاد است لاجرم دعا ماثور است اللهم احینی
مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین و زیرکی و گربزی شوم است
شوم اکثر اهل الجنة البله ساده دلان نیکان گمان مسکین نهاد به بهشت
روند و زیرکان گربز طبع شبهه انگیز بهانه آمیز بجهنم روند خوشا گولی و نادانی
که ما را ببهشت رساند و نامبارک زیرکی که صاحب خود را بدوزخ برد خدای
عز و جل جماعت اخوانرا از چنان گولی و سادگی محروم نکرداناد و بچنین زیرکی

مبتلا

باشد [margin]

مبتلا مسازاد و کرامات خویش را از ایشان و امثال ایشان دریغ مداراد
انه الکریم الجواد الرؤف بالعباد بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی و عونی علی امر دینی الامیر محب الملة
والحق والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی و عصمه و بالرشد والخیر الهمه اما بعد
امروز روز کار است و فردا روز جزا و کار مبتنی بر مشقت است و بس مشقت
لازم این نشاه و ضروری این دار است هر کس را بوسیله و نوعی پیش می آید
این چند روز که بقاء این نشاه است تعب و زحمت بجود میباید نهاد خوشی
و آسایش از عقبات است محروم نه آنکس را توان گفت که دنیا بمراد ایشان نباشد
از برای آنکه دنیا بکام این کس نمی باشد محروم آنکس است که او را در دار جزا بی
بدپیش آید و اگر چه مردمان روز جزا را دور می بینند اما خدای عز و جل بنزدیکی
آن گواهی میدهد قال الله تعالی انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا اکنون شما بلکه
خدا آنرا نزدیک دانید و همگی همت و اندیشه صرف این کنید که در آن روز از
رستگاران باشید و بدانید که منشا ترس آدمی الف و عادتست که بطوری
معین انس گرفته می پندارد که اگر آن طور درهم شود وجود او باطل میشود
و این غلطست هیچ نیست که آنرا عوضی نیست اگر زیلوچه نباشد بر بوریا خواب
میتوان کرد و اگر برنج و گوشت نباشد نان و سعتر و دلیل بر آنکه بسیار کس در عالم
هست که چنین بسر میبرد و او را بسر میرود و در مرتبه خود چنانش خوش است

منشی [margin]

براد [margin]

که ما را در مرتبه خود چنانش بابین تفاوت نسبی که او راست با ما او را بی آرام می باید بود
برای آنکه زیست ما در جنب زیست ملوک پیچون زیست آن گداست در جنب زیست
ما و ملوک را نیز بی آرام می باید بود برای آنکه بالای هر مرتبه مرتبه ایست پس اگر ما
سازگاری میکنند با هیچ مرتبه نمیتوان ساخت و اگر سازگاری میکنند با هر مرتبه
میتوان ساخت پس هم اولی آنکه سازگاری کنند و خود را از رنج و اضطراب
خلاص سازند و از احکام مراتب بیرون آیند و جویای فرد احد که خالق مراتب
و یکتای بی همتاست شوند **شعر** لکل شی اذا فارقته عوض ۰ ولیس لله ان فارقت
من عوض ۰ والتوفیق من الله العلی العزیز والسلم علیکم و علی جماعة الاخوان
بتهم الله تعالی **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی** نسوی
بسید برادران و یار یگرنگ سالکان الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد
ایده الله تعالی **اما بعد** دنیا اگرچه نزدیک است چون رفتنی است دور است و
آخرت اگرچه دور است چون آمدنیست نزدیکست هر کار که بعد از مرگ سودی
بشخص رساند آن کار شخص است و هرچه جز آنست سبب پشیمانی و ندامت و حسرت
است و دست بدندان گزیدن در دم مرگ اینکان آدمی افتاده و بیم دو آن حرارت
و آشوب که او را گرم جهانی کرده بود بسردی مرگ فسرده شد تمام عمر چنان بیتابد
که در بیکاری و بیهوده صرف کرده اگر زبانی داشتی ای دریغ ای حسرت گفتی اما
دریغ که کار بر او از آن بسته تر است که گشاد سخن داشته باشد و بگفتار پاره

دل خود را

دل خود را سبک توان کرد هذا یوم لا ینطقون ای سید برادران در این ویرانه
جهان دلم به تنگ است اگر مردمان بر آنند که جهان آبادانی است باری بدیده
من خرابه مینماید بسیار خراب یا بیابانی بی نان و آب و پر شور و تاب ای سید
برادران همدمی میباید و همدردی که آیینه باشد که خویش را در آن توان
دید یا کوهی که صدایی از آن باز توان شنید مگر باد وحشت جهان پاره کم شود
که نور جهان سالکان ارضند دیگران ظلمات بعضها فوق بعض اندای سید
برادران آنچنان همدردی که جز خدای را نشناسد و نخواهد که شناسد و چنان
سرگرم این محبت باشد که هرچه نام آفرینش بر آن افتد سر او بآن فرو نیاید مگر
از محل نسبتی که با آفریدگار داشته باشد ای سید برادران چنان همدرد
که اگر تن او را آتش زنند و خاکستر او بباد دهند بادو برگ کاهی نباشد **بیت**
زمانه گر بزند آتشم بخرمن عمر ۰ بگو بسوز که بر من برگ کاهی نیست ۰ رحمت خدای
و رضوان او بر سالکان گذشته جنید و ابویزید و شبلی و عین القضاة
همدانی ارواح پاک ایشان در جهان و هموم چشم انتظار در راه سالکان اند
دار دای برادران الهی اگر راه ایشان روید و از حزب ایشان باشید بهتر
که در حشر با عتبه و شیبه و ابوجهل و ابولهب قرین گردید که احشروا الذین
ظلموا و ازواجهم انهما اما مانند که نه بار خوانند و آنان که اما مانند که بگذار
خوانند تابع داعی گلزار بودن به تا تابع داغی نار ای سید اخوان گلزار و چه

کلزار کلزاری پر انوار روشن بنور جبار نعم الدار ونعم الجار و واخسران اهل
النار ای پتید اخوان دلم در سینه طپان است از آرزوی آن مکان یالیت
شعری هل للوصول امکان وبالله المستعان وعلیه التکلان بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة
والدین جعفر جعله الله مقتدیا بسمیه اما بعد سالکان راه تبر حقیقت برده اند
ازمیان اهل عالم دیگران در غمرات موت اند بکوشید و سست مشوید
که عافیت با اهل ذکر است نه با اهل غفلت و اگر بعضی از اهل غفلت را عافیتی
حاصلست که بعضی اهل ذکر را حاصل نیست بدگمان مشوید که آن عافیت برتن
ایشان جاری می شود جان ایشان از آن عافیت خبر ندارد و اهل ذکر را عافیت
برتن است و جان ایشان در عین عافیت است اهل غفلت بیرون ایشان
گلشن است و درون ایشان گلخن اگر بظاهر ایشان نگری در بهشتشان
یابی اما جانشان در آتش باشد و اهل ذکر اگر بظاهر در تنغیص و محنتی باشند
چنانچه گوئی در دوزخند اما سر جان ایشان در آسایش و نعیم مقیم است
حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات کاشف حال فریقین است و
در یوم تبلی السرائر که لبس یکبارگی رفع شود و این شبهه نماند و سر هر حقیقت
خود آشکار شود و چشم سالکان بآن روز روشن است ولله الحمد که چنان
خواهد بود و چگونه نباشد و تمیز حق از باطل چیزیست لازم دیگر شکایت

ازنفس

ظ
انسانیت
از نفس کرده بودند که مایل به تن آسانیت و از مشقات و طاعات گریزان باوی
گوید ای نفس اگر از بهشت و جوار خدای و نعیم مقیم بی نیازی و از دوزخ و عذاب
الیم پروائی نداری تن آسانی گزین والا خواب با گور افکن و از عجب شکایت کرده
بود سبحان الله چون آدمی نه خود است عجب چه معنی دارد مصراع کفی خجالت و
باقی قدرتاو القصه این آفات و غیر آن در طریق بسیار است اگر دست از
سلوک ندارند و پای بفشارند عاقبت گشادی حاصل شود بیت سایه حق
بر سر بنده بود • عاقبت جوینده یابنده بود • والسلم علی الاخوان الالهیین
بسم الله الرحمن الرحیم طال شوقی الی لقاء الولیین الوحیدین الفرید
شمس الملة والدین ابی سعید والامیر رکن الملة والدین حسن خوشا آن روز که در جوار
رب غفور از دنیاء غدار غرور رمیده باشیم و نقد اخوشا آن روز که در
دار العباده اخوان آباد از مکایده صحبت ابنای دنیا و مجاهده دیدار ایشان و
شنیدن گفتارشان خلاص یافته باشیم ای ولیین وحیدین به تنهائی بسازید
که وحشت تنهائی بهتر است از وحشت صحبت ناجنس ای ولیین وحیدین
مومن را آسایش نیست جز آن روز که بخدای رسد سختی بر خود بنهید اگر مومن
آیید اما عجب چیزیست که سختی مومن بر تن اوست جانش در غایت آسایش است
ای ولیین وحیدین وای بر کسی که خدا را نشناخت ای ولیین وحیدین
وای بر کسی که جان در محبت مصطفی نباخت ای ولیین وحیدین سپاس آن

خدای را که مارا بمحبت او و محبت رسول او صلعم راهنمونی کرد شعر والله لولا الله
ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات
وتنزل البرکات اللهم کما انعمت فزد وکما بدات فتمم انک انت العزیز الحکیم
ولیم امیر رکن الدین حسن در مکتوبی که مجدد ارسیده شکایت از وساوس که جهت
تعلق قلب بامیر قوام عارض میشود نموده بود در دل مومن دو وجاهت یکی مملو
از ایمان و حکمت جز ذکر خدای آنجا در نرود و از خدای هرگز خالی نباشد دوم محل
حوادث و تامل در جزئیات و وساوس تا آنجا بیشتر نرود اما جاهل جز آن وجای
ثانی نداشته باشد و ارجو که ولیم از قسم اول باشد و اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین
والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد والحق بهم اما بعد در امم سابقه
چون گناهی کردندی حق عز وجل از فوق یا تحت عذاب بر ایشان فرستادی
مثل صاعقه شود و خسف قوم لوط درین امت ببرکت حضرت رسالت پناه محمدی
صلعم چنان عذاب نازل نکردی اما بعضی را بر بعضی مسلط سازند تا بر یکدیگر ستم
کنند چنانچه در قرآن مجید فرموده او یلبسکم شیعا ویذیق بعضکم باس بعض و به
امراض و محن و آفات مبتلا سازد چنانچه فرموده ولنبلونکم بشیء من الخوف و
الجوع ونقص من الاموال والثمرات پس این بلا و محنت کشیدنی است و از آن
گزیری نیست و گریزی میسر نه و جز صبر چاره نه تا آن زمان که زمان محنت سر آید

اعنی موت

اعنی موت که تحفه مومن است در رسد و چگونه از این محنت توان رهید و موجب
آن گناه عامه است که چون جمهور مردمان بفساد مشغول شوند عذاب عام در رسد
و صالح و طالح را شامل شود و اگر موجب آن گناه خاصه بودی گیرم که شخص
سعی کردی و خود را از گناه نگاه داشتی و آن نیز هیهات اما چون موجب گناه
عامه است چاره آن اصلاح خلق است و این مرجو و متعذر نیست جمهور از آن
مغمورتراند که این از ایشان طمع توان داشت پس ماند که صبر کنند و تن در دهند
تا قضا حکم خود آشکارا کند اگر آفت ملخ رسد و یا آفت آب کاست و اگر ظلم
حکام و ابتلا قروض و اگر غیر این چیزی کاینا من کان هرچه باشد صبر باید
کرد و جزع نمی باید نمود اما چنین صبر جز بخدای نتوان کرد چنانچه با رسول
خود فرموده واصبر وما صبرک الا بالله بشر ضعیف است اگر درافتد وای بر او خدایا
چون ضعف مشتی ناتوان می بینی از قوت خویش ایشان را قوتی بخش خدایا
اینان که عزیمت سلوک پیش تو کرده اند ایشان را ثبات دل کرامت فرمای
و شیطان را بر ایشان تسلط مبخش که از راه تو باز دارد و دشمن کام سازد خدایا
چون بنده تو امیر شیخ محمد از همه سوی بر او بار است تو او را یار باش که چون
تو یار باشی آن بار زیان ندارد خدایا اسباب ذکر و اجتماع بر خیر بر ما آسان
گردان خدایا شنیده ایم که شخصی را بهشت برند و یاران او را بدوزخ او
درنگ کند گویند ایشان را اگر در بهشتیان نبود گوید من برای خود و ایشان

مردو عمل میکردم فرمان آید که همه را بهشت برید ما امت محمدیم صلعم و کرم
او تقاضا آن کند که عمل که فرموده برای خود و ما همه کرده باشد اگر ما بد کرداریم
به نیک کرداری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر ما رحم کن برحمتک بیت جمله در کار
او کنی تو مگر ، ورنه روی خلاص نیست دگر ، و به ذکر محمد صلعم نختم الکلام و علی ولیه
السلم بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان
الالهیین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین اما بعد چون خدای عز و جل مطلقا جریان
وجود در مجاری اسباب مقرر نموده و فعل خاص آشکارا نمیفرماید اینمعنی سبب استیلای
غفلت شده تا بحدی که کثیری بانکار و نفی تصریح کنند و باقیان عملشان عمل
منکران باشد الا من شاء الله و قلیلی که نور تیقظ در دل ایشان افتد چون
پیوسته اهل غفلت و قساوت بینند بیم است که آن نور در دل ایشان منطفی
گردد و اگر فرادی از ایشان دوری جویند خوف هست که برای وحشت وحدت
برجوع قهقری کاست دهد پس طریق منحصر است در انفراد از اهل غفلت بشرط اجتماع
با اهل تیقظ و خدای عز و جل کثیری از مقدمات این طریق بر شما جماعت
اخوان است آورده و بزمینی مبارک شما را راه نموده که در آن خانها سازند و در آنجا
بذکر و عبادت مشغول گردید و بعروه وثقی تمسک جوید و تعاون بر بر و تقوی
شعار خود سازید و مرجعی باشید سالک منقطع را که از بی رفیقی در غرقاب
حیرت مانده باشد و از بی کسی بر یاس مشرف شده اکنون زنهار ای قافله

راه خدای

راه خدای که از یکدیگر متفرق مشوید که این راه پر آفت و اعدا و لصوص
بسیار زند و بی آنکه جماعتی انبوه با هم شوند رفتن مشکلست و دون همتی مکنید و
حظوظ جسمانیه سریع الزوال را از بر پای در آورید و چنین امر جزئی را از چنان
امر کلی باز ممانید و سیرت اصحاب سبق در تجرید و تفرید یاد آورید و پیرو
المفردون درین چند شب جماعتی از اکابر سابقین بخواب میدیدم همه را
کلاهها بر سر و جامها دریده و وصله زده پوشیده اما از تمام اهل عالم
چنان ممتاز که کواکب از دیگر اجزاء آسمان شرح آن نور و بها که ایشان را بود
بزبان تیسر نیست باری این ضعیف را از مشاهده آن حال ایشان اندیشه و تاسف
روی نمود که چه باشد حال عالم روزی که این قرن منقضی گردد و امثال این
رجال نباشند و ازین در گریه شدم و روی بخاک نهادم حضرت رسالت
صلعم دست مبارک بسوی این ضعیف دراز کردند که این ضعیف را از خاک
بردارند و در کنار مبارک خویش جای دهند و تسلیه و تسکین فرمایند
درین حال بیدار شدم و خدای داند که دلم از شوق ایشان و آن سیما و
سیرت ایشان چگونه بیقرار است بکوشید جماعت اخوان تا خود را با ایشان
که جز با ایشان حشر شدن عین عظمت و چون تصور این در ضمیرم درآید
که نه با ایشان حشر شوم دلم بیم است که زهم بشکافد خدایا آنجا که خاک پای
ایشان است دیدگان ما را آنجا رسان که تا ابدالاباد بهمین خرسندیم اگر

بالجود العمیم علی العالمین منان بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله اما بعد
آدمی بفطرت از جهان آلهیست وبخلقت ازین جهان اگر خلقت او زنگ
فطرت نگرفت چون بآنجا باز گشت سراسیمه ومضطربست و زنگ فطرت
آن سیرت وسماست که پیغمبران داشته اند پیروان ایشان می باید که پیروی
ایشان کنند وسیرت ایشان تا باز رسند والا رهائی نیست واگرچه
مصالح جهان مهم است اما نزد این مهم بزرگ که اندیشه نجاتست در جهان
ابد آنرا بمهمی نتوان نهاد مهمات جزئیه گاهی مهم است که مهمات کلیه روی
نموده اما بعد از آن که مهم کلی روی نمود وجود وعدم مهمات جزئیه یکسان
می شود چنانچه شپش از جامه گرفتن مهم باشد اما چون از جوانب حیات قصد
حیات این کس کنند در این حین شپش گرفتن نفی گردد وآنرا بمهمی نتوان
نتوان گرفت ومهم منحصر باشد در اندیشه نجات از شر حیات حقیقه که آنچه
آدمی را در پیش است از احوال واهوال بعد الموت نسبت آن با مضائق جهان
زیاده در این ساعت که آدمی فرو رفت چنان دان که در دریائی فرو میرود اگر
ماهی آن دریا شده او را آن پیش می آید از راحت که ماهی از دریا واگر ماهی آن
دریا نشده او را آن پیش می آید از اضطراب که حیوان بری را از آب دریا
دریاب واز دم مرگ یاد آر که دمی عجب است ای ولی من مردمان همه حیوانات

برّی اند

برّی اند بطبع اما به پیروی شرع همه منقلب گردند وماهی آلهی شوند وای بر آنکس
که پیروی طبع کرد نه پیروی شرع آنروز که دریا او را بدم در کشد انا لله وانا
الیه راجعون خردمند آدمی که اندیشه این کار کرد پیش از آن که بآن رسد که
آن زمان مهلت وامان نیست ای ولی من آدمی بجهان تهی دست آمد وتهی دست
ازجهان میرود بتوانگری که درین میانه یافته اگر دل ننهد اولی باشد ای ولی
من آدمی بجهان دست بسته آمد ودست بسته میرود درین میان دست
وی نه از آن گشودند تا که در کامرانی دستی بر آورد از آن گشودند تا در مقام
ادب باختیار دست در بندد ای ولی من دنیا کشته ومشته کیر حرث حرث
آخرتست ای ولی من اگر کسی حرث دنیا خواهد که از تو باز گیرد قل لن یصیبنا الا
ما کتب الله لنا وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ای ولی من آنچه ستمکاران با
مؤمنان کرده اند در عهدهای پیشینه یاد آور تا چنین گزند را عظیم نشمری
ای ولی من مومن درین ورزش است که چون برگ جان از وی باز گیرند
در هم نشود مال خود چه باشد آنگاه بعضی مال ای ولی من مال وملک مؤمن
ایمان است وقوت واستظهاری که بکرم خداوند سبحانه دارد اگر ایمان
وی از وی باز نگیرند بهیچ دیگر غم نیست ای ولی من بخدای نیکوگمان باش
واندیشه را مقصور بر کار آخرت خویش ساز که کار دنیای تو خدای ساخته
ان الله بعباده لرؤف رحیم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی ولیی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد ایده الله اما بعد اگر مومن
عاجز است از آنکه دست ظالمان از خود کوتاه کند خدای او عاجز نیست
و چگونه عاجز باشد و اوست که ظالم را زبردستی بخشیده پس خردمند
باید که اضطراب نکند و خواری و شکست بخود راه ندهد و بداند که تسلیط
ظالمان برای حکمتی و مصلحتی است و بعضی از آن حکمت آنست که ولیم در نامه
نوشته بود و جز آن دیگر حکمتهاست فلا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون
خود نشان مغلوبیست مصراع لیک در اشکست مومن خوبی است
ای ولیم مردمان رشید کسی را گویند که کار خود را بپایان دارد و چون
کسی چنین کرد بر آنست که تمام حق خود گزارد و از خود مستوجب اقصی شکر
گشت ای رشید نوعی کردی برشد که محصل بر سر تو نمی آید احسنت ای هیچ
تدبیر کرده که ملائک غلاظ شداد بآن از خود باز گردانی اگر گویی خدای از آن
رحیمتر است که بنده را چنین عذاب کند گویم در جهان ندیده و نشنیده که
بعضی را زنده پوست از تن باز کی کنند و بعضی را در سیخ میزنند و بآتش میگردانند
و بعضی را پیش چنگال سباع می افکنند که جلود و امعاء ایشان از هم بر میدرند
الی ذلک من انواع العذاب از آن خدای آمن شده فی فکری دیگر بکن
بهتر از این در کار خود ای رشید اسپک و زینک بخود راست کردی و جامه
زنگینک پوشیدی احسنت اما این را هیچ بآن خوار نمی ماند که برنعشک سواری

وکفتگ

تهنوا

وکفتگ در بر گرفت و بگورستان میفرمائی الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر
کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون ای سردار زود آکه بی سری ای پکار
زود آکه بی پائی ای دهدار زود آکه بی دهی ای نامدار زود آکه بی نامی فقطع دابر
القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین سپاس آن خدایرا که خوار کردن
ظالمان از معدلت اوست و عزیز ساختن پرهیزکاران از رحمت اوست
مبارک آنروز که انبیای خدای با پیروان خویش بجنت روند و ابالسه با اتباع
خویش راه جهنم پیش گیرند یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین
الی جهنم وردا اشفاء صدور مومنان و ذهاب غیظ قلوب ایشان آنروز روی
نماید فقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین ای ولی من صبر کن که صبر کردن
شعار صدیقان است واصبر و ما صبرک الا بالله ای ولی من در راه خدای
تختی چند بر خود بنه که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و علیک یا ولیی
بلزوم الجماعة والاجتماع علی الطاعة فی بیوت العبادة و ترک الرکون الی
مجالسة اهل العادة والله ولی العصمة والسداد بسم الله الرحمن الرحیم
ای هدهد صبا بسبا میفرستمت بنگر که از کجا بکجا میفرستمت در راه
عشق مرحله قرب و بعد نیست می بینمت عیان و دعا میفرستمت
هر صبح و شام قافله از دعای خیر در صحبت شمال و صبا میفرستمت
عجب حدیثی بیادم آمده از لطف این حکایت که ان الله ریحا تهب بالاسحار

وتحمل الاستغفار الی الملک الجبار وکویند آن باد صباست که بانحن اقرب
الیه من حبل الورید بر بدید صباچه حاجت وپیغام رسانی صباچیست و آنجا که
او با انجا میر و ذره دیکر نیست بخدا از انجا که از آن میرود اینجا سری دقیقت
از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که کسی را که حاجتی بدرگاه بی نیاز
باشد در رقعه بنویسد که من العبد الذلیل الی المولی الجلیل رب انی مسنی الضر
وانت ارحم الراحمین انگاه آنرا در آب روان انداز دو بگوید اللهم بمحمد واله الطیبین
وصحبه الطاهرین اقض حاجتی یا اکرم الاکرمین وحاجت خود ذکر کند حاجتش
روا شود اینجا رسول آبست چنانچه آنجا باد بود بلکه این اشکال در مطلق دعا وارد
میشود برای انکه معنی بمجرد خطور در خاطر معلوم اوست تبارک سبحانه وعبارت
برای افاده واعلام است بدان چه حاجت شاید که صوفی فلسفی کوید این راجع
با داعیست که باین معاملات حقیقت دعا در وی نیکو متقرر میشود ولیکن دور
افتاده وخواسته که همه چیز بعقل کور منکر خود راست دارد اینها لطایف
الهیاتست ومحققان حقیقت آن بی تاویل دیده ویافته ودانسته اند بلی
آنچه او کفته هست اما بیرون از آن چیزی دیکر هست که وی نمیتواند فهم کرد
مکر انکس که وآتیناه من لدنا علما وصف الحال اوست آه از دست کم
معرفتان بی مغز ونادانان وخود را دانادان جامد واین فیلسوفان کور دل
دهان کشاده وفطرت بباد داده ومن یضلل الله فما له من هاد ومن یهدی الله

فما له من

فما له من مضل الحذر الحذر من سوء القدر جوانان ونورسیدکان را نیکو
ملاحظه میباید کرد از ابتلا بصحبت چنین کسان واز دیکر آفات ودر اصلاح
ذات البین وموافقت خواطر وقیام بحقوق وآداب ومحافظت ایشان
از مخالطت مردم ناپسندیده طور وصحبتهای بد جهد شدید وجد اکید بجای
می باید آورد که در اول حال هیچ ازین مشکل نیست اما بعد از آن که برآن ضد دا[?]
آن مواظبت نمودند تغییر متعذر یا متعسر است کتابتی در بعضی ابواب نوشته
بمخدومزاده امیر رکن الدین شاه حسن انبته الله نباتا حسنا وهر کس که مصلحت
فرمایند از اقران او دهند تا مطالعه کنند در اصاغر سخن موثر است که
در اکابر از دو وجه یکی آنکه قابلیت ایشان اصفی وبفطرت اقربست وتهیوا
قبول در مزاج ایشان بیش است دویم آنکه تکبر مانع ایشان نمی آید از قبول
سخن بخلاف کبرا وتا شخص نیازمند ومتعطش نیست واصغا تام نمیکند
منافذ فهم او مر نفوذ سخن را کشاده نمیشود بیت که افتادکی بس نکو مایه ایست
بسی درخور وخواب پیرایه ایست ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض
بغیر الحق حکایت آن قفلهاست که بر قلوب متکبرانست ام علی قلوب اقفالها
بل طبع الله علی قلوبهم بل ران علی قلوبهم اینها همه انواع موانع است که
بر دلها کماشته می شود که بحجب درجات یکی را پستر نامند ویکی را مهر ویکی را
قفل اما بحمد الله که درمیان شما اکابر واصاغر چنانست که از صدق ونیاز

خالی نیستند و امید که مستعد نزول الطاف پروردگار ند همت بر صلاح حال
همه میباید کاشت و با هر یک فراخور حال او معامله جمیل کردن و بظاهر و باطن
موافق و معاون در دینیات و دنیویات بودن که جمعیت موجب نزول رحمت است
و وفور برکت و صلاح جماعت و اختلاف موجب ضد او آن ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام علیکم و علیهم و رحمة الله و برکاته
بسم الله الرحمن الرحیم حضرت مخدوم زاده الواثق بالله ذی المنن
الامیر حاجی رکن الملة والدین شاه حسن منظور انظار پروردگار بوده بهر چه
متضمن رضای خداوندست تبارک سبحانه و رضای والدین که متضمن رضای
اوست موفق باد قال الله تعالی و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی
وهن و فصاله فی عامین ان اشکرلی و لوالدیک الی المصیر شکر والدین را
قرین شکر خود ذکر کرد چه اهتمام ازین بیشتر تواند بود یا فرض توان کرد درین
نیکو تامل فرماید و باید که بتحقیق بداند که اگر کسی چنانچه رضای والدین است
زیست میکند و کمر متابعت ایشان بر میان جان می بندد خدای سبحانه ویرا
در دنیا عافیت کرامت میفرماید و امور بر او آسان میگرداند و راست می آورد
و محبت او در دلهای مردمان می نهد و در وقت وفات ایمان بر او نگاه میدارد
و اگر کسی مخالفت ایشان میکند و خاطر ایشان آزرده می سازد دشمنی او در دلها
می نهد و کار از دست او میکشند تا امور بر او راست نمی آید و تمام عالم تا ماهیها

دریم

دریم بر او لعنت میکنند و در وقت وفات ایمان او نعوذ بالله عرضه تلف است
الا من رحمه الله و حق است بر خدای که اگر او هم روزی پدر شود فرزند ناکسی بر او
کارد عاق موذی که ویرا آزارد و آنچه او با والدین کرده بود با وی کند بیت
زخمی که زنی چو باز باید خوردن ۰ در کم زدن اختیار باید کردن ۰ اکنون الحذر الحذر
که مخالفت والدین و آزردن خاطر ایشان تیغ زهرآلود است و خود را تیغ
زدن نه کار خردمند است یقین که آن مخدوم زاده ازین معنی محفوظ است
ولیکن گفته بهتر که الحزم سوء الظن این بود سخن در شکر والدین
آمدیم باز بشکر خداوند سبحانه چون حق والدین که سبب آفرینش ظاهری
این کس است چنین است حق خدای تعالی که آفریننده است چه باشد و
بر عاقل پوشیده نیست که آنکس که قطره آب را شخصی سازد دانا، توانا گویا
بینا و شنوا بدین صورت و صفت که مشاهد است و بدین اعضا و جوارح که
معلوم است آنگاه چنین طعامها و میوهای گوناگون بیافریند برای وی و چنین
لباسهای مختلف متنوع و چنین حیوانات متفاوت الخلقه از اسپ و شتر و
دراز گوش و غیرها بیافریند و مسخر وی گردانید و بالجمله جمله عالم را جهت منافع
او و ابنا جنس او آفریند و بدان متمتع سازد جای آن هست که حق نعمت چنین
کسی را بر خود بشناسد و روی دل بسوی او آورد و امر و نهی او را بجان فرمان برد
و کیف خداوندیست مقتدر جبار که اگر کسی مخالفت او میکند بیک طپانچه

قهر ویرا باخاک راه یکسان می‌سازد ان بطش ربک لشدید انه هو یبدئ
ویعید وهو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید وباید که یک کلمهٔ نوشته
نصب العین آن مخدوم زاده و آن آنست که مدار کار آدمی مطلقا بر اوایل شباب است
چرا که آن زمان آدمی قابل ترقی و تنزل هست و اکتساب فضایل و رذایل وی را
ممکن است همچون چوب تر که ویرا بهر شکل میتوان ساخت بعد از آن که بزرگ
شد بهر نوع که شد خواه خیر و خواه شر زیاده تغییر پذیر نیست همچون آن چوب
که خشک شده ویرا کج نمیتوان کرد و اگر کج خشک شده ویرا راست نمیتوان
کرد مثل آدمی همین است و درین باب هر چند بکینه تامل کرده ام هیچ چیز از صحبت
موثرتر نیست **شعر** عن المرء لا تسئل وسل عن جلیسه ۰ فکل قرین بالمقارن
یقتدی ۰ اگر خداوند سبحانه بکسی سعادت خواسته ویرا این رشد و خردمندی
میدهد که خود را از صحبت مردمی که طریقه غیر پسندیده دارد و رغبت صحبت اهل صلاح
و تقوی و متوجهان بخدا میکند و اگر بکسی بدبختی خواسته ویرا با نفس و شیطان
باز میگذارد که وسوسه و ترغیب او بصحبت جوانان و اهل طبع و مردمان که
خداوند سبحانه طریقه ایشان را دشمن میدارد میکند تا بوی ایشان میگیرد و مزاج
فطرتش فاسد و منحرف میشود و از استنشاق روایح الهی محروم می افتد
و ذلک هو الخسران المبین و الحرمان العظیم فالحذر فالحذر و آنچه حدیث فطرت
باید این کس میدهد و نور دل را قوت می بخشد مواظبت است بر فرایض و رواتب و

نماز

نماز چاشت و اگر میسر شود تهجد فهو نور علی نور و دوام وضو و صوم بعضی
ایام اگر چه از هفته روزی و از ماهی روزی باشد و تلاوت قرآن هر روز قدری
که اگر باین پنج شش چیز مواظبت نماید ثمرهای نیکو بدهد و امید که نور دل
سر بر زند آنگاه خود حاجت گفتن نیست **بیت** آن کبوتر که سر آموخته است
تو مخوان هیر آنش کو پر دوختست ۰ افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور
من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین بنا بر
صدق اخلاص که با آن خانواده هست و نسبتی که در اثنا آن سخن مذکور گشت که
اوایل شباب محل تمهید اساس امرات اما خیرا و اما غیره بدین چند کلمه
عجالة الوقت مبادرت جست اعتماد بر حسن استعداد آن مخدوم زاده والله
المستعان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و هو حسبی و نعم الوکیل
بسم الله الرحمن الرحیم سلام و الف سلام من فرط الحب و الغرام
علی الحضرة المخدومیة الملاذیة الاعظمیة الاعلمیة الاجلیة الابجلیة الاکرمیة
الصفویة المحمدیة و رحمة الله و برکاته و تحیاته و تسلیماته از خالق سبحانه منخواهد
که از روزنه فیض محمدی که مشرب محیط جامع است نوری و قوتی بر ایشان
فایض گردد که هیچ یک از دین و دنیا ایشان را مانع از آن دیگر نگردد و بجمع
آن متحقق شوند کما قال النبی صلعم خیرکم من لم یدع دنیاه لآخرته و لا آخرته لدنیاه
او کما قال بعض الاکابر احرث لدنیاک کانک تعیش ابدا واعمل لآخرتک کانک

تموت غدا وقال النبی صلعم المومن القوی احب الی الله تعالی من المومن الضعیف
وفی کل خیر اوکما قال وچگونه مومن قوی نزد خالق سبحانه احب نباشد از مومن
ضعیف وحال آنکه خالق سبحانه عالم را از برای اظهار کمالات وجود واخراج
معانی که در قوت هستی است بسوی فعل آورده وحکمت خالق چنان اقتضا کرده
که بعضی از آن معانی او خود سبحانه بفعل آورد بی واسطه وبعضی از آن بدست
عباد ظاهر گرداند وشخص قوی خدمتکار آفریدگار است ودر تحصیل این معنی
ای خروج کمالات الوجود من القوة الی الفعل چه بسیاری از آن بدست
او ظاهر میگردد بخلاف مومن ضعیف که او در عالم خدا زیاده کاری نمیکند و
در انتظام آن زیاده دخلی ندارد وبر طرف شکستن ان تنصروا الله ینصرکم بلطف
ربوبیت است ازین مقام وشبیه این مقام لمن فهم خالق سبحانه آدمی
بیکار را دوست نمیدارد وبود ونابود او مبالاتی ندارد واعتنائی بسوی آنکس
است که در عالم خدا کاری میکند واز ارکان عالم معنی یا عالم صورت چیزی
با و قایمست ومنوط با وست وطلب بعضی اکابر ریاست وخلافت را ازین
مقام است چه ایشان جامع مقامات وناظر اطراف کمالاتند لا کمن دونهم
من الاولیاء الناظرین الی بعض المقامات الالهیة الموقوفین علیه الغافلین
عن المقامات الآخرة وسخن بعضی از عارفان ازین مقام است آنجا که گفته اند
که بزرگان دنیا را تحقیر کردن از نقصان معرفت است مقصودش آنست که

ایشان

ایشان از آن روی که بعضی ارکان عالم الهی با ایشان قایم است شریفند و
بزرگ ومستحق تعظیم بلی از جهات دیگر شاید که مستحق اهانت باشد وشاید که
بعد از تعارض موجبات اهانت پیش آید وایشان را اهانت باید کرد ومقصود
عارف تنبیه است وملاحظه این جهت در ایشان بنا بر آنکه اکثر پاکان ازین
غافلند وبنظر تحقیر در ایشان مینگرند وآنچه حجة الاسلام رحمه الله علیه در
کتاب احیا فرموده ینبغی ان لا یستحقر السلطان وان کان ظالما بهم مؤید
این سخنست وسر بزرگی را در خور خود سلطنتی است واز آن روی که مستحق
قدری اعتبار وقد قال صلعم مجوسی حسن الوجه وضئ الهیئة فجعل تحتها آدم
حشو بالقز فلما نهض قال له عمر انه المجوسی فقال قد علمت ولکن امرنی جبرئیل
ان اکرم کریم کل قوم مقصود آنکه برای این اشتغال که بامر دنیا واقع است
بسیار خود را محجوب نه بیند که گاه هست که خود را محجوب دیدن محجوب شدن
بار می آورد اما کاسی که اشتغال شما بدنیا مقرون بچند شرط باشد یکی آنکه زیست
بعدل کنند وبگذارند که جوری وزیادتی یا ترک مروتی برای امری دنیوی
ارتکاب کنند دوم آنکه اشتغال بامر دنیوی غالب نشود بنوعی که از یاد حق
سبحانه باز دارد وو مانع صفاء وقت گردد کما قال الله تعالی لا تلهکم اموالکم ولا
اولادکم عن ذکر الله نفرموده که لا یکن لکم اموال ولا اولاد وکذلک قال سبحانه
لا تلهیهم تجارة ولا بیع این ملکه پیدا می باید که در عین اشتغال توانند که

تهلکم

بالکل از آن فارغ شوند و بیاد خدا مشغول شوند و جمیع آنها را نسیاً منسیّا سازند

بازکه وقت آن برسد بآن مشغول شوند و اندیشه آن کنند و این ملکه دشوار

اما آدمی قابلیت من طلب شیاً وجدّ وجد ظاهرا از ارکان قاعدهٔ روش مشایخ

خفر رحمهم الله یکی اینست و در تحصیل این معنی بسی کوشش مینمایند و شرط سیوم

آنکه تلبّس بدنیا و اشتغال آن در ظاهر جلد باشد و بصمیم قلب نرسد و دل بآن

آرام نگیرد فقد قال الرّب سبحانه انّ الّذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدّنیا

واطمانّوا بها والّذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک ماویهم النّار بما کانوا

یکسبون امید که خالق سبحانه را چنان خوش می آید که آنچه به بنده میدهد در عقب

کوشش و جوشش او بدهد لسر مکشوف علی المتبصرین بیت اوّلا او طفل را

گریان کند. وانگهی او شیر در پستان کند. تا نگرید طفلک حلوا فروش. بحر بخشایش

نمی آید بجوش. الله سبحانه وتعالی چشمی گریان و دلی نیازمند و بدنی کارکن کرامت

فرماید بحق محمد صلعم شبِ آدینه در اندیشه بود که چه طور مناسب حال شماست

که سلوک فرمایند و از خداوند سبحانه ابانت آن میخواست در خواب دید که شما

صباح تا چاشت در مسجد بتلاوت و ذکر مشغولی مینمودید و بعد از آن باشغال

دنیوی اشتغال میفرمودید و باز بعد از پیشین بمسجد می آیید و باوراد و ذکر و

تلاوت مشغول بودید چنان فهم کرد که بکر الحالة هذه این سلوک مناسب حال

شماست اگر این واقعه خوب و اگر چنین عمل فرمایند انشاء الله موجب تقرب خداوند

تعالی

شرط دوم در [illegible]

تعالی گردد و این دو وقت از سایر اوقات ممتاز است و امر بر محافظت آن

غیر مرّة در کلام مجید و حدیث وارد است کقوله سبحانه فی بیوت اذن الله

ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدوّ والآصال الآیه جمع اصیل و هو آخر النهار

و قیل ما بین العصر و غروب الشمس و کقوله سبحانه فسبحان الله حین تمسون و حین

تصبحون و کقول رسول الله صلعم من صلّی البردین دخل الجنة و فی خاصة الاخیره

قوله سبحانه حافظوا علی الصّلوات والصلوة الوسطی و قول رسول الله صلعم

من ترک صلوة العصر حبط عمله و سبب اختصاص این دو وقت بحسن عمل آنست

که وقت صعود ملائکه است و انهاء اعمال چه ملائکه که ناظر اعمال روزند شبانگاه

میروند و اعمال بندگان بر آفریدگار عرض میکنند و ملائکه که ناظر اعمال شبند بامداد

میروند و اعمال معروض میدارند پس اگر در وقت عرض اگر بر عمل صالح است

ملائکه چنین عرض خواهند کرد که چنین بدها کرد واما الحالة هذه بر عمل خیرات

پس مرجو آنست که حکم خداوند سبحانه در باره او برحمت باشد و قضیه مضی

ما مضی بر او خوانند و یک موجب دیگر مر اختصاص این دو وقت بعمل آنست

که مجمع ملائکه لیل و نهار است پس عملی که میکند شاهد بر آن بسیار است

دوباره بعرض میرسد و هر نوبت عرض رحمت بر آن مترتب میشود و بدلک

فسّر قوله تعالی اقم الصّلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر انّ قرآن

الفجر کان مشهودا ای یشهده ملائکة اللیل والنهار و تبهین بیانات

روشن میشود که عمل بد در این دو وقت بدتر باشد و قد ورد فی الحدیث من
قارف المعصیة بعد العصر لم ینظر الله الیه او کما قال و ازین جهت چنین معهود
شده که سوگند بردم بعد از پسین میدهند و طریق اذکار و دعا ثلث
است یکی آنکه معانی در ذات قایل پدید گردد و بعبارات آنرا ادا کند چنانچه
دستور محاوره است پس با خدا گوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار ایاک نعبد و ایاک نستعین چنانچه با کسی میگوید
ناولنی کتاب کذا و اعطنی کتاب کذا و انا احبک و این اعلی طرق است دوم
آنکه عبارات گوید و از آن معانی فهم کند چنانچه دستور استماع خطابست
سیوم آنکه عبارات خواند و از تفاصیل معانی او آگاه نباشد و این هم بحساب است
چه در حدیث قدسی آمده که هر کس که حبی الله تا آخر گوید اگر چه معنی آن نداند من
حساب او کردم و تلاوت قرآن باید که مقرون باشد بتدبر افلا یتدبرون
القرآن کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته معلومات بر خود عرض
کردن و ذکر او مجهولات اکتساب کردن از دلایل آن فکر و معلومات کلیه در
مواد جزئیه باز دیدن معرفت مثال ذکر آنکه شخص داند که خداوند سبحانه حکیم است
و این معنی مرة بعد اخری ملاحظه کند خواه بزبان گوید الله حکیم الله حکیم مرة بعد مرة
و فایده ذکر سه است یکی رسوخ آن معنی در نفس چرا که نقشی که نفس بآن منتقش است
بسیار عسر الزوال است از و چنانچه کاغذ که بهیئتی خاص پیچیده اند و مدتی بآن

هیات ماند

هیأت ماند او را از آن هیأت گردانیدن بغایت دشوار است
همین که دست از او رها کردند با هیات خود میرود دوم عمل آنکه بر مقتضی
آن معلوم واقع شود چه مادام که مذهول عنه است کارگر نیست در ایجاب عملی سیوم
آنکه ضبط نفس کند از پراکندگی و خواطر که نمی باید چرا که نفس معطل نمیتواند بود
اگر بتخیلات صحیحش مشغول نمیکنند تخیلات فاسدش روی مینماید و ورای این
چند معنی دیگر در ذکر هست که مخصوص عارفان و محبان خداست و وصف الحال
آن آنکه حلوای لبلبانی تا نخوری نه دانی مثال آنکه در فکر شخص عن البصیرة و دلیل التفصیل
حکیمی خداوند سبحانه نداند پس تأمل کند در خلق سموات و ارض و اختلاف لیل و
نهار و تشریح هیکل انسان و غیر آن از صنایع صانع آن اذعان کند عن
بصیرة و تفصیل و فایده دیگر رقیت از حضیض تقلید باوج یقین و قد قال النبی صلعم
تعلموا الیقین فانی تعلمه او کما قال و غایتی که خلق انسان بل خلق عالم برای آنست
و هو معرفة الرب سبحانه کما قال کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لاعرف و از جمله طرق معینه برای آن یکی فکر است کسی در فضیلت فکر چه گوید کفاه
قوله علیه الصلوة و السلم تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة و فی روایة ثمانین
سنة و چیزی چند که خداوند سبحانه حواله تفکر بآن کرده در عامه قرآن و این برای
آن خواهد بود که دلالت آن اقوی یا اوفی یا اظهر است پس تأمل در آن از تأمل در
غیر آن انسب باشد و ازین جهت کمینه از آیات قرآن آنچه درین باب مفروض است

کرده شد تا در آن تامل کنند و میخواست که در صحیفه ثبت کرده آن آیات بنظر
شریف فرستد وقت تنک بود و درین صحبت میسر نشد و آن آیات هم داخل
باور اوکردن مناسبست مثال معرفت آنکه این شخص بر وجهی کلی میداند که خداوند
سبحانه حکیمست در مواد جزئیه باز نمیداند یعنی وجه حکمت در هر فعل تا بتفصیل
باز یابد و این که بر وجهی کلی میداند که فاعل همه خیر اوست در هر فعل بعینه
باز وقت آن افتد تا اول منت پذیر از خدا شود در منافع که از خلق باو
میرسد تا رنجد از خلق در مضار والسلم علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم
مدتی مدید شد که بسواد رقم حضرت مخدوم حقیقی اسبغ الله علینا ظلال عنایته
صفی الاسلام والمسلمین محمد ابا لسنة عباد الله المخلصین که روشنی دیده
محبان است فایز نکشت و صول بخط نیم وصلی است با صاحب خط که مشتاقان
بآن تعلل میکنند تا هنکام لقا رسد مجنون را دیدند که در پای سکی افتاده کفتند
این چیست کفت این سک کوی لیلیست ع عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
سرور مشتاقان عالم حم میوه نوباوه را بوسه دادی و بر دیده مالیدی
که نکاشته قلم تقدیر و باده بوستان اوست عارفانرا اکر با عالم و با عالمیان
دمی است ازین روی است و اکر با جهان و جهانیان انسیست ازین بوی است
والخلق یزعمون انهم مع الاکوان هیهات الناس فی شان و هم فی شان
آخر بیت کار پاکان را قیاس از خود مکیر • کرچه ماند در کتابت شیر شیر

وضع آ

معروف کرخی را رحمة الله علیه طعامهای خوب بردندی و خوردی با وی کفتند
برادرت بشر حافی ازینها نمیخورد فرمود برادرم بشر را ورع بسته و مرا
معرفت کشاده بعد از آن فرمود من نیستم مکر مهمانی در خانه خداوند خویش
اکر مرا طعامی دهد خورم و اکر کرسنه دارد صبر کنم مرا با اعتراض و تمیز چه کار
در ظاهر امر معروف کرخی مشابه لوت خواران اهل طبع بود و هیهات انما
الاعمال بالنیات عذر این جمله خواسته و نموده که روح عمل نیت است و مدار
بر آنست و از اینجا فرمود یحیی بن معاذ الرازی رحمه الله طلب العاقل الدنیا احسن
من ترک الجاهل لها عاقل اکر دنیا جوید برای انقیاد حکمت آلهی باشد و جاهل
اکر ترک کند برای نادانی باشد بر اطاعت وظیفه حکمت خداوند سبحانه یا از
برای شهرت یا برای کسالت و بطالت خود نداند بیت کر بکاوی کوشش
اهل مجاز • تو بتو کنده بود همچون پیاز • عاقلان زایک ز دیکر نغزتر • بر یکی زان
دکر با نغزتر • این خود رفت در جایی دیدم که این دعا نوشته بود و فضیلت آن
ذکر کرده بسیار م از آن دعا خوش آمد سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان
الذی فی الارض امره سبحان الذی فی البر طریقه سبحان الذی فی البحر سبیله
سبحان الذی فی الجنة رحمته سبحان الذی فی النار عذابه سبحان الذی فی
الهواء روحه سبحان الذی فی القبور قضاؤه سبحان الذی رفع السماء سبحان
الذی وضع الارض سبحان الذی لا ملجأ ولا منجا الا الیه و بالجمله این بار نسیمی

که هیچ از وبیرون نیست هرچه هست چیزی از وست آسمان تختگاه اوست
زمین گذرگاه اوست بیت گر بجنت میروی بستان اوست • در بدوزخ
میروی زندان اوست • گر بمشرق میروی سوی وی است • در بمغرب میروی
هم زان اوست • ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع
علیم وعارفان چند روزی که ساکن این دار اند اگر تسلیلی است باین نیست و اگرنه
نفور از نهاد ایشان برآمدی کاقتیل بیت اگر دلم نبدی پای بند طره دوست
کیم قرار درین تیره خاکدان بودی • وفی هذا المعنی قال المولوی الرومی بیت
ندا آمد ز عشق ای جان سفر کن • که من محنت سرائی آفریدم • بسی گفتم که
من آنجا نخواهم • بسی نالیدم و جامه دریدم • بگفتا ای جان برو سر جاله باشی
که من نزدیک چون حبل الوریدم • الکلام باخره سخن درین بود که چندگاه است
که مخلصنوازی و اعلام حالات نفرمودند یا خود بما نرسید بهر حال انتظار اعلام
احوال خود جسماً ونفساً ومخدومزاده ام قرة العین بلغه الله مبلغ الرجال میرود
وآنکه در ادعیه طیبه مذکور ضمیر منیر بوده باشد والسلام والله یمن علینا
بکم واسبغ علینا ظلکم بمحمد وآله صلی الله علیه وعلیهم اجمعین بسم الله
الرحمن الرحیم هرکس که بدنیا آمده از آنجهت آمده که نفعی برساند و ثمره بار
آورد که هستی وی را بآن سبب انبساطی پیدا شود که تا انقراض عالم برکت آن
بادمی پیوندد و او درخود مترقی میکرد و اعمال آن جماعت که بروابط حقیقی بوی

متعلق

متعلق گشته اند در ترازوی خود میباید که نکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء
احصیناه فی امام مبین ومن سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی
یوم القیمة من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا ومن سن سنة سیئة فله وزرها
ووزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء واذا مات
ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث الحدیث الی غیر ذلک مما یعلمه اهله هرکس که
آمده نفعی از وبه بندگان خدا نرسید واثری از و در عالم باقی نماند بلکه در خود
آمده و در خود رفت نیامد و نرفت نمی پسندد که موسی عم غبطه میبرد بر پیغمبر ما صلعم
ابکی لان غلاما بعث بعدی یدخل الجنة من امته اکثر مما یدخلها من امتی انبیا
افضل خلقند که هیچکس البسط وجودا واکثر خیرا وابقی اثرا از ایشان نیست
بعد از آن مرشدان کامل بعد از آن درین معنی پادشاهان عادل بعد از آن
مالداران باذل وبعزة الله تعالی که درین ساعت هیچ چیز نزد این کمینه از آن
احب نمی افتد که مرا قدرت باشد و اعانت مظلومی کنم یا مال باشد صرف
محتاجی کنم یا بنا رباطی یا مثل آن با نشاط باشد وبتن خویشتن بخدمت
بنده خدا اشتغال نمایم واگر توانم که کسی را از معصیت بتوبه خوانم یا از
جهل بعلم آورم یا از کسالت بطاعت کشم قدر وقیمت این عمل با خود نمیتوانم
اندیشید وجماعت اولیا کاملین که ظاهرا بارشاد اشتغال ندارند از
ابدال واقطاب و اولیا باطنا باصلاح خلق مشغولند و تمام امور ربع مسکون را

در حیز ضبط می آورند چه جای جمع خاص و هیچکی انتظام عالم از برکات و
آثار ایشانست و گروهی که ظاهرا و باطنا بارشاد و اصلاح خلق مشغول
بنوده اند بنا بر آن بوده که جمع میان صلاح و اصلاح میسر نداشته اند و ابدا
و مرشدان باکمال از ایشان افضلند الا ماشاء الله و باین استناد اخراج
جماعتی میکنم از اولیا که بر قلوب ملایکه مهیمنند که از استیلاء حال و غلبهٔ
احکام آن بر ایشان خبر از کون ندارند و مقام ایشان در ولایت مقامی
غریب است و مرتبه ایشان در وجود مرتبهٔ عجیب و کم فهمی بحقیقت حال
ایشان راه دارد و اگر در تحقیق و تبیین حقایق این مقام شروع کنم سخن دراز میکشد
مخلص سخن اینست که بحکم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه وصیت میکنم
شما را و اهل بیت و اولاد و اقارب امجاد همه را ببذل و عطا و رسانیدن نفع
به بندگان خدا الامثل فالامثل بر سبیل خدمت نه بر سبیل انعام که هیچ
چیز را نزد خدا ازین سودمندتر نمی بینم و کفی بالله شهیدا بیت در گذر از
فضل و از جلدی و فن کار خدمت دارد و خلق حسن وابتغ فیما اتاک الله
الدار الآخرة و لا تنس نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک والسلم
علیکم و رحمة الله و برکاته و علی سایر الاقارب و الاولاد و اهل البیت خصکم الله
و ایاهم اجمعین بنور من انواره یملأ ظواهرکم و یتولی سرایرکم و یوفی حظکم من
حسنات دنیاکم و آخرتکم و ینزل علیکم من برکات السماء و الارض انه حمید مجید

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم سلام الله و رحمته و برکاته و تحیاته و رضوانه
علی سمی روح الله المؤید بروح من القدس پس انشاء الله در این سال عزیمت سفر
حجاز بود و از راه بر خاطر راچنان میشود که شاید در اثناء طریق رفیق توفیق اتفاق
افتد و صحبت منتظم سازد و عهد مورود قدیمه که بمقتضاء محبة الاباء قرابة الابناء
اکنون قریب بقرابت شده و مراعات آن از مواصلت ارحام معدود تواند بود
مجدد و موکد می سازد چه حقیقت آنکه درین جهان ظلمت اساس که بناء
آن بر تفرق و کثافت و مباینت طرز عالم یگانگی و لطافت که و ما امرنا الا
واحدة کلمح بالبصر اشارت بجمعیت و تفرید آنست نهاده شد چیزی که لمعهٔ
از انوار آن بر تابان باشد و تذکیر عهود اولیت و موطن روحانیت را که
مصداق الارواح جنود مجنده است شاید جز پیکر محبت نیست که المحبة هی الشوق
الی الاتحاد تا حجب تعاند و تباعد بکلی نسوزاند آتش او آرام نگیرد خاتمه حدیث
سبعة یظلهم الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله حیث قال ع و رجلان تحابا
فی الله از رفعت کنگرهٔ این بنا استیناس اساس پس خبر میدهد لیکن بنا بر
بعضی مواضع صوری و اشارات معنوی چهرهٔ آن عزیمت در حجاب تراخی
متواری ماند جناب فلان را بخدمت فرستاد تا تجدید قواعد اخلاص و
اختصاص نموده بعضی از آنچه مشاهده نموده از توجه خاطر درویشانه و اقامت
وظایف خیر معروض دارد و سنت سنیه اذا احب احدکم اخاه فلیخبره

بزبان بیان او در رشته انتظام کشیده شود و هم بحکم محنت و لازم مشهود
آن که بارادة الخیر للمحبوب است بازیاد میدهد که حق عز و جل دنیا را نه از آن جهت افزونه
تا دار تمتع باشد و اگر اسباب دنیوی بر بنده راست می آورد نه برای آنست تا او
بآن متمتع و کامران شود چه این خطاب با بیکانکان است که ذرهم یاکلوا و یتمتعوا
و یلههم الامل فسوف تعلمون بلکه برای آنست که تا او دیگران را بر خود ایثار کرده
مال و جاه خود در اصرف مرامات و مهمات بندکان خدا کند و بدان وسیله
بمقامات مروت که کمال انسانیت است برسد و شایسته مجاوره ملاء اعلی
و قرب حضرت عزت تبارک و تعالی شود هر کس که مال و جاه خود را صرف خود
کند و وسیله لذت و تمتع خود سازد و خود را و مال و جاه خود را در راه بندکان
خدا ننهد شکر نعمت بجای نیاورده باشد چه شکر آنست که آنچه حق تعالی داده
در آن صرف کند که حق آنرا برای صرف در آن داده و چون حق سبحانه و تعالی
مال و جاه برای آن داده که صرف مسلمانان کند و بدین وسیله فضیلت
مروت بدست آورد هر کس که آنرا صرف نفس خود کند و تمتع عاجل کفران
نعمت کرده باشد و جزای کفران سلب نعمت هر آینه آن مال و جاه زود
باشد که از وی باز گیرند و اگر آنرا بمصرف خود رسانیدی شاکر بودی و مستحق
مزید که لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید باکسان نبرند که اگر با
کسی نیکی میکنند با او کرده اند بل با خود کرده اند که بآن وسیله خود را شایسته

مزید

مزید ساخته اند ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها بیت گر کنی
نیک نیک پیش آرند • ور کنی بد بدی نگهدارند • چون حال کسی که مال و جاه
خود را صرف انتفاع مردمان نکند اینست چه گویند در حال کسی که مال و جاه خود را
وسیله ایذا و اضرار مسلمانان سازد و تغلب و ظلم و عدوان و منع حقوق
و سر ببر راضی نشود که نه خیر رساند و نه شر و لقد احسن من قال مثنوی بر سرها
درین سه پنج سرای • کارساز و نگاهبان خدای • مر ترا در جهان از آن بگماشت •
که بد ظالمان ز ما بر داشت • چون تو بر خلق جور و ظلم کنی • بیخ عدل از میان ما
بکنی • گر توئی پیش زما کمش رگ دلی • ور خدائیست شرم دار از وی • ز آب چشم
من گدای بترس • ورنه از آتش خدای بترس • دل درویش ناشکیبا شد •
تا لباس تو خز و دیبا شد • کس پیش خدا چه عذر گوید این را که جماعتی میکنند
که بچوب زر از بندکان خدای بستانند و آنرا صرف جامه مخمل و زین زرین
کنند و اگر ازین گذشت بخزانه نهند این آیه آیا در شان چه کسان نازل
شده باشد ان الذین یاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن
سبیل الله و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم صد از سبیل خدای زیاده ازین میتواند بود که کس را
مجال نباشد که نهی منکری بکند که زر بیت اللطف بدیوان میرسید سابقا درین
مملکت محتسبی بود اکنون آن هم بر افتاده و احتساب منحصر شده در تعیین تسعیر

وگرفتن رسم الاحتساب چنانچه اشد منکری نفس این احتسابت کسی این چه گوید امید که حق عز و جل شما را توفیق کرامت فرماید تا مگر بعضی از منکرات وعدوانات بوسیله مساعی جمیله شما مندفع گردد و این کفارت مصاحبت اهل دنیا باشد شما را والله ولی التوفیق ومنه الاستعانة بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحضرة المخدومیة الملاذیة الصفویة المحمدیة وعلی المقدم والقادم من المولودین المسعودین قرتی العینین بلغهما الله تعالی مبلغ الرجال ورحمة الله وبرکاته کسی را که فرزندیست دو رعایت لازمست یکی در امر خود و یکی دیگر در امر وی در امر خود آنکه بسیار او را بخود متعلق و منسوب نداند و خود را او را بر سویت از آن آفریننده سبحانه شناسد و بتحقیق داند که نسبت حقیقی نسبت آفریده است با آفریننده و دیگر نسب عالم طاری و اعتباریست پس پدر از فرزند بیگانه است در جنب آن نسبت که او راست با آفریننده او تعالی شانه و از بیگانه بسیار بار دو هیچ است که در میان آشنایان درآید و فضولی کند بلکه بر ارباب بصایر روشن شده که نسبت شخص با آفریننده اقدم و اوکد و اتم و اشد است از نسبت او با ذات خود پس اگر او میان خود و خدای درآید هم بهمین است و از اینجاست آنچه عارف گفته است دع نفسک لخالقها یفعل بها ما یشاء لا تدخل البین بلکه اگر خود آزاری پسندد شکایت بر آفریدگار برد چنانچه اگر غلام کسی تقصیری بیند شکایت پیش خواجه او برند ولقد احسن مولانا الرومی رحمه الله

حیث قال

حیث قال بیت ای خدا فریاد زین فریاد خواه • داد خواهم نی ز کس زین داد خواه • داد خود در امن نیابم جز بگه • زانکه او از من بمن نزدیکتر • و آنچه در امر فرزندانست آنکه از ابتدا آ هشت سالگی که شارع صلوات الله وسلامه علیه تکلیف بصلوة را میقات آن نهاده در تادیب او کوشند و او را باداب بزرگ کنند و باداب بر آورند که احداث اهیچ چیز از ادب انفع واهم نیست برای آنکه ایشان محض قابلیت اند و دیگر کسان را قابلیت ایشان بفعل می باید آورد و پس باید که بنوعی باشند که در نظر ایشان در آیند تا توجه و التفات بتکمیل شان نمایند که هیچکس محتاجتر بتربیت غیر نیست از احداث و در جذب خواطر و در آمدن در دلها هیچ مانند ادب نیست در صغیر و کبیر و با نفوس را بخاصیت تاثیرات چنانچه بر دانایان این روشن گشته پس اگر جماعتی کسی را پسندیدند و بنظر ایشان در آمد البته بهمت او را بر میدارند و کار او در صورت و معنی بالا میگیرد و همچنین اگر کسی را انداختند افتاده و از اینجاست آنچه آن بزرگ فرموده بیت اگر ز عرش درافتی بقعر چاه ملامت • هزار بار از آن به که از دلی بدر افتی • تو سعی کن که کنی جای خویش در دل مردم • که دل نظرگه حقست بو که در نظر افتی • و این که گفتیم در نظر هر کس است نظر دوستان خدا خود چون باشد از یمین یک آن حال باز دانند که فاسقی مستحق قتل شده بود بدزدی یا مثل آن و او را کشتند بعد از وفات او را بخواب دیدند در صورت

سعادتمندان از حالش پرسیدند گفت که چیب عجبی در زمانی که مرا گشته
بودند بر من گذشت و در خون من نظر کردم آن نظر آمرزیدند همانا نظری بوده
بترحم خدا دوستان خود را از خود جدا نمیکردانند هر کرا که ایشان بنظر در آورده‌اند
الله تعالی بنظر در می آورد و هر کرا ایشان رانند حق تعالی میراند التفات اولیا
دوستان خود ببینید که تا چه حد است که میفرماید ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله و بهمین اکتفا نکرده فرمود ید الله فوق ایدیهم و هست که در
روز قیامت با بنده گوید یا عبدی مرضت فلم تعدنی استطعمتک فلم تطعمنی
استسقیتک فلم تسقنی او گوید خداوندا تو از اینها پاکی فرماید مرض عبدی
فلان الی آخره او کما قال تعالی والله یمن علینا بسبوغ ظلالکم بحق محمد و آله
وصلی الله علیه و آله و سلم والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم
الله سبحانه حضرت مخدوم و مخدوم زاده را که پناه و امیدگاه دو جهه
وجوه سایر محبانست بلا اشتباه الواثق بلطف الله الاحد الصمد عماد الملة
والحق والحقیقة والدین محمد از آفات آخر الزمان محفوظ و مصون داراد و سلوک
سبیل سلف صالح را که طریق نجات منحصر در آنست او را میسر گرداناد و
پرتوی از خیر و کرامت او بمخلصان متخصص برساناد نامه نامی که مایه مسرت و
شادکامی است درین دو روز کمر ربان مفتح گشت و بدلبستگی بخیر و اقبال
بحق که اظهار فرموده بودند خداوند را سبحانه شکر کرد و در طلب افزون باد

وبدم سرد

وبدم سرد اضداد فرو نشیناد که بیت سایه حق بر سر بنده بود
عاقبت جوینده یابنده بود ای مخدوم مصطفی ص فرمود طبقات امت
پنج است هر طبقه چهل سال که مجموع دویست سال بوده باشد چنانچه بوجهی
آنان که بعد المائتین اند داخل امت خود نگرفته و از فساد آنان بعد المائتین
الخفیف الحاذ الذی لا اهل له ولا ولد له او کما قال و این تغیر و تطور بوده
در امت در می یافت که آنحضرت را پیر ساخت از غم کما قال ص شیبتنی
سورة هود آلر که در مفتتح سوره هود و اخوات او واقعست از جمله معانی
که در طی آنست یکی مواقیت و آجال خیار امت است الف اشارتست بعهد
انبیاء احمدی و لام اشارتست بمدت خلافت الخلافة بعدی ثلثون سنة
ثم یکون ملکا و را اشارتست بمدت سلف صالح و تغیر که بعد از انقضاء
دویست سال روی خواهد نمود و چون دویست سال بر پنج طبقه است هر طبقه
چهل سال کما ثبت فی الحدیث اشارة الی ذلک جائی دیگر فرمود که المر در حساب
ابجد میم چهل سال باشد را، المر ابود که آنحضرت را پیر ساخت در موضعی
دیگر فرمود ان استقاموا فیوم و الا فنصف یوم او کما قال چنانچه بوجهی
مظنه آن بود که از پانصد سال نگذرد مدت این امت شکر که گذشت اما
یقین دانیم که آنان که بعد از خمسمائه اند اکثر بکار ری باز نخواهند آمد مصطفی
ص که بدء الاسلام غریبا و سیعود غریبا اگر بعد از نهصد سال غریب نشده

خبر داده که خبر از ناس
روز از جان

هرگز غروب نخواهد شد غرض آنست که امروز از نور اسلام در جهان قدری
فراوان باقی نیست و اگر از شرق تا غرب عالم بجویند معدودی یابند که آن نور
در دل ایشان تابانست اگرچه نور هر یک کثیر را روشن کرده بالعرض اما آنکس
که نور حقیقی ذاتی داشته باشد چنانست که گفتم که بغایة الغایت قلیل است

بیت
ای برادر بر تو حکمت جاریست • آن ز ابدالست و بر تو عاریست

و چیزی که بالعرض باشد در مقام خوف و تزلزل خواهد بود و مشرف بر انهدام
و بسلامت بدر مرگ رسانیدن آنگاه از صولت مرگ آن زمان نگاه داشتن که
فا پسند نشود دشوار است نافعی در روض الریاحین حکایت میکند که نباشی
توبه کرد از وی پرسیدند که مردگان را چون یافتی گفت اکثر را روی از قبله
گشته بود نعوذ بالله من غضب الله زنهار زنهار که بر این نور مستعار نباید اگر
اعتماد مکنید و در آن کوشید که نوری حقیقی بچنگ آرید که العاریة مردودة
و مستعیر خایب و خاسر میماند

بیت
او چراغ خویش برباید که تا • تو بدانی مستعیری نی فتی •

اگرچه حکمت که بر حسب اتفاق چنان واقع شود نادراً که یک
عاریه باز نستانند و با مستعیر بماند اما این بسیار نادر افتد و اعتماد بر آن نشاید
کار را بر اصل میباید کرد و خود را بمحل امن رسانیدن و آن عاریه که باز نستانند
طریق آن نیز معلوم است که آن چیست آن بشفاعت صاحبدلی تواند بود
که درخواست کند این را با او بگذارید و از وی باز مستانید علاقه با یکی از اهل

دل اگر

دل اگر درست شده باشد شاید که این واقع شود و علاقه اخلاص است و محبت
که بهیچ روی تنزل نشود ای مخدوم حقیقت را گاهی بعبارت در نتوان آورد
و اگر بعبارت توان آورد بکتابت در نتوان آورد در راه میباید رفت تا برسند
آنگاه بهنند حلوای لبلبانی تا نخوری ندانی ای مخدوم بسیار کس رفتند و
بحقیقت این کار نرسیدند امروز در گور آتش نایافت در ایشان افتاده
و میسوزانند و از درد و غصه آن بر جان ایشان است که اگر بر کوه نهند بگدازد
بالقعد که چنین است پیش از آنکه کار از دست بیرون شود و باز وقت افتید و
انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر مال و منال و خویش و دوست و سرای
و بستان و این شهوات که آدمی عمر در سر آن میکند بیوفا اند از پی آدمی
بگور نمیروند و او را بدست اعمال باز میدهند و خوار میگردانند و باز
میگردند پدر رفت مادر رفت خویش رفت از این رفت و آن رفت ما نیز
خواهیم رفت آن رفتگان بسیار پشیمان اند از چه پشیمانند از مثل این طور
که حالا ما داریم از ایشان فوت شده و باز یافت نمیتوانند کرد ما را که
امکان باقیست باری نگذاریم که فوت شود گذشتگان پیوسته بجان ها
گذار میکنند و پند میدهند که زنهار زنهار که از ما فوت شد مگذارید
که از شما فوت شود اما گوش را اذن نیست که سخن ایشان بشنود مگر گوش
اهل دل ای مخدوم جز یاد خدای هیچ با آدمی نمیماند که در گور مونس باشد دل

بایاد خدا و هیید و قدر زمان که بپاید و فرجه که از کار باز پردازید فرصت
شمارید و در آن خدا را یاد کنید که آن یاد برای شما ذخیره می نهند و وقت
حاجت باز بشما میسپارند ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید چه گویم
چه مبارکست این اعمال صالحات و چه منور در روی سعید رفیقی است سر قدر
که مست بخدای سوگند که اگر یکدانه خرما در راه خدا صدقه کنید آن با شما
رسد و چنان بر شما روشن شود که مگر هزار هزار تنکه صرف کرده اید و اگر
صد هزار اینقدر در شهوات و لذات صرف کنید آن مقدار لذت بشما
نرساند که آن دانه خرما برساند چون با شما رسید لاجرم شکر شما بر صرف
میکردید ای مخدوم بشنوید و مترسید و دل ازین آرزوها خالی کنید و ترک
این لذات و شهوات نمایید که شما را بیرون ازین لذات لذاتیست که چون
این را رها کنید بآن برسید گمان مبرید که ضایع خواهد شد این تجارت بکنید که
زیان نمیکنید بیت اسیر لذت تن مانده و گرنه ترا ؛ چه عیشهاست که در
ملک جان مهیا نیست ؛ حضرت مخدوم امیر عماد الدین جعفر بداند که چنین است
که شما دو عماد دید و عماد ستون باشد اکنون ستون چه چیز بد ستون
دین تا شما را عماد الدین گویند یا ستون دنیا زنهار زنهار که ستون
دین باشید که دین پاینده است و دنیا تباه شونده نه او ماند و نه ستون او
الله سبحانه شما را پاینده دارد و در زیر سایه لطف خود شما را بپروراند و

منتهاه

و بمنتهاه آمت دوستان رساند انشاء الله وحده العزیز بسم الله الرحمن
الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز علیه جعله الله من الاعزین عنده
اما بعد تعجب دارم از کار آدمی که چگونه خنده و مرگ در پی اوست و چگونه فراغت
زیست میکند و او را حساب بازمی باید داد و چگونه خودسر میگردد و او بنده است
عجب که آدمی است دنیا را حقیقی میداند و آن خود حکایتی است و آخرت را حکایتی
گمان میبرد و آن همه حقیقت است اگر دیو بر وجود او غالب نبودی چنین وارون
نمیبود چون دنیا را حقیقی پنداشته کار و بار آن را سخت گرفته و بهمگی وجود خود
بآن مشغول است و چون آخرت را حکایتی انگاشته آن را آسان گرفته و در امر آن
بگفتار زبان قناعت کرده دریغا از بی‌نیازی خدا است که این همه خلق را با خود
گذاشته تا در وادی ضلال سرگردان میگردند آری بیت بی‌نیازش به چه کفر و
چه دین ؛ پیر پایش به چه شک چه یقین ؛ سبحان ربی الاعلی خداوندا در بی‌نیازی
خویش منگر در نیازمندی ما نگر بی‌زبانی خود را مبین زیانکاری ما ببین
پس خداوندا لطف تو بی‌پایانست از پای افتادگانیم ما را دستگیر کرم تو بعلت بود
است ما ناچیزان را در پذیر بیت یارب اگر نه لطف تو فریاد ما رسد
که کوشش ما تا بکجا رسد ؛ خداوندا ما را که اجازه است با تو سخن گفتن بدبخت
ما که اگر با جز تو سخن گوییم ما را که رخصت است یاد تو کردن زیانکار ما اگر جز یاد تو
کنیم خداوندا اگر زنده ایم اظهار جمال ترا زنده ایم و اگر میمیریم آشکار اگر دن

جلال ترا میمیریم محیای ومماتی لله رب العالمین خداوندا بحق خداوندی تو که
بر بندگی ما رحم کن چنانچه بندگی ما خداوندی ترا تن در داده خداوندی تو بندگی
ما را برحمانیت خویش درپذیر و دست رد بر سینه ما مشتی بینوای گدا باز منه
خداوندا میدانی که نفس خویش را برای تو دشمن میداریم شر این دشمن را
از ما دور دار خداوندا چه زمانی باشد که از ما جان خواهی و با خلاص جان را بشارت
فرمان تو کنیم و بحسرت آن زمان که زمان ما را از آنکه صرف در خلاف فرمان تو
شود نگاه دار خداوندا اگر ما را نفس بر نیاید شاید اما این که یکنفس برضای تو بر آید
نشاید ما را ازین خذلان محفوظ دار خداوندا بنده ایم بنده را چه می باید کرد تا
چنان کنیم خداوندا ترا ایم نه خود را اگر میدانی که چنین است ما را بما مگذار خداوندا
ترا از خود بنده ضعیف تر نمیدانیم بعدد رتبت که این ضعیف را دستگیر از خود فقیرتر
کسی نمی بینم مرا بطاعت خویش درپذیر خداوندا هر کس را حول و قوتی داده تو
حول و قوت من باش سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین شاید که امیر غیاث الدین گوید این چه طور
مکتوبیست که بمن نوشته که هیچ حکایت من در آن نیست چه کنم چون حدیث
دگری مرا شیفته میدارد حدیث با تو چگونه کنم حالیا گوش دار و پاره سخن
خویش هم بشنو هیچ توانی که شبی از خواب بشریت برخیزی و از حدث حدوث
طهارتی کنی و قامت خویش پیش خداوند یکتا دوتا کنی و سر باز زمین نهاده

آ فرمای

باعدم

باعدم اصل خویش که منها خلقناکم وفیها نعیدکم رجوع کنی و اگر یک شب
کردی هیچ توانی که آنرا با دو شب و سه شب کنی تا بآن معتاد شوی آنگاه داخل
والمستغفرین بالاسحار باشی آیا توانی که روزی بنور آفتاب تابنده است تو
خود را بنور وضو تازه و فرخنده سازی و چنانچه بازار معاملات مردم گرم است
تو بازار عمل صالح خود را گرم سازی و چند رکعت نماز بگذاری که ذخیره باشد
ترا یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و اگر یکروز کردی توانی که با دو روز و سه روز
کنی و خود را بآن خوکاره سازی که کان احب الاعمال الی رسول الله ادومها
شنیده باشی که لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل در رواتب و سنن نباید
که مسامحه کنی شنیده که الوضوء علی الوضوء نور علی نور چون وضو نور است اگر
نور دایم باشد بهتر باشد دهان محل کلام است تطهیر آن لازم است لولا ان
اشق علی امتی لامرتهم بالسواک ای اوجبت علیهم و ثیابک فطهر خوانده اگرچه
مراد تطهیر از نجاست است اما تطهیر از درون نیز طهاریت ان الله نظیف یحب
النظافة شنیده که ان الله رفیق یحب الرفق فظ و غلیظ نباید بود و طریق رفق
و حلم پیش باید گرفت با کافه ناس تخلقوا باخلاق الله بیان همه کرده و التوفیق
من الله تبارک و تعالی بسم الله الرحمن الرحیم زندگانی چون نیست جز یکبار
قدر باید شناختش ناچار حق تعالی جهان را که آفرید تمام و کمال بود اما هر یک از
اجزای او بخود مشغول بود و در هستی خود محبوس و جز خود را در نمی یافت و مر خدا را

بنده جز خود نمیداند است غیرت الهی از تنگ چشمی او تنگ آمد آدم را آفرید و او را
هستی خاص کم در بند آن باشد نداد بلکه تجلی ذات که از اختصاص و جهات
پاکست او را آفرید چون چشم بکشاد نظر او بر کل وجود افتاد هر یک را بصفت
و اسم خود بشناخت حق تعالی از اسرار جز اجهان که فرشتگان نام چیزها
پرسیدند نمیدانستند گفتند در سرای وجود آدم در آینه که هر یک از شما سر رشته
آنجا وا دردست در آن رشته زنید و بوسیله آن آنجا در روید و چون بآن حضرت
رسید از و تعلیم اسما کنید یا آدم انبئهم باسمائهم اکنون هر یک از فرزندان آدم
که نظر بر کلیت امر داشته باشد و مصادر و موارد وجود را مشاهده کند و بر داشت
و فرو داشت جهان از بیند فرزند صورت و معنی آدم است و هر کس که در هستی
خود محبوس باشد و جز صلاح امر خود ورا نداند است داشتن معیشت تن چیزی
صورة فرزند آدم و معنیً فرزند آدم نیست او لنگ کالانعام بل هم اضل اولئک
هم الغافلون و بدست آوردن آن کلیه و احاطت آن جز درین زندگانی میسر
نیست و چون شخص ازین دار رفت نامه او ختم شد و زیاد و کم نمیشود اگر در
جزویت مانده ماند و از کمال انسانیت ابدی محروم شد اکنون زنهار زنهار
که الوقت سیف و الفوت حیف بیت وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
حاصل از حیات ای دل این دم است تا دانی الله سبحانه توفیق روش این راه
و اقبال برین درگاه حضرت مخدوم دل آگاه مخلص نیاز الواثق بالله الاحد الصمد

محب الملة و الحق و التقوی و الدین شیخ محمد کرامت کناد بمحمد و آله الامجاد و
اولاده الانجاد بسم الله الرحمن الرحیم الله سبحانه حضرت مخدوم بحق و
امیدگاه مطلق افتخار عصابة الخیر الواثق بالطاف الله المقبل لوجهه علی الله
الموفق لکل خیرات انشاء الله محب الملة و الحق و الحقیقة و التقوی و الدین محمد را
از آفات روزگار و کرند لیل و نهار در کنف حمایت و رعایت و وقایه خویش
دارا د و دنیا را بوی چنان نماید که به بندگان شایسته نموده تا از آن آرامگاه
نگیرد و بآن مطمئن نگردد و مثل خود را با دنیا مثل تاجری داند که بملکی غریب رفته که تجارت
کند و ساعات عمر سرمایه ساخته که از آن سودی حاصل کند و باز بوطن خویش
آید پس نشاید و نباید که آن مایه گرامی بضایع از دست بدهد که هر نفس که نه بیاد خدا
صرف شود و نه در راه خدا تباه و ضایع گردد و آنچه در کار خدا صرف میشود در خزانه
خدا مضبوطست و در محشر با این کس میدهند یکی هزار شده بلکه هزار چیست که
آن زندگان متناهی که انفاسی است شمرده با زندگانی نامتناهی میشود بیت
هیچ بحری هیچ و بعد شود عمر یک روزه که در طاعت رود حکایت خلیفه
میکنند که جواهر بدجله می انداخت برای آنکه او از آب بر آید و میگفت اعجبنی
تکلمه یعنی مرا این آواز خوش می آید مثل آدمی مثل آن خلیفه است که این ساعات
عمر که یکی از آن بهزار هزار گوهر شبچراغ پیش می ارزد برای هوسی چند طفلانه
و آرزوی چند جاهلانه صرف میکند چون زندگانی آسان بچنگ او افتاده

قدرش نمیدانند باش تا اجل بدر رسد و این گوهر گرامی عرشی که چند روز
مهمان فرش بود با معدن خویش رود و آدمی بآن چیزی کسب نکرده باشد و آنرا وسیله
تحصیل امری نساخته که چون آن شعاع عرشی که آنرا روح گویند با کل خود پیوندد
بیت ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتاد است
بآن چیز برخوردار باشد آنگاه بداند که چه ستم برخود کرده و دانستن آنــدم سودی
ندارد چنانچه شیخ فریدالدین عطار گفته بیت چون توانستم ندانستم چه سود
چون بدانستم توانستم نبود ای مخدوم چند گوئیم که سر و برگ گفتن نداریم قصه می بینیم و
امری ما را فرو گرفته که هوش و ما پسکه بائیم است که از ما بر باید در برابر این قصه تاب
و توان نداریم مگر حسبه کتی بی دست و پایانه که در فرمانبرداری مصطفی کنیم که دل خود
یکبارگی باو سپرده ایم اگر آنچه ما می بینیم مردمان به بینند لرزه بر هفت اندام ایشان
افتد و همه بزانو در افتند که پای ایشانرا زور برداشتن ایشان نماند ای مخدوم
صورتیست که بگفتار در نیاید و در ظرف حرف نمیگنجد همین قدر بدانید که کار نیست
فرمان مصطفی صلعم می باید بودن و یکبارگی دل از خود برداشتن و خود را باو دادن
که آنچه او گوید چنان کنند که این راهیست که بپای خود نمیتوان سپرد و این
باریست که بی پای مردی او نمیتوان برد اللهم صل علی محمد و آل محمد
و سلم و اجعلنا من امة محمد و احشرنا فی زمرة محمد و الحمد لله رب العالمین
بسم الله الرحمن الرحیم یوم الجمعه حادی عشر رجب المرجب سنه ۸۸۸

که ثانی

که ثانی یوم وصول بشیر از است بوسیلهٔ این آیه اخلاص خود را اندکور خاطر
حضرت مخدوم و پناه و امیدگاه اللهم خلد ظله و اجمع شمله و وفقه لاحاسن الاعمال
مجبا للملة و الحق و الحقیقة و الدین الشیخ محمد میکرداند لله الحمد که بعد از تمادی مدت هجران
دیگر باره نهال وصال سرسبزی گرفت و بعد صوری بقرب معنوی مبتدل گشت
و قرب معنوی هرگز خود نبوده که نبوده قرب صوری و معنوی مستدام باد و نهال
محبت پیوسته برومند و در ترقی و انوار و آثار آن در ازدیاد آمین چگویم از فنون
الطاف و لطایف الهی که درین ایام بظهور رسیده لله الحمد فوق مبلغ الاحصا
هر فیض و رحمت که رسیده بخشی از جهت آنحضرت آماده است تا در زمان خود
برسد سلام ایشان بحضرت نبوت رسانیده و در مظان اجابت هیچ دعا در
جهت ایشان فرو گذاشت نمود باچیزی دیگر که گفتن آن حالیا رخصت نیست
مگر در زمان خود امید بکرم عمیم الهی آنست که چنان زمانی برسد که حوصلهٔ فهم
شما هرچه را گویند گنجانند و تخم یاری که در زمین صدر کشته شده کشجرة طیبة
اصلها ثابت و فرعها فی السماء نهال اقبال برکشد فصل چون این
جهان گذران است و آدمی مردنی و عاقبت مرد دانا با عاقبت مرد غیر دانا
یکسان نیست خوشا آنکس که این ایام گذران صرف بدست آوردن دانش
کنند تا صاحب ذات دانا گردد هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون
انما یتذکر اولوا الالباب در قرآن مجید دیده باشید که ذکر اولوا الالباب

بسیار میفرماید اولوا الالباب دانایانند که امر را چنانکه هست دیده
و دانسته اند و غطا، صورت را از چهره بتامل فکرت و عبرت برکشیده اند
از قشر بلب رسیده اند یعنی مغز درون پوست دیده اند چون پوست هستی
از مغز حقیقت برکشیده اند و محض مغز شده اند چون این جهان که آنرا قشر هستی
میگویند از هم کشوده شود که اذا السماء کشطت و آخرت که جهان مغز است
ظاهر شود ایشان با آخرت دست بهم دهند و یگانه باشند در عین راحت
ابد الآباد مستدام و جماعتی که پوست ندیده و ندانسته و نبوده اند با آخرت
که مغز است بحکم مخالفت جوهر دست بهم نه دهند مانند آب و روغن جدا مانند
و مشوش کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ای مخدوم اگر از حال رفتگان
پرده بردارند و آنرا بشما نمایند چنانچه باهل الله و اهل کشف نموده اند به بینند
امری عجیب و بدانند دانستنی غریب بیدار شوند و آگاهی یابند تا پادشاهی
یابند ای مخدوم حقیقت مانند بحری بیکران در شور است و از تلاطم آن بحر است
که ترشح میکند ای مخدوم بخدائی که جان مصطفی در قبضه قدرت اوست که
این جهان و کار و بار این جهان باطل و غرور است و حق و حقیقت جز آن
جهان نیست ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا
و هم عن الآخرة هم غافلون اگر تمام جهان از دست برود و در برابر آن
یک جو حقیقت بدست آید سودیست عظیم و اگر تمام جهان حاصل باشد و این

کس از

کس از حقیقت بی بهره انبانی است پر باد بهیچ نمی ارزد دلم از جهان به تنگست
و از صحبت اهل جهان ننگ عزلت و انقطاع خوشم می آید دریغا که اسباب
آن فراهم نمی آید خدا آسان کناد بیت دو گز بوریا و پوستکی و دلکی پر درد
دوستکی اینقدر بس بود جمالی را، عاشق رند لاابالی را، اشارات غیبیه از
عزلت و انقطاع بهم میرسید و از جانب صورت اسباب آن دست بهم
نمیدهد و عمر نیز میگذرد و کاری نا کرده تحسر و تاسف میماند ما شاء الله لا حول
ولا قوة الا بالله توکلت علی الله حسبی الله الامر کله بید الله ان الحکم الا لله ان الله
بالناس لرؤف رحیم و الحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم امدد بیده و اشدد عضده و ثبت علی الصراط المستقیم قدمه و سدده
وسدد به عماد الملة و الحق و الحقیقة و الدین محمد اداعی مخلص شکر ورود کتاب کریم
لازم الکریم که مخبر بود از سلامتی ذات و حسن التفات تقدیم رسانیده در
مقام محبت و خیرخواهی ثابت قدم و راسخ دم است با حضر وقت از نکات
حکمت که طالبان راه حقیقت را گوش آن باشد آنست که حق سبحانه
جهانی آفریده از نور و آنرا پای تخت و مستقر سریر سلطنت ساخته
و در منتهای آن جهان جهانی آفریده بمنزله شاخصی که برابر آفتاب
دارند ناچار آنرا ظلی ممتد افتد آن ظل این جهانست که ما در آنیم و بقا
این جهان را اجلیست مضروب که چون آن اجل بسر آید برداند چون آن

حجاب بردارند این جهان منسوخ شود چنانچه ظل منسوخ گردد نزد رفع شاخص
و نور آن جهان منبسط گردد و کلیهٔ امر را فرو گیرد و بمنزلهٔ دریایی که مدّ آغاز کند و سر عمارت
که بر ساحل آن باشد خراب کند تا همه دریا شود ناچار پس کسان این جهان جمله غرق
آن نور گردند و چون ایشان معتاد بظل شده اند دیدهٔ ایشان را از آن نور عارض گردد
که دیدهٔ خفاش را از دیدن آفتاب روی نماید از آن نور گریختن گیرند بهر سوی
که روی نهند آن نور بینند یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لا وزر الی ربک
یومئذ المستقر در آن صحرای بی پایان حیران و سرگردان گردند یوم یکون الناس
کالفراش المبثوث مگر جماعتی که در حیات دنیا گوش بوصیت انبیا کرده باشند
و بتدریج خود را با آن نور آشنا کرده و پاره پاره بر آن دلیر شده بدوام ذکر و عبادت
و سلوک سبیل قدس و طهارت و صرف وجه از ناحیهٔ ظل بجانب نور که اشعهٔ آن را
نزد رفع حجاب کلال عارض نگردد بلکه برای انعقاد مناسبت تمتع و تلذذ بآن حاصل
باشد چه نور فی ذاته مانع ابتهاج و استمتاع بآن عدم مناسبت است مانند عدم
جعل بگلاب و خفاش بنور آفتاب کما قال القایل **بیت** ای راحت دیگران عذابی
بر من • خورشید جهانی و نتابی بر من • و عارف محقق مولانا جلال الدین محمد رومی اشاره
باین معنی کرده آنجا که گفته است **بیت** پاره پاره خوی کن با نور روز • ورنه خفاشی
بمانی بی فروز • با سلیمان خو کن ای خفاش رد • ورنه در ظلمت بمانی تا ابد **سؤال**
و اگر سؤال کنند که این جهان عبارتست از مجموع این اشیا چون این جهان رفع

شود همه

شود همه این اشیا رفع شوند پس آن جهان بر او تابد و او تاب نیاورد و معذب
باشد **جواب** آنست که این جهان نشأه ایست اشیا را نه عین حقیقت
آن اشیاست و بطلان نشأه بطلان ذو النشأه لازم نیاید لیکن با دوام
که ذو النشأه معتاد بنشأهٔ سابقه و از استیناس با و در آن باقیست از نشأه
که غیر آن باشد گریزان است و بآن معذب و منغص همچون کسی که در خواب صورتی
بیند و بر آن عاشق چون بیدار شود و آن صورت نه بیند بنایافت آن معذب
باشد چنانچه خواب و بیداری دو طور است این نشأه را این نشأه و نشأه
آخرت را دو طور است نشأه اصلیه را و راه نجات را که بتدریج بسوی آن استیناس
با نور دهد پس بدوام مراقبه و ذکر و تجنب از ارجاس و قاذورات بشریت توان یافت
تان در کار باشید که رفع حجاب اعظم که برفع آن قیامت کبری قایم شود نزدیک
شده اقتربت الساعة و انشق القمر و رفع حجاب ادنی که برخاستن آن قیامت
صغری برخیزد از شراک نعل نزدیکتر است کل امرئ مصبح فی اهله والموت
ادنی من شراک نعله زنهار زنهار که تسویف بخود راه مدهید و هیچ کار بر آن
کار مقدم مدانید و مدارید که کاری ازین اهم نیست که خود را از عذاب ابد و
نکال سرمد خلاص کنید که چون سوط عذاب برداشتند امیر و فقیر و عظیم و
حقیر و شاه و گدا بیک چوب رانند و روی هیچکس نه بینند جز بعروهٔ وثقی
تقوی آنجا تمسک نتوان جست حبال اسباب و انساب جمله بریده شود بجد او

الساعة

آسمان و زمین سوگند که این سخن درست است و هیچ غلط در آن نیست و روزی
خواهد بود که آنان که فرمان نبرند پشیمانی خورند اما چه حاصل بیت
چون توانستم ندانستم چه سود • چون بدانستم توانستم نبود • زنهار زنهار
که این سخن را بازی نگیرید و منزل ندانید و غم خود بخورید که کسی غم کسی نخورد آن زمان
که عذاب خدا فرود آمد هر کس بخود درمانده پدر را غم فرزند نیست چه جای غیر
یودّ المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته التی
تؤویه و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه اعاذنا الله و ایاکم من عذاب النار و رزقنا
و ایاکم عقبی الدار و وفقنا و ایاکم للمبادرة التوبة قبل وصول النوبة و جعلنا و
ایاکم ممن زجر فانزجر و ذکر فاذکر بحرمة الوسیلة الکبری محمد مصطفی صلعم سبحان
ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة
معرضون بر حضرت مخدوم اللهم اکتبه عندک من عبادک الصدیقین مجد
الملة والحق والدین شیخ محمد واضح باد که این مردمان که آدمی میمیرد و همی است
گمان برند
باطل که اگر مردی برسد بلکه او منتقل میشود از پرده هستی بپرده دیگر چه هستی
تو بر توست از هر پرده که نقل کرد بپرده دیگر اهل آن پرده که از آن رفت گویند
برد و اهل آن پرده که بدان رفت گویند بزاد و چون آدمی بآن جهان افتاد
او را همراهی و همصحبتی و مونسی نیست غیر اعمال خویش نیک عملهای او بگرد او می آید

اگر علمهای

اگر عملهای شایسته است بدیدار ایشان شاد و خوش وقت است و او را یاد
این جهان نمیشود بلکه مثل او مثل کسیست که از زندگانی بسر ابستانی رود یا از
دست دشمنان که او را اسیر کرده باشند و از مملکت خود بیرون برده رهایی
یابد و با ملک خویش و دوستان خویش پیوندد و اگر عملهای زشتست از دیدار
ایشان در وحشت و عذابست و هر یک بر او از ماری گزنده بدترند و بیش
تنازکی این معلوم شد و امروز اعلام شما شد تا آگاه گردید و کار سازی آن جهان
کنید و غافل منشینید که نصیب آدمی از جهان همان است که در آخرت باوی
عاید گردد و قال الله تعالی و لا تنس نصیبک فی الدنیا دیگر چیزها نصیب جهانست
از او نه نصیب او از جهان هر چند آدمی پندارند والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد برادر عزیز شیخ کریم الدین از تایید خالی مباد
خدای عز و جل توانا است که هر غم و اندوه بردارد بلکه قیامت را حالی قایم کند تا
درخت این جهان که غم و شادی ثمره آنست از بیخ و بن بر کنده شود لیکن خدای را
عز و جل در هر چیزی حکمتی است از جمله حکمت آنکه مومنان از ازاله غم از یکدیگر کوشش
نمایند تا خدای عز و جل بایشان با فرشتگان مباهات نماید و گوید ایشان
جوانمردی مشتی ضعیف بدان قوی همتان مرا نگاه کنید و چون یکبار خدای
عز و جل این کلمه بگوید هزار ساله راه پایه ایشان از سموات برتر شود خدایا
که ما نمیریم تا یکبار تو این کلمه را در باره ما بگویی و چون این کلمه در باره ما بگویی

وچون این کلمه درباره ما گفتی آنگاه اگر خواهی جان بیران و اگر خواهی زبان که ما
برادر خود رسیدیم و باید که شیخ کریم الدین بداند که هر کس که خدای را عز و جل نشناخت
و پیوند و قربت با حضرت او پیدا نکرد و در راه او از دو کون دست خود نیفشاند
مغبون و محروم است دانی که صوفیه در سماع که دست افشانند ای برادر اگر گل
محبت خداوند عز و جل چنان تیز می آید که سقف گردون را هم است که بگشاید
چه میگویی هیچ میدانی که در چه محل افتاده ایم اینک نیکو بنگر والسلام علیکم
ورحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحیم الی حضرة المخدوم الحمید المؤید
المسند محب الملة والحق والدین الشیخ محمد اناله الله الرضوان الاکبر واعظم علیه
نعمته ووفر اما بعد ستایش خدای را عز و جل که پیوند دل ما را از دنیا برید و روی
دنیا را از ما پوشیده نگردانید تا او را دشمن داشتیم و طاعت را بر ما شیرین
ساخت و زیبای آن بما نمود تا در آن آویختیم اکنون چشم از رحمت او آنست که
بر این معنی ثبات کرامت فرماید و تا دم از رجوع قهقری ما را و جماعت اخوان
تابعین را نگاه دارد و بر همین عقیده و ملت بمیراند و سیرت سلف امت را
احیا کردن شعار ما سازد تا آنچه از آن ندانیم بدانیم و آنچه دانیم بعمل آوریم چنانچه
بدایت از اوست ثبات هم از او مسئول و مأمول است انه رب العباد و مولاه
الحمد لله که جماعت اخوان آلهیین که درین جانبند روز بروز در کار خدای
عز و جل گرمترند و دشمنی نفس و شیطان و دنیا در ایشان فزونی میگیرد و این آتش

هر روز

هر روز مشتعلتر باد و دل عدو الله که ابلیس است هر روز سوخته تر خدای
تعالی از شماتت عدو ما را نگاه دارد انه الکریم الجواد الرؤف بالعباد والسلام
بر سایر اخوان آلهیین کثرهم الله تعالی وظیفه آنکه در اعقاب صلوات اخوان را
در دعا شریک سازند و ثبات دین و استقامت یقین جهت ایشان از
خدای عز و جل خواهند که دعا که در ظهر غیب است مستجاب است و از اعانت
و امداد اخوان استغنا حاصل نیست بسم الله الرحمن الرحیم موعظه
صید جانور برای آن شیر نیست که جان دارد دو جهان سراسر جان است
در دیده عارفان چه آن دیده بدست نیاوری تا در خانه خود نشسته در صید
باشد بیت اسیر لذت تن مانده و گرنه ترا چه عیشهاست که در ملک جان میسر
نیست موعظه هر چیزی برای کاری آفریده اند دُر برای دست آدمی و خر مهره
برای گردن خر اگر دُر در گردن خر آویزند بر او ظلم کرده باشند همچنین انسان
برای بندگی حق عز و علا آفریده اند چون بندگی طبع کند ظلم بر خود کرده باشد
موعظه پادشاهی با حکیمی گفت از من چیزی بخواه گفت تو بنده بندهٔ منی
چه حد آن داری که از تو چیزی بخواهم گفت چگونه است این گفت تو بنده
حرص و آزی و حرص و آز بنده من پس تو بنده بنده من باشی آدمی باید که بر
طبع پلید خود باشد چون بنده بنده شود چه ظلم بر نفس خود کرده باشد
موعظه هر چیزی را حدیست ادبار عبد بر رب آخر غایتی دارد الم یأن للذین

آ
مهیا

آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله هر کس که روی خود بباطل آورد و پشت بر حق کرد
از آن روز باز که پشت بر حق کرد او را انتظار است که مگر باز آید انتظار از حد گذشت
آخر ای بنده از خداوند شرمی بدار که خداوند عزیز ترا منتظر و تو بر اعراض و ادبار
چنین مصر و مستمر لو علم المذنبون شدة انتظاری لهم لماتوا اشوقا الی **موعظه**
بر خیز که آخر باضطرار دست از آن می باید داشت اگر آدمی پیشتر از آن
باختیار دست از آن باز دارد بهتر باشد موتوا قبل ان تموتوا **بیت**
وای بر آنکه پیش مرگ نمرد • زود تا بسختیش بر بند • تا ابد عاجز است و مضطر و
گردنش زیر بار دوست بیند **موعظه** گرفتاری آدمی از سه چیز است تنعم و تجمل و
تکلف و سبب التزام او این معانی را آنکه گمان برده که مگر سعادت و کمال
او این حیوة حیوانی و هستی این جهانی است و این غلطیست که او را افتاده
این حیوة در طریق سعادت افتاده سعادت از قفاست این دنیا لب آبیست و
سایه درختی که مسافر روح ساعتی آنجا نزول کرده و زود از آنجا رحلت میکند دار
القرار غیر اینست هر کس که مایه و مال در همین محل خرج کند چون بمقصد رسید
مفلس باشد و مغبون و پشیمان **بیت** چون توانستم ندانستم چه سود
چون بدانستم توانستم نبود • والسلم علیکم و رحمة الله و برکاته ۵

بسم الله الرحمن الرحیم مخلصنوازی و پرسش حالات و اظهار دلبستگی
و موالات که حضرت مخدوم و پناه و امیدگاه الواثق بعنایة الله الاحد المستعین

بلطفه

واقعست

بلطفه الفرید محب الملة والحق والحقیقة والدین الشیخ محمد حماه الله بلطفه من
شر حاسد اذا حسد واعانه علی کل ما یرید و آید فرموده بودند وسیله بود که
خدای عز و جل ساخت تازگی دل پژمرده و گشادگی خاطر آزرده را چه ملاطفه
اخبه صدق که محبت ایشان بنور اخلاص مقرون و از غوائل تکلف و ریا مصون
است از نفحات آن نسیم ریاض خلد میوزد و از شبکات آن لوایح لطف
الهی بشهود میرسد هو الذی ایدک بنصره و وصول مدد و قوتست از جانب حق
عز و جل بواسطه و بالمؤمنین و وصول آنست بواسطه مؤمنان و از این و آن
نظر اهل شهود جز برحیم رحمن نیست خدای را صد جزو رحمت است یکی از
آن بجهان فرستاده و عطوفتها و مهربانیها که مؤمنان را باهم است از آنست
و نود و نه دیگر نزد خود نگاه داشته از آن نود و نه که در غیب نزد خود نگاه داشته
او را سبحانه و تعالی نود و نه نام است که متقیان که اهل ایمان بغیب اند دانند
و از آن یک که بجهان فرستاده او را نامی است که محبان که اهل شهود و عیانند
بفهم آن مخصوص اند و عامه مؤمنان را درین جهان از فهم آن حظی نباشد
و حق تحقق بآن سر عضر یک کس را نباشد و او صاحب اسم اعظم باشد در
روزگار خویش و او را غوث اعظم خوانند و او در مرتبه و مقام صدیقیت
باشد و ازین جهت گفتم که محبان بفهم او مخصوص باشند که علم و تحصیل آن
کما هو حقه درین جهان صورت نبندد آن با آخرت افتد و حق تحقق که غوث را

با آن باشد حق تحقیق باشد لایق حال این شاه و چون نهصد و نه سال از
بعثت پیغمبر صلعم بگذرد این مرتبه مجدد خواهد شد بکسی که صاحب پایه عاشره
شده باشد و آنچه در ممالک خاصه فارس ظاهر شده از رواج دین و دفع
منکرات و اراقت خمور و حرمت طنبور و تخفیف ظلم برکتی از برکات و نفحه
از نفحات صاحب پایه عاشره است و آنچه در حدیث نبوی علی قایله الصلوة
والسلام آمده که بر سر سر صد سال خدای عز و جل کسی را بعث کند که دین باو مجدد
شود و آنچه فرموده ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها معنیش آنکه
خداوند شما را در ایام دهر شما وزیدنهاست پس متعرض آن شوید آن اشارت
بصاحب زمان در سر روزگار و تجدد دین عبارت است از فرود آمدن حقایق
دین بر دل او از مشکوة نبوت بعد از آن که نزد مردمان جز صورت دین نیست
و از حقایق آن ایشان را آگاهی نه و جماعتی که بحسب ظاهر بترویج دین و نشر و
تقویت آن قیام نمایند در سر سر صد سال علما او باشند و از جانب او مستعمل
هر چند از این معنی آگاه نباشند و عامه پندارند که مجدد دین یک کس بیش نیست
که او محل نظر الهیست در سر روزگار و این جماعت عمال اویند و اگرچه نمیدانند
ای مخدوم من ورای امارت و وزارت و حکومت و سلطنت که مناصب و
مراتب اهل صورتست در جهان معنی مقامات و درجات و مناصب که
خدای تعالی بدوستان خود آنرا کرامت میفرماید **رباعی** در کوی خرابات

بسی مردانند

بسی مردانند کز لوح وجود نقشها میخوانند بیرون ز شتر که باحوال جهان
بینند شگفتها و خر میرانند اما آبادانی معنی بی خرابی صورت صورت
نمی بندد **پس** دنیا برادر خواهی و دین درست این هر دو نباشد نه فلک
بنده تست ای مخدوم رسول الله صلعم فرموده عش ما شئت فانک میت و
احبب ما احببت فانک مفارقه یعنی زی هر چند خواهی که آخر می باید مرد و
و دوست دار هر چه دوست داشتی که آخر از آن جدا خواهی شد ای مخدوم هر چه
از عمر بیاد خدای عز و جل صرف شد یا در جستن رضای او با این کس راجع
شدن گیرد در آخرت و هر چه در اندیشه احوال جهان و در تحصیل مرادات
خود صرف شده باینکس نخواهند داد مگر بصورت موت صفت روزگاری
که بغفلت و هوا صرف می شود در آخرت صفت عضو مفلوج است همچنانچه آدمی
که دست او مفلوج باشد اگرچه ظاهر او دستی دارد اما چون جنبش در آن نیست فی
الحقیقه دست ندارد همچنین آن نقد از زندگانی که بباطل صرف میشود
چون در آخرت با این کس رجوع کند خاصیت حیات نداشته باشد
پس آنکس که تمام اوقات او بباطل صرف شده خود را در تمام اوقات مرده بیند
و همیشه خود را در جان کندن یابد یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت
صفت چنین کس است و کسی که بعضی اوقات او بباطل صرف شده و بعضی بحق
صفت او صفت کسی باشد که سکرات موت او را فرو گیرد و لحظه ساکن شود

این باشد حال او تا زمانی که خدای عز و جل حکم فرماید میان عباد و فریق فی
الجنة و فریق فی السعیر الامان رحم ربی ای مخدوم چنانچه کارسازی زمستان در
تابستان کنند کارسازی مرگ در زندگانی باید کرد که برودت زمهریر مرگ کم از
برودت زمستان نیست ای مخدوم صرف اندیشه در احوال هر جا بقدر بودن
آنجا باید کرد غایت آنکه آدمی درین جهان صد سال باشد و بودن او در آن
جهان مدتیست نا متناهی پس باید که هر یک لحظه که اندیشه صرف کار جهان
میکند و بهر یک کار که برای انتظام امور این جهان میکند هزار کار برای انتظام
امور آن جهان کند ای مخدوم اگر شخص واقف گردد از آنکه فردا خواهد مرد
امروز چه کار خواهد کرد هر روز باید که آن کار کند چه هر روز احتمال هست که
آن روز باشد ای مخدوم مرده را زبان نیست که شرح حال خود کند اما عقل
ترجمان هر زبان است و وکیل خاموشانست که شرح حال ایشان کند عقل
میگوید که مرده این میگوید که اگر من بدانستمی که حالم این خواهد شدن
نکردمی جز کاری که امروز بوصله من نشستی ای زندگان از حال مردگان عبرت
گیرید پیش از آنکه از ایشان گردید پدر مرد و برادر مرد این کس نیز لاجرم خواهد
مرد ای مخدوم اگر شخص انتظار روزی میکشد که کار جهان بتمامی راست کند
و از آن فارغ شود و آنگاه شروع در کارسازی آخرت کند گو بهرزه انتظار مکش
که چنین روزی نخواهد بودن **بیت** تا کار جهان راست کنی دیر شود • چون دیر شود

دلت زما

دلت زما پیر شود • و بدانکه هیچکس را چنین روزی نخواهد شد پس
هم در اثنای این حال گروی از حیات می باید گرفت و فرصتی چند غنیمت
شمردن که حاصل عمر او همان است و لا تنس نصیبک من الدنیا نصیب وی
از جهان همان وقتهاست که باخلاص برای خدای تعالی در آن کاری کرده
باقی نصیب جهان است از آن حزم آنکس که نصیب خود از جهان و نصیب جهان
از او بشناسد و عمر خویش بهرزه در نبازد و لا حول و لا قوة الا بالله و الله ولی
التوفیق و به الاعانة **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی**
الی حضرت المخدوم الاجل الاکرم السدید المسدد المعان المؤید محب الملة و الحق
والحقیقة والدین الشیخ محمد کان الله فی الدارین له **اما بعد** کسی که از جوار رب العالمین
عز و جل محروم شده باشد و در دار لعین بمجاورت شیاطین در سجین افتاده
باشد و اگر از اعلی علیین باسفل السافلین آمده سزاوار است که یکساعت
از غصه و اندوه خالی نباشد و کوشد تا باز خود را بآنجا رساند که اگر تن آسانی
گزیند و بتسویف و مسامحه روز گذراند مبادا که زمان اکتساب فوت شود
آنگاه ابد الآبدین و دهر الداهرین در حضیض بعد قرین شیاطین و در محل
نفرین باید بود و از روح الهی وسعت جنات محروم پس بکوشید و میاسایید
که هر تعب و مشقت که بشما میرسد نیش عقارب دوزخست که شما را میگزد
و از ورای هفتاد هزار حجاب تا بدانید که چنین عذاب در ورای حجاب موجود است

وبترسید از آنروز که حجاب رفع شود ولی پرده کرند آن رسیدن کیرد والعیاذ
بالله العظیم غایت همت جاهلان همین است که عذاب امروز از خود باز دارند
چون آتش جوع افروخته شود آنرا بطعام ساکن کنند و چون آتش غضب بر
افروزد بآتش انتقام آنرا باز نشانند ای مغروران غضب جمره ایست از نار
جهنم جوع تبشی است از آتش دوزخ عذاب ادنی بشما از آن میچشانند تا باز وقت
عذاب اکبر افتید و اندیشه آن بکنید که پیش از آنکه بغتةً شما را فرو کیرد ای
عذاب ادنی باش تا برور کار عذاب اکبر را دفعی اندیشیدن است در خانه
حضرت امام زین العابدین علی آبائه وعلیه وابنائه الصلوة والسلام آتشی کرفت
و آن سرور در سجده بود هر چند میکفتند یا بن رسول الله النار النار پروا نمیکرد
بعد از ادای نماز از او باز خواست میکردند فرمود الهتنی النار الکبری یعنی آتش
بزرک مرا ازین مشغول داشته بود تقاضای قرضخواه می بینید که چه سخت
جماعتی که ایشان را حقوق نزد شماست روز قیامت دست در دامن شما زنند و
از چنک نکذارند و کویند حق ما باز ده ملاحظه کنید که چه سخت باشد امروز
چون کار به تنک رسید کیرم که ملک بفروشید و باز دهید آنروز چه توان
کرد که ملک و مال نباشد و تنها در آنجا مانده باشید که لقد جئتمونا فرادی کما
خلقناکم اول مرة وترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم اندیشه کنید که چه اضطرابست
روی نماید ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ بخدای آسمان و زمین که این سخن حق است

وچنین روز

وچنین روز خواهد بود و داد مظلومان از ظالمان خواهند کرفت نیکی ظالم
بمظلوم خواهند داد و بدی مظلوم بر ظالم خواهند نهاد و پروردکار
عز و جل حکم عدل خواهد فرمود و از هول آنروز دل مرسلین در خفقان و
اضطراب خواهد بود فکیف من دون ایشان قسم بنام بزرکوار حضرت پروردکار
که این حدیث از کجی پاکست و این حکایت راستست و دروغ نیست بترسید
و فصل قضا را آماده شوید که قیامت قایم شد و عرش خدا برای فصل قضا
نهادند و فرشتکان نواصی و اقدام میکیرند و بسوی خدا کشان کشان
میبرند از هول آنروز بترسید و کس را مترسانید عظمت خدا یاد کنید
تا که عظمت خود فراموش شود ملک خدا را مسلم دارید و جز راه نامرادی
و مسکنت و افتادکی مسپرید و بدانید که هیچ پایی را آنروز قوت برداشتن
نباشد وتری کل امة جاثیة امروز از برای خدا خود را پسند ازید تا آنروز
شما را بر دارد که من تواضع لله رفعه الله سر در پیش افکنید و خاشع و مطرق
باشید کردن میفرازید شکوه خدای را باید که دایم باشد خواه در حضور مردمان
و خواه در خلوت مضطرانه دست بسوی خدا بر دارید تا کرم رحیم فرماید انه
هو التواب الرحیم والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر رکن الدین چین اما بعد
چه خوش آینده است و بر جایگاه که بنده چون در نعمت خدای ناسپاس شود

وقدر آن نشناسد وعزت آن ندارد آنرا از وی باز ستانند ودر الم فقدان
او را بسوزند مانند کسی که او را بکاو وده کردانند هر بار دره بر او فرو کوبند
هر که آتش عمل اینش بزای آدمی کفور کنود تو چه کس باشی که خداوند دست تو در
نعمت خود برکشاید وتو آن را بهیچ نشمری ومنت پذیر از آن نباشی وپیوسته
زبان دراز برکشیده باشی بتشنیع که فلان چنین شد وچنان نشد وای بر آدمی
که هر چند تازیانه بلا تادیب کنند باز چون در نعمت برکشایند همه آنها را فراموش
کند وبطر وکافر نعمتی باسر گیرد چه مرکت آدمی را چه بدبختی است که دامنگیر او شده
نهادی دارد آدمی را که جز عذاب جاوید درمان او نداند مگر که نهاد آدمیت او بدل
شود والا اما نهاد نهاد آدمیت است چنین است خداوندا از آن تبدیل ذره
در کار ما واخوان ودوستان ما کن انک بالجود علی العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی اخوان الصدق فی بیر نصرهم الله بالنصر العزیز اما بعد نظامی که عالم راست
در حرکات وسکنات وخواص ومعانی سخت ظاهر است که ناظم آن نه عالم است خود
چه نقیش میکنند که هر یک از آنها از آثار وتاثیرات نه آگاه هستند وهیچ یک را
نبینند که در چه کارند پس معلوم میشود که با این پیدا پنهانی است واین قایم
قیومی است وسر رشته این کار بجائی دیگر باز بسته وآب این جوی از چشمه
دیگر روانست وآدمی را با این پیدا وآن پنهان سر وراهست کونی الجسم الهی

آنعلمت

آنعلمت آمار اه او بظاهر خود ظاهر است امار اه او بباطل اگر کسی از اهل
باطن است بذوق خود در می یابد که او را در نهان خود انوار لذیذه وبوارق
شوقیه هست ومنطق فعال که چون آنرا اشکار کنند ظواهر اکوان آنرا مطیع گردند
وچون سیمای او بر جبین او لایح گردد همه کس بقدر بینش خود شکوه از آن
بر ایشان نشیند واگر نه آنست که آن انوار بر او از فیض عالم قیوم است بجا
جهان آن را خاضع ومنقاد میگشت چه اثر خاضع نیست الا مر موثر خود را
یا آنچه نسبتی او را با آنجا درست شده باشد که ولله العزة ولرسوله وللمومنین
وفی الصحیح ان الله اذا احب عبدا نادی جبرئیل فی السماء ان الله عز وجل
قد احب فلانا فاحبوه فیحبه اهل السماء ویوضع له القبول فی اهل الارض
وکسی که نه از اهل باطن است او را معلوم است که اهل باطن در عالم هستند وبتواتر
معلوم کرده آثار واحوال ایشان ومیداند که آدمی نوعی واحد است هر چه بر یکی
رواست در قبول ماهیت هر یک همان هست پس معلوم میکند که اتصال
بغیب واستفاضه از عالم باطن در استعداد همه آدمی هست چون درست
شد که آدمی را راه بظاهر وباطن هر دو هست وباطن اصلست وظاهر فرع چرا آدمی
اصل را فرو گذارد وبفرع مشغول شود واگر چنین نباشد او جز ستمکاری
جهول ظلوم خدای عز وجل ما را واخوان ما را از ستمکاری وجهل پناه خود
داراد وبراه پیغمبران وصدیقان راهنمودی کناد آمین رب العباد

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی
الاخوان الآیبین التایبین وشیخهم وامیرهم والواحد بعد الواحد منهم
ثبتهم الله وسایر الاخوان علی الصراط المستقیم اما بعد چون وارنده
مستعجل بود نخواست که صحبتش از تذکره خالی باشد و چه تذکره نافعتر از تعلیم
چیزی باشد که اگر مستمع تمسک بآن جوید رستکار جاوید شود و چنین تعلیم از
که تواند بما رسید جز از کسی که بجهان جاوید رسیده باشد و چنین کس کیست
جز پیغمبران خدای که ایشان درین جهان آن جهانی شده اند و احوال آن جهان
دانسته اند و آنرا بعلما رسانیده اند و علما از اخبار آنچه از ایشان اخذ کرده اند
بدیگران میرسانند اکنون آنچه بما رسیده از تعلیم انبیا علیهم الصلوة والسلم
آنست که فرزندان آدم باید که ذکر عالم اعلی در خود پایند و مدام در اندیشه
آن باشند و در مقام رزق توکل بر قیوم عالم تعالی و تعظم کنند و از او خشنود
باشند و تلخ و شیرین که پیش ایشان آید از آن روی ترش نکنند برای آنکه چون
توکل بر کسی کردند و او را وکیل خود گرفتند کار خود را که بصلاح وید ایشان باشد
کند ای فرزندان آدم آفریدگار عالم از شما اعلمست و در خواهش خیر برای
مومنان و مخلصان با ایشان ارحمست از ایشان کار خود با او گذارید و
باک مدارید وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و بقیوم عالم نیکو کنید که اگر
چنین معامله کنید از آن پشیمان نخواهید شد و از خود و از هر کس که شما را

این دلالت

این دلالت کرده باشد اقصی شکر و رضا خواهید داشت والسلم والاکرام
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله
مولانا مجد الملة والدین سلام الله اما بعد در ورای هفت پرده دل آدمی
سری مودع است که جز بوجه آلهی خندان نشود و تا آن وجه بشهود او نرسد
گویا نگردد و جز خدایرا نتواند شناخت و جز با خدای محبت او گرم نشود و شرایع
که پیغمبران نهاده اند و اذکار و صلوات که تعیین کرده اند همه برای آنست
که باشد اثر آن بآن سر برسد و آن سر جنبش کند و چهره نماید و انوار آن
بپردهای هفت گانه دل لامع گردد هر کس که سر او گویا شد گویایی ابدی گشت
و هر کس که سر او گویا نشد چون سموات سبع طی شود برای ظهور قیام قیامت
و هر آینه پردهای هفت گانه دل نیز بر درد چون سر او گویا نشده و حرارت محبت
آلهی در وی جنبش نکرده گنگ جاوید باشد و در زمهریر تعطیل افتد برادر برای
سر دل متسع خداست عز و جل بحکم ما وسعنی ارضی ولا سمائی الحدیث و بودانی
که غیر خدا را مجال نباشد که در منزلگاه جلال خدای نزول کند اگر بخدای آبادان
نباشد خراب مطلق باشد و جز خدای عامر آن نتواند بود فاعتبروا یا اولی
الابصار ای برادر از پردهای هفت گانه دل درگذر و بدن خاکی را با قفا
افکن هم از دایره صغری که آنرا عالم صغیر گویند و هم از دایره کبری که آنرا عالم
کبیر گویند یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات

والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان که صرصر قهر وزیدن خواهد گرفت
که خیام سموات را برکند و بساط ارض برچیند و هر کس را که مستقر در وجه ارض
و تحت سما باشد و اخلاد بسوی ارض کرده باشد در بادیه بوار افکند زیرا که
خود را او از اقطار سموات و ارض بیرون رویش از آنکه این صرصر وزیدن گیرد
صرصری که بر قوم عاد وزید نموداری بود از آن صرصر دیدی که با ایشان چه کرد و بیاب
خود را و تو دانی که بخود از اقطار سموات و ارض بیرون نتوان رفت لا تنفذون
الا بسلطان آن سلطان که بمعونت او از اقطار سموات و ارض بیرون توان
رفت و بجناح همت او این مسافت بعید را قطع توان کرد بدست آر و دست
از دامن او مدار تا این کار سمت تیسیر پذیرد والسلم علی من اتبع الهدی و علی
الاخ الشیخ ابی سعید بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد سدد الله احواله اما بعد آدمی بی هوای
خود گرفته و خلیع العذار و گسسته مهار هر سو میچرد بایستی که چون بحمی خدا آید
خود را باز گرفتی اما اکثر مردمان نه چنین اند از حمی تا غیر آن فرقی نمیکنند و هر چه
آرزوی ایشان در آنست تناول میکنند خواه حلال و خواه حرام و هر چه مانع
ایشان است از آرزوی ایشان آنرا از پیش بر میدارند خواه حق باشد و خواه
باطل بایستی که با حق چنین نکردی و حرمت نگاه داشتی بیت نه هر جای
مرکب توان تاختن • که جاها سپر باید انداختن • اما ایشان از آن بیحیاترند که

آرزوی حق شرم دارند و بخود از آن معجبتر که مثل چیزی تنزل روا دارند حق را
در خود می بینند و حق خود را اگر حق را صورت خود نمودی این از پیش برفت
اما چون حق را صورت خود نیست البته روزی صورت حق آشکار شود و
باطل ایشان را آشکار گرداند جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
اگرچه حق را لطفی است که از آن جهت بهمه چیز رسیده اما جلالی پیرامون
اوست که نگذارد که چیزی باو رسید شنیده باشی که عبد الله سلام در تفسیر
جلال گفته است انه الجنة المکتوبة بالعرش اگر کسی گوید حق بخدای عز و جل
میگویند و بر کلام صادق نیز اطلاق میکنند بر سبیل اشتراک لفظی
از حق تو کدام میخواهی و جلالی که میگوئی اگر آنست که صفت خدایست عز و جل
تفسیر آن بجنة مکتوبه بعرش چگونه توان کرد و اگر جز آنست باز نمای
جواب آنست که این سخنان با کسی میگوئیم که باین استفسارها حاجتمند نباشد
و چون در اندرون کار باشد که ما سخن از دهان بیرون نه انداخته باشیم
که او مقصود فهم کند این استفسار تو دلالت بر آن میکند که تو در اندرون
کاری و داخل نیادون من مکان بعیدی هر آینه این سخن نه باثبت خاطر خود را
تو رنجه مدار والسلم علی اهله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیی فی الله تعالی الخلیل الجلیل الصدیق الصدیق الشمسی المجدی
ایده الله تعالی و اید به اما بعد نامه گرامی که مشتمل بود بر بشارات طیبه

و بشارات مبارکه رسیده و خدای را عز و جل بر آنچه از مضمون آن مستفاد شد
شکر گذارد و بمقتضی لئن شکرتم لازیدنکم رجا از دیاد نعمت و نزول فواضل
رحمت دارد و ما ذلک علی الله بعزیز داعیه حفظ کلام الله که در خاطر زده
بسیار مستحسن و محبوب بود اگر عود بآن فرمایند خوب باشد و ورد نوافل و
آیات که در آن تلاوت میفرموده اند نگذاشتن که از دست برود دیده
مینماید و راه باز یافتن دل هم از آنجا مفتوح میگردد ان شاء الله تعالی صورتی که
در باب استحباب دعا عقیب تلاوت نگاشته کلک داشته بودند شکی
نیست که اعقاب تلاوت از مواقع اجابت دعا عد کرده اند اما از مجرد این
لازم نمی آید که مردمان مامور باشند بدعا عقیب تلاوت امر استحبابی چنانچه
حین سجود از مواقع اجابت دعاست مع ذلک نه آنست که مستحب و مسنون است
مردمان را که هر بار که سجده کنند دعا کنند چنانچه مستحب و مسنونست او را که
سبحان ربی الاعلی بگوید و نزد صیاح دیک دعا مستحب است مع ذلک نه آنست
که مستحب است هر کس را که صیاح دیک بشنود البته دعائی بکند بلکه این امریست
موکول برغبت شخص و عد مواقع اجابت دعا اخبار است باینکه بکجا و در چه وقت
و در چه جای دعا غالبا مستجاب میگردد نه ترغیب است و تحریص بر اتیان بدعا
در آن مواقع چنانچه طبیب گوید تفاح مقوی قلبست این اخبار است باینکه
قوت دل می بخشد تا اگر کسی را تقویت دل مقصود باشد طریق آن داند نه

ترغیب

ترغیب در اکل تفاح بلی در عقیب ختم خاصه دعا استحباب آن از سخن نووی
معلوم میشود قال فی التبیان المسئلة الرابعة یستحب الدعا عقیب الختم استحبابا
متاکدا پس در عقیب ختم دعا باید کردن و در سایر اعقاب تلاوت خیار با
قاری باشد مگر آنکه تصریح باستحباب دعا در عقیب تلاوت مطلقا یافت
شود و در سخن فقها این کمینه تا غایت باین تصریح نرسیده ام اما آنچه در
باب اسرار و عدم اسرار دعا قلمی فرموده اند نقول که باین ضعیف رسیده مقتضی
اسرار نووی منها ما قال فی الروضة و یسن الدعا بعد السلم سرا الا ان یکون
اماما یرید تعلیم الحاضرین فیجهر و قال فی التبیان واعلم ان الاسرار فی القراءة
والتکبیرات وغیرها من الاذکار هو ان یقول بحیث یسمع نفسه اذا کان صحیح السمع
لا عارض له و قال صاحب المهمات علی کلام الروضة تقییده الدعا بالسر
دون الذکر یقتضی ان یجهر به اعنی الذکر کما هو المعتاد و لیس کذلک فقد نص
محمد بن ادریس و الاصحاب علی ان حکم الذکر فی ذلک حکم الدعا و قد نبه علیه فی
شرح المهذب انتهی و ما نقل عن ابن عباس فی تفسیر قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک
تضرعا و خیفة و دون الجهر بالغدو و الآصال قال رضی الله عنه هو ان یسمع
دون غیرک و منها ما روی عن الحسن فی قوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیة
انه لا یحب المعتدین قال بین دعوة السر و دعوة العلانیة سبعون ضعفا
و لقد کان المسلمون یجتهدون فی الدعا فلم یسمع لهم صوت ان کان الا همسا

بینهم وبین ربهم ان الله تعالی یقول ادعوا تضرعا وخفیة وان الله تعالی
ذکر عبدا صالحا ورضی فعله فقال اذ نادی ربه نداء خفیا انتهی رواه محیی السنة
فی المعالم ومراد بمخافت منهیه فی قوله تعالی ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت
بها شاید والله اعلم که مخافت بلیغه باشد بحدی که هم آن باشد که گوینده خود
نشنود ومخافت حقیقه خود اینست که هیچکس نشنود نه او ونه غیر او وشکی
نیست که این مرتبه از مخافت ممنوعست قال فی الاذکار اعلم ان الاذکار المشروعة
فی الصلوة واجبة کانت او مستحبة لا یحسب منها شیء ولا یعتد به حتی یتلفظ به بحیث
یسمع نفسه اذا کان صحیح السمع لا عارض له وچون مخافت منهیه فی قوله تعالی
بدین مرتبه منزل کردد ومخافت مذکوره فی قول الامام الغزالی الرابع خفض الصوت
بین المخافة والجهر که مرآنیه مقتبس از آیه کریمه است بر همان مرتبه تنزیل باید کرد
فیتفق کلامه علی ما سبق من النقول هذا ما بلغ علمنا الیه فی هذه المسئلة
والباقی الله تعالی اعلم بها **فصل** در مکتوب سابق التماس ذکری فرموده
بودند که مواظبت بر آن موجب تنویر قلب ورفع وسوسه واعراض از فانیات
باشد واز کیفیت زیستن بوظایف قلبی وبدنی وادب با خدای عز وجل و
رسول الله صلعم وسلف ماضین وسایر عباد الله الصالحین استکشاف نموده
مواظبت بر ذکر لا اله الا الله بشرط ملاحظه معنی آن ونفی ما عدای آن از خاطر
ذکری متوالی متواتر بی زیادتی رفع صوت بآن بسیار سودمند است ومواظبت

الآیة الکریمة

برین دعای

برین دعای نبوی که مذکور خواهد شد مظنه آثار مذکوره است وهو هذا
اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی
حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام
والعزة التی لا ترام اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تنور
بکتابک بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان تشرح به صدری
وان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرک ولا یؤتیه الا انت ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم واز حفظ قرآن که در دعا مذکور است قصد مجرد
حفظ ظاهری نکند بلکه اخذ آن وعمل بآن چنانچه در ضد این معانی فرموده
کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی اما استکشافات باقیه
پوشیده نیست که شرح وتفصیل آن مجالی بحث واقع میخواهد ومطاوی طوامیر
آنرا نمیگنجاند بلکه در مجلدات استیفاء آن توان کرد والسلام علی من اتبع الهدی
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی
فی الله وحبیبی مولانا شمس الملة والدین محمد ایده الله تعالی **اما بعد** از
طریق حصول معرفت خاصه پرسیده بودند آدمی را حالتی می باشد از استقلال
وقیام بخود ورجوع با خود وانقطاع از همه کس وهمه چیز که راست الفی باشد که
هیچ میل بجانبی در او نباشد وپیوستگی با هیچ چیز نداشته باشد وچون باین
حالت شد ابواب معرفت خاصه بر دل او گشودن گیرد وبرای آنکه خدای

واسع

عزوجل وترا است و وتر را دوست دارد و چون عبد باین وتریت رسید نزد او
محبت واجب باشد و محروم شناخت کبریا گشت و صفت بنده که باین وتریت
رسیده باشد آنست که شادی و غم وی را نباشد چنانچه خدای عزوجل
فرمود لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم اگرچه مردمان آنرا بر مبیات
شادناکان و غمناکان بینند **بیت** باغ سبز عشق کوبی منتهاست • جز غم و
شادی درو بس میوه‌هاست • و بنده مذکور را طمع بکس نباشد و هم از کس نباشد و
بنده مذکور اگر همه عالم بدشمنی او برخیزند باک ندارد و اگر همه عالم بدوستی او کمر بندند
منت نپذیرد و بنده متوکل باشد چنانکه اگر وی را در چاهی کنند و سر آنرا بگیرند
دلش برهمان قرار باشد که در خانه خود پیش اهل و عیال و بنده مذکور راضی باشد
بهرچه خدای عزوجل بر او قضا کند چنانچه عمر عبدالعزیز فرمود لم یبق لی سرور
الا فی مواقع القدر و بنده مذکور خمول دوست دارد و شهرت نخواهد مگر آنکه
خدای خواهد و بنده مذکور را انس با انس نباشد مگر با امر خدای عزوجل و بنده
مذکور عروس عالم ملکوت باشد خدای عزوجل او را هر ساعت بر منصه
از منصها کرامت نشاند و بر دیده ملکوت جلوه دهد عروس در لغت مشترک
رجل و امراه را مرد و گویند و بنده مذکور بر زمین نرم رود برای آنکه عروس باید
که خرامان رود و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا اما این خرامیدن
جز آن باشد که خدای عزوجل آنرا نکوهیده آنجا که گفته انه لا یحب من کان

مختالا فخورا

مختالا فخورا ای ولیم سوره الرحمن عروس قرآنست عباد الرحمن عروس جهانند
عالم بدیدار ایشان خرم است و زمین بانوار ایشان روشن ذکر صفت
صالحان کنم تا رحمت خدای ریزان شود و ولیم را از آن نصیب رسد و ولیتم
بداند که مقامات اختصاص کسبی نیست افرادی از بنی آدم خدای عزوجل نامزد
آن میکند و هم از روز اول دایه لطف خویش را بتربیت ایشان میدارد و
در حجر عنایت پرورش میدهد تا میرساند کما اقول **بیت** جان فدای خاک
آن طفلی کنید • کو خورد روزی بر از نخل امید • صد هزاران جان مشتاقش
فدا • سایه بالش هست از زیر فلک • دایه او مهر و ماه
اندر فلک • جمله عالم بر سرش لرزان شده • غیر این انسان که او نادان شده
ماهیان در بحر گویندش دعا • هم ددان در کوهها و دشتها • ماه تا ماهی
گواه حال اوست • بنده آن حشمت و اقبال اوست • اما مقام عبادت کسبیست
و مبذول است از مقام رحمت عام سالک باید که باندیشه مقامات اختصاص
و کرامات خواص خاطر خود در ارنجه ندارد و روش خویش را باین اندیشه معلول
نگرداند ملازم جاده عبودیت باشد بر قانون اخلاص بی استشراف خاطر
باغراض و اعواض که اگر چیزی از آن برای او مکتوبست باو خواهد رسید و اگر
مکتوب نیست او را همین بس که از خاک روبان این درگاه است ای ولیتم
دیده که مقناطیس سوزنی را برباید و از آن آونگان شود باز آن سوزن سوزنی را

بربايد و بكذا تا سلسله پيدا شود از سوزنها اگرچه جز سوزن اول بالذات
متصل بامقناطيس نيست اما متصل بمتصل بشي متصل بآن شي است **بيت**
گر تو خواهي همنشيني با خدا • رو نشين اندر حضور اوليا • از حضور اوليا گر بگسلي
تو يقين ميدان كه جزوي نه كلي • اي وليم شكر و سپاس خداي را كه اگر
محبت خاص خويش را و هبي گردانيد محبت خاصان خود را كسبي ساخت
و اگر ذات خويش را در حجب عزت از ديدار ها پوشيده داشت الا شخاص
اولياي خود را با اهل ارض ظاهر گردانيد ابواب رحمت حق از ايشان
بر دلها باز است و انوار عالم ملكوت از رخسار ايشان تابان **مثنوي**
كيف مد الظل نقش اولياست • كو دليل نور خورشيد بقاست • سايه
يزدان بود بنده خدا • مرده آن عالم و زنده خدا • از حديث اوليا
نرم و درشت • تن مپوشان زانكه دينت راست پشت • گرم گويد سرد
گويد خوش بگير • تا ز گرم و سرد بجهي از سعير • سلام علي ذكرهم و رحمة الله
و بركاته ثم السلام علي وليي **بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله**
قطب بن محيي الي حبيب القلب الامير محب الملة والدين الشيخ محمد **اما بعد**
غيرتم مي آيد بر معاني كه بگفت آورم از بس كدورت و كثافت كه مي بينم
كه معاني را لاحق شود چون آنرا با دا مير سانند در نغاچه بودي كه معاني بهمان
لطافت كه در دولت بزبان آمدي اما بهيهات از شهرستان دل تا سرحد

زبان

زبان صد هزار ساله راه است و در آن ميان هزار باره مملكت و هر مملكتي
را هوائي ديگر گون چگونه معاني بهمان لطافت و نضارت كه در دولت
بزبان آيد ميوه كه از درخت چينند تا بخانه برند طعم و رنگش بگشته
باشد با قرب مسافت پس چه گمان است كه از آنجا تا شهرستان تن
هزار منزلست از منزلي تا منزلي يكساله راه كه بلطافت و طراوت خود بماند
اي حبيب قلب اگر ترا بشهرستان دل گذار افتد يا هوائي از آن جنة
بر تو وزد بداني كه روح و گشادگي چيست و راحت و خوشي كدام است اي
حبيب قلب آنچه درين جهان آنرا راحت و خوشي خوانند در آن جهان
چندان گران و ناخوش است كه اگر يكي از اهل آن جهان يعني جهان
دل نهند خود را اشقي مردمان پندارد و ازين تعجب نبايد كرد كه غايت
آنچه تنعم يكي از گدايان باشد اگر پادشاه زاده را پيش آيد غايت سختي
باشد نسبت با او اي حبيب قلب راه شهرستان قلب پرس در شهرستان
كل قرار بگير تا از آنان نباشي كه و لكنه اخلد الي الارض اي حبيب قلب اين جهان
ميت است نمي بيني كه از هم ميريزد خانه كه ساختي جامه كه بافتي بعد از زماني
اندك بنگر كه چگونه ريزيده و پوسيده مي شود كه اگر زنده بودي نريزيدي و
نپوسيدي و هر كه بپوست مرده مشغول شد بمرده شد زنهار كه دل زنده خويش ميران
كه دل از گور مرده زنده كاينست دل را بزندگاني خويش رسان قوت القلوب بجوي

بيابان تن و دل

دست بطعام زمین دراز مکن که گل خوار دایم مریض باشد اگر گوئی چگونه طعام
زمین بخورم و همه عارفان طعام زمین خورده اند گوییم که حاشا که عارف
طعام زمین خورد در لقمه قسطیست از نور و قسطی از گل عارف قسط نور خورد
و در او باذکر و حضور شود و دیگران قسط گل خورند و در ایشان با آن شود که شود
و از اینجا گفت آن عارف بیت چون که در تو میشود لقمه گهر تن مزن
چندانکه بتوانی بخور واگر طعام عارف و جاهل یکی بودی و رزق ربک
خیر و ابقی نفرمودی طعام جاهل زهره حیات دنیاست و لاتمدن عینیک الی
ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و آن زهره برزسر ماند ظاهری
سبز و لپذیر و باطنی تلخ گلوگیر نه زهره است زهر است و طعام عارف
رزق الله است که و رزق ربک خیر و ابقی این کجا و آن کجا اگر کسی گوید ما نگاه در لقمه
عارف میکنیم از همان جنس است که سایر لقمهها نه جنسی دیگر است گوییم آن
جنسی دیگر نیست اما بدیده تو از همان جنس مینماید برای روپوش و اگر خدا
خواهد و این پوشش رفع کند بیننده بچشم سر ببیند که آن لقمه که در
دهان عارفست همه از نور است از آب و گل دور است مگر آب و گلی که آن هم
از نور باشد و آنکس که آبگینه از نقره تواند ساخت گل از نور و نور از گل تواند
ساخت و این سخن محض حق و عین حقیقت است و از تکلف و مجاز و استعاره
و کنایه مبری است قیاس طعام عارف بر شخص عارف باید کرد نه شخص عارف

بچشم

بچشم مردمان مانند شخص جاهل مینماید و حال آنکه شخص عارف را در نهان
تبدیل لاحق شده و یکسانی با جاهل نمانده اما تبدیل از دیدها پوشیده است
و تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون حکایت این حالست و اگر از این
روشنتر باید و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة
حجابا مستورا و مصداق این همه این که و لهم اعین لا یبصرون بها چه دانم
که عدم ابصار ایشان نه مر ظواهر اشکال است بل مر بواطن احوال راست
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست از من بسوی آنکس که در شنودن تذکره همتی باشد و برای استماع
موعظه رغبتی و چون سخن حق بوی رسد بآن کارمند گردد و حال وی بعد از
رسیدن تذکره بوی مساوی حال او قبل از رسیدن تذکره نباشد و
هرکس که چنین نباشد نصیب او ازین نامه درست شدن حجت خدای است
بر او و زیادتی استحقاق مقت و عذاب مضمون نامه آنکه خدای عز و جل
نگاه کرد در خاک بعضی از آن خاک پاک یافت نورانی و ربانی و بعضی را خاک
پلید یافت ظلمانی و شیطانی اما بنقد هر دو یکسان مشغول تسبیح خوانی
و نظر بآن نهاد پاک بود که در حین خطاب فرمود ائتیا طوعا او کرها اما چون
شمول عجز و ناتوانی و بی اسبابی هر دو یکسان در مقام فرمان برداری بداشته
بود گفتند اتینا طایعین اما حکمت و کرم خدای عز و جل کجا با این سازد و پرده

البتا پس از روی این حکایت براند از خدای عز و جل نور ذات و صفت
نور کشف و ابانت امور باشد برای اظهار این حکم و اتمام این حکمت از آن
خاکها صورت بشری بر ساخت و اسباب استقلال و اختیار در
جبلت ایشان انداخت و ایشان را بایشان داد و بعد از آن ایشان را
از مقام ایشان امر و نهی کرد و خداوندی خود و بندگی ایشان بظهور رسانید
آنان که نهادهای پاک بودند در مقام صبر و تقوی جای ساختند و فرمان
خدای را مطیع و منقاد شدند و نهادهای ناپاک باستیفای حظ خود
مشغول شدند و فرستاده خدای را بهیچ نگرفتند و بسخنان او مبالات
ننمودند و تر و خشک هرچه پیش راه ایشان آمد و مانع وصول ایشان شد
بشهوات خود از راه برداشتند اضاعوا الصلوات و اتبعوا الشهوات
فسوف یلقون غیا چون ناپاکی و بی باکی ایشان واضح شد و حجت
خدای بر ایشان درست شد منتقم جبار آتش خشم خویش برافروخت و
سراپای آن سرکشتگان را بسوخت سوختنی که هرگز سر نیاید و آنرا انتها
و انقطاع نباشد اکنون بشارت میدهم نهادهای پاک را برحمت و رضوان
و نهادهای ناپاک را بعذاب و نیران و بتوبه میخوانم هرجا هایم و سرگردان
نان بشتابید و خود را دریابید پیش از آنکه در توبه بسته شود و آفتاب دیده
از مغرب دیدگان باز گردد نشانه برآمدن جان از تن که باب توبه خاص

هرکس

هرکس باین بسته شود چنانچه توبه عام بطلوع آفتاب از مغرب بسته شود
و آن نیز نشانه باشد که از برآمدن جان از تن جهان ظاهر گردد که تعرج
الملائکة والروح فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مقدمه و نمودار آن
باشد فاذا برق البصر حال دیدن انسان نزدیک برآمدن جان و قوای او
وخسف القمر وجمع الشمس والقمر یعنی فی طلوع من المغرب حال دیدگان
جهان نزدیک عروج روح و ملائکه چه تقتضی من مات فقد قامت قیامته
هرکس را از آن ساعت که مرد قیامت قایم شد و بقیامت که روزی است
ممتد که در اوایل آن اهوال موت و در اواسط آن احوال بعث و در اواخر
آن استقرار در نعیم یا جحیم واقع است رسید فاذا برق البصر حال اول
آن روز است و خسف القمر حال اوسط آن اکنون ای هایم سرگردان
اگر طلوع آفتاب از مغرب دور میشمری و دور میدانی طلوع آفتاب خود از
مغرب خود دور میدانی چه ایمنی که هفته دیگر زنده مانی تا فرصت باقی است
خود را دریاب و بدست تضرع باب توبه بکوب با ساعتی دیگر منفک کن که نتوان
دانست که بساعتی دیگر برسی یا نرسی بر خود رحم کن و به پیش از این بر خود ستم
مکن والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیی فی الله وعونی الی الله الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد ایده
الله بنصره اما بعد سالکان آرزوی آن دارد که اضداد دست از او کوتاه

کنند و زبان درکشند و عارف نیز پیچ جز از چنان روز برای آنکه هرگاه
که اضداد از خارج نمانند نفس از اندرون بضدیت برمیخیزد و هر شبهه
که اضداد بر سبیل عناد ایراد میکنند او بطریق وسوسه القا مینماید پس
حکمت الهی اقتضا آن میکند که مادام که سالک در مقام بدایت و خامی باشد
اضداد بر او گمارد تا نفس او بحسب جبلت بمقاومت با ایشان مشغول شود
و این معنی شاغل باشد از مقاومت با صاحب خویش و چون مدتی در موافقت
حق بمخالفت ضد حق مشغول باشد من حیث لا یشعر حق جبلت او شود بعد از
آن که فراهم ضد حق منکشف شد موافقت در او باقی باشد و نیز چون نفس
این کس این کس است جریان نقوش بیگانگی بر او موجب شرمندگیست هم آن
بهتر که امواج چنان بیهودها بر سیلاب کلمات اضداد نمودن دزدودن گیرد
تا بدنامی چنان بیهوده گفتن بایشان عاید گردد و پاکیزگی از شبهات
بسالک این از تدبیرهای لطیف الهی است در تربیت سالکان ربی لطیف
لما یشاء و تا حق عز و جل از آنان که اهل عنایتند از سالکان نداند که نفس
ایشان در موافقت حق چنان ثابت و راسخ شده که انکشاف مزاحمت اضداد
موجب زوال آن حال نیست مزاحمت اضداد انکشاف نفرماید و ابتلا
بایشان باقی گذارد و مصداق این معانیست آنکه بحسب استقرا هر چند
نگاه کنند چنین بوده که سالکان سلف و خلف همه در اول احوال بمقاومت

اضداد

اضداد مبتلا بوده اند و چند در اواخر حال که محل استقامت و تمکین
است آن از ایشان منکشف نشده الا ما شاء الله غرض ازین شرح
تبصره اخوان است تا حکمت خدای عز و جل در تربیت سالکان بدانند
و در کار خویش امیدوار باشند و گماشتن اضداد بر سالک این است
که سالک را اشبه دلالی عارض میشود گمان که بآن سلوک او را منتی ثابت
است و طمع ثنا و محمدتی دارد و خدای تعالی مردمانرا بر او معوج میسازد
تا آن طور سبب انکار او سازند چه جای آنکه آنرا به ثنا و حمد مقابل دارند پس آنه
طمعی که او را بود و عجب و ادلالی که نفس را روی مینمود مطلقا بر طرف
میشود و نفس در مقام عجز و مسکنت می افتد و دل در خلاص اخلاص
سرخ روی بر می آید چه درستی دل در شکست نفس است بیت خلق را
با تو از آن بدخو کنند • تا ترا ناچار رو آن سو کنند • و جز آنچه مذکور شد
خدای را عز و جل در گماشتن اضداد بر سالک حکمتهاست حالیا بهمان که
مذکور شد قناعت رود که در آن کفایت مستبصر است و تسلیه سالک
صادق و لا حول و لا قوة الا بالله و هو حسبنا و نعم الوکیل ٥
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی
فی الله و حبیبی الامیر شمس المله و الدین ابی سعید ایده الله احسن التایید
اما بعد در اثنا مکتوب بر قلم وقیم جاری شده بود که مشهور آفاق بان

میکنند یعنی بعض الاعدا عجب از لئیم بگریزند انچه که **بیت** گر بنام
نیک مشهوری خطاست، رنج جان زاد و بدنامی دواست، سالک را
در بدایت حال رد و انکار تریاق این کار است و حکمتها آن بعضی در مکتوب
سید الاخوان نوشته ام حکمتی دیگر بنویسیم و این حکمت قریب است بحکمتی
که در آن آخر مذکور شد اما فرق آنست که آنچه آنجا مذکور شد عجب و ادلال
بود و آنچه اینجا خواهیم گفت ریاست و بین ذلک فرق بین عند السالکین
بر ولیم پوشیده نیست که اگر مردمان طور سالک را پسند دارند و براستحسان
آن اجماع کنند چون سالک هنوز از غوایل نفس آمن نشده مظنه آنست
که او را ریایی روی نماید و روی در آن با ایشان بکار خواهد خدای عز و جل
برحمت خود طور سالک را بچشم مردمان بصورتی زشت جلوه دهد تا بانکار
ورد او مشغول شوند سالک چون آن طور را نزد ایشان اعتباری نیابد
آزاد است او نیز اعتبار خود نزد ایشان نتواند ساخت چه با آن بر چشم
ایشان خوار میشود نه عزیز ماند که در آن روی بخدا بکار خواهد که چنان عمل نزد
خدای گرامی است چون کالای او را در بازار خلق نمیخرند متعین است که در
بازار خدای بایدش فروخت داند که چون پادشاه را رغبت متاعی
باشد هیچکس دیگر را یارای خریدن آن نباشد و هر چند فروشنده گرد
بر گرد بازار گردد هیچکس التفات بآن نکند او را چنان نماید که از غایت کساد

آن ساعت

آن ساعت که کس ملتفت نمیشود امانه خیانت او غریب نمیدانند
همچنین رسم شهرستان هستی آنست که متاعی که خداوند جهان خریدار
آن خواهد فرمود هیچکس را مجال خریدن آن نباشد اعراض بکارکنان
از پذیرفتن اعمال مخلصان از بیم چاوش غیرت الهیست که بانگ بر
ایشان میزند و ناصیه وجود ایشان از آن صرف میکند اگرچه ایشان
خود واقف نیستند ایشان پندارند که ما قبول نکردیم اما غلطند ایشان
بار نمیدهند القصه مقصود آنست که ادبار مردمان و انکار ایشان
صلاح حال است از آن باک ندارند طاعنان شما را از بدنامی میترسانند
گو شما از بدنامی بترسید که نیکنامی میان خلایق میخواهید نظر سالک
صادق بر نیکنامی پیش خدای عز و جل و اهل خدای ایشان معروفی
در سموات در کار است اگر در ارض مجهول و منکر باشند از آن باک
ندارند قال الله تعالی فلا تخشوا الناس واخشون الآیه وقال سبحانه
فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مومنین هر کس که امید جز بخدای
دارد و بیم جز از خدای دارد در ایمان او ضعف است خدای عز و جل
اخوان ما را از ضعف ایمان محمی داراد **بسم الله الرحمن الرحیم**
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد ایده الله
اما بعد با وجود خدای عز و جل غم یعنی چه غصه یعنی چه ملال یعنی چه اینها همه

روایح جنبش نفس خبیثت اگر آدمی خودی را بر خدای نگزیند[نگزیدی] باین همه محنتها مبتلا نشدی اما بعضی بندگان باشند که خدای عز و جل از رحمت خویش این کرامت داده باشد که اگر محفوف بصد ازین جنس باشد چون نام خدای عز و جل یکبار بر زبان آرند آنها همه از ایشان فرو ریزد و از آنها چنان پاک شوند که آن روز که از مادر زائیده اند و با ایشان نه غم ماند نه شادی نه نشاط نه ملال بگر ذوق محبت ذو الجلال ذوقی معرا از هیجان [ذوقی] که نفس را از آن خبر نباشد و از فیض رحمت لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار بهره با وی همراه کرده باشند و قد صدق مولانا الرومی قدس الله تعالی سره العزیز **بیت** باغ سبز عشق کآن بی‌منتهاست، جز غم و شادی درو بس میوه‌هاست، از غم و شادی نباشد جوش ما، وز خرد و وهم نبود هوش ما، حالتی دیگر بود کان نادر است، تو مشو منکر که حق بس قادر است، رزقک الله یا اخی من ذلک الذوق انه بالجود علی العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین **اما بعد** از عبادت خدای عز و جل و ذکر او ملول نشوند چنانکه خدای عز و جل از روزی دادن ایشان ملول نمیشود و هر روز آفتاب از مشرق بر می آورد و بمغرب فرو میبرد و روز دیگر همچنین و روز دیگر همچنین و اسباب انتظام معیشت آدمی و مواد بقای او علی الاتصال راست

میدارد

میدارد هرچه جوانمردانند تن ایشان بنعمت خدای تعالی مشغولست و جان ایشان همه بر داشتن حظ مشغولست و از آن بشکر بر نمی پردازند و اگر چیزی از نعمت از ایشان باز گرفتند تا مگر باز وقت افتند و تدارک و عذر خواهی مشغول شوند این صورت در ایشان بار نمی آورد جز سخط و غضب و طیش آیا آن بی حفاظی اول و این بی حیائی آخر ایشان بخواهند خورد و بر دو فی ان ربک لبالمرصاد چند روزی مهلت داده اند تا آن کس که بازگشتنی است باز گردد رحمة من الله تعالی و آنکس که باز نگردد حجت بر او درست گردد و هرچه در قوت ولیست از بی شرمی و بی باکی بفعل آید تا دست عذاب بر او مطلق گردد و بید ریغ سوط عذاب بر او منصب شود الله سبحانه اخوان ما را از بندگان شاکر و عباد ذاکر خویش گرداناد و از ناسپاسی و غفلت نگاه داراد انه ولی ذلک و هو حسبی و نعم الوکیل وصلی الله و سلم و بارک علی محمد و آله و اهل بیته اجمعین **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی** الی الاخ الاعز الارشد الانجب مولانا مجد الملة و الدین سلام الله اعزه الله تعالی فی الدارین **اما بعد** بزرگان دنیا را علو همتی و سعت مشربی باشد که کوچکان دنیا را نباشد اما آن شبه وجدی و ذوقی و لطافت و انشراحی باشد که در حین استماع نغمات طیبه عارض شود که چون آن نغمه منقطع گردد آن حالت در ایشان نماند

همچنین آن بزرگواری وسعت مشرب که بزرگان دنیا را باشد چون تعظیمات
که مردمان ایشان را میکنند نماند و اموال و اسباب بر کنار گردد و فراخی
دستگاه برطرف شود کم کم زایل شود و فرومایگی و رذالت و خست و
تنگ حوصلگی در ایشان عود کند و آن هیئات علویه از ایشان مفارقت
کند اما سالکان راه را که از طریق اطلاع بر حقایق وسعت مشرب و بزرگی
همت پیدا شود آن حالت بر ایشان جاوید باشد و بتقلبات احوال متغیر
نگردد و چه جای تقلبات که تقلب حیات و موت در ایشان کارگر نیاید و
بعد از موت همان بزرگواری با ایشان باشد با وجود که دست و پای اندازند
چه جای اموال و اسباب خارجه و باشد که بنابر عدم تنبه مر این دقیقه را بعضی
از رعیان در سلوک را اگر اتفاق علوی در ارض دست دهد و وسعت و انشراحی
بدان سبب در خود یابند بغلط افتند که مگر این خود طریقی است با آنچه
سالکان بینند همچنانچه کثیری از اهل سلوک بنابر وجدان چنین حالت در
خود از نظر در مستحسنات صور کونیه آن را طریقی بحق پنداشته اند و بر آن
وقوف کرده اند و کل ذلک باطل و غرور راه بخدای جز از طریق دانش نیست
برای آنکه حجاب آدمی جز جهل نیست و طریق وصول نیست جز رفع حجاب
هر کس که داناتر است بخدا نزدیکتر است این احوال ذوقیه و لذات شوقیه
که جماعتی ادعا کنند با تعری از لباس دانش آن لطافت طبیعت است و

و وحشت نخ

اشتعال

اشتعال نار نفس و با نار حرارتی و روشنی باشد اما جز آن حرارت و
اشراقست که اهل الله را می باشد لیکن چون از مطلق حرارت و اشراق
بیرون نیست باشد که بعضی بغلط افتند و آن را از آن مقامی شناسند و
آتش موسی از آتش زردشت باز نشناسند والله ولی التوفیق وبیده
ازمة التحقیق بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیه فی الله الامیر فاضل الملة والدین عبید الله اما بعد مثل
آدمی با قوی طبیعی که در خانه بدن قرین دارد مثل پدریست که با دی کودکی
چند باشد بی خرد که جز اقتضای احوال کودکانه از ایشان واقع نشود اکنون
آن پدر را حب اولاد شیفته دارد تا متابعت هوای ایشان کند زود
باشد که کار بر او و بر ایشان همه شوریده شود و اگر زمام او بمایه عقل
قوی باشد و در ایثار هوای ایشان از دست نرود با هر یک از ایشان
بقدر حاجت و بقدر مصلحت عمل کند نه بحسب مراد ایشان کار او و ایشان
همه مستقیم باشد و بهیچ حال بر خردمند روا نیست که در اصلاح حال و
مآل خود تقصیر روا دارد و از خود بمرتبه معیشت نقد قناعت کند بلکه بر او
لازم است که عاجل خویش را فدای آجل کند برای عاجل نیست شود و آجل
جاوید باشد و فانی را فدای باقی باید کرد و نیز باید که بداند که نشأه آخرت
اکنون بنیاد می شود و نشأه دنیا این زمان تمام و آنچه تمام می شود اسباب

وجود آن از پیش رفته و مفروغ عنه شده پس خاطر را جهت آن رنجه
داشتن بتکلیفت مستغنی عنه و آنچه اکنون بنیاد می شود انعقاد آن
بحسب مرتبه علت در تمهید و تاسیس آن مرهون که بنیاد کند چنان
تمام شود و بنیاد آن از پیش انکیس است و ان للانسان الا ما سعی والسلم
ورحمة الله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر محب الدین الشیخ محمد عافاه الله وایده وقواه
اما بعد امر خدای و امر آخرت و آنچه از آن بابست از راه عقل و رویت
معلوم کردند نه از راه حس و شهادت و چون این عالم عالم شهادتست
ظهور و سلطان اینجا محسوسات راست و امور الهیه در بعضی اوقات
که اسباب رقت قلب و انکشاف حجب فراهم می آید همچون برق میدرخشد
و باز که غین بشریت بالمره منعقد شود ناپدید میکردد و هذا الکفته اند الیقین
خطرات پس ثبات بر سلوک این راه بمعونت ملکه وفا تواند بود و هر کس
که خود را اسیر تصرف اوقات سازد و هر کاه که ذوق جلیه حق بالفعل
او را حاضر باشد متابعت او کند و الا باز ایستد صفت آن فریق داشته
باشد که کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا و همیشه در مقام تلون
باشد پس معلوم شد که اساس سلوک راه حق بر صفت وفاست و نور وفا
مستمد است از انوار ذات و در نهار کشف و لیل حجاب یکسان حاصلست

ونور ذوق

ونور ذوق از انوار آفله است چون ارض بشریت ظل کسترانَد متواری کردد
و هر کس که بنور ذوق این راه رود هرکز بپایان نرساند آفرین باد بر آنان
که سیرت والموفون بعهدهم اذا عاهدوا پیش کرفته اند و تا کام در این
راه نهاده اند باز پس ننکریده بل چون خطوات اعداد هر چند پیش رفته اند
کام فراختر نهاده اند ای ولیم خرم دل آنکسان که این راه بپایان بردند
و بسر حد این کنج نهان رسیدند و پادشاهی جاوید یافتند و عبوس
دوستان و دبوس دشمنان روی ایشان ازین راه نکردانید و کفتند
بیت بشرطی دل بکوی او فروشد ۰ که تا جان بر نیاید بر نیاید ۰ ای ولیم
آن دم را یاد کن که بدیدار رسول الله صلعم رسیم و بروی سلام کنیم اللهم ارزقنا
و اخواننا بخدای که هر محنت و اندوه که کشیده باشیم بدولت آن دیدار
یکباره فراموش کردد و از پیش برخیزد چنانچه هرکز با یاد نیاید ای ولیم
کذشت ایام نامرادی من بعد ما و شادی و آزادی والسلم علی حبیب فوادی
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی
فی الله عماد الاخوان الایمین ایدهما الله تعالی بما اید به الاقویاء من عباده
الصالحین اما بعد اکر چه سایه خدای سایه مید انید تا در آن کریزیم
و الا در سایه چرا نشینیم چرا امروز کرم راه حق نباشیم تا فردا کرمای
دوزخ نباید کشید و چرا امروز ترک خنکی و آسودکی نکنیم تا فردا در مقعد صدق

آسوده و آرمیده کردیم خدای عز وجل را عزتی و رحمتی است و هر کس را ازین دو
نصیبی و قسمتی و چون خدای عز وجل بعزت ظهور کند آدمی از سختی افتد و
چون برحمت تجلی فرماید در آسایش بر او گشاید هر کس که در دنیا نصیبش از عزت
باشد در آخرت نصیبش از رحمت آید و هر کس که در دنیا نصیبش از رحمت
باشد در آخرت نصیبش از عزت مقرر باشد قوله تعالی من کان یرید حرث
الآخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة
من نصیب وقال رسول الله صلعم الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله
وحبیب قلبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید ایده الله اما بعد
ندانم که چه کلمه در گوش نفس میگویند که راه اطمینان و خموشی پیش میگیرد و
چه کلمه در گوش او میگویند که چموشی آغاز میکند الهام فجور القا
چه صورتست و الهام تقوی القا چه معنی خداوند سر خویش از ما پوشیده
میدارد و ما را احاطه نمی بخشد از چیزی از علم خود الا بآنچه خواهد و نمیخواهد
الا آنچه حکمت او اقتضا آن کند و سر امر و نهی آشکارا می سازد خداوندا
آنچه از ما پوشیده میداری حاکمی و ما بنده توایم و آنچه بر ما آشکارا میگردانی
حاکمی و ما پرورده نعمت توایم و درخواست داریم که ما را در موقف ادب
بداری و از فضولی و کاد و کاو نگاه داری خداوندا ما نمیخواهیم که سر تو بدانیم

الا آنچه

الا آنچه ما را در آموزی آرزوی ما با ذوق عبودیت است ما را از ما دریغ مدار
خداوندا ما چه دانیم که ابتدا آفرینش چگونه کردی و آنرا چگونه ویران کنی
و باز پیدا سازی انت المبدئ المعید المحیی الممیت الحی القیوم نصیب ما از تو
هیبتی و شکوهی است که بر ما نشیند ما از کجا و تحصیل امر تو و احاطه بر شان
تو از کجا اما هیبتی که پوست ما در هم لرزاند و شکوهی که اگر بر کوه فرو آید از
هم باز رود خداوندا ما را از ثواب مطیعان محروم مگردان و از عقاب مجرمان
در پناه خود دار و ما را در زمره عباد صالحین حشر فرمای انک اهل التقوی

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الشیخ محمد
اما بعد آدمی چه کار کند جز آبادان ساختن دار آخرت چون قرارگاه
او که جاوید آنجاست و چگونه نقد خویش صرف دنیا کند و محصول خویش در آنجا
بکار برد چون دنیا او را گذرگاهی است اما چون در ابتدا آدمی کودک آفریده
شود و کودکی را تنگ چشمی لازم است همت او بآن نرسد که جایی که مدت
هشتاد سال در آنجا باید بود آنرا گذرگاهی گیرد هر آینه آنرا قرارگاهی
پندارد و بتمام همت و قوت خود متوجه آن گردد لیکن نتوان که آدمی دایم کودک
باشد آخر دیده خرد بر باید گشود که امر را چنانکه هست به بیند که آدمی
اگرچه بجسم خرد است اما بخرد بزرگست و اگرچه تن او از عالم قطره ایست
از بحری و رشحه ایست از نهری جان او نسبت با عالم بحریست با قطره

واگرچه ابتدا طفل روح شیر از پستان دایهٔ تن خورد اما در انتها که هنگام قیام
روح در رسد کنیزک تن نواله خواری در خوان احسان روح نموده آن تلد
الامة ربتها بر طبق نمود آید خنک آنکس که او را ازین سقطه قیام و بعد ازین
ذل چنان احترام روزی گردد و دیده کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة
او ضحها هم امروز برگشاید تا این هفتاد سال بنظر ساعتی بیند که در جنب
ایام آخرت مقدار ساعتی است و ساعتی کار کردن و ابد الآباد آسوده بودن
معامله مغبون نشمرد و فقنا اللهم و نیم خوی با ذکر کند که ذکر او را اندکو رسازند
وندکو راو را با او دهد و چون آنرا با او دادند بمقام استقامت رسید آنگاه از
وجود او چراغی سازند که جهان بنور او روشن گردد و جهانیان در آن روشنی
راه روند آنها که راه روند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والخیبة علی اعداء الحق
حیث کانوا والفوز مع اولیاء الحق حیث یکونون والسلم علی ولیی ورحمة الله
وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی
فی الله وحبیبی مولانا شمس الملة والدین محمد والی ولیی وجار ولیی الفقیه عماد
الملة والدین عبد العزیز اما بعد شور در جهان افتاده و عالم پر غوغاست
مردمان چرا نمیشنوند و هر سر موی نفیر رحیل میزنند و در هر گوشه بار بر چهارپای
می نهند و فوج فوج برکنده اند و روی براه میکنند مگر آدمی کر است و با کری کور است
و با کری و کوری دنگ است و با کری و کوری و دنگی دیوانه است نی نی از نوفیق

یگانه است

یگانه است و در حجاب فاغشیناهم فهم لا یبصرون وسد وجعلنا من بین
ایدیهم سدا و من خلفهم سدا در مانده سبحان الله عالم چنین در حرکت
و آدمی چنین فسرده و بیشرم جبار سموات سر سحر دست سخون برگشاید که
هل من سایل و آدمی شب و روز مشغول جستن و سایل کوئی که با سباب
واثق تر است که مسبب الاسباب یا در تفتیش شکی است بی شک ازین هر دو
یکیست خداوندا ما را و اخوان ما را از اهل استبصار گردان و پردهٔ
غفلت و قساوت از دیدهٔ ما بردار امروز از ذل حجاب و فردا از غل عذاب
ما را نجات بخش انک اهل التقوی و اهل المغفرة سبحان ربک رب
العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان
المتعلمین بلغهم الله منتهی الکمال اما بعد عمر آدمی در چهار فصل تمام میشود
شتاء صبی و ربیع شباب و صیف کهولت و خریف شیخوخت و چنانچه
غرس اشجار در موسم بهار میسر است که نداوت ارض با عتدال است
نه در شتا که نداوت غالبست و نه در صیف و خریف که نداوت ناقص است همچنین
غرس شجرهٔ کمال در نهاد آدمی در ربیع شباب میسر است نه در صیف
کهولت و ما بعده هر درخت کمال که نه درین موسم نشانند پای نگیرد
و ریشه نراند و در خریف شیخوخت ثمره ندهد و برخورداری از آن حاصل

نباید چرا شباب خود را غنیمت نشمرید که غرس شجره علم و کمال دران
بکنید تا در خریف شیخوخت و ما بعد ها شمار ابستانی معمور پر خرما و
انگور باشد که بآن برخورداری یابید و دعاء واجعل خیر عمری اخره در
شان تو مستجاب کردد و دعاء واجعل خیر ایامی یوم القاک بمین سبیل برای
آنکه بساتین جنان بالکسر تابع بساتین جَنان است بالفتح هر کس که درین
حیات بستان علم و عمل در درون دلش باز دید شد چون بدان جهان
رسید بستان خرما و انگور برای جسم او آماده شد و من لا فلا امان فرصت
غنیمت شمرید و وقت بر خود فوت مکنید که چون فوت شد ندامت ندارد
و من انذر فقد اعذر والسلم و رحمة الله بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد اما بعد جابی آنست که آدمی از خوف سعیران افتاده باشد که
احساس مکاره این جهان نکند همچون کسی که بیم از گزیدن مار داشته باشد
و بفرار از آن مشغول باشد چگونه احساس بعض عوض کند چه اشد مکاره
این جهان در جنب لدغ حیه و بخدای که عذاب سعیر حق است و آدمی در مضیق
خواهد افتاد که از تنگی آن نفس نتواند کشید و حالتی چند او را پیش خواهد
آمد که اندیشه و گمان او هرگز بآن نرسیده هان آدمی اندیشه خود کن که این
عذاب ترا می باید کشید او جاع و مصایب و محنتها و المها که خدای عز و جل

لقاؤک آ

درین جهان آفریده برای آنکه تا نموداری باشد شخص را از آنچه در آن
جهان آماده است برای آنکه مجرمان و لذات و طیبات که خدای
عز و جل درین جهان آفرید برای محسنان پس این هر دو برای تذکر و
اعتبار است مردمان بآن فی نفسه ملتفت شده اند نه آنکه از او بسلیه
تنبه مر چیزی دیگر دارند و عمر خویش را صرف در تحصیل آن لذات و دفع
آن آلام میکنند و بس اللهم نبهنا وانقذنا منه بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر نظام الدین محمد تدارکه
الله برحمته اما بعد رسول الله صلعم بدعا و زاری و مسکنت از حضرت باری
طلب کرده آنجا که گفته اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و دوست ترین
اسمی نزد حضرت عیسی صلی الله علی نبینا و علیه و علی سایر المرسلین
یا مسکین امت مرحومه که اول ایشان محمد است و آخر ایشان محمد است
و آخر ایشان عیسی باید که محاط بمسکنت باشند و مسکین نام ادبا شد
و حمول و حلیم و رام و جفاکش نه تند و بی آرام و سرکش و دلیر داند که افتادگی
صفت خاکست و آدم از خاکست و سرکشی صفت آتشست و ابلیس از
آتش نفس را بالجلم باید کشت پیش از آنکه او اینکس را بکشد مومن غافل شود
آماز و دو پیدار گردد خاصه که او را بیدار کنند قال الله تعالی ان الذین
اتقوا اذا مسهم طایف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون آدمی از

خطا خالی نباشد اما باید که زود انابت کند کل ابن آدم خطاء وخیر الخطائین
التوابون مصداق ذلک فی کتاب الله انما التوبة علی الله للذین یعملون
السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب ولیم آتش خشم که در شخص افروخته شده
امروز کار آن سهلست برای آنکه آتش می افشاند و بر این و آن میزند و خود
ساکن میشود اما بهفادی که با این خو کاره شد بعد از آنکه این و آن در تصرف
شخص نماند و وعلی لقد جئتمونا فرادی بظهور رسید همچنان آن زبانه میزند
چون کسی نمی یابد در خود دش میگیرد و او را میسوزاند پس بر خود رحمی باید کرد
که این خوی از خود باز کنند و نفس را رام و آرمیده سازند و طریق الکتساب
این ملکه آنست که چون موجبات خشم دست دهد خشم نکند و در خود فرو خورد
سز آدمی اگر این احسان با خود نکند و خود را فرو گذاشت نکند که امر او در
عهده کرده اند القصه تمادی در تقصیر بتر است از تقصیر والاشارة کفایة والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی خلیلی و
اعتضادی المشتاق الیه جسمی و فؤادی شیخنا صدر الملة والدین محمد اما بعد
آنکس که از ما خبر داد آنجا که ما از خود خبر نداریم با از ما نزدیکتر باشد ما را از خود
خبر نیست آنجا که بدن ما متمتع میشود در اقطار در مقام نمو وانتشار او از ما
باخبر است آنجا چه اوست که تار و پود ما می تند و بدن ما بر ما راست میکند صانعی
است که کارگاهی در میان جان ما نهاده و مائی بر ما راست میکند زهی ناشناخت

که مائیم

که مائیم که حق هیچ پایه نمی شناسیم یا زهی برگشته سایه که از شخص بگریزیم چه کفر
از آن اشد تواند بود و چه خسران از ین زیاده که آنکس که مائی ما او راست
میکند او را نشناسیم و از و باخبر نباشیم و امر خود را برخود اختیار نکنیم و
بزرگواری و احسان او را بشکر مقابل نداریم جانی در پای جان آفرین
نبازیم سپری در پای این حکایت نیندازیم آخر سر برای چیست اگر نه در
پای این حکایت بازند جان برای چه نیکست اگر نه نثار آن جمال کنند
دست برای چیست اگر نه برای او بر کونین افشانند پای برای چه خوبست
اگر نه در بیابان کعبه جلال او نهند و چندان راه روند که بریزد و بپوسد
جگر برای چیست اگر نه برای او خون شود دل برای چه نیکست اگر نه
برای او کباب شود دیده برای چیست اگر نه برای نایافت وصال او اشک
ریزد گوش برای چیست جز آنکه اخبار او شنود زبان برای چیست جز
آنکه ذکر او کند هان بیا ای دوست حقیقی تا دست بدست هم دهیم و پای
درین راه نهیم و سر از پای ندانیم و خود را باز ندانیم درین دریا غوطه خوریم
تا از کجا سر برآریم باشد که از سر چشمه وصال سر برآریم بیت اندرین
بحر بیکرانه چو غوک، دست و پائی بزن چه دانی بوک، والسلم علی حبیبی و
سایر الاحباء، بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیی فی الله وعونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد عافاه الله

اما بعد سپاس و ستایش خدایرا عز و جل که بخبر سلامت و لیم بر ما منت
نهاد و چنانچه بخبر سلامت و لیم بر ما منت نهاد بتمام سلامت بر او منت
نهاد و بعد اگر مومن بداند که در زمانی که شکستی یا آزاری یا وجعی یا مصیبتی
باو میرسید الطاف خدای عز و جل بچه نوع روی با آدمی آورد و از سحاب مرحمت
باران احسان بر جسم و جان او چگونه ریزان میکردد کامش جز ببلا شیرین
نشود و چنانچه از ابی برید منقول است که روزی که محنتی باو رسیدی گفتی بار خدایا
نان یافتم نان خورش میخواهم اهل طبع جز این جسم چیزی نشناخته اند و از
خود جز آن نمیدانند سعادت خود در اجز درستی جسم و حصول آنچه ملایم
جسمست از شهوات ارضیه گمان نمیبرند اما اهل حق دانسته که ایشان جز
این جسمند و ایشانرا در خود تمامیی است بیرون از تمامی جسم و کمالیست ورای
جسم ایشان را زیاده التفاتی بامر جسم نیست و جسم را با عوارض و با حوادث
باز گذاشته اند جسم ازین جهان است و آدمی از آن جهان چه دل درو میبندند
و برریش خود میخندند بیت در سرای مردمان خانه مکن • کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو • کز برای اوست غمناکی تو • مردمان تعجب میکنند
که چگونه خدای عز و جل که بمومنان رئوف است بلا با ایشان میپسندد این بلاها
برای آنست که جسم و جان مومن از هم جدا شود و پیش از آنکه آب از کوزه
بریزد جان در جسم بمثابه روغن باشد در شیر اگر شیر در مشک کنند و بیا

آنرا

آنرا جنبانند روغن از شیر جدا شود آنگاه روغن روغن باشد و آنچه
بماند دوغ باشد و درینصورت روغن بمنزله راکب باشد و دوغ بمنزله
مرکب او و اگر این ریاضات و حرکات او را در نیابد و روغن در شیر بماند
معدوم الاثر و مستهلک العین گردد چون شیر از کاسه بریخت روغن با او
بزمین ریزد و چنان روغن هرگز با خود نرسد و استقلال خویش در نیابد و
بداغ نسوا الله فانسیهم انفسهم مبتلا باشد لا تفتح لهم ابواب السماء صفت
چنان ارواحست و مستقر او سجین صعود بعلیین ایشان را نباشد در اسفل
سافلین جای داشته باشند و درینصورت دوغ بمنزله قبر باشد و
روغن بمنزله مدفون و در آن پس بلا موجب خلاص روح است از تعلق
بجرم و تا قید جسم از پای مرغ روح بر ندارند طیران بسماء قدس نتوانند کرد
بیت این بلای دوست تطهیر شماست • علم او بالای تدبیر شماست •
و اگرچه مقربان حضرت را جسم باشد اما جسم ایشان قید ایشان نباشد
بل آن مدد سلوک ایشان باشد جسم اهل طبع نسبت با روح ایشان همچون
قید باشد در پای و شکی نیست که در پای قید روش نتوان کرد و جسم اهل حق
نسبت با روح ایشان همچون کفش باشد در پای و شکی نیست که پای در
کفش روش بهتر تواند کردن و از آفت محمی باشد ان فی ذلک لذکری لمن کان
له قلب او القی السمع و هو الشهید و الله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد
اما بعد از بس که در جهان نا امنی گرفته و هر چند آدمی چشم می آرد و میبرد
نامنی نمی یابد بیم است که نا امید شود و چنان پندارد که بنا هستی بر تفرقه
و غصه است اما چنین نیست چگونه امر بر مکروه باشد بنا امر بر محبوب میباشد
بود در عین این پریشانی و تفرقه جمعیتی مودع است که آنکس که خدای عز و جل
میخواهد بسر آن می افتد و آنکس که نمیخواهد او را با ظاهر کون میگذارد
کون را قشری است و لبی قشر تیره و کثیف است و لب نیر و لطیف اولوا
الالباب را لب آن که باطنست راه نماینده و بآن متمتع باشند و غیر
اولوا الالباب را با قشر که ظاهر است گذارند و بآن معذب باشند فضرب
بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب سعی می باید کرد
که دیده باطن بین پیدا کنند که در نفس همین احوال و اوضاع که واقع است
در غایت تنعم و حضور باشند و هر تدبیر که کنند جز این از شقل در اطوار
بامید آنکه مگر دو چار حالی خورند که در آن آسایشی یابند تدبیری است
باطل و کاریست ضایع که آخر سر بنا امیدی باز نهند برای آنکه چنین حال در
جهان نیست و در آخرت که هست انبعاث آن از سرچشمه این باطن بینی است
چشم باطن باز گشای بیت هر که امروز نه بیند اثر قدرت او
غالب آنست که فرداش نه بیند دیدار آن دیوار که فردا پیش دیده سر آید

امروز

امروز پیش دیده دل آمده است که وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم
سدا و هر که امروز آن دیوار از پیش دیده دل او بردارند فردا از پیش دیده
او نخواهند برداشت و در ورای سور با محنت و عذاب رنجور بخواهند ماند
هر که امروز او را راه به بهشتستان جنان بفتح الجیم نباشد فردا او را راه به بهشتستان
جنان بکسر الجیم نخواهد بودن و هر که امروز بمحنت یحول بین المرء وقلبه مبتلا
باشد چون انکم والیه تحشرون دست دهد در زمرهٔ انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون خواهد بود همان ای جماعت اخوان بکوشید و خود را از حجاب برهانید
والله ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الی حبیب قلبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد جعله الله من المستبصرین اما بعد
شواهد ملکوت عیان است اما چون خدای عز و جل حجاب عزت فرو گذارد
عیانها نهان کرد و در سوم جهان ناپیداست اما چون دست قدرت نقش
امتحان بر آب زند ناپیدا پیدا شود پاکا خداوندی که شواهد ملکوت
با پیدائی آن پنهان داشته پنهانی چنان که صد و بیست و چهار هزار راه نمای
نبوت نتوانستند که مردمان را با سر آن اندازند الا من شاء الله و در سوم
جهان با ناپیدائی آن پیدا ساخته پیدائی چنان که صد و بیست و
چهار هزار راه نمای نبوت نتوانستند که مردمان را از آن بگردانند الا
من شاء الله پاکی آن خدای که این اثریست از عجایب قدرت او که هر چند

دیده میمالم و دیده فرو میگیرم که این ببینم و آن نبینم در حیرتم که مردمان
چگونه این نقش بازگونه میخوانند نادیدنی می بینند و دیدنی نمی بینند
گذاشتنی میگیرند و گرفتنی میگذارند چگونه کسی سها بیند و سهو نکند و در آفتاب
عالمتاب او را شک و ارتیاب افتد باخود تعجب میکنیم که اکثر خلایق خفاش
صفتاند خفاش خفاش ساز ظهور او را انکار نماید الخبیثات للخبیثین
والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات
هان جماعت اخوان دیده بصیرت برگشایید و نقش خوان لوح ملکوت شوید
قل انظروا ماذا فی السموات والارض هان حجاب از دیده بردارید آنگاه بردارید
اگر گویید بکدام دست این حجاب توان برداشت گوییم بدست ریاضت
و مجاهدت شکم گرسنه دارید و میان تن و زمین قالی را حایل مسازید تا
ابواب ملکوت بر دل شما بگشایند والسلام علی من اتبع الهدی
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه
اما بعد ای برادر زندگانی دنیا نمایشی است برای امتحان و خانه قرار
غیر امنیت اندیشه با کارخانه قرار دهد و فریفته این نمایش نگردد دنیا
گوید من هستم اما از وی قبول نباید کرد و باور نباید داشت هست درست
آن باشد که نیست نشود و هست نمای برای فریب کودکان و بیخردان
و سفیهان و گولان باشد همچون مروارید عملی که کودک آنرا مروارید پندارد

وچنانچه

وچنانچه بمروارید شاد گردد و بدان شاد باشد اما خردمند مجرد حق
شناس مروارید عملی بمروارید نشمرد در بند مروارید حقیقی باشد که
بدست آورد همچنین وجود آخرت و ما عند الله وجود درست و لهذا
جاوید و سرمد باشد و نیستی بوی راه نیابد وجود دنیا نمایش وجود است و
حکایت وجود میکند و هستی میکوچاند اما هستی که بکار آید کجا و او کجا
و آدمی خام بی تجربه بیوقوف آنرا بوجود خرد و عمر خویش در آن بکار برد
و پندارد که بر چیزی است اما چون هست درست آشکارا شود و این
هستی در آن هستی بیند باز وقت افتد که این خود گویی هستی نبوده است و عمر
خویش که صرف آن کرده ضایع کرده چه هرچه صرف چیزی شد رنگ آن گرفت
و باجنس آن شد چون عمر خود در چیزی که نمایشی بود خرج کرده و همت خود
متعلق بآن ساخته و مهر و محبت و جود و دوام ملاحظه که علاقات مثبته
اتحاد و اعتناق است با آن داشته باشد هر آینه وجود خود در سرابی پیوند
و نمایشی بی عین کما قال الله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة
یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا آری هر که با تباه پیوندد تباه
شود چون او بدنیای ناچیز که خدای عزوجل او را لاشیء نامیده پیوست
ناچیز شد زنهار زنهار که آن عزیز بر خود ستم نکند و بدنیا نه
پیوندد تا ناچیز نشود و بخدا پیوندد و آنچه نزد خداست تا موجود حقیقی شود

وبداند که کذشتکان پشیمانند از پیوند که بادنیا کرده اند مکر آنان که
موفق بتوبه شده اند واز دنیا روی کردانیده وروی بخدا کرده اند آنها
نمرده اند جعلنا الله منه بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود اما بعد
امروز روز دنیاست ودنیا عبارتست از وجودی ملتبس که خدای عزوجل
بنوعی از قدرت که خود میداند آنرا بپای کرده وروزا که روز خدای پاینده و
روز خدای حقست که امر پاک از التباس واختلاط آنروز ظاهر کردد امروز
آتش وزنی نکشته وخدائی نشده وغایب را نکمند فکرت حاضر نکرد آن شده
وحاضر را بجاروب غیرت غایب نساخته آنروز از کرفتاران خواهد بودن
آن برادر باید که بر راهوار ذکر سوار شده بقطع مراحل ودر مشغولی باشد و
خود را در شهرستان دل که عالم نور است رساند ولباس التباس از
برکنده فرد شود مرد در او بهر شغل که مشغول است برای اتمام حکمت مقتضی
رویت مشغول باشد وزنک اشغال نکیرد ونصیب وی از مشاهده بی
ادبان وکستاخان وبیخردان وستمکاران وبی دینان چون با ایشان
ملاقات بحسب ضرورت دست دهد باید که عبرت وتذکره باشد چنانچه
لقمن فرمود که ادب از بی ادبان آموختم که آنچه ایشان کردندی بدی آن دریافتم
پس من خود نکردم ونباید که والعیاذ بالله زنک ایشان کیرد وپیوسته ذکر

عالم

عالم اعلی برخود حاضر کند تا ببرکت حضور شاکله ذکر خانه سینه روشن
باشد ودلش امیدوار و بقوت ربانی قوی وزنهار که ضعف وبددلی
بخود راه ندهد وخدایرا حاضر داند وخدای را ولی وناصر متقین شناسد و
بداند که متقیان چون ازین دنیا بروند وبجوار خدای پیوندند ایشانرا
ملکوتی عظیم باشد واین محنت وغصه وناکامی که حالی واقع است بر ایشان
نماند وفاجران که خدای عزوجل ایشانرا در دنیا کامرانی وحکومت داده
از آنست که میداند که در آن جهان ازین باب نصیبی نخواهد بود بمقتضی کلا
نمد من هولآ وهولآ من عطآ ربک چند روزکی ذوق الطاف خویش
بایشان چشانیده برحال ایشان رشک نباید برد که آنچه ایشان دادند
خرده ریزه خوان مومن است اکر امروز کدائی کنند فردا پادشاهی خواهند
کرد پادشاهی پادشاهان امروز است وپادشاهی فقرا فردا بمواعید
الطاف رب الارباب امیدوار باشد وسختی چند روزه بکشد برای
راحت ابد تن آسانی نکزیند ودر کار آویزد وقوت از خدای طلب کند والسلم
بسم الله الرحمن الرحیم من المحب الی الحبیب علی یدی الحبیب
قطب بن محیی الی الامیر محب الدین الشیخ محمد والامیر جلال الدین محمد
اما بعد هیچ عمل نزد حق عزوجل فاضلتر از آن نیست که دو کس یکدیکر را دوست
دارند بیعوض وغرض وچنین دوستی آنکسانرا دست دهد که بنور ناظرند

یکدیگر نه اهل طبع که بنار نفس آهنگ یکدیگر دارند و لیم جهد کنند که ازین
نور اقتباسی نماید و بداند که محبت فی الله طریق محبة الله است و طریق
محبة الله له است اگر آن نهایت میخواهد ازین بدایت گیرد و اگر بلوغ
بآن ذروه دوست دارد دست درین عروة الوثقی زند و بداند که کمترین
موهبتی که حق عزوجل اهل محبت را کرامت فرماید آن باشد که غمناک
نگردند آن زمان که خلایق غمناک شوند و ترسناک نشوند آن روز که خلایق
ترسناک میگردند و اگر عالم از هم شود دل امیدوار ایشان از جای
نرود بهار دل ظریف ایشان را خریف نباشد و درخت امید ایشان را
برگ ریزد اینست ادنی کرامات ابرار و مواهب موقنین و اعلی آن در گفت
ندانم آورد که سر اندیشه پیرامون آن نگردد و عقل تصدیق امکان نکند
رزقک الله حبیبی من کرامات الابرار و مواهب الموقنین ان ربی
لطیف لما یشاء، والسلام علی ولیی و رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ فی الله المولی مجد الملة والدین
سلام الله اداه الله الی کنف الطافه اما بعد لطایف احوال و دقایق معانی که در
سر صدیقان که نقض اعراض و رفض تطلع بسوی اعواض شعار خویش
ساخته باشد جاری میشود مقدار شعیره از آن با خزاین ملوک و پادشاهی
بسیط ارض برابری میکند بل راجح می آید و چگونه چنین نباشد و

ابتهاج

ابتهاج ملوک بخزاین و ملک نیست مگر برای پرتوی که از آن معانی
قدسی بر آن افتاده و عکسی از آن لطایف که در آن گرفته بیت
باغها و سبزها اندر دلست، عکس لطف او برین آب و گلست و
گاهی که پرتوی و عکسی اینهمه شور انگیزد و این همه آشوب از غربال قدرت
فروریزد حال اصل خود چگونه باشد بیت ای که صبرت نیست از
دنیای دون، صبر چون داری زنعم الماهدون، ای که صبرت نیست
از پاک و پلید، صبر چون داری ازین کین آفرید، سزد که اخ الهی راه
صادقان پیش گیرد که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
تا از مواهب صادقان نصیب یابد که وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله
بالناس لرؤف رحیم و چون آن مواهب بر جان او فایض شود از
دار الغرور یکباره روی بگرداند و در سلک سالکان مندرج گردد
و در بحر ذکر منغمس شود انغماسی که هرگز سر از آن بدر نیاورد آنگاه بمقام امن
رسیده باشد و کمال ایمان یافته بوفق الله اخی برحمته انه حمید مجید
بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد رمضان مبارک باد و توفیق صیام و
قیام آن چنانچه موجب خشنودی خدای عزوجل باشد روزی باد
بدانکه آداب رمضان ده چیز است اول آنکه فی الحال که شام شد روزه
بگشاید و چون روزه گشودند دعا کنند که مستجاب است و این تمام

واین نام بزرگوار است که چون بخوانند هر دعا که کنند در هر وقت
که باشد مستجاب شود اللهم انی اسئلک باسمک المخزون المکنون الطهر
الطاهر المطهر المقدس پس و بعد از آن بگوید اللهم وسع لی ارزاقی وحسن
لی اخلاقی واحفظ علی ایمانی واکفنی شر من عادانی **دویم** باید که زبان از
غیبت نگاه دارد و در سایر اوقات خاصه در زمان صوم زیرا که غیبت
ثواب صوم را باطل گرداند و ناقص سازد **سیوم** گوش را نگاه دارد از
استماع سخن کسی که غیبت کند زیرا که مستمع شریک مغتاب است در گناه
چهارم با زیردستان شفقت باشد و با ایشان سخن نرم گوید و ایشان را
نیازارد و از گناه ایشان عفو کند بموافقت خداوند خود که درین ماه
رقاب عبید خویش را عتق میفرماید از آتش دوزخ **پنجم** بر درویشان
وفقیران احسان کند بآنچه تواند **ششم** تلاوت کلام الله زیاده از
دیگر اوقات کند که در خبر چنین ثابت شده وابتدا نزول قرآن در رمضان
شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن **هفتم** نماز سنن بگذارد
هشتم چون گرسنه و تشنه و ناتوان شود جلال و بزرگی و قوت و سلطنت
خداوند سبحانه یاد کند و عجز و فقر و مسکنت بنده والحق چنین می باید والا
خود را فراموش میکند **نهم** یاد خدا بسیار کند که نافع است **دهم** برای
ضعف روزه در رواتب و نوافل کاهلی نکند والله الموفق والمعین ٥

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی امیر الاخوان
الالهیین سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته **اما بعد** در نهاد آدمی این هست
که البته در چیزی فانی و مستهلک گردد چنانچه جنبش او بحکم آن چیز باشد
نه بحکم خویش بعضی آدمیان فانی در رسومند که بنای دنیا بوحی شیاطین
آنهارا اعتبار کرده اند آنچه مقتضی آن رسوم است کنند وایشان را از
ناحیهٔ خود هیچ عمل و جنبش نباشد و بعضی آدمیان فانی اند در نوامیس الهی
که انبیا بوحی خدای عز وجل مقرر فرموده اند مجمل قول آنکه عبودیت ذاتی
آدمی است و بندگی استهلاک در غیر اقتضا کند بعضی عباد الله اند و
فانی در او و بعضی عبید طاغوت اند و مستهلک در او اما عاقبت فریقین
یکسان نباشد برای آنکه خدای عز وجل حقست و حق گیرد و طاغوت باطل
است و باطل آخر ناچیز شود پس متمسکان بحق حلاوت بقا خواهند چشید
و متمسکان بباطل مرارت فنا خواهند چشید لایستوی اصحاب النار و
اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون اکنون ای مردمان چون
از عبودیت بدی نیست بنده خدای بهتر یا بندهٔ طاغوت و تابع اوضاع
آلهی بودن پسندیده تر یا قرین عفاریت لا اکراه فی الدین قد تبین
الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک
بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم خدای عز وجل ولیم را

قرار صح

ع

از عبادت طاغوت خواه عبادت جلیه که اهل اشراک را باشد و خواه
عبادت خفیه که اهل اغراض راست و فیهم قال رسول الله صلعم الشرک فی امتی
اخفی من دبیب النمل مصون دارا و انه رؤف بالعباد والسلم علی ولیه
بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان
الالهیین ثبتهم الله فی التابین اما بعد هر ساعتی که آدمی صرف دنیا و
ذکر و عبادت خدای عز و جل میکند او را در عوض آن در آخرت آن پیش
خواهد آمد از ثواب و کرامت که پادشاهی تمام جهان برابری با آن نکند و
حدیث نبوی که رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها مصدق همین معنی است
پس بقدر مقدور در عبادت و ذکر کوشید و مگذارید که وقت شما بضایع صرف
شود و سخنان بیهوده و بدانید که خدای عز و جل هستی را گوناگون آفریده
تا در هر حالی که آدمی را پیش آید عبادتی لایق آن بتقدیم رساند و اجری خاص
که ذوقی مخصوص داشته باشد که در دیگر اجرها چنان ذوق نباشد کرامت
فرماید مثلا چون صباح از خواب بیدار شوند عبادت آن لحظه آن باشد
که گوید الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و رد الینا ارواحنا و الیه البعث
والنشور حقیقتا این معنی بدل اندیشد و هر کس که در آن ساعت باین عبادت
مشغول شود خدای عز و جل او را در قیامت اجری دهد که او را تمنی شود
که کاش بجای آنکه یکبار بیدار شده صد بار بیدار شده بودمی و این

ذکر گفته

ذکر گفته بودمی اکنون چه گویید حال کسی که از صد بار که بیدار شود یکبار
این ذکر نگوید چه حسرت و پشیمانی که او را روی نماید روز قیامت و بر این
قیاس کنید سایر عبادات را و وقت را غنیمت شمرید و در هر وقت
عبادت آن وقت و وظیفه آن وقت مگذارید که فوت شود و وظیفه این وقت
تعمیر اخوان آباد است و نظم امور آنجا و نقل بآنجا درین کار همت و توجه تمام
کوشش کنید که این ام خیرات و اصل حسنات است و هیچ باید که شما را
ازین باز ندارد و هر چه بدین سبب فوت شود و گمانا که چیزی بدین سبب فوت
نشود آن فوت را قبول کنید و بدان رضا دهید و بنقل ناکردن اخوان
آباد رضا مدهید و بدانید که هر صعوبت که پیش می آید آخر برحمت خدای
مبدل بسهولت خواهد شد صبر کنید که ان الله مع الصابرین والسلم علی
اخوانی و رحمة الله بسم الله الرحمن الرحیم زاد الله ولیی رغبة
فی ابتغاء ما ینبغی آن ینبغی اما بعد پرسیده که آنچه میخواهیم که آن چنان
شود آنست که عالی همت باشد و ذوالانبعاث و فعال و ذوالعزیمة باشد
مطارد کسالت باشد عالی همتی آنست که بتساوی یومین خشنود نباشد
و خواهد که حالش هر روز بهتر از روز پیش باشد چون دو روز بیند که
حالش یکسان است از آن آتشی در او بر فروزد که سراپای او بسوزد و هر آینه
برای تسکین حرقت انگیز تدبیری کند و در پی چاره گری شود و آن در

ایستادن او در بی چاره کری و اندیشه طریق ترقی کردن ذوالانبعاث
بودن است و چون برای آن چاره بیندیشد باعمال چاره مشغول شود
و آنرا بفعل آورد و فعالیت آن باشد آنگاه بر اتمام آن مواظبت و مثابرت
نماید و تا آنرا بغایت نرساند دست از آن باز ندارد این ذوالعزمیت بودن
و چون تن آسانی و عافیت جوئی اورا از مواظبت بر آن مانع شود و بعوث
نفسانی آن میل تن آسانی از خود براند و مردانه در کار آورد و از فراغت
بگریزد این طرد کسالت باشد چون بر این پنج خصلت مواظبت نماید خشنودی
ما از وی حاصل باشد **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن**
محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة والدین محمد وفقه الله تعالی واعانه
اما بعد در روش راه خدا باید که آتش باشد و در معامله مردمان آب
بسیار برفق ولین با مردمان معاشرت کند و از جرایم و تقصیرات مردمان
عفو کند و غضب نکند و اگر مغلوب غضب شود خاموش شود و اگر ایستاده
باشد بنشیند و وضو تازه کند و در حین غضب هیچ عمل که مقتضی غضب است
نکند و اگر والعیاذ بالله چیزی از اینها واقع شود زود باز وقت افتد و توبه
کند ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و اگر با کسی کدورتی
اتفاق افتد زود سینه پاک کند و کینه او در دل نگیرد رسول الله صلعم
انس را وصیت فرمود و گفت یا بنی ان استطعت ان تصبح و تمسی

لیس فی

لیس فی قلبک غش لاحد فافعل یا بنی و ذلک من سنتی و من احیی سنتی
فقد احبنی و من احبنی کان معی فی الجنة یعنی ای پسرک من اگر توانی
که صباح کنی و شب کنی و نباشد در دل تو غشی مر کسی را پس بکن که این
طریقه منست و هر که طریقه مرا زنده کند مرا دوست داشته باشد و هر کس
که او مرا دوست داشته باشد هر آینه او با من باشد در بهشت والله ولی
التوفیق **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی**
الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر وفقه الله **اما بعد** چون خدای
عز و جل شمارا بکرامت اسم جعفر مکرم داشته آن مکارم مسمی آن خود را
خالی نباید گذاشت از جمله سیرت و کرامت او این بود که در غزوات خود را
پی کرد تا روی باز گشتن نداشته باشد ثبات در سلوک شمارا بجای آن
در حبشه نزد نجاشی چنانچه راست بود در شان عیسی عم گفت از کس ترس
و باک نداشت غضب شما از این آنکه در راه خدای لا یخاف فی الله لومة
لایم باشد و از جمله کرامات او رسول الله صلعم با وی گفت اشبهت خلقی
و خلقی و خلق عظیم رسول الله صلعم بر شما پوشیده نیست تشبه بآن کنید
و چون سیرت او اینها بود چون از حبشه بر رسول الله صلعم قدوم کرد
در حین فتح خیبر بود رسول الله صلعم فرمود ما ادری بایهما انا اسر بفتح
خیبر ام بقدوم جعفر لاجرم اگر شما بسیرت او سلوک کنید چون

برسول الله قدم قدوم کنید بقدوم شما مهمان مسرور باشد اللهم هب
لنا رضاک و رضا رسولک اللهم استعملنا فیما یرضیک عنا و بلّغنا
جوارک انت الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیّی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملّة والدین الشیخ محمد
ایده الله تعالی و اواه اما بعد خدای را عز و جل با آدمی بالذات دشمنی
نیست و اگر نه ایشان را باصلاح و ارشاد دعوت نکردی و صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر و چندین کتاب جهت اصلاح ایشان نفرستادی
دشمنی خدای عز و جل با دنیا است که الدنیا ملعونة ملعون ما فیها و قهر خدای
عز و جل بر دنیا فرود می آید برای آنکه دنیا خواسته که بهستی خود هستی خدا را
عز و جل بپوشاند قال الله تعالی العظمة ازاری و الکبریاء
ردائی فمن نازعنی واحدا منهما قصمته فی نار جهنم هر کس از آدمیان که تعلق
همت او با دنیاست چون محبت مفید اتحاد است او را با دنیا که نشأه
ظالمه کافره جاهله است یگانگی پیدا میشود که هر خشم که بر دنیا فرود می آید بر او
نیز فرود می آید چون علاقه دل آدمی از دنیا منقطع شد و از هستی دنیا که هستی
است دشمن خدای عز و جل پاک شد عذاب او را با او چه نسبت بیت
ترا از آتش دوزخ چه باکست ۰ که از هستی تن جان تو پاکست ۰ اول کسی را
که بدوزخ اندازند دنیا باشد بصورت عجوزه او را بر لب دوزخ آورند و

سرنگون

سرنگون در دوزخ اندازند بعد از آن دوستان او از عقب او در دوزخ
افتند که المرء مع من احب هر کس که امروز از دنیا نمیتواند برید فردا
نیز از او نخواهد برید و با او بدوزخ خواهد رفت این سخن صوابست بر شما
باد ای اخوان الهیین که محبت دنیا از دل بدر کنید و محبت خدای
عز و جل بجای آن در دل بنهید تا نزد خدای عز و جل حشر شوید فی دار الابرار
اعاذکم الله و ایای من عذاب النار و جعل حشرکم مع الابرار انه العزیز الغفار
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی سلام علی حبیب
قلبی اعنی سمی جعفر علیه السلام اما بعد عزم جزم دارید که اگر هیچکس با ما یار
نشود درین راه ما از راه باز نه ایستیم و یکه و نفس معدود که بمانیم نترسیم
از قلت عدد و مدد و درین راه زنیم و هر چه بادا باد شکر بجود در راه امید
که بخدای سوگند که این کار حقست و همان کار است که وصیت پیغمبران
بآن شده و اگر تلبیس ابلیس و وسوسه او پیش آید جوابش گوئید تو
کاری بهتر ازین در دست داری بنمای تا که آن پیش گیریم قل فأتوا بکتاب
من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین اگر دست از آن کار بداریم
غایت آن باشد که دست با همان گیریم که سابقا میکردیم چه چیزی
از آن دیدیم و چه خیر بآن گمان بهر حال اگر مقطوع به نباشد که این طور
بهتر است ظاهرا خود آثار خیر بین بهتر که لایح است چون بد از کاری

نیست بهر حال این اولی ای حبیب من نه هر دل را اذن آن هست که او را
ببساط خدای عز و جل راه دهند از روز که دلها آفریده اند هر کس را برای
کاری آفریده اند قال الله تعالی انی خلقت الخیر و خلقت له اهلا و خلقت
الشر و خلقت له اهلا او کما ورد فی الخبر زنهار که ریب هر مرتاب شما را
در کمان نیفکند بدیدهای نمناک بدلهای غمناک بسینهای پاک بآن ساعت
که تن را نهند بخاک که این حقیقت و درین شک نیست والله ولی
العصمة والتوفیق بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الی حضرة المخدوم افاض الله علیه جزایل الانوار شمس الملة والحق والدین
شهریار اما بعد در آن جهان ماه و ستاره و آفتاب نیست روشنی آنجا بنور
خداست و اشرقت الارض بنور ربها هر دیده که شایستگی دیدن آن
نور ندارد آن جهان بر او تاریک و مظلم خواهد چنانچه اگر دست
بیرون کند دست خود نه بیند و جلای دیده اینجا حاصل توان کرد من کان
فی هذه اعمی و اضل سبیلا نظر در مصحف در حین تلاوت موجب جلای آن
دیده است و نظر در آسمان به نیت تفکر و اعتبار موجب جلای آن
دیده است و بیرون کردن خواب از دیده در میان شب و بنماز مشغول
شدن موجب جلای آن دیده است از اینها بهر چه دست رس باشد
زنهار که تقصیر نفرماید والله ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله

من عبد الله قطب بن محیی الی حضرة المخدوم المحفود ذی العز المسعود
عظیم الامصار شمس الملة والحق والدین شهریار افاض الله علیه جزایل
الانوار اما بعد اگر کسی در طاعت تقصیر کند باید که دیگر از اهل میل
بطاعت دارند امداد کند تا فارغ البال بطاعت مشغول شوند که چون
او وسیله شده است هر طاعت که ایشان میکنند بحکم الدال علی الخیر
کفاعله مثل آن در نامهٔ او بنویسند پس باین حیله طاعت بسیار برای خود
حاصل توان کرد و اگر کسی بدیی کند باید که فی الحال در عقب آن نیکی کند تا
بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات آن نیکی بدی را محو کند قال النبی صلعم
اتبع السیئة الحسنة تمحها دیگر وصیت آنست که پیوسته باید که شما رطب باشید
بذکر خدای عز و جل هر گاه که در اثنای سخن خاموش شوند آن خاموشی را غنیمت
شمرده چند نوبتی استغفار باشد و چون مجلس بآخر رسید بگوید
که سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک
که آن کفارهٔ مجلس است والله الموفق والمعین بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر رکن الملة والدین
حسن اما بعد با وجود خدای عز و جل کسی بدیگری متوجه باشد و با وجود
امکان خدمت او کسی کاری دیگر کند و با وجود رسول الله حبیب خدای صلعم
کسی پیروی غیر او کند و با وجود اهل بیت آن سرور کسی سیرت دیگران پیش گیرد

زهی بدبختی وزهی روسیاهی زهی حماقت وزهی شقاوت ای ولی و حبیب
من روزی خواهد آمد که نیکوکاران تمام سرافراز باشند وبدکرداران
درسوز وگداز اگر توانی که آنروز از سرافرازان باشی بکن ای ولی و حبیب من
آنروز نزدیکست نه دور من مات فقد قامت قیامته والموت الی احدکم
ادنی من شراک نعله ای ولی وحبیب من اگر تو در پس دیوار برزخ بشکنجه و عذاب
گرفتار باشی ترا چه سود که مادر وبرادر وخویش وپیوند وزن وفرزند ازین سوی
بحضور روز گذرانند راضی باشی که تمام ایشان را فدای یکساعت
بل یکنفس عذاب خود کنی ای ولی وحبیب من غم آنروز بخور واگر غم ایشان
میخوری غم آنروز شان بخور قوا انفسکم واهلیکم نارا دیگر هیچ غم باید
که درجهان نخوری جهان ارچون که خواهد گو میباش اما آنچه در مکتوب
پرسیده بودند از ایثار بر اخوان از آن مشروحتر نبویسند والسلم
علیکم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی
ولیی فی الله وحبیبی الامیر مجد الملة والدین محمد نصره الله تعالی واعانه وایده
وپیوند اما بعد دامن دولت جاوید وگریبان امید حیف باشد که
بگیرند ودگر بگذارند این کار که دست بآن گرفته اند بپایان می باید رسانید
سنت اصحاب کهف بعد از اندراس خواسته اید که احیا کنید مردانه
کمر دربندید واز پای منشینید تا آنرا بر جای خود بنشانید سخن درین باب گویند

وکوشش

وکوشش درین باب کنید واز سخنان هرچه که تعلق بغانیات دارد لب
دربندید که زود است که از آنها پشیمانی خواهد بودن وقت خود را
صرف مطالعه تفسیر وحدیث وتذکره مشایخ کنید وتلاوت قرآن و
نوافل صلوات ومذاکره خیرات با هرکس که نشینید ابتدا بسخن حق کنید
پیش از آنکه او ابتدا بسخن باطل کند که هرسخن که بمیان افتد تبدیلی
حکایت بر سر آن میرود واگر سخن صواب نیابند خاموشی احدی الثوابین
است بازگشت بخدای واحد فرد خواهد بود پاره پاره خوی با این حدیث
کنید که اگر نعمته واقع شود تاب نتوان آوردن ووحشت ودهشت
براین نفس کار کند وبحیران وسرگردان بماند ولاحول ولاقوة الا بالله
العلی العظیم والسلم بسم الله الرحمن الرحیم نامه ولی وحبیبم
الامیر عماد الملة والدین محمد رسید واز هوای آن نامه دلم تازه شد
ودلم تازه نشود جز از بوی جگر کباب هرکس که از چنان جایگاه جدا افتد
ونداند که آیا باز رسد یا نرسد چگونه دلش کباب نباشد ای ولی من جز
شنیدن بانگ نماز راحتی ندارم چون بانگ نماز شنوم زنده گردم
وجهان نیز زنده گردد وچون شنودم که بر رسول خدای صلعم درود دهند
زنده گردم وجهان نیز زنده گردد وچون بینم که کسی بخندد دلم تنگ شود
وجهان نیز تنگ شود وچون بینم که کسی هزل میکند فغان از جانم بر آید

وفغان ازجهان نیز برآید وچون بینم که کسی نام خدای میبرد و دلش از تعظیم
خالیست خواهم که بیروی ببرم وجهان نیز خواهد وچون بینم که کسی خاشع
وسر افکنده باشد خواهم که در پای او میرم وجهان نیز خواهد ای
من رمضان برتو وبرسایر اخوان وبرسید اخوان حبیب من امیر محب الدین
شیخ محمد مبارک باد وآنگاه مبارک باشد که خاموشی واطراق وخشوع و
سکینه در شما بار آورد والسلم علیکم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الامیر غیاث الدین محمد انزل الله علیه السکینه
اما بعد ضمان نمیتوان شد که اگر کسی روی بخدای عز وجل آورد ودر سول
او صلعم هیچ از دنیای او یا از مال او یا از حرمت ولذت وغیر آن باکم نشود
کیف ورسول الله صلعم فرمود من احبنی منکم فلیعد للفقر تجفافا وگفته المومن
لایخلو من ذلة او قلة او علة این خرید وفروختیست چون آخرت حاصل
میشود دنیا بایدش رفت جمع میان ثمن ومثمن نمیتوان کرد بیت دنیا بمراد
خواهی ودین درست ، این هردو نباشد نه فلک بند تست ، غرض آنکه اخوان
بخود بنهند که چون راه خدای عز وجل پیش گرفته اند ازینها پیش خواهد
آمد چون رخ نماید نترسند وبد دل نشوند که اکثر مردمان صورت بین اند
چون در صورت شخص اندک شکستی مشاهده کردند آن حرمت داری که سابق
میکردند بآن مرتبه نمیکنند خواه خویشان خواه آشنایان خواه زن و خواه

فرزند

فرزند وغلام ونوکر برای آنکه خلایق سگ مشرب اند سگ چون کسی را ببیند
که جامه دریده دارد تعرض کند وچون کسی را بیند که جامه محتشمانه پوشیده
بکنار ایستد ازاینها اندیشه مکنید که آنچه فوت میشود خبر نیست و
آنچه می آید کلیست با طایفه گفتند اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و در
شان جماعتی گفتند انهم کانوا قبل ذلک مترفین این لذات وعلو جهان
نه مفت است موجب انتقاص لذت وعزت آخرتست این که نصیب
آخرت باکم می آید کو نصیب دنیا باکم آی ودر آخرت افزای ابرهیم ادهم را
یک شربت ازین جام بکام رسید تمام مال وملکش بر سر آن رفت اگر
شما را اندکی ازین بر سر این کار رود چه غصه است وشاید که خود نرود بسیار
کسان می باشند که حب فسق بر ایشان غالب میشود وخیلی مال و حشمت
ایشان در سر آن میرود لله الحمد که شما را در حب طاعت این قصه پیش می آید
بسیار هستند هم از شما که حب بعضی هواها بر ایشان غالب شده وصد قصور
در کار ایشان از آن لازم می آید اگر اندکی مال وجاه شما در سر حب خدا و
رسول واقامت سنت سلف واحیا سیر ایشان رود غم نیست بیت
دل اگر بار کشد بار نگاری باری ، ور کسی بار کشد چو تو یاری باری ،
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی
ولیی واخی الامیر غیاث الدین محمد اما بعد نباید که لعب دنیا را چنان فرو

کیرد که آخرت فراموش کنی و مزاوله جزئیات ترا چنان بر باید که از
تامل در کلیات اعراض کنی تا از آنان باشی که کاین من آیة فی السموات
والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون صفت ایشانست نباید که ترا ای
الهی نباشد لقمه نان خوری یا کلمه بر زبان آوری بجوش آمد طبع سخن بگوی و
مکن که بحکم الکلام یجر الکلام هرچه سخن بآن کشد گویی هرچه در گفتن آن فایده
و حکمتی باشد بگوی والا خاموشی احدی الحکمتین است از اقبال مردمان بر تو
خرم مشو و از اعراض ایشان غمگین مگرد تمام خلاق حلیم را باش که همیشه
آدمیان طلسماتند از ایشان سود و زیان نیست قوله تعالی وان یمسسک الله
بضر فلا کاشف له الا هو الآیه آدمیان آواز و بلند از آواز ایشان
مترس که هیچ در تحت ندارند ناصیه ایشان بدست خداست تا آنجا که خواهد
کشد اگر خواهند و اگر نخواهند خطاب با کل ایشان این بود که ائتیا طوعا
او کرها ایشان خود چه باشند بر بنی آدم بنظر رحم و شفقت نگاه کن
اسیر اند یکبار در دست قدر و یکبار در دست جهل که این نمیدانند به
بیت نیستاند و دعوی هستی • عاجزاند و این زبردستی با ایشان
و بیگانه برفق بسر بر و صبور و حلیم باش که خدای تو صبور و حلیم است
تنبیه مکتوب باید که بر اسم کاتب و مکتوب الیه مشتمل باشد از برای
آنکه مکاتیب نزد خدای عز و جل میخوانند و نام ایشان اگر در آن باشد

آنجا مذکور

آنجا مذکور گردانند باسم و فی ذلک شرف و کرامة آدمی پندارد که
از او غافلند و چنین نیست عجز و بجر احوال او آنجا باز میگویند و جزئیات
و کلیات آن باز میرسانند **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله**
قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین
اما بعد مردمان بهر روز کاری نامه نویسند مرا چه افتاده که هر روز
نامه نویسم هر صباح که بر میخیزم و قیامت قایم نشده آنرا غنیمتی
میشمارم و جدی جدید مرا در کارسازی خود روی مینماید لاجرم نامهٔ
مجدد بسوی اخوان که بحکم عقد مواخات غیبی خود و ایشان یکسان
باید که باشد بنوشتن می آید گفتن از شنیدن مشکلتر است چون من
از گفتن ملول نمیشوم اخوان باید که از شنیدن هم ملول نشوند فی شنیدن
از گفتن مشکلتر است برای آنکه شنیدن کار از آن گردنست شنیدن
بگوش چه سود میدهد خدای عز و جل این مشکل بر شما آسان گرداناد
ای اخوان گرم آن باشید که مردم افسرده آنند و افسرده آن باشید که
مردم گرم آنند ای اخوان این وجود را مغزیست و پوستی و همیشه
مغز در پوست پنهان باشد پوست را بشکافید و خود را بمغز رسانید
کاه خوردن شان چو انست شما آدمی اید بدانش دانه بدست آورید کافر را
چون نفوذ بصیرت نبود جز قشر نمیدیدند گفتند ان هی الا حیوتنا الدنیا

عهد

لاجرم جز تمتع بآن قشر کاری نداشتند یأکلون کما یأکل الانعام
مومن که ایمان بعیب آورده نشاید که همچون ایشان سر در تمتع فرو برد
سر بر باید آورد ای اخوان آنچه نموده نسبت با آنچه ننموده نمی است از
دریائی نم را ایم مپسندارید و فرحوا بالحیوة الدنیا و ما الحیوة الدنیا فی
الآخرة الا متاع جعلنا الله و ایاکم من الفائزین بحسن الخاتمة و النائلین
سعادة الآخرة انه حمید مجید بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله محب
قطب بن محیی الی ولیّی فی الله و حبیبی و عونی و نصیری الی الله الامیر
الملة و الحق و الدین الشیخ محمد نصره الله و ایده اما بعد چون دنیا نقد است
و آنچه نزد خدای وعده مردمان بدنیا بهتر مایلند اما بجلال خدای سوگند که
وعده خدا بهتر است از نقد دنیا اگر نقد دنیا همه میدهد بقبول نداریم و خدای
عز و جل اگر وعده میدهد بجان پذیرائیم بیت نسیهٔ تو به ز نقد
دیگران مشت تو بهتر ز حلوای کسان اگر ابلیس گوید دست ازین میداری
و آن شاید نیابی جواب باید گفت اگر یافتم زهی دولت و اگر نیافتم در
جستجوی آن هم عمر بسر بردن احدی الدولتین است گویند چون
یوسف را در مصر میفروختند پیره زنی کلابه ریسمانی داشت آورد که
یوسف را بدین میخرم مردمان بروی خندیدند که هم سنگ او مشک و
زعفران میدهند و نمیفروشند بکلابهٔ ریسمان تو نخواهند فروخت گفت

دانم که

دانم که یوسف را باین ثمن که من دارم بمن نفروشند اما خواستم که
داخل خریداران او باشم ای ابلیس دنیاجویان نه همه بدنیا میرسند
بسیار کس میجویند و نمی یابند و بناکامی میمیرند چون دنیا باین خساست
بحل این هست که اگرچه وصول بآن متعین نباشد آنرا جویند آنچه نزد
خدای عز و جل است با آن نفاست باینمعنی سزاوارتر است اکنون ما
میجوئیم یافت و نایافت بدست ما هیچ نیست هر کس و کاری دگر سر خود
باری دگر بنده و سودای او ای ابلیس بس کن که مهر او در جان ما آن
آتش افروخته که بدمهای سرد تو فرو میرد از ما بخیری بگذر و اگر دمی
بزنیم که در تو هم درگیرد بیت بدینجا چون رسی شتاب در رو خوش
که اندر کوی ما میبارد آتش ای ابلیس اگرچه پنداشته تو که از آتشی اما
آتش آنست که در پیش ماست اگر آن آتش را ببینی آب گردی ولی
و حبیب من نگاه در آسمان کند و ببیند که این روش که پیش دارد اگر همه
عالم جمع شوند توانند که او را از آن باز دارند نتوانند باید که او در روش
خود همچنین صلب باشد عوعو کلاب ماه را از سیر خود باز نمیدارد
والسلام علی ولیّی بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیّی و حبیبی الامیر عماد الملة و الدین محمد جعله الله من الصالحین
اما بعد کلید گنج هستی فکرت صافیست جز با تامل این باب مغلق نتوا

کشود از نهان هستی آگاهی نتوان یافت و فکرت صافی از دل حاضر آید و حضور
دل با آمیزش و آویزش با مردمان صورت نبندد راه باین گنج در کنج
عزلت توان برد و مستعد این انفراد میباید شد که در هستی دو فایده است
بل دو نفست یکی نفس بسط که بآن اشیا از درون به بیرون داده دوم
نفس قبض که بآن اشیا از بیرون باز درون کشد هیچکس ندیده که نفسی
زود باز نکشید پیش از آنکه هستی نفس باز کشد و این کس را با درون خویش برد
از درون او آگاه باید شد قل انظروا ماذا فی السموات والارض تا چون
بدرون او رسند آشنا آنجا باشند و بوحشت مبتلا نشوند و مباد اکه شیطان
فریب دهد که نزد باز گشتن همان حال پیش خواهد آمد که در اول بود برای
آنکه در اول جهت استمرار اندراج و استهلاک شعور نبود و از آن جهت اورا
جدا ساختند و اورا با او دادند تا دیگر باره که باز آنجا رسد وصول بآنجا
مجدد باشد و ادراک حاصل شود و این نوبت که بنهان هستی میرسد مکر آنرا
در خواهد یافت اگر مناسبت و جنسیت با آن تحصیل کرده آن پیکر برا و حور
و فرشته است و اگر ملایمت با آن پیدا نکرده برا و عفریت و مردم خوار است
اگر کسی گوید هستی شخصی است و او را با نفسی گوییم سبحان الله بر دهان چشمی
میمانی که میان اهل سخن نبوده و مجاز و استعاره نشنیده و لطایف بیان
نفهمیده چنانکه چیزها در زمانه رود و نسبت بزمانه کنند آنچه در هستی رود

اسناد

اسناد بهستی کنند اسنادی مجازی یعنی در هستی این آمد شد باشد والسلم
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز
الامیر غیاث الدین محمد اید الله اما بعد این نامه برای شرح حال مستوجبست
اما هیچ مهم تر از موعظه نیست و هرچه واقع است احتیاج تبذکره از آن
واقع تر است پس ابتدا بآن برادر میکنم آیا نشنیده که خدای عز و جل
در کتاب کریم گفته است وما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا
ذلک ظن الذین کفروا گمان کافران چه بود همین بود که هستی همین واقع است
اندرونی ندارد و باز گشتی خدای عز و جل میفرماید که اگر چنین باشد آفرینش
عالم باطل و ضایع باشد برای آنکه این کرامت آن نیست که وجه ایجاد
این باشد پس آن برادر بر خلاف کافران بداند که کار غیر این است آنچه
پیدا شده کفی است از بحری بحر در زیر کف پنهانست بیت یکی دریاست
در عالم نهانی • که در وی جز بنی آدم نگردد • ز حیوان تا که انسان ز ابر درون
آب حیوان هم نگردد • بکوشند تا خود را بساحل آن بحر رسانند و شناوری
در آن بحر بیاموزد و ماهی آن دریا شود پیش از آنکه آن بحر طوفان کند و همه را
غرق خویش سازد و بهر کس که شناور نباشد آن رسد که بغرقه شدگان می
رسد هر کس که ماهی است آن دریا برا و بهشت باشد و دار الحیوة و هر کس که
جز ماهی است آن دریا برا و دوزخ باشد و دار البوار چنانچه بر سبطیان

آب بود و بر قبطیان خون بکوشش و عسل خویش را غسلین مسازو لبن
خود را مهل و خمر خود را حمیم و ما خود را غساق و نحل خود را زقوم در باب
خود ایشان از آنکه تا در یابند در ابتدا که شروع در نامه شد مقصود شرح
حال بود حالیا پروای آن نماند والسلام علی اهل السلام بسم الله الرحمن
الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر
فاضل الملة والحق والدین عبید الله اکمل الله شفاه و جمع له الی شفاء الجسم
شفاء النفس و یسر له العروج الی معارج القدس پس اما بعد قال رسول الله
صلی الله علیه و آله من یرد الله به خیرا یصب منه از درد و الم که روی نماید
متعبس نباید شد که بی شکست جسم که قشر است استخراج لب میسر نیست
اگر دانه کنجد در زیر سنگ و تنگ عصار فشار نیابد روغن بدر ندهد باز
چون نا ملایمی روی نماید نظر در کسی که اسوء حال است از او باید کرد که شکر کنند
بار کش می باید بود که نزد وقوع اقدار اضطراب ننمایند قنوع می باید بود که
از دنیا ببلغه مسافر قناعت کنند صبور می باید بود که اگر مقصود دیر بدست
آید دست از طلب ندارند جزئیات خود را فدای کلیات حق می باید کرد
تا کلی شوند کلیات حق را طمع نباید داشت که کلیات حق تابع جزئیات
ایشان شود تا ظالم نباشند که لا ینال عهدی الظالمین آفرینش جهان را
عبث نباید شمرد و گروش جهان را ضایع نباید داشت چون غایات

وهمه

وهمه که آدمی با خود اندیشیده مصادم غایات حقیقیه است که
روی امر با آنست شود در رضا باید داد بطلان غایت خود که اگر جزوی رفت
از کلی جزئی توان ساخت ع اگر رفت گل گلستان باقی است و اگر کلی
نباشد نه کلی باشد و نه جزئی قال الله تعالی و لو اتبع الحق اهواءهم لفسدت
الارض و السموات و من فیهن و لنعم ما قال من قال بیت اگر رفت
گل گلستان باقی است و گر خاک شد جسم جان باقی است گر انجم کشد
روی اندر نقاب چه غم هست چون طلعت آفتاب است چون خدا باقی
از فنا خود نباید ترسید که آنکس که اول آفرید دیگر بار تواند آفرید و کسی
چون خدا امر که دارد غم روزی نباید خورد بلکه غم هیچ چیز و علی الله فتوکلوا
ان کنتم مومنین پشت باز کرد یکباره بخدای می باید شد و فارغ البال زیستن
و حسبنا الله و نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد کتبه الله فی زمرة الصابرین
اما بعد از آدمی تا مرگ راه بسیار نیست آنچه بعد از مرگ پیش آید یا شقاوت
ابدیست یا سعادت سرمدی ندانم که آدمی چنین آسوده و فارغ البال چه
گونه نشسته و چگونه میتواند نشست بکسی میماند که او را چنین امری عظیم در
پیش باشد اللهم نبهنا عن نومة الغافلین یک یک میمیرند و بکردارهای
خویش میرسند و باقیان هیچ پند نمیگیرند بلهو و باطلی که دایم مشغولند تا مرگ

بر آن مفاجی این میشود و یکسان نیست حال کسی که آماده مرگ شده
و مرگ او را دریافته و کسی که آماده آن نشده و کارسازی آن نکرده وه که
چه دست و پا چه شود در آن حین و کارسازی مرگ دوام ذکر خداست
عز و جل و حق او در بندگان او نگاه داشتن که با محسن ایشان احسان
کند و از مسیئ ایشان عفو کند و موجب رحمی و وقور و صبر و خشوع
و مطرق بودن الله سبحانه و تعالی آن برادر اعز و سایر اخوان او را
اکتساب این ملکات و اقتناص این خیرات موفق سازد و جمع ایشان را
از تفرق و شمل ایشان را از اختلاف و غربت ایشان را از سستی محمی دارد
انه الکریم الجواد و حسبنا الله و نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم من
عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر عماد الملة و الدین محمد
اما بعد خدای عز و جل جهان را چنان آفریده و طرح هستی بنوعی انداخته
که هر آدمی را چندان معیشت که شرط قوام حیاتست برسد و اگر چه هیچ کار
نکند بعد از آن آدمیان را بعبادت فرموده و تحصیل زاد آخرت بعضی از
آدمیان بهمان قدر معیشت اکتفا کردند و وقت خود در اصرف عبادات
و تحصیل معاش کردند و بتحصیل زاد عقبی پرداختند و ایشان عابدانند
و اما مطیعان آنچه از زمان صرف کسب قوام کنند نه از آن کنند که بر آن اند
که اگر آن کار نکنند روزی ایشان نرسد بلکه بقصد تعاون کنند و بار

عالم

عالم کشیدن و از بنی نوع تخفیف کردن با احسان بر رفقا و اهل ملت
و بر تقدیر اخیر کسب زیاده از قوام نیز شاید که ارتکاب کنند و الا ایشان
میدانند که اگر هیچ کار نکنند چندان قوت که شرط قوام است
بایشان خواهد رسید چنانچه از احوال اطفال و ضعفا مشاهده میشود
برای آنکه حیات جاذب قوتست تا بحدی که اگر هیچ سبب عادی نباشد
بخرق عادت قوت پیدا شود مگر که اجل حیات منتهی شده باشد و آن
هنگام وجود اسباب عادیه نیز مفید نیست چنانچه اگر اجل حیات
منتهی نشده عدم آن مضر نیست فتح الله عین حبیبی بمشاهدة الحقایق
و اورده ینابیع الحکمة برحمته و السلم علیکم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر محب الملة و الدین محمد
اما بعد سخن سه قسم است یکقسم سخن آنست که برای ثواب آخرت میگویند
مثل مذاکره علم و دلالت بر خیر و کارسازی مسلمانان و امثال ذلک و یکقسم
سخن آنست که برای مصالح دنیا و راست داشتن امور معاش میگویند و
یک قسم سخن آنست که برای روزگذرانیدن میگویند نه امری از امور
آخرت بر این موقوفست و نه مصلحتی از مصالح معاش و لا یعنی عبارت
از اینست از این قسم روز را بعبادت باید گذرانید و تفکر و تذکرات
الهیه با اکتساب ضروریه قوام با اکتساب زاید بر آن بقصد انفاق

بر اهل استحقاق نه بر اقوال و افعالی که هیچ فایده ندارد غیر دفع الملال این
طریق اهل بطالت و کسالت است اعاذنا الله و اخواننا منه مادام که خاطر
بعبادت و مذاکره علمی تاویلات قرآن و امثال ذلک از امور اخرویه منشرح است
بآن مشغول می باید شد و چون از آن ملول شدند بکسبی مشغول می باید شد
و چون از آن ملول شدند بکاری که از آن چیزی حاصل شود که صرف ضرورت
خود و حاجت مستحقان کند و هر چه غیر این دو است لایعنی است و تضییع
والدت چه چیز شود یکی برای او استغفار کردن دویم برای او صدقه دادن
سیوم با دوستان او احسان کردن والله ولی التوفیق و بیده ازمة
التحقیق بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر عماد الدین جعفر اما بعد آدمی موجود براستی است که انس
هستی بر سیمای او لایحست و بوی حقیقت از انفاس او فایح دیگر موجودات
تماثیل منصوبه اند که روح پیدایی در ایشان از ناحیه ایشان دمیده میشود
و چهره ایشان در آینه او دیده می شود چگونه مفارقت از آدمی قیاس پیش
مفارقت دیگر چیزها توان کرد در سخن بعضی مشایخ هست که هر لذت که در بهشت
هست نموداری در جهان دارد نمودار لذت لقا مشاهده اخوان است
پس آن مقدار که لذت لقا فایقست بر دیگر لذات بهشت لذت
مشاهده اخوان بر دیگر لذات جهان افزون باشد هر آینه الم مفارقت

ایشازا

ایشاز انسبتی با الم مفارقت دیگر چیزها نتواند بود و اگر مفارقت از
چیزها بتکرار معتاد و سهل گردد مفارقت ایشان بتکرار معتاد و سهل نگردد
و عارفان که از موت اخوان و اقارب زیاده متالم نیستند از آنست
که پیکر معنی که انیس حقیقی آنست در آینه بصیرت ایشان همچنان
منطبع است که گویی مفارقت نیفتاده بلکه آنچه از بیرون بود با درون
نشست و نزدیکتر شد فتح الله حبیبی عن بصیرتک و اخذ بیدک الی عوالم
اللطایف لتری الغایب حاضرا و کانک یکون الیه ناظرا و السلم
علیکم و رحمة الله و برکاته السلم علی ولیی و حبیبی الامیر معز الدین الملک اسحق
تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین والسلم بسم الله الرحمن
الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة
والدین محمد اما بعد جد شما بر حق خود کمتر از جد دیگران بر باطل ایشان
باید که نباشد و بعد از آن هر کس که خدای خود را که آفریده و روزی میدهد
و می پروراند فراموش کرده چرا ما او را فراموش نکنیم با جفاکاران جفا
اولی است و اگر گویید ایشان از در باره خدای تعالی تقصیری نیست برای
آنکه از او آگاه نیستند گوییم حاشا و کلا امر خدای عز و جل از آن ظاهرتر است
که بر کسی پوشیده ماند اما مردمان کافر نعمتند تا گمان برند که اگر ایشان
با منعم چاپلوسی و تملق نکنند نعمت باز گیرد همچون سگ دنباله جنبانند

وآنرا شکر نبیند از بد آن نه شکر است مکر است و چون از منعم اختلاف
حال یابند که نعمت دهد و گاه ندهد بلکه حال او را در انعام و احسان
یکسان و دایم بینند چنانچه شان خدایست عز و جل بآن چاپلوسی
خود حاجتی ندانند و ترک آن نیز کنند و باطنا و ظاهرا جفا و اعراض
پیش گیرند بلکه کافر نعمتی و بدگوهری ایشان بحدی باشد که بنیاد
سخنان بیهوده کنند و انکار منعم کنند و گویند هیچ منعمی نیست ای کافر
نعمتان چون منعمی نیست و چیزها خود بخود واقع است چرا چون بلایی
روی نمود فریادتان بفلک میرود و یارب یارب میزنید اگر منعم
گویید چه آنا غایت از من معروض بود بد گویید معذور دار که از تو
آگاه نبودیم از شما شنود و گوید سبحان الله باین یکیفس آگاه شدید پس تن
نی بی بهانه میاورید که دایم آگاه بودید اما بد گوهری شما را باین کفران
میداشت و تخم حرمان در مزرع امید شما میکاشت فالیوم ننسیکم کما
نسیتم لقاء یومکم هذا انبهک الله حبیبی عن نومة الغافلین بسم الله
الرحمن الرحیم سلام من بر حبیب من امیر رکن الدین حسن اما بعد
بر آن حبیب روشن باد که نوری هست که این جهان بآن روشنست
آنرا نه نامی توانم نهاد و نه صفتی توانم کرد اما دانم که مردم را بس شیفته میدارد
و لذتی دردناک و دردی لذتناک از آن حاصلست که اگر آن حبیب بخشد

داند

داند که چیست و چنان می یابم که نوریست که بینیی آنرا نتواند پوشانید
و این از عجایبست که از آن عجبتر کس نشان نتواند داد و قرار این نور
در دل صاحب همت می یابم چون صاحب همتی می یابم دلم می آساید
اما دریغ که صاحب همت کم یافت میشود و صاحب همت آن باشد
که آسمانرا بیک مژه بردارد ای ولی و حبیب من چه دیده که بآن آرمیده
دیده بگشای و برق آن نور ببین و بدان که نور پوشیده نتواند بود
اما مردمان در باره ادراک این نور سه طایفه اند طایفه آنانند که لمعان
برق آن بر ایشان چنان تیز باشد که بصر ایشانرا برباید و خفا از فرط
ظهور این نور باشد و طایفه آنانند که آن برق بر ایشان شهابی ثاقب
گردد و هر جا که روند با ایشان باشد جعلک الله حبیبی من هذا الفریق و
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحیم سلام علی
ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر اما بعد لنگوته تجرید باید زد و عصاء
استقامت بدست باید گرفت که گرد چهار بازار جهان بر آیند چون
درخت بر یکجای چسپیدن و آخر جهان نادیده از جهان رفتن من کان فی
هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی بیت هر که امروز نه بیند اثر قدرت او
غالب آنست که فرداش نه بیند دیدار مقصود ازین که گفتم سیر معنوی است
نه سفر حسی که آنرا زیاده وزنی نیست ای ولی من متابعت نوامیس الهیه

باید کرد و باد صناع این جهان که فره ندارد و نوامیس الهیت که او صناع
جهان اصلیست ای ولی من چون شخص با جهان الهی رجوع کند داند که
زینت این جهان لعب و لهوی بیش نبوده کرامند آن نبوده که آنرا
این همه وزن نهند و واجد آنرا مغبوط و فاقد آنرا محروم شمارند والسلم
علیکم ورحمة الله وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الی ولیی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد اما بعد هر کس که خدا را
عز وجل شناخت با دیگری بسر نمیتواند و هر کس که انس با ذکر او گرفت
از خلایق مستوحش شد و هر کس که حلاوت مناجات با او چشید هرچه
جز آنست بر کام او تلخ گشت و بعد هرچه جز خداست عز وجل باطل خواهد
گشت و باز گشت بسوی او خواهد بود هر کس که امروز با جمال الهیت
انس پیدا نکرده از روز حال او بد خواهد بود و بعد راه بروش پیدا میشود
اگر تا راه نبینند روش نکنند هرگز روش نخواهد کرد و اگر گویند چگونه تا راه
نبینند روند گوییم این نهانها عقل افسرده پیش آورد عشق گرم با این
سامان و ترتیب مقید نگردد بیچون و بیچگونه در افتد کوشش بیهوده بر از
خفتگی عشق است که در رتق ظلمات زند و بقوت جذبه راه خود باز دید
میکند عقل موسوم است که تا جای پای نبیند پای ننهد اما عشق طبع
دیوانگان دارد و مقید هیچ نمیتواند شدن بیت عقل راه ناامیدی
کی رود

کی رود · عشق باشد کان طرف بر سر دود · عشق آتش بر همه عالم زند
اره بر فرقش نهند و تم زند · عاقبت اندیش نبود یکزمان · در کشد خوش
خوش در آتش صد جهان · عقل و عشق در عین و قاف شریکند ما به
التمیز لام است که سی است و شین که سیصد است عقل گام در عشرات
نهد خطوات او متقارب باشد و عشق گام در مآت نهد گام او واسع
باشد این راه دراز است عقل مورچه وار رود و بروش او نتوان رسید
عشق شتروار جهد این بیابان جز بشتر عشق بپایان نتوان برد پروانه وار
خود را باین آتش باید زد تا چه پیش آید و پیش بهانه گیری نباید کرد و
السلم علی ولیی بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی
ولیی فی الله و حبیبی و عونی علی امر ربی الامیر محب الملة والحق والدین
الشیخ محمد ایده الله و سدده اما بعد فقیر خواهان دهنده باشد و غنی خواهان
ستاننده پس تقرب بفقیر بچیزی باید جست و تقرب بغنی به بی چیزی
که فقیر را با چیز آن بکار آید که او را چیزی دهند و غنی را به بی چیز آن
بکار آید که ایشان از او چیزی دهد و خدای عز وجل غنی است پس تقرب باو
به بی چیزی باید جست پس بی چیزی و نامرادی و سختی وسیله سالکان است
بسوی خداوند عز وجل از آن تنگ نباید آمد ای ولی من مومن در دنیا
مسافر است مسافر هرگز از مشقت خالی نباشد گفته اند المومن لا یخلو

من ذلّة او قلّة او علّة یعنی مومن خالی نباشد از خاریی یا دست تنگی یا
مرضی ای ولی من راحت در بهشت می باید جست تا در دنیا اند بخود می
باید نهاد که بسختی مبتلا باشند هر روز بطوری ورنگی ای ولی من مومن
از آن در دنیا سختی پسندد تا چون در عقبی بنعیم مقیم فایز شود قدر آن
داند هر کس که در دنیا سختی بیشتر کشیده آن نعیم باو گوارا تر است ای
ولی من مومنان را روحی و نوری باشد که از درون خود یابند قوت و
سکینهٔ مومنان از آن باشد اما از ظاهر هستی جز مکاره چیزی نیابند
آری حفت الجنة بالمکاره صبر باید کرد و هر نوع که هست باید گذاری نیکو
که لقاء الله نزدیکست بیت اگر چه جمله در اندوه و دردیم یقین دانم که آخر
شاد گردیم والسلم علی اهل السلم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله ونصیری الی الله حبیب قلبی وعونی علی
امر ربّی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد جعله الله من اولی الالباب اما بعد
اگر دنیا نزد خدای عز وجل پر پشه ارزیدی هیچکس را از بیگانگان از خویش
یک جرعه آب ندادی و هیچ یک از آشنایان خویش را نگذاشتی
که نیش پشه بر تن ایشان خورد اما خدای عز وجل دنیا را لاشی نام کرده
نه مدار او بدو توان نهاد و نه نیک او را به نیک نیک و بد یکسان باشد و
ازین یکسانیست آنکه او را زیاده وزنی و وقعی نمی نهند که اعدا از خیرات

آن محروم

آن محروم نمی باشند و اولیا از شرور آن محمی نه نزد دون همتان که اخلاد
بسوی ارض کرده اند نیک و بد دنیا به نیک و بد محسوبست چنانچه نزد
کودکان یافتن خرمائی بچیزی معدود آید و گم کردن جوزی بشری شمرده
اما نزد ارباب همم که ناظر در کلیات امور باشند وجود و عدم دنیا
یکسان باشد و دیده بصیرت ایشان ناظر بچیزی دیگر باشد خدای
عز وجل شما را از چنان نظری بی بهره مگرداناد والسلم علی ولیی و سایر
الاخوان بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی حبیب قلبی وعونی علی امر ربّی الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد
نصره الله تعالی وایده اما بعد خدای را عز وجل در تسلیط ظلمه بر مومنان
دو حکمت است یکی آنکه مومنان را بایشان تادیب فرماید دوم آنکه ایشان را
بآن سزاوار جهنم گرداند و قوت او شوند که او نیز روزی خویش از خدا
میطلبد و یقین داند که تا کسی از نظر خدا نمی افتد او را بظلم کردن نمی دارد
ورد و قبول خدای علتی ندارد و حکم جبروت خداوندیست لا یسئل عما یفعل وهم
یسئلون بیت جناب کبریائی لاابالی است منزه از قیاسات
خیالی است اخوان را فرمایند تا شکر کنند که ایشان را مظلوم ساخته
نه ظالم که مظلوم مرحوم است و ظالم مرجوم و خدای عز وجل برحمت
خویش نشانه برای اخوان ظاهر کرد که محصل ایشان را هلاک کرد تا بدانند

که این مصیبت ایشان را نه از آن پیش آورده که بر خدای خوار اند بل برای
اصلاح و مرحمت است پس اگر چه برای کرامت مومنان ظالمی را هلاک
کرد اما چون مومنان را از مصیبت و بلا گریزی نیست صرف ظلم مطلقا
شاید نشود **بیت** این بلای دوست تطهیر شماست ٭ پای دارید و
شکیبائی کنید ٭ انّ الله مع الصابرین والسلم **بسم الله الرحمن الرحیم**
من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله الشیخ کریم الدین اعانه الله
علی امره **اما بعد** تا شخص را دل بچیزی از چیزها متعلق است از زندگانی
و لذت و شان و هر چه خواهی کاینا ما کان ذکر خدای او را صافی نمیشود
و هرگاه که دل او مر یاد خدای میخواهد که متفرغ سازد وسوسه آن چیزها
می آید و وقت او را از محوضت ذکر مانع میشود و از صرافت حب الهی
بیرون میبرد پس خود را و همه چیز را فدا میباید کرد تا ملک ذکر این کس
را مسلم شود **بیت** این کلاه بی سران است ای پسر ٭ کی دهندت
تا تو میسازی بسر ٭ و این کاریست که جز بتوفیق خدای میسر نگردد چنین
توفیق آن برادر و سایر اخوان را روزی باد با جماعت اخوان صحبت الهی
دارد و گاه نیز بحال خود باشد و بداند که اشتغال سالکان از سه بیرون
نیست ذکر و فکر و مراقبه ذکر زبان گفتن است و فکر بدل اندیشیدن
و مراقبه اطراق قلب است در مقام جمعیت و خشوع نزد نور بسیط که

ترتیب و

ترتیب و تقطیع نپذیرد و اگر تواند که نزد طلوع شمس و غروب آن مراقبه
مشغول باشد پسندیده می افتد و بداند که تمام جهان آیات خدای است
هر چه بنگرد از آن که آیت خدایست نگرد تا داخل متفکرین باشد نه از آن
روی که آنچیز است برادر گرامی امیر غیاث الدین محمد بهمین نخنان مخاطب
است و بهمین اعمال مطالب والسلم علیکما و رحمة الله و برکاته **بسم الله الرحمن**
الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوین الاعزین المولی کریم الدین
محمد و الامیر غیاث الدین محمد **اما بعد** ارباب مروت و حق شناسان چون کسی
با ایشان احسانی کرد تا مکافات آن بجای نیاورند بکاری دیگر مشغول نشوند
مومن نگاه کرد و احسان خدای عز و جل بر خود یافت بشکر آن مشغول شد
تا چون وظیفه شکر آن باخر رسد بکار دیگران و دیگر کارها مشغول شود
هر چند وقت صرف آن کرد از اتمام بجای نیاورده بود هر آینه نوبت کار
دیگران و دیگر کارها نرسید اکنون ای نفس ای آشنایان ای بیگانگان
ای کاینا من کان این احسان که خدای با ما کرده اگر تا ابد بشکر آن ایستادگی
نمائیم بحیله تمامی آن شکر نرسیم نوبت کار شما در ما بعد ابد خواهد بود
منتظر باشید که چون ابد سر آید بکار شما خواهیم پرداخت ای جماعت مذکوره
تا شکر بقدر احسان نباشد مکافات حاصل نشد چون هر چه داریم
با خدا دهیم با آنکه در راه او صرف کنیم آن مکافات کرده باشیم پس هر چه

ما داریم برای خداست برای شما آن میماند که نداریم از عمر آنچه نیاییم آن صرف
کاری شود که توانائی بدان نرسد اما از عمر آنچه داریم چون داده خداست با
خدا خواهیم داد کاری که بر آن قادریم چون قدرت بر آن از خدا یافته ایم
بخدا میرسانیم انیست عقیده و مذهب ما و باین میخوانیم شما را و جماعت
اخوان را سلام الله علیهم اجمعین و توفیق ثبات براین عقیده از خداوند
سبحانه و تعالی میجوییم فانه نعم المولی و نعم النصیر **بسم الله الرحمن الرحیم**
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله و حبیبی الامیر افضل الملة و الدین مجد
اما بعد هرگاه که امر بر طبق مراد جاری میشود غفلت و قساوت نتیجه میدهد
همان بهتر که نامرادی و مشقتی پیوسته باشد که دل را رقتی باشد و نفس را
از طغیان مانع شود خدای تدبیر کار بهتر میداند اعتماد بر حسن نظر او در کار
خویش میباید کرد و از غمی که روی نماید خود را درهم نمی باید کرد و سخن مشهور
را بعمل می باید آورد که زمانی که بخوشی توان گذرانید بناخوشی نمی باید گذرانید
اما هر طایفه خوشی را در چیزی دانند خوشی نزد ما در ذکر خدای است
عزوجل و اشتغال بعبادت او در میان هر قصه که واقع است آزاد نباک
زدن و نقد اند کر خدای عزوجل مشغول شدن اولی است و اشتغال
بذکر و عبادت را موقوف بر اتمام مهمی نمی باید داشت که مهم دنیا اتمام
ندارد و قد صدق العارف الفاضل حیث قال **بیت** در تمامی کارها

بخشد آ

چندین

چندین بکوش جز بکاری کان تو و در دین بکوش ، عاقبت نور فت
خواهی ناتمام کارهایت ابتر و نانت خام ، خدای عزوجل و تیم را درین کار
موفق داراد و شراره محبت خاصه در کانون دل او افروخته کرداناد و ملک
علی الله بعزیز و السلام و الاکرام علی سایر الاخوان **بسم الله الرحمن الرحیم**
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة
و الدین ابی سعید ایده الله بالنصر المؤید **اما بعد** از سختی دنیا تنگ میاید
و از تعب جسم بگریزید که سختی دنیا آسانی عقبی در پی دارد و تعب جسم جمعیت
قلب بار می آورد و دنیای خود را فدای آخرت خود باید کرد و جسم خویش را
فدای دل خویش باید ساخت تا چشم بر هم زدید مشقت عمل گذشته و اجر
آن باز مانده است که و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان
لهم اجرا حسنا ماکثین فیه ابدا وعده خدای حقست و راه خدا روشن و
بهانها منقطع جز رفتن چیزی نمانده سرور و سالار قافله راه خدا محمد
مصطفی صلعم در پیش است و چراغ هدایت افروخته نه جای تردد و تحیر است
در راه می باید افتاده بیهوده گویان اصغا نکردن که زود باشد که بدانند
که دانستن ایشان را سود ندهد کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون
بخدای که حق است و دین خدای حق است و روش محمد مصطفی صلعم و تابع
پیغمبران خدای برحقست و اعدا او قاطعان طریق او بر باطل اند و از طریق

حق عاطل و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الولیین فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر والامیر شمس الملة والدین محمد اما بعد آدمیان یکیک میمیرند و باقیان پند نمیگیرند آسوده نشسته اند و نه جای آسودگیست آفتاب حقیقت خود را بغیم بشریت پوشیده اند کلینند خود را جزوی ساخته تقیید برسوم ایشانرا از تحقق بعلوم مانع شده زود اکه آن رسوم موم چون موم بگدازد در اشراق آفتاب حقیقت و ایشان در تف تاب افتند که تاب کلیه ندارند گفتم هر کسی که دریابد شنوانیدم کسی را که بشنود و این رسوم معتبره نه حقایق مقرره است حقیقت را از اعتبار تمیز کردن ضرورتست تا روز حق در نمانند و از گرفتاران نباشند ذلک الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی ربه مآبا تنور جهان بآتش شهوت گرم است و آتش شهوت برای حجت بینه قایم چون مزاج عنصری باطل شود آتش شهوت و غضب فرو میرد و عالم زمهریر گردد حکمت در آمیزید که بازار ام مدام گرم باشد و هر کس که بحیات حکمت زنده شود هرگز نمیرد و روز بروز افروخته تر باشد بازار طبیعت کاسد است مگر طبیعتی که تا نیا از حکمت نزاید خود را ازین بازار باز آرید و در سوق الله تجارت کنید و سوق شیطان را بشیطان پیرتان باز گذارید والله

الموفق

الموفق والمعین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الولیین الکریمین شمس الملة والدین ابی سعید والامیر رکن الملة والدین حسن اما بعد فواشوقاه الی لقاء خلیلی ای برادران دوگانه یگانه هر کس که نور طلب چنان وجود او را فرو نگرفته که چون او را بینند خدای بیاد آید دیده ام از دیدار چنان کس کور و دلم از او نفور است تاب و طاقت دیدار بیگانگان ندارم چه نخنان بیگانگان از خدا و چه صوت الحمیر چه نفس ایشان و چه زمهریر خدا یاد دست گیر ای برادران یگانه بر تنهایی صبر کنید که ذاکر خدا مذکور است قال الله تعالی انا جلیس من ذکرنی و ملامت فی لایمان را تن نهید که ملامت را محبت لازم است شعر اجد الملامة فی هواک لذیذة ٭ حبا لذکرک فلیلمنی اللوم اگر آدمی بر شما کمتر آید باک مدارید که شاید فرشته بیشتر آید زنهار که خود را تنها مبینید که فرشتگان خدا پیرامون ذاکرانند اگر شامه شما بگشایند استنشاق انفاس ایشان کنید یا طیب انفاس الملائکة بخدای که اگر انفاس ملائکه بشنوید دیگر باره بینی از بوی آدمی بگیرید چنانچه از بوی مردار گیرید الا الانامس الملکیین القدسیین ای برادران یگانه خدای شما را نه بس است که با او دیگری منجو اهید لا والله بل حسبنا الله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله حبیب قلبی

چگونه آ

الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد اما بعد چون دانسته ایم که جز خدا باطل است
است دانسته خود را چرا نادانسته سازیم در رسالت که هم با دنیا بوده ایم
وهم با یاد خدای بسر برده دنیا را باطلی شناخته ایم از سر تجربه و یاد خدا را
بتحقیق دانسته ایم از سر وقوف اگر از کافران بقول و از جاهلان بفعل
خلاف این ظاهر شود آن خلاف ایشان را در ما اثری نیست و هم این امید
بشما هم داریم که در کار خود از شبهه و ریب بری باشید اکنون مردانه راه
می باید رفت و با قفا نگاه کردن اما اعذار اخوان که در باب بیوت عبادات
نوشته اند تقصیری که شود جز بر چنان اعذار محمول نداریم قبول اما نباید که
ایشان پشت بر قبول معذرت باز زنند و بعضی تقصیر که ممکن باشد که نکنند
کنند دنیا سر بسر مظلم است بی کناره گرفتن کار زو کر بسامان نمیشود هر چند
زودتر کناره می باید گرفت که مرگ نزدیکست و غم خود خوردن و غم دیگران را
بدیگران گذاشتن که هر کس مرد خود هست والسلم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی الوحید الامیر رکن الملة والدین
حسن اما بعد شاد آن روز که بدولت محمد مصطفی صلعم دست بدست بدستبوس
او رسیم و در خاک پای او افتیم خرم آن ساعت که این منزل ویران را
بدرود کرده بدار پاکان ملحق شویم و دیدار حضرت رسالت صلعم و اهل بیت
طهارت او به بینیم ای دوست جفا دشمنان می کش ای یار زخم اغیار می چش

هرچند

۲۹۳

هرچند مشت زنند تو پسندان باش هرچند آسیب رسانند تو خندان
باش دشمن کیست دنیای نابکار که ابنای خویش را کار دتا ابنای آخرت را
آزارند ای دوست صبور باش صبور که خدای ترا می بیند شخصی را بر لب دجله
هزار چوب زدند فریاد نکرد گفتند با این ضرب الیم چگونه این صبر عظیم
کردی که یک ناله نکردی گفت برای آنکه محبوب من مرا میدید عارفی شنید
گفت لو رایت المحبوب الاکبر ای دوست چون جزای نیکان در رسید این
مشقتها نابود گردد صبر کن حلم ورز حلم جز خدا را بهیچ مدان و بهیچ
سر فرو میار ای دوست زود است که جز خدای ما را حکمی و ملکی و اختیاری
نیست اگر چه اکنون همچنانست اما پنهان است عنقریب این حکایت پیدا
آید و احمقان رسوا شوند تو صبر کن و پای دار که وعده پیغمبران دروغ
نیست تا آن روز در رسد که فرماید لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
الیوم تجزی کل نفس بما کسبت الآیه ای دوست دست از خود بدار و خود را
بکرم خدا سپار که هر کس که خود را پیش خدا انداخت کرم خدای نکند
که او را فرو گذارد و حسبنا الله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الحضرة المخدوم المؤید اید الله تعالی بالغز التسدید
وتیسر الاکتساب سعادة الابد قطبا للملة والحق والدین ابا یزید یعظم الله
اجره و یکثر خیره و یتولی جبره اما بعد چون آزمایش خدای بوت اعزه

دررسید پنج وظیفه بر شخص لازم شود یکی آنکه در آن مصیبت صبر کند و جزع نکند که خلق ملک خداوند عز و جل چنانکه میخواهد در ملک خویش تصرف میفعل ما یشاء و یحکم ما یرید دویم آنکه از او وسیله تذکره و پند گرفتن سازد در حق خود و با خود اندیشد که آنچه او را پیش آمد تر انیز پیش خواهد آمد کار سازی آن روز کن که چنانچه تو مرگ از وی باز نتوانستی گردانید کس از تو هم باز نتواند گردانید سیوم آنکه دست از بدع و منکرات که معتاد می باشد در اقامت عزا باز دارد و بطریقه رسول الله صلعم عمل نماید چهارم آنکه اگر میت را باز مانده باشد در رعایت و دلجوئی آن کوشد که بهترین حق نگاه داشتن آنست که بعد از دوست با متعلقان او احسان کنند برای او و پنجم آنکه میت را بصدقه امداد کند و دعای خلاصی او کند و از اهل صلاح برای او دعا خواهد و این معنی دایم باشد نه منحصر در ایامی که موت او تازه باشد چون مصاب این پنج وظیفه بجای آورد مصیبت او باین خیرات مجبور شد و الا مصیبت او دو میشود یکی فوت دوست و دویم فوت اجر خدای عز و جل آنحضرت را بهمه نیکوئی آراسته گرداناد و خیرات آخرت و رستگاری در آن جهان بر دل او شیرین گرداناد تا همه از بی و در آن کوشد و زینت دنیا را باقفا افکند قال الله تعالی اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر مفسران نذیر را بموت پیری تفسیر

کرده اند

کرده اند حال دیگران را وسیله اعتبار خود باید ساخت و صلی الله و سلم علی نبیه محمد و آله اجمعین والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی ولیی فی الله و عونی الی الله عضدی و نصیری محب الملة و الدین الشیخ محمد عصمه الله تعالی و اید اما بعد هر کس که خدای عز و جل بمعرفت و محبت خویش منت نهاد و راه توحید و ایمان بر دل او کشاد و از نعمت خاص که باهل اختصاص میدهد بوی داد خدای را عز و جل بر او این حق ثابت که بمقاریض بلا تن او پاره پاره سازد و در بوته فتن و آتش محن او را بگداز زد برای آنکه در دنیا و آخرت کسی میباید که با قهر الهی کشد چون بیگانگان در آخرت این خواهند کشید اگر در دنیا چنین بار بر ایشان نهند از کرم دور باشد این بار در دنیا مومنان را باید کشید که الدنیا سجن المومن و جنة الکافر اکنون هر کس که نعمت ایمان و توحید و اخلاص و محبت در دل خود یافت گو بلا را آماده باش قال رسول الله صلعم من احبنی منکم فلیعد للفقر تجفافا و قال صلعم اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل او کما قال اگر بلا آید محک دوست و اگر باز گشت فضل است جدید ای ولی من اگر بلا در راه خدا نبودی صدق مردان بچه چیز بر محک امتحان زدندی اخلاص درین خلاص صافی میشود و مرد و نامرد ازین آزمایش از هم جدا میشود لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض

فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم ای وتی من دل آنست که اگر آسمان بزمین آید
وزمین از حیز خویش بدر آید آن دل از جای نجنبد چنان دل شایستهٔ
خدای است و بس اگر آن زلازل حوادث بر سالک نگارند ثبات دل
او و شایستگی او مر بساط قرب را چگونه ظاهر گردد مگر نخوانده و زلزلوا
حتی یقول الرسول والذین امنوا معه متی نصر الله ای ولی من پای دارو
مگر از دست مگذار که جنود شیاطین صف کشیده حمله می آورند اگرچه
ایشانرا و حمله ایشانرا بچشم نمی بینی که انه یریکم هو وقبیله من حیث
لا ترونهم اثر زخم خود بر دل ببین از خاطرهای خبیث و بخوان قل اعوذ
برب الناس تا آخر بسم الله الرحمن الرحیم سلام علی الاخوان
الالهیین التائبین ورحمة الله وبرکاته ای جماعت اخوان ایدکم الله
واعان هرکس که براه خدا در آید و بدان سبب چیزی از چیزهای دنیا
ازو فوت شود مالی یا جاهی یا حظی آنرا فوت نتوان گفت برای آنکه
تاجر چون زر دهد و متاعی خرد نتوان گفت که آن زر فوت شد برای
فوت آنجا باشد که مجانا فوت شود بی عوضی اما چون عوض باشد و عوض
بهتر از معوض باشد آن وجدانست نه فوت و اگر البته کسی را طمع است
که آخرت بچنگ آورد و دست از هیچ چیز دنیا بر ندارد این از آنست که
آخرت بر او خوارتر است از دنیا یا گمانش رفته که آخرت بی قیمت حاصل

میتواند شد

میتواند شد بخلاف دنیا الآخرة اعز اعز دنیا ببذل مال حاصل توان کرد
و آخرت ببذل مال و روح هر دو که ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و
اموالهم بان لهم الجنة ای اخوان الهی بازی است که یکدم خوش است این کار
که شما بدست گرفته اید نه بازی است این آن کار است که آفرینش برای
آن شده قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون اگر حیات
دنیا و ملابست شهوات آنرا بازی شمرند و زود دست از آن باز بدارند
بمحل است قال الله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب ولهو ای اخوان مؤمنان
که پیشتر از شما بوده اند شنیده باشید که برای سلوک راه خدای تعالی
چه زحمتها کشیده اند قصه اصحاب اخدود یاد آورید اصحاب کهف بودند از
قوم بل از همه عالم مفارقت کردند و به وحدت و وحشت غربت دل نهادند
لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الولیین فی الله الامیر عمدة الملة والدین جعفر و الامیر
عماد الملة والدین محمد اما بعد ای دوستان الهی این دوستی رابطه ایست
علوی که از آسمان فرو گذاشته اند تا جماعتی دست بآن گیرند و ارتقا بسما
کنند زنهار دست ازین سلسله مدارید که این عروه وثقی است و ابلیس
لعنة الله سعی اراست که بوساوس و تلبیسات و القا شبهات دست شما
ازین حبل متین کوتاه گرداند مبادا که این دستبرد بنماید هوش دارید تا در نبازید

که حریف سخت است آتشی از محبت بر افروزید که شبهات و وساوس را
از دور سوزد چنانچه اثر آن بشما رسید و دل شما از آن خبر دار گردد ای
دوستان الهی خدای بر شما رحمت کرده و بسوی خویش راه نموده از آن
مباشید که بدیشان فاستحبوا العمی علی الهدی وصف الحال ایشان
آمده طریق انفراد از اضداد و اجتماع با سالکان که اصل سلوک همانست
شما را پیش آمده باز پس باید ایستید و از اتمام این نظام تقاعد منمایید
بیوت عبادت را تمام کنید و سبک آنجا خیزید و در عبادت آویزید که پار سال
اخوان همه خود کار گل مینمودند امسال چرا مزدور باز گذارند براخوانست
که مدد یکدیگر کنند لاسیما در بناء بیت شیخ الاخوان که اندک چیزی است
و زود بهم میتوان رسانید و ایشان را از تنگی مکان بقدر تشویشی خواهد بود
تعاونوا علی البر والتقوی ای دوستان الهی تقربیات را غنیمت شمرید و
چیزی که روی نموده ناکرده مگذارید که ندانم که تقریب چنان خیر دست
میدهد یا نه الوقت سیف والفوت حیف ای دوستان الهی نصیحت شنوید
و سخن ناصح خوار مدارید تا عزیز شوید والسلم علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم**
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر رکن الملة والدین حسن
اما بعد دیده از زینت جهان فرو می باید گرفت تا دیده دل باز شود و زبان
از سخن بیهوده می باید بست تا بحکمت باز شود و هرچه از یاد خدای عزوجل

ازین کس

ازین کس خشنود باشد دل از محبت و ذکر خدای عزوجل مملو می باید ساخت
چنانچه سر سوزنی جای چیزی دیگر نباشد و این هنوز از بدایات
مقام محبت باشد که هنوز محبت بدل قایم باشد آخر چنان شود که
دل بمحبت قایم گردد و خود و غیر همه فراموش گردد ای ولی من اندیشه
کشف و کرامات هرگز مکن و خود را بمقام عبودیت مطالب دار و در
حضرت بی ادب مباش و بخود بدگمانی راه مده و بدان که خدای عزوجل
نزد شکستگان است و کشف و کرامات دل درستی بار می آورد ان الله
یحب کل قلب حزین یاد آر ای ولی من زینهار که در حضرت سر بر نیاوری
دایم سر افکنده باش ای ولی من خدای بتو ناظر است هوش دار والسلم
علی ولیی **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن**
محیی الی شیخ الاخوان ایده الله تعالی واعانه **اما بعد** آدمی بدوام کامرانی
کنده میشود و ریاضات اختیاری و اضطراری آدمی را پاک می سازد و از نجاست
مرض را طهور خوانده فی قوله علیه السلم لاباس طهور و ازین جهت اهل
عنایت را عنایتش میباشد کما ورد ان اشد الناس بلاء الانبیاء
ثم الامثل فالامثل وفی الخبر الصحیح من یرد الله به خیرا یصب منه و چون
هر کسی را نصیب از عذاب خدای بر باید داشت اگر در دنیا مؤمن زحمت و
الم نکشد در آخرت بایدش کشید و این عذاب الدنیا من عذاب الاخرة

القصه تدبیر خدای برای مومن اولی است از تدبیر او برای خویش پس
توکل بر او میباید کردن و بهر چه وکیل کند راضی می باید بود و اگر چیزی
باشد مخالف طبیعت آن را یاد باید آوردن که پدر مشفق طفل را حجامت
کند با وجود تضرر او بآن و هو الرحیم الودود بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
اما بعد چگونه باشد حال کسی که از جهانی که همه آن زنده است و ناطق و
بنور خدای عز و جل مشرق بدین جهان ساکن میت افتاده باشد که هر چند
چشم می آرد و میبرد جز سیماء اموات نمی بیند و از هر سوی که نظر میکند
جز بوی مرگ بمشام ناظر نمیرسد ندانم که روح انسان چه گناه کرده که او را
بدین سجن مبتلا کرده اند و اشوقاه الی اللقاء، الاشباح حیران بعضی از
بنی آدمم که بدین اجسام و اجرام آرمیده اند و اخلاد بسوی ارض نموده اند
و اینجا وطن گرفته اند سبحان الله با مردگان چه سان بسر توان بردن با
ایشان سخنی توان گفت و نه از ایشان سخنی توان شنفت همانا که این
جماعت تمامی زندگانی نرسیده اند و از موت بکلی نرسیده تا با اموات
بسر میتوانند برد برای تمامی مناسبتست با اموات در ایشان اگر بتمامی
حیات رسیده بودندی نفیر از نهاد ایشان بر آمدی و چنان وحشت که احیا را
از اموات می باشد ایشان را ازین جهان روی نمودی چون این جهان

سجن مومن است

سجن مؤمن است وظیفه کوشش در خلاص کردن خود ازین سجن بتنافس و
تنازع در آن و بحث بر سر تقدم و تاخر و اساسها نهادن و کارها استوار
کردن چون اساس کار بر نام او لیست چه اساس کامرانی انجا مبنی
که آن اساس این اساس را ویران می سازد چه آن اساس اصلیت
و این اساس جعلی جعلی کجا با اصلی مقاومت تواند کرد دست ازین
کار بیهوده بدار اللهم وفق الطالبین واسلک بهم سبیل مرضاتک
یا رب العالمین آمین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیی حقا الامیر رکن الدین حسن احسن الله الیه اما بعد
ثقل تن مانع است طایر روح را که ببال همت چنانچه دلخواه است در
بساتین حق طیران کند اما صورتی عجب است که روح بی تن مانند شیر
بی مایه است که منعقد نمیشود و قوام نمی پذیرد چندی از فیلسوفان هند برای
استعجال خلاصی از ثقل تن خود را می کشته اند و این خطایی بزرگست
طریق تلطیف تن است بریاضات عقلی تا با روح موافقت کند در
طیران پس ای ولی من کسالت از خود دور کن و بدوام عمل تن را لطیف
ساز تا تنت رنگ روح گیرد و روحت قوام تن گیرد در آینه جسمت
آیینه روح باشد و روحت آینه جسم و مضمون شعر رق الزجاج
و رقت الخمر، فتشابها و تشاکل الامر، فکانما خمر و لا قدح، و کانما قدح

ولاخیر روی نماید ای ولی من حکایت سلطان العارفین ابویزید شنیده
باشی که یکبار کسالتی در خود فهم کرد جهت وضو ساختن با نفس غضب کرد
و با خرقه خود را در آب افکند و آن خرقه از بر برنکند تا بر تن او خشک شد
در برودت شتا نفس را گوشمال باید داد تا تن آسانی نگزیند والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی
فی الله وعونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی
اما بعد آدمی در آن ساعت که محتضر باشد تعلق دل او با کیست و اندیشه او
در چیست همیشه تعلق دل با آن می باید داشت و اندیشه در آن می باید
کرد چون فرستادگان خدای عز و جل در رسند او را دیگر هیچ اندیشه نماند
نماند جز اندیشهٔ این که آیا جانم از قالب برمید ارند بروح و ریحان میرسانند
یا نزل حمیم پیش او می آورند نه اندیشه مال میشاد در آن حین و نه اندیشه ملک
و نه اندیشه خویش و فرزند و پیوند نه بفقر دلتنگی و نه بغنا خرسندی فقر
و غنا در آن ساعت یکسانست ای ولی من سر و کار تو با آدمی چند روزی
معدود است از آن پس سر و کار تو با فرشتگان است انس با فرشتگان پیدا
کن و صفات ایشان کسب کن تا چون با یشان رسی ترا با ایشان انس باشد
و وای بر کسی که جز با بشر انس نگرفته باشد که چه خواهد کرد با دیدار ملائکه یوم
یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین ای ولی من کار همین است و بس و

هرچه جز

هرچه جز اینست بیکاریست بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید اما بعد
کشیدن عذاب مومن را یکی از سه رویت مرید را برای ضرورت که خام
او بی آتش عذاب بپختگی مبدل نشود و بالغ را از برای تحقق محبت تا بنماید
که با او نه بعوض همراه بوده و مستقیم را برای مروت که با عذاب کشان دوست
یکی دارد و طلب عافیت از ضعف بشریت و اثبات حاجت بجنسات حق
چون کریم الحاح گدایان و مبالغه ایشان دوست دارد در سوال هرچند
بیشتر میجوییم اگرچه میدانیم که جز بقدر مقدور که مقتضی حکمت است نزول
نخواهد یافت کریم را از آنجا که سعت کرم اوست با خام طمعان و
محال جویان خوش است اگرچه از آنجا که متانت حکمت اوست جز
آنچه صلاح در آنست ایشان را نمیدهد چون هم کریم است و هم حکیم
نظر بکرم او کنیم و رضا دهیم بآنچه رسد تا همه جهات مرعی داشته
باشیم و با همه صفات الهیت ادب بجای آورد مصراع طرق العشق
کلها آداب والسلم علی ولیی ورحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن
الرحیم السلم علی صدیقی صدقا و ولیی حقا الامیر رکن الدین حسن
اما بعد همدردم هم درد است چه کنم که درد راه خدای را همدرد
کم است قال الله تعالی الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وقلیل

ماهم وقال الله تعالی وقلیل من عبادی الشکور وقال الله تعالی
وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ارجو که آن صدیق
صدق باشد و مرهم زخم سینه ام از زخم صحبت اضداد
مجروح است چند آمده ام که در گوشه اخوان آبادپای در دامن
کشیده و دامن از همه چیزی درکشیده باشم جز بعبادت
معبود بحق عز و جل و ذکر او و تذکار سیرت حضرات ائمه معصومین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و چند اثم چند آن روز که
مومنان در دار السلم باز یکدیگر رسند و بدیدار حقیقی یکدیگر
را ببینند چنانکه گویی فی الحقیقه آن روز هم را دیده اند و تا
غایت هم را ندیده بودند هر آینه چون اول ملاقات باشد بر
یکدیگر سلام کنند این سلامها که بر یکدیگر میکنند ببوی آن سلام
دل را تازه میدارد و الا حقیقت سلام در این جهان یافت
نشود بنابر انتفاء ملاقات حقیقی اکنون چون این سلام ببوی
آن سلام در دار السلام دل را تازه میدارد ختم بسلام کنیم
چنانچه ابتدا بسلام کردیم والسلم علی ولیی و سایر الاخوان و
رحمة الله و برکاته ۵ تمت کتابة هذه المکاتیب المشتملة علی النکات
... الدقیقة والاشارات الشریفة الغریبة للمولی الاولی الاق...

